خداوند الموت

بسم الله الرحمن الرحیم

اندوخته خداوند

نویسنده:

هادی نجفی

ناشر چاپی:

حروفیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اندوخته خداوند (چهل حدیث درباره عدالت گستر جهان)

مشخصات کتاب

سرشناسه : نجفی، هادی، - ۱۳۴۲

عنوان و نام پدیدآور : اندوخته خداوند (چهل حدیث درباره عدالت گستر جهان)/ تالیف هادی نجفی؛ ترجمه و توضیح جویا جهانبخش

مشخصات نشر : تهران: حروفیه، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ص ۳۷۱

یادداشت : عنوان اصلی: الاربعون حدیثافی من یملاآ الارض قسطا و عدلا.

یادداشت : کتابنامه

عنوان دیگر : چهل حدیث درباره عدالت گستر جهان

موضوع : اربعینات -- قرن ۱۴

موضوع : محمدبن حسن(عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - .-- احادیث

موضوع : مهدویت -- انتظار -- احادیث

شناسه افزوده : جهانبخش، جویا، ۱۳۵۶ - ، مترجم

رده بندی کنگره : BP۱۴۳/۹/ن۳الف ۴۰۴۱ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۸

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۲-۱۴۰۱۴

ص: ۱

اشاره

نامِ کتاب: اندوخته خداوند

تألیف: هادی نجفی

ترجَمه و توضیح: جویا جهانبخش

حروفچینی و صفحه آرائی: رضا سُلْگی و محمود خانی

نوبتِ چاپ: أوّل، ۱۳۸۲

تیراژ: ۳۱۰۰ نسخه

شابک:

قیمت:

چاپ و صحّافی: شرکت چاپ و نشرِ لیلی

ناشر: انتشاراتِ حروفیه

تهران، ص. پ: ۵۳۳ _ ۱۶۳۱۵ _ تلفن: ۰۹۱۱۲۳۸۰۲۶۳ _ ۳۱۳۶۴۰۴

ص: ۴

إهداء

ای انـدوخته خداونـد در زمین و ای حجّتِ خدا بر بندگانش! ای أبوالقاسم محمّد بن حَسَنِ عسـکری! این رساله را که سـرمایه اندکِ من است به تو پیشکش می کنم.

«یآا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَهٍ مُزجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنَآ إِنَّ اللّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ»

(ای عزیز! ما و کسانِ ما را سـختی رسـیده است؛ و سـرمایه ای اندک آورده ایم؛ پیمانه مان را تمام و کمال بپیما، و به ما دِهِش کن؛ همانا خداوند دِهِش کنندگان را پاداش می دهد).

به امیدِ آنکه بپذیری

مؤلّف

«وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِى الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْاَءرْضَ يَرِثُهَا عِبادِىَ الصَّالِحُونَ»

(سوره أنبياء، ۱۰۵ / و در زَبور، از پسِ ذِكْر [به قولی: تورات]، نوشته ایم که زمین را بندگانِ شایسته من میراث بَرَند).

ص: ۷

بِسمِ اللّهِ الرّحمنِ الرَّحيم

الحَمدُ لِلّهِ الَّذى مَنَّ عَلَينا بِمُحَمَّدٍ نِبِيِّه صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَ آلِه دونَ الْاُمَمِ

الماضِيَهِ و القُرونِ السّالِفَه

السَّلامُ عَلَى ال_مَهدىِّ الَّذى يَمْلَاُ الْاَرضَ قِسْطًا وَ عَدْلاً

تمهيدِ ترجُمان

۱. إسلامِ ناب: إسلامِ ثَقَلَيْن

از بهترينِ آفريدگان و سَرورِ پيَمبَران، حضرتِ مصطفى _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ و آلِه _، مَروى است كه فرمود: «إِنَّ الإِسلامَ بَدَأَ غَرِيبًا و سَيَعُودُ غَرِيبًا كَما بَدَأَ فَطُوبى لِلْغُرَباءِ»(۱) (يعنى: إسلام غريب آغاز شد و زودا كه _ بدان سان كه آغاز گرديد _ غريب گردد؛ پس خوشا به حالِ غريبان!).

هم لفظِ اين حديث با لَختى تفاوت باز هم روايت گرديده(۱) و هم به گونه هاىِ مختلف تفسير و تبيين و توجيه شده است. فى الجمله، حديثِ مشهور و پُربركتى است كه انديشه گرانِ إسلامى و مُشفِقانِ أَقاليمِ قبله، در أدوارِ مختلف،

ص: ۱۳

میوه هایِ رنگین و شیرین از شاخسارِ آن فراستانده اند.

شیخِ جلیلِ دیرین، صدوق (۳۱۱ _ ۳۸۱ ه . ق.) _ قَدَّسَ اللّهُ رُوحَه العَزیز _ ، تقریری دلپسند از معنایِ مُستفادِ خویش به دست داده و این حدیث را چونان نگینی بر تارکِ انگشتری نهاده، که دریغم می آید در اینجا باز گفته نیاید. شیخِ صدوق بیان می کُنَد که حالِ پیامبر _ صلّی اللّه علیه و آله _ پیش از نُبُوَّت به حالِ إمامِ زمانِ ما علیه السّلام در این روزگار، می مانِست؛ زیرا در آن روزگار تنها عُلَمایِ دین و راهبان و شماری اندک از این دست که أَخبارِ کتابهایِ آسمانی و سخنانِ پیامبرانِ پیشین علیهم السّلام به ایشان رسیده بود، از بشارتِ نُبُوَّتِ آن حضرت آگاهی داشتند و إسلام در میانِ آنان غریب بود و اگر کسی از خداوند می خواست که زودتر بشارتش را مُحَقَّق گردانَد و آن حضرت را مبعوث سازد، جاهلان و گمراهان او را موردِ خنده و استهزاء قرار می دادند و به او می گفتند: این پیامبر که معتقدید پیامبرِ شمشیر است و دعوتش مشرق و مغرب را فرامی گیرد و پادشاهانِ زمین به فرمانش گردن می نهند کِیْ می آید؟؛ امروز هم جاهلان به ما می گویند: این مهدی که معتقدید بی گُمان ظهور می کند، کِیْ می آید؟!؛ برخی مُنکِرِ آن حضرت می شوند و برخی به حقّانیّتش اعتراف می کنند. باری، پیامبر _ صلّی اللّه علیه و آله _ فرموده است: «إِنَّ الإِسلامَ بَدَأَ غریبًا وَ سَیَعُودُ غَریبًا كَما بَدَأَ فَطُوبی لِلْغُرَباءِ»، و إسلام در این روزگار (روزگارِ غَیبتِ کُبری) بدانسان که آغاز شده بود، غریب گردیده و دیر نمی گُذَرَد که _ چُنان که با بعثتِ رسولِ خدا نیرو گرفت _ با ظهورِ ولیّ و حجّتِ خداوند نیرومند گردد و _ همانطور که دیده منتظرانِ رسولِ خدا پس از بعثت روشن شد _ چشمِ منتظران و معتقدانِ آن حضرت روشن شود؛ و خدایِ متعال وعده ای را که به أولیایش داده است، به انجام خواهد رسانید(۲).

آنگونه که شریفِ رضی (۳۵۹ _ ۴۰۴ ه . ق.) _ رَضِیَ اللّهُ عَنْه وَ أَرْضاه _ ، در

شرحِ حدیثِ غربتِ إسلام، می گوید، پیامبرِ أکرم ـ صَلَّی اللّهُ عَلَیه و آلِه ـ إسلام را در آغازِ کارش به مردی غریب مانند فرموده اند که از یار و دیار دور و نابرخوردارست؛ زیرا إسلام در آغازِ ظهورِ خویش بر این صفت بود تا پایه هایش استوار و یارانش بسیار شد و قامت راست کرد و گردن افراشت. در عبارتِ «سَیَعُودُ غَریبًا» هم مُرادِ آن حضرت، این است که إسلام از حیثِ قلّتِ شمارِ کسانی که به شرائعش عمل کنند و هنجارهایش را پاس دارَند، به همان حالِ نخستین و غُربَتِ پیشین باز می گردد(۳).

بطَبْع در چُنین حالی که مدّعیانِ مسلمانی بسیار خواهند شد و عاملان و عالمان به شؤون و شعائرِ آن اندک، غُربت قرینِ غَرابت است و إسلامِ راستین که إمامِ غائب ـ عَجَّلَ اللّهُ تعالی فَرَجَهُ الشَّریف ـ به آن دعوت می کند، در دیده مدّعیانِ پُرشمار، غریب و بیگانه خواهد نمود و دعوتی نو خواهد بود؛ این همان معنایِ باریکی است که در برخی از مأثورات، همنشینِ یادِ إسلامِ غریب شده است(۴).

آری،

بهرِ این گفت آن نَبیِّ مُستَجیب رمزِ اَلإسلامُ فِی الدُّنیا غَریب(۵)

در چُنین حال و هوائی که کسانی چون شیخِ جلیلِ دیرین، صَدوق ـ قُدِّسَ سِرُّه ـ ، به آغازِ زمانه غُربت و استقرارِ روزگارِ عُسرت گواهی داده اند، زیرکیِ مؤمنانه و أَدَبِ انتظار اقتضا می کند آدمی خود را به خیمه و خرگاهِ آن «غریبانِ» خوشْ حالِ نیکوخِصال دررَسانَد، و اگر از آنان نشد، دستِ کم به ایشان مانندگی یابَد؛ کسانی که «یصْلحُون إِذا فسدَ النّاسُ»(۶).

*

در جامعه کنونیِ ما، گروهها و رَوَندهایِ مختلفی، دانسته و نادانسته، کمتر غَرَضْ وَرزانه و بیشتر خیرخواهانه، دینْ وَرزیِ عاطِفی و دینْ گرائیِ إحساسی را دامن می زَنَند و در مجالِس و محافِل و گفتار و نوشتار، پیر و جوان را تشویق و مَدَد می کنند

تا از راهِ عاطِفه و إحساس و شور و حیرت، آبی به آسیابِ دیانتِ خویش بریزَند.

این دینْ وَرزیِ عـاطِفی و إحساسـی ــ که بیشتر از آبشـخورِ مفـاهیم و وقـایعِ حیرت افکن، چون قِصَـص و کَرامـات و مَنامات، سیراب می شود ــ ، در جایِ خویش حَسَـناتی دارد و ضرورتی. لیکْ متأسّفانه به آفاتی چند نیز دچار شده است و می شود که سَیِّئاتِ این آفات را نمی توان و نباید دستِ کم گرفت.

نخستین آفت، آن است که چون دینْ وَرزیِ عاطِفی و إحساسی، به اندازه دینْ وَرزیِ معرفتی و استدلالی، میزان و هنجار و حَدّ و مَرز بَرنمی تابد و بآسانی مهار نمی شود، هر از چندگاهی در ورطه «غُلُوّ» و «تقصیر» فرومی غلطَد و آبستنِ فرقه سازی و فرقه بازی و انشعاب می گردد.

دومین آفت، آن است که چون این نحوه دینـداری، بیشتر بازبسته به دریـافت و إحسـاسِ خودِ شـخص است و به آسـانی قـابلِ انتقـال و توصـیف و ترجَمه نیست، و از همین رهگـذر دفـاع از آن و همچُنین تبلیغ و ترویـج و دعوت به آن نیز، با محـدودیّت روبروست، بآسانی موردِ هُجومِ خُصوم واقع می شود و زود از پا درمی آید.

سومین آفت، آن است که شعله دینْ گرائیِ إحساسی و دینداریِ عاطِفی، همان طور که با یکْ بارِقه و مُشاهده زبانه می کشد، بسرعت و زودتر از آنچه انتظار می رَوَد هم فرو می میرَد و به سردی می گرایَد.

تجربه تـاریخی به مـا آموخته است کسـانی که بخاطرِ شـیفتگی به برخی أشـخاص و رَوَنـدهایِ مُنْتَسَب به إسـلام، در مسـلمانی گَرْمْپو شده اند، اگر ذاتِ إسلام و نهادِ دیانت را نشناسند، با کوچکترین لغزش و ترکِ أَولایِ آن أشخاص و رَوَندها، از إسلام و إسلامیّت سَرخورده می شوند و حسابِ دین و دینْداران را یکْ کاسه می کنند.

در حدیثی تَنَبُّه آفرین از إمامِ صادق علیه السّلام آمده است که آن حضرت

فرمود: «مَن دَخَلَ فی هـذَا الـدّینِ بِالرِّجـالِ أَخْرَجَهُ مِنْهُ الرِّجالُ کَما أَدْخَلُوهُ فیه، وَ مَن دَخَلَ فیهِ بِالکِتابِ و السُّنَّهِ زالَتِ الجِبالُ قَبلَ أَن یَزُول»(۷) (یعنی: هرکـه بـا کَسـان [/ ایـن و آن] در ایـن دیـن درآیـد، کَسـان [/ این و آن [او را همـانگونه که بـدین دین درآورده انـد از آن بیرون می بَرَنـد؛ و هرکه بـا کتـاب و سنّت در آن درآیـد، کوههـا پیش از آن که او از جا برَوَد، از جا می رَوَند).

این حدیثِ شریف، آسیبْ شناسانه، بر گوشه ای از آفاتِ دینْداریِ سَطحیِ کسانی انگشت می نهَد که بخاطرِ این و آن، و نه به هـدایتِ کتاب و سنّت، به دین رویْ می آورَنـد و از همین رویْ نیز درختِ إیمان و عَمَلشان شـکوفا و اسـتوار و ریشه دار نمی شود.

نکته ای که نباید ناگفته گذاشت، این است که دینْداریِ مُستَفاد از «کتاب» و «سنّت»، همانگونه که إحساسی و عاطِفیِ صِرْف نیست، اسـتدلالی و بُرهـانیِ محض نیز به شـمار نمی روَد؛ و اگر صِرفًا اسـتدلالی و بُرهانی و متکلّمانه و فیلسوفانه بود، از بُن به همان جُمود و خُمود و خُشکی و مَلالَت و بی طَراوتیِ دینْداریِ استدلالیِ صِرف، دچار می آمد.

کتاب و سنّت، هم کامه هایِ اسـتدلالی و معرفتی و بُرهانیِ دینْداران را بَرمی آورَد، و هم عشق و عاطِفه و إحساس را گَرم می دارَد و به تکاپو می افکَنَد.

از یـک مَنظَر، سِرِّ تعـادلِ إسـلامِ کتـاب و سنّت، و دوریِ این گونه دینْ وَرزی از إفراط و تفریط و غُلُوّ و تقصـیر، همین است. فقیهان و عارفان و متکلِّمان و سالِکان و مُتَفَلْسِفان نیز، هرچند همه از سرچشـمه خورشـیدِ مُسَلمانی آب برگرفته و جان و دل و خِرَدِ خود را به فروغِ «چراغِ مصـطفوی (ص)» روشن داشته اند، تنها جلوه ای از جلوه ها و گوشه ای از گوشه هایِ این حقیقتِ واجدِ أبعاد و أضلاع را دیده و ستانده اند.

ص: ۱۷

درست از همینْجـا، سـخنِ آن عزیز راهی به دِهی می بَرَد، که می فرمـود: «نه متکلِّـم و نه مُتَفَلْسِـف و نه متصـوِّفم و نه متکلِّف؛ بلکه مُقَلِّدِ قرآن و حـدیث و تـابعِ أهلِ بیتِ آن سَـروَر؛ از سـخنانِ حیرت افزایِ طوایفِ أربع ملول و برکرانه، و از ماسِوایِ قرآنِ مجید و حدیثِ أهلِ بیت، آنچه بدین دو آشنا نباشد، بیگانه»(۸).

باری «گر بگویم این سخن بیحد شود»(۹). ... درد و دریغ و تـألّم و تأمّل در آن بود که موجی حیرت افکن و إحساسْ پَروَر در جامعه ما روان گردیـده است؛ اندک اندک ثَمَراتِ نامُبارَکِ این إفراط رخ می نماید، و آسـیبْ پَذیری و اسـتعدادِ انحراف که در این شورانگیزیِ بی مُحابا هست، دینْداریِ دینْداران را به مخاطره می افکَند.

علی الخُصوص در مَبـاحثِ مربوط به مَهـدویّت و حُجَّتِ مُنتَظَر ــ عَجَّلَ اللّهُ تعالی فی ظُهورِه ــ ، عوام زدگان و عامی انـدیشان گَرمْپوئی می کنند و در سوک و سُـرور و منبر و ... به فضائی دامن می زَنَند که مدّعیان و شیّادان و دجّالْ کیشانِ فراوان در دلِ خـود می پَروَرَد، و از مَکْتَـب، مَکْسَب می سـازد، و حقیقتِ قرآنی ــ حـدیثیِ مَهـدویّت را در پسِ أهـواء و أغراض و بانـگ و هیاهویِ غوغا، محجوب می دارَد.

یگـانه طریقِ مُفیـد و مُجَرَّب و مُسَـلَّم بدَرآمـدن از این فتنه نقـابْ زده و إصـلاحِ وضعِ موجود و إحیـاءِ حقیقتِ دینیِ مَهـدویّت، همان یگانه راهِ هر إصلاح و إحیاءِ دینیِ دیگر، یعنی «بازگشت به کتاب و سنّت»، است.

شیـخِ بزرگوار، ابنِ أبی زَینَبِ نُعمـانی، تنهـا سببِ حیرانی و ابتلاـیِ شـماری از أهـلِ روزگارِ خود را که عاقبت از مـذهبِ حَق منحرف شـده و به مـذاهبِ أهلِ باطل گرویـده اند، «قلّتِ روایت و علم، و عدمِ درایت و فهم» قَلَم می دهَد(۱۰) و ایشان را سیهْ روزانی می خوانَـد که «در طلبِ علم نکوشـیدند و خود را در فراسـتدن و روایتِ آن از مَعادِنِ صافی اش به زحمت نَیَفْکَنْدَنـد؛ چه اگر هم روایت می کردند و به درایت نمی پرداختند، با روایت نکردنشان یکسان بود!»(۱۱).

ص: ۱۸

این بلیّه، بلیّه خاصِّ روزگارِ ابنِ أبی زَینَب ــ یعنی: سده چهارمِ هجری و دَمدَمه هایِ غَیبتِ کُبری ــ ، نیست؛ بلیّه هر روزگاری است که در آن، شیعه از آموختنیهایِ راستین در دانشِ دین بازبمانَد و به پیرامون و پیرایه هایِ پیرامونی مُشتَغِل و سرگرم شود.

۲. مَهدیِّ الأُمَم و جامِعِ الکَلِم (علیه السَّلام)

اندیشه نَجاتْ بخشی و إشارت به موعودی که در آخِرالزّمان خواهد آمد و نظامی مُنطَبِق بر قانونهایِ إلآهی و آسمانی پدید خواهد آورْد، به طورِ کلّی در أدیانِ إلآهی ــ و حتّی به نوعی دیگر، در مکاتب و مَسلَکهایِ غیرِ إلآهی هم ــ وجود دارد. أمّا این که ویژگیهایِ این موعود چیست و چگونه ظهور خواهد کرد، در همه أدیانِ إلآهی یکسان نیست. آنچه در این اندیشه مشترک و همسان است، این است که موعودِ آخِرالزّمان و مُنْجیِ إنسان از خاندانِ نُبُوَّت است و به دانش و پرهیزگاری و دیگر خویهایِ پسندیده آراسته و از کَژیها و کاستیها مُبَرّاست(۱۲).

در هر روزگار، و در میانِ هر قوم و أمّت، و در هر سرزمین که پیامبرانِ إلآهی علیه السّلام و حکیمانِ دینْ وَرْز و گُسترانندهٔ تعالیمِ دینی از «موعودِ آخِرالزَّمان» سخن گفته اند، به تعبیر و اصطلاح و نامِ آشنایِ همان قوم و سرزمین و روزگار، و در حقیقت، از یک موعود، سخن رانده اند، و او مَهدیِّ مُنْتَظَر صَلَواتُ اللّهِ و سَلامُهُ علیه است(۱۳).

از بشارتها و إشارتهایِ أدیان و پیام آورانِ پیشین گذشته، در حوزه إسلام و مَهدویّتِ روشن و نابِ إسلامی نیز، باور به إمام مَهدی ــ علیه الصَّلاه و السَّلام ــ در سَرتاسرِ آفاقِ زمانی و مکانیِ إسلام و در نگرشها و نگارشها و مسجد و مدرسه و خانقاه مَطْرَح و مَطْمَحِ نَظَر بوده و چه در میانِ مفسِّران و محدِّثان و چه فقیهان و

متکلّمان، از مذاهبِ گوناگون، شناخته و آشنا به شمار می آمده است و می آید(۱۴).

به گفته یکی از دیده وَرانِ این روزگار، هرچند شیعه به مَهدیِّ مُنْتَظَر علیه السّلام اختصاص دارد، باور به مَهدویّت و هنجارِ انتظار مُختَصِّ شیعه نیست(۱۵).

تشیّع و تسنّن در باور به مَهدیِ موعود ـ علیه الصّلاه و السّلام ـ به عنوانِ مُصْلِحِ فاطِمی تبارِ آخِرالزَّمان که در أحادیثِ نَبَوی به ظهور و فعّالیّتهایِ مُصْلِحانه وی بشارت داده شده، همسان و همداستان اند و عالمانِ أهلِ تسنّن نیز از تواتُرِ أحادیثِ مَهدَویَّت و قطعیَّتِ این موضوع سخن گفته اند(۱۶). تفاوت اینجاست که بعضی از ایشان (برخِلافِ بعضی دیگر)، در تعیینِ شخصِ این مُصْلِحِ فاطِمی تَبار، دچارِ اشتباه و یا إبهام شده اند. نمونه را، بعضی گفته اند که مَهدیِ موعود علیه السَّلام هنوز متولّد نشده است و البتّه بر مُدَّعایِ خود دلیلی إرائه نکرده اند(۱۷). این نه فقط مخالفِ عقیده و أدلّه و أسنادِ شیعه است، که با بسیاری از أسنادِ مهمِّ خودِ أَهلِ تسنّن نیز نمی سازد(۱۸).

به هر رویْ، شیعه إمامیّه، به عنوانِ طائفه مختص به آن حضرت، روشنْ ترین آگاهیها را درباره مَهدیِ موعود ـ علیه الصَّلاهُ والسَّلام ـ فرا رویْ می نهَد.

یکی از عللِ تردیدناپذیرِ روشن تر بودنِ آگاهیها و نشانیهایِ شیعه در این باب، نسبت به عمومِ أهلِ تسنّن، مقوله نهی از نقل و کتابتِ حدیث است که مدّتها جامعه سُنّی را از این رُکنِ عظیمِ معرفتِ إسلامی محروم داشت(۱۹).

علّتِ دیگر نیز، آن است که شیعه از صافی ترین آبشخور و با بهترین واسطه ـ یعنی: مواریثِ علم و معرفت که نزدِ أهلِ بیتِ پیامبر (صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِه) بود و هست ـ از معارفِ نَبَوی بهره مند شده است و سالهایِ متمادی از «بابِ مدینه عِلْم»، أمیرِمؤمنان علی علیه السّلام ، و أوصیایِ پس از آن حضرت، حدیث شنیده و دانش آموخته است(۲۰).

ص: ۲۰

در درازنـایِ تاریـخ، هرچه طوائفِ دینْ وَرْز از معـارفِ وَحْیانی و أنبیائی و أَوصـیائی دورتر افتادنـد و بیشتر در وَرطه تحریف و انحراف فروغلطیدنـد، از شـناختِ «مَهـدِیِّ أُمَم و جامعِ کَلِم» علیه الصَّلاه و السَّلام محرومْ تر و محجوبْ تر گردیدند و زمینه ای فراخ از برایِ پیدائیِ مُدَّعیان و سوءِاسـتفاده کنندگان پدید آوردَند. مُدَّعیانِ مَهدویَّت در جهانِ أهلِ تسنّن، از إبهامهایِ عقیدتیِ عامّه بهره بُردند و هر از چندگاهی در گوشه ای از جهانِ إسلام دست به تحرّکاتِ سیاسی و نظامی زدند.

در گُزارشـهایِ مسیحیان ـ بویژه به سببِ تحریفهـائی که در متون صورت گرفته ـ إبهـام بیشـتر و بیشتر می شود و بطَبْع زمینه سوءِاستفاده نیز فراخ می گردد(۲۱).

از مَنظَرِ فرهنگِ إسـلامی، این سـردرگُمی هایِ موردی در عرصه سیاست و اجتماع و فرهنگ، در بَرِ سردرگُمی و راه ناشناسیِ شامل تر و کَلان تری که نَفْسِ «ناشـناختنِ إمام» باشـد، بس خُرد است؛ زیرا «شـناختِ إمام» است که به مَنِش و کُنِشِ دینْ وَرْز معنا می بخشَد.

حـدیثِ نَبَویِ مشـهورِ «مَن ماتَ وَ لَم یَعْرِفْ إمامَ زَمانِه ماتَ میتهً جاهلیّهً»(۲۲) ـ که آمـوزه ای مُتَـواتِر و مقبول نزدِ فِرَقِ مختلفِ إسـلامی را إفادت می کُنَد(۲۳) ـ ، سـخنی دلپـذیرست از برایِ دلهایِ سـخنْ پذیر، و هُشـیارگرِ همه کسانی که می خواهند از نعمتِ عَظیم و منّتِ جَسیمِ مُسَلمان زیستن و مُسَلمان مُردن و بارِ دیگر مُسَلمان برانگیخته شدن برخوردار گردند.

در کتابِ شـریفِ کافی آمده است ـ و حدیثْ شـناسان آن را «صحیح» قَلَم داده اند(۲۴) ـ که إمامِ صادق علیه السّـلام فرمود: «اعْرِفْ إمامَکَ، فَإنَّکَ إذا عَرَفْتَهُ لَمْ یَضُرَّکَ: تَقَدَّمَ هذَا الْأَمْرُ أَو تَأَخَّرَ»(۲۵) (یعنی: إمامِ خود را بشناس، که چون او را شناختی، تو را زیان نرسَد که این أمر یعنی: ظهورِ دولتِ حق پیش افتد یا دیر).

چُنان که در این تعالیم نیز إیضاح گردیده است، زیانکارِ راستین اوست که إمامَش

را نشناسَد، نه آنکه ظهورِ دولتِ حق را درنیافته.

بدرستی نیز شناختنِ إمامِ راستین است که آدمی را از خطرِ إنکارِ پیشوایِ حق و پیوستن به پیشوایانِ باطِل می رهانَد.

در حدیثنامه ها از إمامِ صادق روایت شده است که فرمود: «ثَلاثَةٌ لایُكَلِّمُهُمُ اللّهُ یَوْمَ القِیامَهِ وَ لایُزَكّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ: مَنِ ادَّعَی إمامَةً مِنَ اللّهِ لَیْسَتْ لَهُ، وَ مَنْ جَحَدَ إماماً مِنَ اللّهِ، وَ مَن زَعَمَ أَنَّ لَهُما فِی الْاءِسْلامِ نَصیبًا»(۲۶) (یعنی: سه کَس اند که خداوند در روزِ رستاخیز با ایشان سخن نمی گوید و پاکشان نمی دارَد و ایشان را عذابی دردناک است: کسی که ادّعایِ إمامتی از جانبِ خداوند کُنَد که از آنِ او نباشد، و کسی که إمامی را که از جانبِ خداوند منصوب باشد آگاهانه إنکار کند، و کسی که معتقد باشد این دو را در إسلام نَصیبی هست).

یکی از إسلامْ شناسانِ بزرگِ این روزگار، پس از آن که در بابِ اشتراکِ أدیان در باور به مُنْجیِ آخِرالزَّمان سخن می رانَد، و از آموزه هایِ آئینهایِ دیر و دور، تا آئینِ زردشتی، آئینهایِ هندوان، آئینِ بودا، یهودیّت و مسیحیّت در این باب یاد می کُنَد، می نویسد:

«به همین دلیلِ حضور در فرهنگهایِ گوناگون، و در عقاید و کتابهایِ أمّتها و ملّتهاست، که در یکی از زیارتهایِ حضرتِ حُجَّهِ بنِ الحَسَن (ع) چُنین آمده است:

السَّلامُ عَلی مَهْدِیِّ الْاءُمَمِ وَ جامِعِ الْكَلِمِ.

سلام بر مهدی، که أمّتها از او سخن گفته اند، همو که همه أقوام و أفکار را متّحد می کُنَد، و زیرِ یک پرچم گِرد می آورَد.»(۲۷).

۳. غَیبت و مَهدویّت در نگرشها و نگارشها

آن اندازه در أحادیثِ نبیِّ أکرم ـ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِه ـ و روایاتِ أئمّه أهل البیت

علیهم السّلام درباره حضرتِ مَهدی _ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فی فَرَجِهِ الشَّریف _ سخن رفته است که هیچ جایِ شَکّ و تردیدی در حقِّ مَهدی _ عَلَیه السّلام _ و مَهدویّتِ إسلامی نمی مانَد. در یک شمارش، چهارصد حدیثِ نَبَوی از طُرُقِ أهلِ تسنّن و بیش از شش هزار روایت از مجموعِ طُرُقِ شیعه و سُنّی درباره حضرتِ مَهدی علیه السّلام إحصا گردیده که رقمی غیرِعادی است و در بسیاری از دیگر مسائلِ إسلامیِ معروف و قریب به بداهت چُنین رقمی دیده نمی شود(۲۸).

چُنان که شیخِ بزرگوار، مُفید _ أَعلَی اللّهُ مَقامَهُ الشَّریف _ ، خاطرنشان فرموده است، روایاتِ گُواه بر وجودِ إمامِ غائب علیه السَّلام چَندان مستحکم است که اگر کسی مُنکرِ آنها شود باید همه روایاتِ مربوط به شریعتِ إسلامی را إنکار کُنَد(۲۹).

بدینسان و به سببِ همداستانیِ مُسلمانان بر ظُهور و خُروجِ آن حضرت علیه السّلام است که این أمر را از ضروریّاتِ دینِ مُبین إسلام قَلَم داده اند؛ چُنان که از شیخ بهاءالدّینِ عامِلی _ قَدَّسَ اللّهُ رُوحَهُ العَزیز _ ، مشهور به شیخ بهائی (درگذشته به سالِ ۱۰۳۰ ه . ق.)، پرسش شده که آیا خُروجِ مَهدیِ مُنتَظَر به طورِ مُطْلَق از ضَروریّات به شمار می روَد و إنکارش موجبِ اِرتداد است؟ شیخ _ قُدِّسَ سِرُّه _ نیز پاسخ داده که این أمر از ضروریّات و إنکارِ آن کُفر است(۳۰).

شماری از عالمانِ أهلِ تسنّن نیز تصریح کرده اند أحادیثِ مَهدویّت در قالبِ روایاتِ متعدّد از صحابه و تابعان و پسینیانشان نقل گردیده و بر سرِ هم موجبِ «عِلْمِ قَطْعی» است، بدانسان که إیمان به ظهورِ مَهدی علیه السّلام را واجب و از أجزاءِ عقائِدِ رسمیِ أَهلِ سنّت و جماعت ساخته است(۳۱).

در پاره ای از منابعِ أهلِ تسنّن از حضرتِ رسولِ أکرم _ صَلّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِه _ روایت گردیده است که فرمودند: «مَن أَنْکَرَ خُروجَ المَهدیِّ فَقَدْ کَفَرَ» (یعنی: هرکس خُروجِ مَهدی را إنکار کُنَد کافر شده)؛ و به لفظِ دیگر: «مَنْ کَذَّبَ بِالمَهدیِّ فَقَد کَفَرَ»

ص: ۲۳

(یعنی: هرکس مَهدی را دروغ شمُرَد کافر شده)(۳۲).

شواهدِ تاریخیِ متعدّد و گزارشهائی که از برخی گفتارهایِ صدرِ إسلام بازمانده است، نشان می دهد که مقوله مَهدویّت تا چه اندازه نزدِ صحابه و تابِعان مُسَلَّم و تردیدناپذیر بوده(۳۳).

بطَبْع، با رواجِ کتابتِ حدیث میانِ أهلِ تسنّن، این معنا و أحادیثِ مربوط به آن در جوامع و کتابهایِ حدیثی نیز ثبت و ضبط گردید.

نمونه را، یکی از حدیثنامه هایِ أهلِ تسنّن که حدیثِ مَهدی علیه السّلام و مَهدویّت در آن هست(۳۴)، حدیثنامه بُخاری است و مؤلّفِ این حدیثنامه، یعنی محمّد بن إسماعیلِ بُخاری، معاصرِ إمامِ جواد و إمامِ هادی و إمامِ عسکری علیهم السّلام ، بوده و در زمانی حدیثنامه خود را نوشته که هنوز إمام مَهدی علیه السّلام ولادت نیافته بود(۳۵).

رواجِ أحادیث و اندیشه مَهدویّت در میانِ شیعه هم که شاید حاجت به یادآوری نداشته باشد. میزانِ طرح و بحثِ دائمیِ این اندیشه و أحادیث، از جمیع کُتُبی که به حدیث و تاریخ و فِرَقِ شیعه پرداخته اند، هویداست.

قابلِ توجّه است که این میزانِ نشر و رواجِ أخبارِ مَهدوی، در حالی است که أئمّه أهل البیت علیهم السّلام بخاطرِ پاره ای تنگناهایِ سیاسی و اجتماعی با اِحتیاط و تحفّظِ لازم به طرحِ موضوعِ مَهدویّت می پرداختند و بناچار می بایست حرکتی انجام نگیرد که زمینه تعرّضِ حکومتی یا هرگونه سوءِ قصد به این جانشینِ شایسته إمامِ یازدهم علیه السّلام فراهم آید(۳۶).

پس از وفاتِ هریک از أئمّه أهلِ بیت علیهم السّلام ، اشتباه و یا سوءِاستفاده از أحادیث و مفاهیمِ مَهدویّت، شماری از شیعیان را به سویِ پنداری نادرست و یا مُدَّعیانی دروغین می کشانْد و انشعاب و افتراقی کوچک یا بزرگ در بَدَنه جامعه

شیعی پدید می آورْد. این أمر خود بر خُطورتِ موضوعِ مَهدویّت می افزود و طبیعی بود که أئمّه علیهم السّلام و یارانِ دانا و دانشورشان در راهِ تبیینِ هرچه بیشترِ شخصیّتِ حضرتِ مَهدی علیه السّلام بیشتر بکوشند و بدین سان بیش از پیش و با حسّاسیّتِ فراوان از مَهدویّتهایِ دروغین و ادّعائی و پندارهایِ باطل پرده برگیرند(۳۷).

وقوعِ ناگزیرِ غَیبت، اگر با تمهیدات و زمینه چینیِ فرهنگی و شناختیِ کافی همراه نمی بود، می توانست جامعه شیعیِ خوگر به «حُضور» را، بکُلّی متزلزل و نابود کُنَد.

غَیبتِ صُغری در درازنایِ تقریبًا هفتاد ساله اش، أمّت را از تجربه پیوندِ مُستَمِرّ و نیمه مُستقیم با إمامِ دوازدهم علیه السّلام برخوردار ساخت و وجودِ عینیِ او را برایِ نسلهائی از أمّت ملموس گردانید و خبرِ حضورِ وی را به نحوی تردیدناپذیر مُسَجَّل کرد؛ وجودی بیرون از ساحتِ منقولات و مأثورات و حضوری مؤثِّر و راهگشا که إمکانِ پُرسش و پاسخ و داد و ستد با آن حضرت را ممکن می ساخت(۳۸).

أهمّیّتِ تبیینِ پُرسمانِ غَیبت و تثبیتِ عقیده به إمامِ دوازدهم علیه السّلام ، باعث آمد که یکی از أرکانِ أصلیِ فعّالیّتِ نائبانِ چهارگانه روزگارِ غَیبتِ صُغری، رفعِ شکّ و تردید و پاسخ گفتن به پُرسشها و إبهامها در بابِ آن حضرت باشد. در همین راستا خودِ إمام علیه السّلام نیز گاه إرشادات و بیاناتی فرموده اند؛ چُنان که در میانِ توقیعاتی که هم اکنون از آن حضرت دردست هست برخی در پیوند با همین موضوع است(۳۹).

گُزارشهایِ مورِّخان و متکلِّمان و مِلَل ونِحَلْ نگاران نشان می دهد أکثرِ قریب به اتّفاقِ انشعاباتی که پس از درگذشتِ إمامِ عسکری علیه السّلام در میانِ شیعیان پدید آمد، بزودی نابود و ناپدید شد و تنها مذهبِ شیعی که توانست حضورِ خود را در مرکزِ خلافتِ مسلمانان حفظ کُنَد و با أکثریّتِ قاطع به حیاتِ دینی و فرهنگی اش

إدامه دهد، همین تشیّعِ دوازده إمامیِ کنونی بود که به پیشوائیِ فرزندِ إمامِ عسکری علیه السّلام ، یعنی: حضرتِ حجّه بن الحَسَن ـ علیهماالسّلام ـ ، قائل بوده و هست. این نشانگرِ آن است که إقداماتِ صورت گرفته و مُقَدَّماتی که از پیش برایِ چُنین تحوّلِ عظیمی ترتیب داده شده بود، کامیاب بوده و از گرفتاریِ أکثریّتِ شیعه در وادیِ تفرقه و انشعابهایِ مُخَرِّب جلوگیری کرده است(۴۰). با اینهمه، پی گرفتنِ این راه و تحکیم و تبیینِ عقائدِ شیعه در این باب همچُنان خطیر و ضَرور بود.

عالمانِ شیعه از همان آغازِ روزگارِ غَیبت به تبیینِ مکتوبِ این حقیقتِ دینی اهتمام کردند و کوشیدند در نوشتارهایِ خویش شبهه ها و حیرت هایِ زاده در پیرامونِ غَیبت را پاسخ بگویند و بزدایند. در این راستا، در سده هایِ نخستین غالبًا از سه «أسلوبِ نگرشی ـ نگارشی»یِ ویژه بهره بُردند:

۱. أُسلوبِ محدِّثانه متّکی بر أخبار و آثار:

در این شیوه نُصوص و مَرویّاتِ واردشده در بابِ غَیبت و باور به آن، گِردآوری می شد و تَواتُرِ این معنا ـ به نحوی که هیچ إنکاری را برنتابَد و طُرُقِ روائی آن از شیعه و سنّی فرا دید آید ـ خاطرنشان می گردید.

شُیوخِ بزرگوار، کُلینی و نُعمانی و صَدوق، «غَیبتْ نامه»هایِ خود را در همین قالب به قَلَم آوردند. عالمانِ سُنّی هم بدین روش کتابها و رساله هائی درباره مَهدویّت نگاشتند.

۲. أُسلوبِ متکلِّمانه متّکی بر اندیشه و استدلال:

در این شیوه با أدلّه عقلی و استدلال درباره رَوائیِ غَیبت و عدمِ مُنافاتِ آن با أصولِ پذیرفته و فُروعِ ثابتِ دینی گفتگو می شود و شبهات و تشکیکات را از این طریق پاسخ می گویند.

صدها متکلِّمِ بزرگِ شیعه، کسانی چون ابنِ قِبَه رازی و أبوسهلِ نوبختی و شیخِ

مُفید و سیّدِ مرتضی و دیگران و... ، از این مَنظَر درباره غَیبتِ إمامِ زمان ـ علیه السّلام ـ قَلَمفرسائی کرده اند.

۳. أسلوبِ جَمع بینِ حدیث و کلام:

در این شیوه بینِ دو روشِ پیشگفته جَمع می کنند؛ هم أدلّه و مناقشاتِ عقلی را یاد می کنند و هم آثار و أخبار را.

شیخ علیّ بن بابویهِ قمی، پدرِ صَدوق، در کتابِ الإمامَه و التَّبْصِرَه مِن الحَیْره، و شیخِ طوسی در الغَیبه، در این مَسلَک سُلوک نموده اند.

البتّه باید دانست سُلوک در هریک از دو مَسلَکِ پیشگفته نیز به معنایِ بیگانگی و بی بهرگی از مَسلَکِ دیگر نبوده و نیست. نَظَر، به صبغه غالبِ نگرش و نگارش است؛ ورنه، هم مُحَدِّثان در نگارشهایِ خویش استدلالاتِ متکلِّمانه آورده اند، و هم متکلِّمان به أحادیث و أخبار استناد کرده اند(۴۱).

*

أحادیثِ مَهدویّت که در حَدیثْنامه هایِ شیعی و سُنّی نقل گردیده است ـ مانندِ أحادیثِ بسیاری از دیگر مباحثِ إسلامی ـ (به اعتبارِ متن و سَنَد) شاملِ أنواعِ مختلفِ حدیث می شود. در میانِ آنها هم حدیثِ صحیحِ مُتَّفَقٌ علیه هست، و هم حَسَن و هم ضعیف(۴۲).

پس جُزئیّاتِ همه این أحادیث به یک اندازه قابلِ استناد نیست. به عنوانِ مثال، در پاره ای از جُزئیّاتِ أحوالِ پس از ظُهور، ای بسا أحادیث مختلف باشند و لزومًا نتوان در بابِ برخی از کیفیّات با قطع و یقین نظر داد. ولی کُلّیّاتِ بحثِ مَهدویّت و غَیبت و ظُهور، مُسَلَّم و تردیدْناپذیر است. این کُلّیّات از أحادیثِ صحیحِ قطعی، و نیز «قدرِ مشترکِ أحادیث» که موردِ تَواتُرِ مَعنوی است(۴۳)، مُستَفاد می گردد.

در بسیاری از دیگر مَعانیِ دینی نیز ـ خواه اعتقادی و خواه عَمَلی ـ ، بدین حال

بازمی خوریم که أصلِ معنا موردِ قطع و یقین و اتّفاقِ آراء است ولی در بابِ جُزئیّاتِ آن آراء و وُجوهِ مختلفی مطرح شده و بابِ داوری و اجتهاد مفتوح مانده. نمونه را، «مَعاد» از شالوده هایِ عقیدتیِ إسلامی است و مَراتب و لَوازمِ آن ـ مانندِ «حِساب» و «میزان» و «صِراط» و «بهشت» و «دوزخ» ـ همه قطعی و مُستَدَلّ به آیات و أحادیثِ مُتَواتِر می باشد؛ لیک در تفاصیلِ کیفیّات و جُزئیّاتِ آن اختلاف هست و بعضِ جُزئیّاتی هم که در پاره ای از روایات آمده است، از حیثِ وضوح و ثبوت و قاطعیّت چون کُلّیّاتِ پیشگفته نیست. ازین رو، إنسانِ مسلمان با قطع و یقین به مواردی چون کلّیّاتِ پیشگفته إیمان می آورَد و آنها را از ضروریّات قلمداد می کُنَد، لیک در پاره ای جُزئیّات و کیفیّات بابِ اختلاف و أحیانًا مناقشه را مفتوح می دانَد و این اختلاف نیز، به خودیِ خود، لطمه ای به إیمانِ مسلمان نمی زَنَد(۴۴).

در مسأله مَهدیِّ مُنْتَظَر ـ علیه الصّلاه و السّلام ـ نیز چُنین است. کلّیّت و أصلِ آن موردِ إجماع و اِتّفاقِ جمیعِ مسلمانان است و حتّی کثیری از جُزئیّاتِ آن موردِ اِتّفاقِ مذهبِ شیعه إمامی ـ أَعلَی اللّهُ کَلِمَتَهُ العالیه ـ است؛ لیک در پاره ای از کیفیّات مربوط به خصوصیّاتِ ظهور و حکومت و مدّتِ بقاء، جایِ اختلاف هست که چاره آن دقّتِ نقّادانه تر در متن و سَنَدِ أخبار و أحادیثِ مربوط به این جُزئیّات است و ای بسا مکشوف شدنِ برخی از آنها نیز به پس از ظُهورِ إمام ـ عَجَّلَ اللّهُ تعالی فی ظُهورِهِ الشَّریف ـ موکول شود. پیداست که مکتوم یا موردِ اختلاف ماندنِ این جُزئیّات، به أصلِ موضوع و نَفْسِ عقیده و إیمانِ مسلمان گَزَندی نمی رَسانَد(۴۵).

عَلائمی از برایِ ظُهورِ إمام عصر ـ عَجَّلَ اللّهُ تَعالَی فَرَجَهُ الشَّریف ـ در روایاتِ متعدّد یاد شده. روایتهایِ برخی از عَلائم از حیثِ سَنَد قوی تر و بطَبْعْ قابلِ اعتمادترند و روایتهایِ برخی از عَلائم بدان قوّت نیستند، و از این رویْ، هَمْچَندِ دسته نخست نمی توان بر آنها تکیه کرد(۴۶).

ص: ۲۸

نکته مهمّی که باید به یاد داشت، این است که پاره ای از أخبارِ مربوط به رخدادهایِ عظیمِ آینده بشر، خالی از نِکات و مضامینی شگفت انگیز نیست. برخی ظاهربینان که میانِ «عقل» و «عادت» خَلْط می کنند، به مَحضِ برخورد به آنچه «عادی» نباشد، آن را غیرِ معقول و خِرَدناپذیر می شمرند و نامِ این سهل انگاری و بی دقّتی خود را نیز «نقدِ عقلی»یِ أخبار می گذارَند. این در حالی است که آنچه ایشان مخالفِ عقل خوانده اند، معمولاً نه با «مُسَلَّماتِ عقلیّه» ناسازگارست و نه به «مُحالاتِ عقلیّه» می انجامد، بلکه تنها با عُرف و عادت اختلاف دارد؛ عقل این أُمور را در بُقعه «إمکان» می نهَد و مادام که بر امتناعِ وُقوعشان «بُرهان» إقامه نشود، از ممکن بودنِ آنها شانه تهی نمی کُنَد. اگر هم صحّتِ صدورِ خَبَر از «مُخْبِرِ صادق» ثابت گردد، چون صِدقِ قولِ مُخْبِرِ صادِق را عقل ــ در علمِ کلام، با أدلّه عقلی ــ تأیید کرده است، به وقوعِ این مُمکِنات یقین می کُنَد. پس اگر غَرائبِ مذکور در پیشگوئیها، با «مُسلَّماتِ عقلی» منافات نداشته باشد و به «مُحالِ عقلی» نینجامد، همچُنان در بُقعه «إمکان» است، و اگر معلوم گردد که آن پیشگوئی از «مُخْبِرِ صادق» است، عقل نیز بالتَّبَع بر آن صحّه می گذارَد(۴۷).

«إیمان به غیب» هم که دین از إنسانها مُطالبه می کُنَد، درست در همین ساحت است؛ نه خَستو شدن به «مُحالاتِ عقلی» و ستیز با «مُسَلَّماتِ عقلی» ــ که «دین» خود برایِ نفیِ آن مُحالات و تثبیتِ این مُسَلَّمات آمده و حافظِ «عقل» و تهذیبگرِ مَناهج و مَسالکِ آن است.

در عینِ آگاهی از این نِکات که: أوّلاً، غَرابتِ محتوایِ حدیث به معنایِ مُخالفتِ آن با عقل نیست؛ و ثانیًا، ضعفِ سَنَدِ یک حدیث نیز لزومًا به معنایِ مردود و سُست و غیرِ قابلِ اعتنا بودنِ محتوایِ آن نمی شود، باید بدین معنایِ مهم نیز مُتَفَطِّن بود که: در معارفِ اعتقادی، چون به عِلْم و قَطْع نیاز هست، خبرِ مُتَواتِر و یا خبری

که شواهدِ قطعی بر صحّتِ آن هست، ملاکْ قرار می گیرد، و خبرِ واحدی که فاقدِ این خصوصیّات است، در معارفِ اعتقادی حُجَّت نیست(۴۸).

البتّه قبولِ پاره ای از آنچه در بعضِ روایاتِ مربوط به إمامِ زمان علیه السّلام و قیامِ آن حضرت آمده است، برایِ أذهانِ مردمانِ روزگارانِ پیش دشوارتر بود تا امروز. در روایات از توانائیهایِ خارقِ العاده شخصِ إمامِ زمان علیه السّلام و گروهی از یارانشان در زمینه هایِ اطّلاعْ رسانی و نظامی سخن رفته است، که ذهنِ امروزیِ آشنا به پیشرفتِ روزافزونِ فنّاوریهایِ صوتی و تصویری و ... ، آنها را بآسانی می توانَد پذیرفت. إنسانِ امروزی که با پوست و گوشت و استخوانش، اطّلاعْ رسانیِ دقیق و سریع را در أقصا نِقاطِ جهان لَمس کرده است، در بابِ اینگونه أخبار کمتر به إنکار و استبعاد می گراید(۴۹).

به هر رویْ، در نظر داشتنِ آن مبانی و معانی، از یکسو، و توجّه به حدود و ثُغورِ «قطعی» و «تردیدپذیر» در قلمروِ نقلیّات، از سویِ دیگر، ما را در مواجهه با عمومِ أحادیث، بویژه أحادیثِ مشتمل بر پیشگوئیهایِ شگفت انگیز، از إفراط و تفریط مصون می سازد.

نمونه این مباحث، کیفیّاتِ مذکور در بابِ «دَجّال» است که در بابِ جُزئیّات و أوصافِ آن، جایِ بحث و گفت وگو هست.

موضوعِ آمدنِ دَجّال در آخِرالزَّمان و أوصاف و نشانه هایِ او و درازگوشِ او، خاصِّ منقولات و مأثوراتِ شیعه نیست؛ بلکه بیش از آنچه در روایاتِ شیعه هست، از طُرُقِ أَهلِ تسنّن نقل گردیده؛ البتّه باید در فرصتِ مناسب أسناد و مدلولاتِ این روایات بدقّت موردِ تحقیق و بررسی قرار گیرد و درباره صحّت و سُقمِ آنها داوری شود تا بتوان آنچه صحیح و معتبرست برگرفت و الباقی را به کناری نهاد(۵۰).

برخی کسان، از مفاهیمِ رمزی و کِنائی در أخبارِ دَجّال سخن گفته اند(۵۱) که بطَبْعْ

پـایِ تأویـل را به عرصه فهمِ این أخبـار می گَشایـد. لیـک بایـد در تأویلِ این أخبار ــ بسانِ دیگر عرصه هایِ تأویلِ نُصوص ــ بغایتْ محتاط بود.

تطبیقِ دجّال و أوصاف و نشانه هایِ او و درازگوشـش، با برخی از اختراعاتِ کنونی و آینده، یا رئیسِ دولتی که مادّی و واجدِ دستگاهِ تبلیغاتیِ نیرومند باشد، چیزی نیست که بتوان بر آن اعتماد کرد(۵۲).

توجّه به این نِکات علی الخُصوص از برایِ وُعّاظ و مُبَلِّغان و أهلِ منبر ضرورت دارد؛ زیرا در این أبواب حتّی اگر صحّتِ متن و سَنَد و تفسیرِ حـدیث نیز مُحرَز باشـد، ای بسا نَفْسِ تردیدآفرینی و اسـتبعادزائیِ آن در ذهنِ مخاطَب، و عدمِ آمادگیِ مُستَمِع برایِ توجّه به إمکانِ عقلیِ مُفادِ آن، مانعِ مَتینی برایِ نقلِ آن به شمار رَوَد.

پیشوایـانِ دین به ما آموخته انـد که در تحـدیث، حـدودِ فهم و توانائی هایِ ذهنی و معرفتیِ مخاطَب را ملحوظ کنیم؛ حتّی اگر سخنی حق است ولی ذهن و خردِ مُخاطَب، استعداد یا گُنجائیِ پذیرشِ آن را ندارد و از سرِ جهل به تکذیبِ خدا و پیامبرش ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ می پردازد، از بیانِ این سخن و نشرِ این حقیقت دم فروبندیم(۵۳).

متأسّفانه در این روزگـار، نه فقط در بابِ این ظَرافت هایِ فوق العاده، که درباره پاره ای از آداب و هنجارهایِ کلّی تر و حتّی پیشِ پاافُتاده نقلِ حدیث نیز، اینجا و آنجا، شاهدِ غفلت و إهمال هستیم.

به قولِ یکی از معاصران: پیشینیان برایِ أخذِ یک حدیث، رنجِ سفرهایِ مصر و شام و دیگر بلاد را بر خود هموار می کردند، و برایِ آن که حدیثی را غلط نخوانند و یا روایاتِ ضـعیف را نقل نکنند، می بایست راههایِ هشتگانه تحمّل و تلقّیِ حدیث(۵۴) را طی کننـد؛ چه بسـا همه کتـاب را به طورِ سَـماع و قِرائت با اسـتاد بخواننـد و بشـنوند... و اگر کسانی این أصول و ضوابط را رعایت نمی کردند... دستِ کم نقل و

سخنشـان در نظرِ أربـابِ قلم و انـدیشه و قبیله کلمه ــ که فنونِ این علم را می شـناختند ــ وزنی نـداشت. در مقابل، امروز، این مسأله پُرأهمّیّت موردِ کم اعتنائی و فراموشـی قرار گرفته و ای بسا حـدیث، بدونِ توجّه به صـحّت و سُـقم و مأخذِ آن نوشـته و خوانـده می شـود و معنـا و مضـمونش موردِ بحث و بررسـی قرار می گیرد و گـاه از این راه ابزارِ درازدسـتیِ فرهنگیِ دشـمنانِ إسلام و مسلمین فراهم می شود(۵۵).

بعضِ معاصـران گُمان کرده انـد که در بابِ أحادیثِ مَهـدویّت دقّت و حسّاسـیّتِ حدیثْ پژوهانه لازم نیست زیرا هیچ «فعل» یا «تَرک» ــ و به تعبیر دیگر: ثمره محسوسِ عَمَلی ــ بر آنها مترتّب نیست! این گُمان، خیالی خام و فاقدِ دقّتِ محدِّثانه و متکلِّمانه است(۵۶) که از جـانبی، أَثَرِ عظیم «انـدیشه» و «اعتقـاد» را در «عَمَـل» و رفتارهـایِ کلّی و جُزئی و برنامه ریزیهایِ حیاتیِ آدمی، مغفول نهاده، و از جانبِ دیگر، نفْسِ مُساهَمَتِ «باورها» را در سَعادت و شَقاوتِ نهائیِ إنسان ملحوظ نساخته.

التزام به «انتظـار» ــ به عنوانِ یـک برنـامه پویـا و پویـائی آفرین در حیـاتِ دینیِ آحـادِ مسـلمانان ــ ، خود نـاگزیر از دریافت و تصوّری روشن و معقول از مَهدویّت و غَیبت و ظهورِ حضرتِ مَهدی ــ عَجَّلَ اللّهُ تعالی فَرَجَهُ الشَّریف ــ است.

۴. چهلْ حدیث و چهلْ حدیثْ نگاری

در أحادیثِ إسلامی «حفظِ چهل حدیث» بسیار موردِ ترغیب و ستایش قرار گرفته است.

از نَبیِّ أکرم ــ صَـلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه ــ روایت شـده است که فرمودند: «مَن حَفِظَ عَلَی أُمَّتی أَربَعینَ حَدیثًا مِن أَمرِ دینِها بَعَثَهُ اللّهُ یَوْمَ القِیامَهِ فَقِیهًا و کُنتُ لَهُ شافِعًا و شَهیدًا»(۵۷) (یعنی: هر که از برایِ أُمّتِ من(۵۸)، چهل حدیث از أمورِ دینِ أُمَّت را حفظ

کُنَد، خداوند در روزِ رستاخیز او را فَقیه [= دینْ شناس] برانگیزَد و من او را شَفاعتگر و گواه باشم).

از إمـام صـادق علیه السّـلام نیز روایت شـده است که فرمودنـد: «مَن حَفِـظَ مِن أَحادیثِنا أَربَعینَ حَـدیثًا بَعَثَهُ اللّهُ یَوْمَ القیامهِ عالِمًا فَقِیهًا»(۵۹) (یعنی: هرکه از أحادیثِ ما چهل حـدیث حفظ کُنَـد، خداونـد در روزِ رسـتاخیز او را دانشور و فَقیه [= دین شـناس] برانگیزَد).

این مضمون میانِ خاصّه و عامّه، مشهورِ مُستَفیض، و به قولی: مُتَواتِر، است(۶۰).

در این بـاره که «حفـظ» در اینجـا به چه معنـاست، نظرهـایِ مختلفی إبراز گردیـده. به قولی، مراد، همان از بر کردن و به خاطر سپردن است که در میانِ محـدِّثانِ روزگارِ قدیم معهود و متعارف بوده، و به نقشِ در خَواطِر، بیش از رسمِ در دفاتر، اهتمام می کرده انـد. به قـولِ دیگر، مراد، حَراست از اِنْدِراس و جلـوگیری از نـابودی است که طُرُقِ مختلفِ حفـظ را ــ أعمّ از به خـاطر سپردن و نوشـتن و نقـل میانِ مردم ولو آنکه از رویِ مکتوب باشـد ــ دربرمی گیرد. به قولِ دیگر، مُراد نقلِ حـدیث به یکی از وجوهِ مُقَرَّرِ آن (یعنی: طُرُقِ هشتگانه موردِ اعتنایِ أهلِ درایه در بابِ روایتِ حدیث) است(۶۱).

خَبیرِ فنِّ حـدیث، مولانا علاّمه محمّـدباقرِ مجلسـی ــ أَعْلَی اللّهُ مَقامَهُ الشَّریف ــ ، می فرمایـد: حق آن است که حفظ را مراتبی است. ثوابِ حفظ نیز به حَسَبِ مراتبِ آن متفاوت است. یکی از مراتبِ حفظ، همانا حفظِ لفظ است ــ خواه در خَواطِر باشـد و خواه در دَفـاتِر ــ و تصـحیحِ لفـظ و اسـتجازه و إجازه و روایتِ لفظِ حـدیث. مرتبتِ دوم، حفظِ معانیِ حـدیث و اندیشـیدن در دقائقِ آن و اسـتنباطِ حکم و معارف از أحادیث است. مرتبتِ سوم، حفظ و پاسـداشتِ حدیث از راهِ عَمَل بدان و موردِ توجّه و تَنَبُّه قراردادنِ آن است(۶۲).

علاّمه مجلسی _ رَفَعَ اللّٰهُ دَرَجَتَه _ خاطرنشان می فرمایـد که ظاهرِ بیشترینه أخبار، نشانگرِ تخصیصِ این أحادیثِ چهلگانه به أمورِ دین از أصولِ عقائـد و عباداتِ قَلْبی و بَیَدَنی است، و نه أعمّ از این معانی و دیگر مسائلِ مُعاملات و أحکام؛ بلکه از بعضِ أخبار برمی آید که أحادیثِ چهلگانه مزبور باید جامعِ أُمّهاتِ عقائد و عبادات و خِصالِ ارجمند و کردارهایِ نیکو باشد(۶۳).

علاّمه مجلسی _ نَوَّر اللّٰهُ مَرقَدَهُ الشَّریف _ مراد از «فقیه» و دانشور برانگیخته شدنِ حافظِ چهل حدیث را نیز، این می دانَد که خداونـد او را مُوَفَّق می دارَد تا از فقیهانِ عالِمِ عامِلِ شود؛ احتمالِ دیگر آنکه خداونـد هرچند که حافظِ چهل حدیث از فقیهان نباشد، او را به سببِ تَشَبُّه به ایشان، در زمره فقیهان برمی انگیزَد. «فقیه» نیز در أخبار غالبًا بر عالِمِ عامِلی إطلاق می شود که به عیوب و آفاتِ نفس بَصیر، در بابِ دنیا تارِك و زاهد، و در بابِ نَعیمِ أُخرَوی و قُرب و وصالِ خداونـد راغِب و مشتاق است(۶۴). بلکه مُراد از «فِقْه» در قرآن و حدیث، غالبًا بصیرت در علمِ دین است(۶۵)، و علمِ دین _ به قراری که گفته انـد _ علمِ أُخرویِ کمالی است، یعنی دانشی که آدمی در نشأه أُخروی از رهگذرِ آن به کمالات می رسد و در دنیا با عقیده و عَمَل به آن راهِ سعادتِ أُخروی را می پویَد(۶۶).

بعضی خاطرنشان کرده اند حدیثِ مشهورِ «مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ» (یعنی: هرکه به کسانی ماننـدگی جُست، از ایشان است)، مُؤَیِّد و مُصَدِّقِ حدیثِ موردِ بحثِ ماست؛ چرا که حفظِ أحادیث، پیشه فقیهان و دینْ شناسانِ أُمّت است که در استدلال بر مسائل و أدایِ مواعظ و نصایح از آن بهره می بَرَند، و کسی که به حفظِ أحادیث مُبادَرَت می کُنَد بدیشان ماننـدگی جُسته است و به مُقتَضایِ حدیثِ مذکور از ایشان خواهد بود (و در زمره ایشان محشور خواهد گردید)(۶۷).

از شافعی و أحمد بنِ حنبل نقل شده که مقصودِ رسولِ خدا _ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ

آلِه ـ از چهلْ حدیث در روایتِ «مَنْ حَفِظَ ...»، چهل حدیث در فضائلِ أمیرِمؤمنان علی علیه السّلام است؛ همچُنین نقل گردیده است که بعضِ عالمانِ أهلِ تسنّن در خواب به شَرَفِ زیارتِ رسولِ خدا ـ صَلَّی اللّهُ عَلَیه وَ آلِه ـ رسیدند و آن بزرگوار سخنِ شافعی را تأیید فرمود(۶۸).

یکی از عالمانِ معاصِر احتمال داده است این قولِ بعضِ أهلِ سنّت که حدیثِ موردِ بحث را، به رَغمِ کَثرتِ نقلها و منابع و تَواتُرِ مضمونش، ضعیف ـ و حتّی در یک قول: موضوع ـ دانسته اند، ناشی از گرایش به خودداری از نقلِ فضائلِ أمیرِمؤمنان علیه السّلام باشد(۶۹).

این احتمال بسیار بعید است. بویژه ازآن رویْ که در میانِ عالمانِ شیعه نیز إصراری بر صحّتِ طریقِ حدیثِ مذکور نیست؛ محقِّقِ بزرگواری چون ملّا إسماعیلِ خواجوئی ـ قُدِّسَ سِرُّه ـ از ضعفِ سَنَدِ این حدیث سخن رانده و شهرتِ آن را میانِ عامّه و خاصّه سببِ جُبرانِ ضعف شمرده(۷۰).

آری، این در حالی است که بعضِ عُلَمایِ شیعه نیز از صحّتِ آن سخن گفته اند(۷۱)؛ و العِلْمُ عِندَ اللّه.

به هر رویْ، حدیثِ مشهورِ «حفظِ چهل حدیث»، سنّتِ نگارشیِ ویژه ای پدید آوَرْد و عالمانِ بزرگی از شیعه و سُنّی به نگارشِ کتابهائی مشتمل بر چهل حدیث روی آوردند که گاه فقط بر نُصوصِ أحادیثِ چهلْگانه اشتمال داشت و گاه شرح و توضیح و حتّی ترجَمه أحادیث را نیز در برمی گرفت. این کتابها را در زبانِ عربی غالبًا «کتاب الأربعین» یا «الأَربعون حَدیثًا» خوانده اند و در فارسیِ «چهل حدیث» و «أَربعین».

قدیمترین چهلْ حدیثهائی که می شناسیم علی الظّاهر در نیمه نخستِ سده سومِ هجری (همزمان با تدوینِ حدیثنامه هایِ ششگانه أهلِ سُنَّت موسوم به «صحاحِ

سِتّه»(۷۲)) پدیـد آمـده اند: یکی به تدوینِ أحمدبن حربِ نیشابوری (درگذشـته به ۲۳۴ ه . ق.)؛ دیگری به تـدوینِ أبوالحسـنِ طوسی (محمّد بن أسلمِ کندی / درگذشته به ۲۴۲ ه . ق.) که از ثِقاتِ محدِّثانِ خُراسان به شمار می رفته؛ و ...(۷۳) .

پَسان تر چهلْ حـدیثْ نویسـی متـداول تر شـد و چهلْ حـدیثهائی در موضوعاتِ گوناگون به قلم آمد، تا جائی که شـمارِ چهلْ حـدیثها در سـده شـشم از چهل کتاب می گذرد. در تألیفاتِ أحمد بن عبدوس بن کاملِ سـلمیِ سـرّاجِ بغدادی (درگذشـته به ۲۹۳ ه . ق.) کتـابی به نامِ کتاب الأربعین من مسانیـد المشایـخ العشـرین عن أصـحاب الأربعین آمـده است که می نُمایَـد چهلْ حدیثْ نویسی در همان سده سوم شکوفا شده بوده و شگفت نیست اگر در تألیفاتِ عبداللّه بن جعفرِ قُشَیْری (درگذشته به ۵۳۳ ه . ق.) به کتاب الأربعین مِن مَسانید المشایخ العشرین مِن الأصحاب الأربعین من العوالی باز خوریم(۷۴).

در نگارشـهایِ دانشورِ بزرگِ شیعی، شیخ منتجب الدّین بن بابویه (درگذشته به سالِ ۵۸۵ ه . ق.)، کتابی به نامِ الأربعون حدیثًا من الأربعین عن الأربعین فی فضائلِ أمیرِالمؤمنین (علیه السّـلام) هست که نشان می دهـد چهلْ حدیثْ نویسـی واردِ مراحل فنّی شده و چهل حدیث در موضوعِ خاصّ (در اینجا: فضائلِ أمیرالمؤمنین علی علیه السّلام) به نقل از چهل تن از مشایخِ حدیث در یک کتاب گِرد آمده(۷۵).

در میانِ چهلْ حدیثهائی که عالمانِ بزرگِ شـیعه نوشته اند، چهل حدیثهایِ شهیدِ أَوَّل و علاّمه مجلسی و شیخ بهاءالدّین محمّدِ عامِلی و ابنِ زُهْره حَلَبی ــ رضوانُ اللّهِ علیهم أجمعین ــ اشتهار و تداولِ بیشتری داشته است.

شمـارِ کتابهایِ چهلْ حـدیثِ تألیف شـده در تمـدّنِ إسـلامی را تا «هزار» گفته انـد و این با توجّه به رَوائیِ سنّتِ چهلْ حـدیثْ نگاری و کَثرتِ کتابهایِ مفقود و یا همچُنان ناشناخته مسلمانان قابلِ استبعاد نیست. آنچه از چهل حدیثها در کتابخانه ها هست و در فَهارس و مُؤَلَّفات یاد شده، شاید به سیصد برسد. تنها حدود صد چهلْ حدیث در

کشف الظّنون و ذیلِ آن و صد چهلْ حدیث در الذّریعه یاد شده است(۷۶).

بسـیاری از چهلْ حـدیثْ نگـارانِ مسـلمان، موضوعِ خاصّی را برایِ گِردآوردنِ أحادیثِ چهلْگـانه مَدِّ نظر قرار داده انـد؛ موضوعـاتی چون فَضائل و منـاقبِ أهلِ بیتِ پیـامبر ــ علیه و علیهم السّلام ــ (به طورِ عام)، فضائل و مناقبِ أمیرالمؤمنین علی علیه السّلام (به طورِ خاصّ)، أصولِ دین، جِهاد، زُهد، پاره ای از فروعِ عبادات و معاملات، و...(۷۷). مَهدویّت نیز یکی از موضوعهائی بود که چهلْ حدیثْ نگاران، از شیعه و سُنّی، بدان پرداختند.

پاره ای از چهلْ حدیثْهایِ کهن که درباره حضرتِ مهدی علیه السّلام و موضوعِ مَهدویّت و غَیبت و ظُهورِ آن دادگسترِ زمین و زمان فراهم آمده است، از این قرار می باشد(۷۸):

۱. الأربعونَ حدیثًا فی المَهدی / حافظ أبونُعَیم أحمد بن عبداللّهِ اصفهانی (درگذشته به سالِ ۴۳۰ ه . ق.).

۲. الأربعونَ حدیثًا فی المَهدی / حافظ أبوالعلاءِ همدانی (درگذشته به سالِ ۵۶۹ ه . ق.).

۳. الأربعون حدیثًا فی المَهدی / سراج الدّینِ بغدادیِ قزوینی (سده ششم).

۴. کفایةُ المُهْتَدی فی معرفةِ المَهدی / سیّد محمّدِ میرلوحی (درگذشته پس از ۱۰۸۵ ه . ق.).

۵. کشف الحقّ / میرمحمّدصادقِ خاتون آبادی (درگذشته به سالِ ۱۲۷۲ ه . ق.).

شماری از متأخّران و همروزگارانِ ما نیز به تـدوین و تألیفِ چهلْ حـدیثْهائی در همین راسـتا إقدام کرده اند(۷۹)؛ که الأَربعونَ حَدیثًا فی مَن یَمْلَأءُ الأَرضَ قِسطًا و عَدْلًا(۸۰) از این شمارست.

۵. درباره این چهلْ حدیث و ترجَمه آن

زمانی که نویسنده دانشورِ الأَربعونَ حَدیثًا فی مَن یَمْلَاءُ الأَرضَ قِسطًا و عَدْلاً، حجّه الإسلام والمسلمین حاج شیخ هادیِ نجفی ــ وَفَّقَهُ اللّهُ تَعالی لِما یُحِبُّ و یَرضی ــ ، ترجَمه این کتاب را از صاحبِ این قلم درخواستند، از سرِ اشتیاقی که به عَتَبه بوسیِ معارفِ أهلِ بیتِ عصمت و طهارت علیهم السّلام داشته و دارم، پذیرفتم؛ بویژه که دوست داشتم بدین بهانه عرضِ خاکساریِ خود را به پیشگاهِ رفیعِ حضرتِ بَقیَّهُ اللّه، حجّه بن الحَسَن ــ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فی ظُهورِه ــ ، عرضه بدارم. کار را نیز آسان می شمردم، و چون برخی از این أحادیث و منابعِ آن، پیشتر نیز به فارسی ترجَمه شده بود، می پنداشتم که مرا به پالوده خوردن می فرستند!(۸۱)

هرچه در کار پیشتر رفتم، از یکسو، شور و اشتیاقم افزون شد، و از سویِ دیگر، دانستم ترجَمه این أحادیث بسیار دشوارتر و تأمّلْ خواه تر از آنست که در آغاز می پنداشتم، و در این میانه، نه فقط به ترجَمه، که گاه باید به شرح و تدقیقِ ضبطِ حدیث نیز دست یازم. نادرستیهائی که در ضبطِ برخی منابعِ حدیثیِ مطبوع مشاهده کردم و افتادگیها و بَدْخوانیها و سَهل انگاریهائی که در پاره ای ترجَمه ها دیدم، همه و همه، حکایتگرِ همان مظلومیّت و مهجوریّتِ تُراثِ حدیثیِ شیعه بود که بارها و بارها گفته و نوشته و خوانده ایم.

القصّه، نه منابعی که در اختیار داشتم ــ و داریم ــ به آن صحّت و دقّت و کارآمدی و کارگُشائی بود که گُمان می رفت، و نه راه به آن همواری و زودانجامی؛ و اگر نبود لطفِ خداوندِ کارسازِ بنده نواز و عنایتِ خاصانِ درگهش، خاصّه إمامِ غائب ــ روحی و أرواحُ العالَمینَ لِتُرابِ مَقْدَمِهِ الفِداء ــ ، این مختصر هرگز سامان نمی پذیرفت.

با اینهمه، ناگزیر باید به قُصور و تقصیرِ خویش معترف شوم و خاطرنشان کنم: این کاری است که توانسته ام، نه آنچه خواسته ام. تنگیِ وقت و پایفشاریِ مؤلّفِ

ارجمند بر شتابِ قلم نیز، در زودتر فروبستنِ پَروَنده این ترجَمه و چشم پوشیدن از بازپیرائیِ بیشتر دخیل بود. اینک باید امید بَنْدَم که اگر نُکته هائی إصلاحی و تکمیلی فرادست آمد، در چاپِ دیگر ـ بِعَونِ اللّهِ تَعالی ـ إعمال و إلحاق گردد. همچُنین امیدوار باشم که تا آن زمان از یادآوری ها و پیشنهادهایِ صاحبْنظرانِ صائبْ نَظَر بی بهره نمانم و در بِهْسازیِ ترجَمه و توضیحات رهینِ منّتِ عِیارْسَنجانِ سُخَنْ شناس شوم.

یکی از پُرسمانهائی که نظر و تحقیقِ محدِّثان و متکلِّمان و فقیهانِ إمامی را به خود معطوف داشته، و نگرشها و نگارشهائی چند، از رهگذرِ این عَطفِ توجُّه و تأمُّل و توغُّل، پدید آورده است، پُرسمانِ «حُرمتِ تسمیه إمام دوازدهم ـ عَجَّلَ اللّهُ تعالی فَرَجَه ـ» است.

گفت وگو بر سرِ این است که آیا بصراحت ذکر کردنِ نامِ حضرتِ مَهدی علیه السّلام (که همانا نامِ رسولِ خدا ـ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ و آلِه ـ است و بارها در مأثورات بدین معنا تصریح شده)، رواست یا نه؟ ؛ و منشإِ گفت وگو، روایتها و أحادیثِ مهمّی است که از این کار نهی می کنند.

بسیاری از عالمانِ إمامیّه در این باب قائل به تحریم شده اند و حتّی میرداماد (ره) در شرعه التّسمیه مدّعیِ إجماع بر تحریم گردیده و محدِّثِ جزائری (ره) در شرحی که بر عیون الأخبارِ صَدوق (قده) نگاشته است تحریم را قولِ بیشترینه عالمانِ إمامی دانسته(۸۲).

در مقابلِ این أکثریّت که تحریم را به طورِ مطلق و تا زمانِ ظهور برقرار می دانند، برخی تحریم را مشروط به تقیّه و خوف دانسته و بعضِ مُستَنبِطان هم محدود به دورانِ غَیبتِ صُغری پنداشته اند(۸۳).

نگارنده این سطور، به هر رویْ، در ترجَمه چهلْ حدیثِ حاضر با این معنا سر و کار

داشته و ـ به رغمِ میلِ باطنی و برخِلافِ احتیاطِ پسندیده در أمثالِ این مواضع ـ آنجا که مؤلّفِ محترم تصریح به نامِ مبارک کرده است، تصرّفی نکرده و عینِ نوشته مؤلّف را ـ که خود دانش آموخته فقه و أصول، و حدیثْ پژوه است ـ ترجَمه نموده؛ (۸۴) خاصّه که برخی هم در این باب به تفاوتِ حکمِ مکتوب و ملفوظ تصریح کرده اند(۸۵) ـ و اللّهُ سُبحانَهُ و تَعالی أَعْلَم و عِلْمُهُ أَتَمّ وَ أَحکَم.

در این ترجَمه، أوّلاً، به إعرابگُذاری و مَشکول سازیِ متونِ أحادیث دست یازیـده ام؛ ثانیًا، ترجَمه متنِ حدیث را در پیِ نصّ ِ عربی قرارداده ام؛ و ثالثًا، توضیحات و بازبُردها و مَطالبی در متن و حاشیه برافزوده ام. برایِ آنکه افزوده هایِ ترجُمان قابلِ تمییز باشد، اینجا و آنجا آنها را در میانه دو قُلّابِ شکسته (< <) نهاده ام. پس خواننده محترم هر جا ـ در متن و پینوشتها ـ به < > بازخورد، عباراتِ درونِ آن را از افزوده هایِ ترجُمان بدانَد.

نامِ کوتاهِ «اندوخته خداوند» را نیز ـ که اقتباسی است از تعبیرِ قُرآنیِ «بَقیّه اللّه» ـ ، ـ با موافقتِ مؤلّف ـ از برایِ این ترجَمه انتخاب کردم.

گُمان می کنم ترجَمه این چهلْ حدیث، خواندنِ مُنتَخَبی از میراثِ حدیثیِ مسلمانان را در موضوعِ مَهدویّت برایِ خوانندگانِ فارسی زبان تسهیل کرده باشد. ترجُمان مُدَّعائی بیش از این ندارد و رَجامَندست کسانی که این مُنتَخَباتِ حدیثی را مُطالعه می کنند، خود با شوق و اهتمامِ بیشتر به مطالعه حَدیثْنامه هایِ کَلانْ تر و کتابهایِ مُفَصَّل تر بپردازَنْد. باز تأکید می کنم این چهلْ حدیث مُنْتَخَبی است از میراثِ حدیثیِ ما که مؤلّفِ آن، با ترتیبِ موضوعی و توالیِ منطقی، خُطوطِ برجسته باور و اندیشه إمامیّه را در این باب ملاک قرار داده، و به بهانه هریک، حدیثی از میانِ أحادیثِ گوناگونِ این أبواب برگزیده و آورده است. همین و بس.

ترجُمان، در ترجَمه نُصوصِ حدیثی، نه مُحرِّرانه و آزاد قلمْ گَردانی کرده است، و

ص: ۴۰

نه به شـیوه تَحْتَ اللَّفْظ. کوشـیده ام أمین و درست ترجَمه کنم و حَتّی المقـدور نه بر مُفـادِ نص بیفزایم و نه از آن بکاهم. اگر افزونه ای یا توضیحی را نیز برایِ خواننده لازم دیده ام معمولاً میانِ قلّاب نهاده ام تا ممتاز باشد.

امیدوارم در پیراستنِ کاستیهایِ مُسَلَّم و لغزشهایِ احتمالیِ این ترجَمه، از نقدِ باریکْ بینانه سخنْ سنجان محروم نمانَم و آن مایه به فراخْ سینگان و دریاوَشان تَشَبُّه کنم که صادقانه بگویم: «أَحَبُّ إِخوانی إِلَیَّ، مَنْ أَهدی إِلَیَّ عُیُوبی»(۸۶).

خدایْ را می خوانیم و از او می خواهیم تا با ظهورِ إمامِ عصر ـ علیه الصّلاه و السّلام ـ دیده ما را روشن، جانمان را تابناک، دلمان را خُشنود، و باور و خِرَدمان را باروَر و برخوردار فرماید و کامِ همه آزادگان و دادخواهان را برآرَد ـ بمَنِّهِ و کَرَمِه.

برف باریده ست بر باغِ جهان آفتابت تا به کِیْ باشد نهان؟

آفتابِ رویِ آن شَهْ زیرِ میغ سَرزَنَد از کوه مِهْر و مَه، دریغ!

لوحِ دوران شُد تهی از نقشِ حق ای تو دفتردار! برگردان وَرَق(۸۷)

ایدون باد!

بنده خدا: جویا جهانبخش

اصفهان، بهارِ ۱۳۸۲ ه . ش.

پینوشتها

۱. نگر: کمال الـدّین، ط. جامعه مدرّسـین، ۱۴۰۵ ه . ق. ، ص ۲۰۰ و ۲۰۱، و: پهلوان، ۱/۳۸۳ (و نگر: کمره ای، ۱/۳۰۷)؛ و: الغیبهِ نُعمانی، ط. فارِس حَسّون کریم، ص ۳۳۷؛ و: النّوادر، الرّاوندیّ، ط. دارالحدیث، ص ۱۰۲؛ و: أحادیث و قصصِ مثنویِ بدیع الزّمانِ فروزانفر، به کوششِ حسین داودی، ص ۴۴۶ و ۴۴۷.

۲. نقـل به مضـمون و تلخیص از: کمـال الـدّین و تمام النّعمه، ط. جامعه مدرِّسـین، ۱۴۰۵ ه . ق.، ص ۲۰۰ و ۲۰۱؛ و: پهلوان، ۱/۳۸۲ و ۳۸۳؛ و: کمره ای، ۱/۳۰۷ و ۳۰۸.

۳. نقل به مضمون و تلخیص و تصرّف از: المَجازات النَّبَویّه، ط. دارالحدیث، ص ۴۶ و ۴۷.

۴. نگر: الغیبهِ نُعمانی، ط. فارِس حَسّون کریم، صص ۳۳۶ _ ۳۳۸.

۵. مثنوی، ط. استعلامی، دفترِ ۵، بیتِ ۹۲۶.

۶. (یعنی: آنگاه که مردمان تباه گَردَند، اینان صَلاح وَرزَنْد)؛ النّوادر، الرّاوندیّ، ط. دارالحدیث، ص ۱۰۲.

از برایِ تتمیمِ آگاهی افزودنی است:

مرحـوم سیّدهبه الـدّینِ شهرسـتانی _ رضوانُ اللّهِ علیه _ مراد از غریب بودنِ إسـلام را آن دانسـته است که خِرَدهـا را حیران و درشگفت می سازد. یعنی همانطور که إسلام در آغاز بخاطرِ غَرابتش موجبِ حیرتِ عقول شد، شکوهِ ریشه دارش را به طرزی حیرت انگیز و محیّرالعقول باز خواهد یافت. تفصیل را، نگر: طبعِ جدیدِ مُنْتَخَبُ الْاءَثَر (سه جلدی) ۳/۳۸ (هامش).

گفتنی است که صاحبِ کشف الخفاء و مُزیل الإلباس درباره حدیثِ «بدأ الإسلام غریبا و

سیعود کما بـدا غریبا فطوبی للغرباء»، گفتاوردی آورده است و از آن جمله: «فهو مشـهور أو متواتر» (کشف الخفاء، العجلونیّ، ۱/۲۸۲).

۷. الغیبهِ نُعمانی، ط. فارِس حَسُّون کریم، ص ۲۹؛ و: بحارالأنوار، ط. ۱۱۰ جلدی، ۲/۱۰۵.

۸. ده رساله، فیضِ کاشانی (ره)، تحقیقِ رسولِ جعفریان، ص ۱۹۶.

۹. نیمْ بیتی است از مثنوی.

۱۰. نگر: الغیبهِ نُعمانی، ط. فارِس حَسّون کریم، ص ۲۹.

۱۱. نگر: همان، همان ص.

۱۲. سنج: نجات بخشی در أدیان، راشدمُحَصِّل، ص ۲۴۳ و ۲۴۴ و پانزده و شانزده.

۱۳. نگر: خورشیدِ مغرب، ص ۵۳ و صص ۹۰ _ ۱۰۱.

۱۴. سنج: خورشیدِ مغرب، ص ۹۰.

۱۵. نگر: خورشیدِ مغرب، ص ۹۱.

این سخن که ما آن را به لفظِ خود بازنوشتیم، سزاوارِ اندیشه و تدبّر است.

درباره عدمِ اختصاصِ این باور و هنجار، همچُنین نگر: نجات بخشی در أدیان، ص ۲۴۳ _ ۲۴۶.

۱۶. نگر: خورشیدِ مغرب، صص ۶۰ _ ۸۷.

۱۷. نگر: اتّفاق در مَهدیِ موعود علیه السّلام، قُرَشی، ص ۲۹ و ۳۰.

۱۸.نگر: اتّفاق در مَهدیِ موعود علیه السّلام، صص ۲۹ _ ۹۴.

۱۹. سـنج: گُفتمانِ مَهدویّت: سـخنرانیهایِ گفتمانِ أوّل و دوم، ص ۸۳ _ ۸۶؛ و: گُفتمانِ مَهدویّت: سـخنرانیهایِ گُفتمانِ سوم، ص ۲۳.

(همینجـا شایسـته اسـت خاطرنشـان کنم که متأسّـفانه برخی از معاصـران واژه «گفتمـان» را بنـادرست و بـدونِ تـوجّه به «وَضعِ نخستین» آن به کار می بَرَند؛ از جمله در تعابیری چون: گفتمانِ أوّل، گفتمانِ دوم، و ...).

درباره تاریخِ تدوینِ حدیث، نگر: تدوین السّنّه الشّریفه، السّیّدمحمّدرضا الحُسَینیّ الجلالی.

۲۰. سنج: گفتمانِ مَهدویّت: سخنرانیهایِ گفتمانِ أوّل و دوم، ص ۹۴ و ۹۵.

۲۱. در این باره، نگر: گفتمانِ مَهدویّت: سخنرانیهایِ گفتمانِ أوّل و دوم، ص ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۶۰؛ و: گفتمانِ مَهدویّت: سخنرانیهایِ گفتمانِ سوم، ص ۲۲.

۲۲. درباره این حدیث، نگر:

اللّوامع الإلهيّه، ط. دفترِ تبليغاتِ إسلامیِ حوزه علميّه قم، ص ۵۶۸؛ و: در انتظارِ ققنوس، ص ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۸۲ و ۱۸۳؛ و: نظرات فی تراثِ الشّيخ المفيد، صص ۱۴۸ _ ۱۵۳؛ و: شناختِ إمام، راهِ رهائی از مرگِ جاهلی، چ۱ (ويراستِ دوم)، صص ۲۵ _ ۴۴ و صص ۷۳ _ ۷۸ و ۸۷ _ ۹۱؛ گُفتمانِ مَهدويّت: سخنرانيهایِ گفتمانِ سوم، صص ۵۳ _ ۵۶؛ و: أَنيس الموحِّدين، تصحيح و تدوينِ نشرِ پيامِ مَهدی (عج)، ص ۱۴۰ _ ۱۴۱.

۲۳. يکی از اشتباهاتِ «مارتين مکدرموتِ» نَصرانی در کتابِ انديشه هایِ کلامیِ شيخِ مُفيد، آن است که اين حديث را «روايتی از إماميّه» (ص ۱۷۲) شمرده و از مقبوليّتِ آن نزدِ عمومِ فِرَقِ مسلمان خبر نداشته است؛ مقبوليّتی که در بعضِ مآخذِ مذکور در پينوشتِ پيشين بتفصيل موردِ بحث قرار گرفته.

۲۴. نگر: مرآة العقول، ۴/۱۸۶؛ و: گُزيده کافیِ بهبودی، ۱/۹۴.

۲۵. افزون بر دو مأخذِ پيشگفته، نگر: أُصولِ کافی، ترجَمه و شرحِ شادروان استاد سيّدجوادِ مصطفوی، دفترِ نشرِ فرهنگِ أهلِ بيت عليهم السّلام، ۲/۱۹۷؛ نيز آمده است در: الغَيبهِ نُعمانی، ط. فارِس حَسُّون کريم، ص ۳۵۰.

در متنِ أصولِ کافیِ طبعِ شادروان مصطفوی و در الغَيبهِ نُعمانی (ط. فارِس حَسّون کريم)، _ چُنان که ما نيز آورديم _ «عرفته» است، ولی در مرآة العقول و گزيده کافی «عرفت» آمده.

۲۶. أُصول کافی، با ترجَمه و شرحِ مرحومِ استاد سيّدجوادِ مصطفوی، دفترِ نشرِ فرهنگِ أهلِ بيت عليهم السّلام، ۲/۲۰۰؛ و: الغَيبهِ نُعمانی، ط. فارِس حَسُّون کريم، ص ۱۱۲، ح ۳ (با تفاوتِ جُزئی).

از برایِ شرحِ اين حديث، نگر: مرآة العقول، ۴/۱۹۳ و ۱۹۴.

نيز نگر: أصول کافی، با ترجَمه و شرحِ مرحومِ استاد مصطفوی، ۲/۲۰۳، ح ۱۲؛ و: الغَيبهِ نُعمانی، ط. فارِس حَسُّون کريم، ص ۱۱۱ و ۱۱۲، ح۲؛ و: مرآة العُقول، ۴/۲۱۳.

اين حديث را از صِحاحِ کافی قلم داده اند. نگر: گُزيده کافی، بهبودی، ۱/۹۵.

۲۷. خورشيدِ مغرب، ص ۵۸.

۲۸. نگر: البرهان فی علاماتِ مَهدیِّ آخِرالزّمان [عليه السّلام]، ص ۳۳ (رساله آيه اللّهِ شهيد سيّدمحمّدباقرِ صدر _ قدّس سرّه _).

۲۹. نگر: انديشه هایِ کلامیِ شيخِ مفيد، ص ۱۷۵.

۳۰. نگر: اللّوامع الإلهيّه، ط. دفترِ تبليغاتِ إسلامیِ حوزه علميّه قم، ص ۳۴۶ و ۳۴۷ (هامش).

ص: ۴۵

۳۱. نگر: تُراثُنـا، ش ۳۲ و ۳۳، صص ۲۵ _ ۲۹ و ۳۲ _ ۳۵ (از مقاله نقد الحدیث: بین الاجتهاد و التّقلید به قلمِ علاّمه سیّدمحمّدرضا حُسَینیِ جلالی)؛ و: إمامت و مَهدویّت، آیه اللّه صافیِ گلپایگانی، ۲/۳۱۵.

۳۲. با اندکی تلخیص و تحریر از: إمامت و مَهدویّت، آیه اللّه صافیِ گلپایگانی، ۲/۳۱۵.

۳۳. از برایِ بعضِ این شواهد و گزارشها، نگر: گفتمانِ مَهدویّت: سخنرانیهایِ گفتمانِ أوّل و دوم، صص ۱۰۵ _ ۱۰۸.

۳۴. در بابِ أحادیث مربوط به مَهدویّت در حدیثنامه هایِ بُخاری و مُسلِم، نگر: تُراثُنا، ش ۳۲ و ۳۳، ص ۱۴ و ۱۵ (از مقاله نقد الحدیث: بین الاجتهاد و التّقلید به قلمِ علاّمه سیّدمحمّدرضا حُسَینیِ جلالی).

۳۵. نگر: البُرهان فی علاماتِ مَهدیِّ آخِرالزّمان [علیه السّلام]، ص ۳۵ (رساله آیه اللّه شهید سیّدمحمّدباقرِ صدر _ قدّس سرّه _).

۳۶. نگر: البُرهان فی علاماتِ مَهدیِّ آخِرالزّمان [علیه السّلام]، ص ۳۴ (رساله شهید صدر _ قدّس سرّه _).

۳۷. سنج: حیاتِ فکری و سیاسیِ إمامانِ شیعه علیهم السّلام، رسولِ جعفریان، ص ۵۷۵ و ۵۷۶.

۳۸. تفصیل را، درباره این رویه مهمّ و سازنده غَیبتِ صغری، نگر: البُرهان فی علاماتِ مَهدیِّ آخِرالزّمان [علیه السّلام]، صص ۳۵ _ ۳۸ (رساله شهید آیه اللّه سیّدمحمّدباقرِ صدر _ قدّس سرّه _).

۳۹. نگر: حیاتِ فکری و سیاسیِ إمامانِ شیعه علیهم السّلام، رسولِ جعفریان، ص ۵۸۷ و ۵۸۸.

۴۰. نگر: همان، صص ۵۷۱ _ ۵۷۴.

۴۱. درباره این سه مسلک بهره بُرده ام از: نظراتٌ فی تُراثِ الشّیخِ المُفید، الحُسینیّ الجلالیّ، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

بیقین کتابهائی چون کتاب الحُجَّه فی إبطاء القائِم علیه السّلام محمّد بن بحرِ رُهْنی (نگر: معالم العلماء، ابنِ شهرآشوب، ط. نجف، ص ۹۶) _ که در همان روزگاران تألیف شده ولی متأسّفانه به دستِ ما نرسیده است _ ، اگر امروز در دست می بود، تصویرِ جامِعْ تَری از این نهضتِ علمیِ دانشورانِ شیعه می توانستیم ترسیم کرد و ای بسا مسالک و مباحثِ متنوّعْ تری را پیشِ چشم داشتیم.

۴۲. نگر: تراثنا، ش ۳۲ و ۳۳، ص ۱۸ و صص ۲۲ _ ۲۴ و ص ۲۶ _ ۳۵. (از مقاله نقدالحدیث بین

الاجتهاد و التّقلید از علاّمه سیّدمحمّدرضا حُسَینیِ جلالی).

البتّه باید توجّه داشت خوشبختانه «در بینِ این أحادیث، أحادیثِ عالیه الاسناد و أحادیثی که روایتِ آن موثّق و ممدوح باشند، زیاد است» (إمامت و مَهدویّت، آیه اللّه صافیِ گلپایگانی، ۲/۳۰۶).

۴۳. نگر: تُراثُنا، همان شماره، صص ۲۵ _ ۳۵ و ۳۸؛ و: إمامت و مَهدویّت، آیه اللّه صافیِ گلپایگانی، ۲/۳۰۷.

۴۴. سنج: تُراثُنا، همان شماره، ص ۳۶ و ۳۷.

۴۵. نگر: همان، همان شماره، ص ۳۷.

۴۶. سنج: گفتمانِ مَهدویّت: سخنرانیهایِ گفتمانِ أوّل و دوم، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

۴۷. سنج: تُراثُنا، ش ۳۲ و ۳۳، ص ۴۵ _ ۴۷ (از مقاله نقدالحدیث: بین الاجتهاد و التّقلید به قلمِ علاّمه سیّدمحمّدرضا حُسَینیِ جَلالی).

از برایِ آگاهیِ بیشتر در بابِ نقدِ محتوائیِ حدیث با معیارِ عقلی (و حیطه و جوانبِ آن)، نگر: مرزبانِ وحی و خرد: یادنامه مرحومِ علاّمه سیّدمحمّدحسینِ طباطبائی قُدِّسَ سِرّه، صص ۶۱۶ _ ۶۲۶؛ و: پژوهشی در علم الحدیث، دکتر نادعلی عاشوریِ تلوکی، صص ۲۰۳ _ ۲۰۷.

۴۸. سنج: پژوهشی در علم الحدیث، دکتر نادعلی عاشوریِ تلوکی، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.

۴۹. سنج: گُفتمانِ مَهدویّت: سخنرانیهایِ گُفتمانِ أوّل و دوم، ص ۷۶ و ۷۷.

۵۰. مَهدیِ موعود [علیه السّلام] ، عليِ دوانی، ص ۹۶۸ و ۹۶۹ (با تحریر و تصرّف).

درباره دَجّال و نحوه مواجهه با أخبارِ مربوط به او و تحلیل و تفسیرِ آنها، نگر: طبعِ جدیدِ منتخبِ الأثر (سه جلدی)، ۳/۲۷۳ _ ۳۰۴؛ و: یکصد پُرسش و پاسخ پیرامونِ إمامِ زمان (عج)، رجالیِ تهرانی، ص ۱۸۶.

۵۱. نگر: پُرسش و پاسخ پیرامونِ إمام زمان (عج)، رجالیِ تهرانی، ص ۱۸۶.

۵۲. نگر: مَهدیِ موعود [علیه السّلام]، عليِ دوانی، ص ۹۶۸ و ۹۶۹.

۵۳. شیخِ بزرگوار، ابنِ أبی زینبِ نُعمانی _ رَضِیَ اللّهُ عَنْه _ ، در الغَیبه (ط. فارِس حَسّون کریم، ص ۴۲) از رسولِ خدا _ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِه _ روایت می کند که فرمود: «لاتُحَدِّثُوا النّاسَ بِما لا یَعْرِفُونَ؛ أَتُحِبُّونَ أَن یُکَذَّبَ اللّهُ و رَسُولُه؟!» (یعنی: مردمان را از آنچه نمی شناسند، حدیث مگوئید؛ آیا دوست دارید که خدا و رسولش را دروغْزَن شمارند؟!). همو در همان کتاب (ص ۴۱) از أَمیرِمؤمنان علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: «أَتُحِبُّونَ أَن یُکَذَّبَ اللّهُ و

رَسُولُه؟ حَدِّثُوا النّاسَ بِما یَعرِفُونَ وَ أَمْسِکُوا عَمّا یُنْکِرُون» (یعنی: آیا دوست دارید خدا و رسولش را دروغْزَن شمارند؟ مردمان را از آنچه می شناسند حدیث بگوئید و از آنچه نمی شناسند (/ إنکار می کنند) دست باز دارید).

در این باره همچُنین، نگر:

درایه فارسی (هدیّه المحصِّلین)، حاج شیخ علی أکبرِ مُرَوِّج الإسلام (ره)، ۱۳۳۸ ه . ش.، صص ۱۹۷ _ ۲۰۱.

۵۴. مُراد از راههایِ هشتگانه فراگرفتن و نقلِ حدیث، سَماع و قِرائت و... است که در کُتُبِ دانشِ حدیث مورد بحث و تعریف قرار گرفته.

نمونه را، نگر:

علمِ حدیث و نقشِ آن در شناخت و تهذیبِ حدیث، زین العابدینِ قُربانی، صص ۲۲۳ _ ۲۲۷؛ و: درایه فارسی (هدیّه المحصّلین)، علی أکبرِ مروّج الإسلام، صص ۱۴۹ _ ۱۶۲.

۵۵. نقل به تصرّف و تغییر از: علمِ حدیث و نقشِ آن در شناخت و تهذیبِ حدیث، زین العابدینِ قُربانی، ص ۱۵.

۵۶. سنج: تُراثُنا، ش ۳۲ و ۳۳، ص ۲۰ (از مقاله نقدالحدیث: بین الاجتهاد و التّقلید به قلمِ علّامه سیّدمحمّدرضا حُسَینیِ جلالی)

۵۷. مُنْیَهُ المُرید، تحقیق المختاری، ص ۳۷۱.

۵۸. دربـاره حرفِ «عَلَی» در عبارتِ «مَن حَفِظَ علی أُمَّتی...» آراءِ مختلفی طرح گردیـده (نگر: مرآه العقول، ۱/۱۶۶). ترجَمه ما بِنا بر آنست که «عَلَی» به معنایِ لامِ جَرّ باشد «أی: حَفِظَ لِاءجلهم».

۵۹. مرآه العقول، ۱/۱۶۵.

۶۰. نگر: مرآه العقول، ۱/۱۶۵.

۶۱. نگر: مرآه العقول، ۱/۱۶۵ و ۱۶۶.

۶۲. نقل به مضمون از: مرآه العقول، ۱/۱۶۶ و ۱۷۶ _ ۱۷۸.

۶۳. نقل به مضمون از: مرآه العقول، ۱/۱۶۶.

۶۴. نقل به مضمون از: مرآه العقول، ۱/۱۶۶.

۶۵. نگر: الوافی، ط. مکتبه الإمام أمیرالمؤمنین علیه السّلام، ۱/۱۲۸.

۶۶. نگر: الوافی، همان طبع، ۱/۱۲۵ و ۱۲۸.

۶۷. نگر: شرحِ أَربعینِ شیخ بهائی، افست از رویِ چاپِ سنگی، ص ۳۶ و ۳۷.

۶۸. نگر: بیست مقاله، رضا استادی، چ ۱، دفترِ انتشاراتِ إسلامی، ۱۳۷۴ ه . ش.، ص ۸۷ و ۹۲.

۶۹. نگر: همان، ص ۸۷.

۷۰. محقّقِ خواجوئی ــ قَدَّسَ اللّٰهُ رُوحَه العَزیز ــ را در بابِ روایتِ حفظِ چهل حدیث، و طُرُق و رجال و دلالتِ آن، گفتاری درازدامن است. نگر: الأربعونَ حدیثًا، الخواجوئی، تحقیق السّیّد مهدیّ الرّجائی، منشورات مکتبه المرحوم آیه اللّٰه الصّدر الخادمی (قُدِّسَ سِرُّه) ط. ۱، ۱۴۱۲ ه . ق.، صص ۴ ــ ۹.

۷۱. الذّریعه إلی تصانیف الشّیعه، ط. دارالأضواء، ۱/۴۰۹.

۷۲. این که گفتیم: «موسوم به صحاحِ سِتّه»، از آنجاست که شیعیان ــ و حتّی بسیاری از عالمانِ أهلِ تسنّن ــ به «صحیح»بودنِ جمیعِ أحادیثِ شش کتابِ مذکور قائل نیستند؛ لذا إطلاقِ لفظِ «صحیح» را بر این کتابها روا نمی دانیم؛ مبادا که مایه اشتباه شود و نوعی خَستوئی تلقّی گردد!

۷۳. نگر: تاریخِ حدیث، کاظمِ مدیرشانه چی، ص ۱۸۷.

درباره این دو محدِّث خُراسانی، نگر: شَذَراتُ الذَّهَبِ ابن العماد، ط. دارالکتب العلمیّه، ۲/۸۰ و ۱۰۰.

۷۴. نگر: تاریخِ حدیث، مدیرشانه چی، ۱۸۷ و ۱۸۸.

۷۵. نگر: تاریخِ حدیث، مدیرشانه چی، ص ۱۸۸.

۷۶. نگر: بیست مقاله، استادی، ص ۸۹.

۷۷. نگر: مجلّه علومِ حدیث، ش ۱۸، ص ۱۵۹ (از مقاله أربعینیّات در فضایل أمیرِمؤمنان علیه السّلام به قلمِ ع. باقریِ بیدهندی).

۷۸. نام و نشانِ این چهلْ حدیثها برگرفته است از: کتابنامه حضرتِ مَهدی علیه السّلام، علی أکبرِ مهدی پور، ۲ ج، ۱۳۷۵ ه . ش. / ۱۴۱۷ ه . ق.؛ و: الذّریعه إلی تصانیف الشّیعه.

۷۹. از برایِ چهلْ حدیثهائی که متأخّران و همروزگارانِ ما نوشته اند رجوع بفرمائید به: کتابنامه حضرتِ مَهدی علیه السّلام، علی أکبرِ مهدی پور.

۸۰. این کتاب تاکنون در کتابشناسیها و نوشتارهایِ مختلفی موردِ یاد کرد قرار گرفته است؛ از جمله: کتابنامه حضرتِ مَهدی علیه السّلام (علی أکبرِ مهدی پور، ۱/۷۴)؛ معجم ما کتب...، عبدالجبّار رفاعی؛ معجم التّراث الکلامی (۱/۲۱۱ و ۲۱۲)؛ چهلْ حدیث پیرامونِ یوسف زهراء (س)؛ بیست مقاله (استادی)؛ تُراثُنا (۲۲/۲۲۱).

نامِ مؤلّف در بیست مقالهِ آیه اللّهِ استادی (چ۱، ص ۱۱۸) «حاج شیخ موسی نجفی» ذکر شده که نادرست است و درستِ آن «حاج شیخ هادی نجفی» است.

۸۱. تعبیر را از بیهقیِ أدیب و مورِّخ وام کرده ام؛ آنجا که می نویسد: «... چنان که گفتی او را به پالوده خوردن می فرستد...» (تاریخِ بیهقی، چ خطیبِ رهبر، ۱/۲۳۸).

۸۲. نگر: مستدرک الوسائل،ط. مؤسّسه آل البیت علیهم السّلام، ۱۲/۲۸۸.

۸۳. نگر: فصلنامه انتظار، سالِ ۲، شماره ۳، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

۸۴. از برایِ تفصیلِ مباحثِ مربوط به حرمتِ تسمیه، نگر: مرآه العقول، ۴/۱۶ ـ ۱۸؛ و بحارالأنوار (ط. ۱۱۰ جلدیِ مؤسّسه الوفاء بیروت)، ۵۱/۳۱ ـ ۳۴؛ و: کشف الغمّه، ط. مکتبه بنی هاشمی، ۲/۵۱۹ و ۵۲۰؛ و: مستدرک الوسائل، ط. مؤسّسه آل البیت علیهم السّلام، ۱۲/۲۷۹ ـ ۲۸۹؛ و: نجم الثّاقب، ط. انتشاراتِ مسجدِ جمکران، صص ۹۵ ـ ۱۰۵؛ و: فصلنامه انتظار، سالِ ۲، شماره ۳، صص ۲۰۳ ـ ۲۲۶ (مقاله «حکم تسمیه و ذکر نام شریف حضرت ولیّ عصر (عج)» از شیخ نجم الدّین طبسی ـ دامَ فضلُه ـ)؛ و: شرح حدیث عرض دین، آیه اللّه صافیِ گلپایگانی، ص ۷۴؛ و: مَهدیِ موعود [علیه السّلام]، علیِ دوانی، ص ۲۳۶ و ۳۶۹ و ۳۷۰؛ و: موسوعه المصطفی و العِتْره (علیه و علیهم السّلام) ۱۶۰/۱۲_۲۲؛ و: حیاتِ فکری و سیاسیِ إمامانِ شیعه علیهم السّلام، جعفریان، صص ۵۹۰ ـ ۵۹۲؛ و: رسائل و مسائل، ملّا أحمدِ نراقی (ره)، ۳/۸۹ ـ ۹۸؛ و: یکصد پُرسش و پاسخ پیرامونِ إمامِ زمان (عج)، رجالیِ تهرانی، صص ۶۴ ـ ۶۶؛ بامدادِ بشریّت، محمّدجوادِ مروِّجیِ طَبَسی، قم، ۱۳۸۱ ه . ش.، صص ۸۷ ـ ۹۱.

۸۵. نگر: یکصد پُرسش و پاسخ... ، رجالیِ تهرانی، ص ۶۵.

۸۶. یعنی: محبوب ترینِ برادرانم نزدِ من، کسی است که عیوبِ مرا به من هدیّه کُنَد.

این سخن در تُحَفُ العقول (تحقیقِ استاد غفّاری، ط. جامعه مدرّسین، ص ۳۶۶) از إمامِ صادق صَلَواتُ اللّهِ و سَلامُهُ علیه نقل شده است.

۸۷. مثنویِ طاقدیس، ص ۸۶.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

پیشگفتار

اشاره

سپاس و ستایش خدایْ راست، پروردگارِ جهانیان؛ و درود و سلام بر مُحَمَّد و خاندانِ پاکیزه مَنِشِ پاکِ او باد، بویژه بر مَهدیِ مُنْتَظَر که زمین را ــ همانگونه که از ستم و جَوْر پُر شده است، از قِسط و عدل پُر می سازد؛ و نَفرینِ هَماره بر همگیِ دشمنانشان باد!

أحادیثِ مَهدی (عج) نزدِ فَریقَیْن مُتَواتِر است: شیعه إمامیّه او را با سیمایِ روشنش می شناسند و بدینسان به او باور دارند؛ أهلِ سنّتِ نیز به طورِ مُجْمَل به او معتقدند <هرچند أحیانًا در تعیینِ شخصِ او إبهام و اختلاف دارند> . اگر هم کسانی، استثنائًا او را مُنکر شوند، از سرِ لِجاج و عِناد است و بس.

حتّی می توان گفت اعتقاد به مَهدی (عج) از فطریّات به شمار می رود؛ زیرا مردمان، همه، مُصلِحی جهانی را انتظار می کشند که زمین را از قِسط و عدل پُر سازد.

و هیچیک از علمایِ <نگارشْ پیشه و أَثَرآفرینِ> إسلام، از خاصّه و عامّه، نیست

که رساله یا کتابی <یا سُخَنی> درباره حضرتِ مَهدی ـ عَجَّلَ اللّهُ فَرَجَه ـ نداشته باشد. پاره ای از آنها را در فصلِ نخست از این رساله یاد کرده ام و خواننده می تواند بدان رجوع فرماید.

نخستین کسی که درباره حضرتِ مهدی (عج) تألیف کرده است

ناگفته پیداست که مجامعِ حدیثِ ما و مجامعِ حدیثِ عامّه، از أحادیثِ مَهدی (عج) آکنده است، لیک مقصودِ ما در اینجا از نخستین کسی که تألیف کرده است، همانا نخستین کسی است که کتاب یا رساله مستقلّی در این موضوع نگاشته، و بنا بر این نخستین مؤلّف درباره حضرتِ مَهدی (عج) باید از روایتگرانِ أحادیث باشد که چُنین هم هست؛ ولی هم اکنون حیطه اطّلاع و فرصت، این مجال را به من نمی دهد تا نامِ یک تن را <به طورِ خاصّ و معیّن> به قلم بیاوَرَم؛ زینْ رو، به گروهی از پیشینگان که در این موضوع قلم زده اند، إشارت می کنم، وای بسا که نخستین کسی که در این باب تألیف کرده، در میانِ ایشان یا غیرِ ایشان باشد؛ خدا می دانَد!

از خاصّه

جمعی از روایتگرانِ شیعه درباره مَهدی (عج) یا غیبت یا قیامِ او دست به تألیف بُرده اند. از جمله:

۱ ـ فضل بن شاذان بن خلیلِ نیشابوری (درگذشته به سالِ ۲۶۰ ه . ق.) که ـ چُنان که نجاشی گفته است(۱) ـ کتاب القائم علیه السّلام دارد.

۲ ـ علیّ بن مهزیارِ أهوازی که ـ بنا بر گفته نجاشی(۲) ـ از إمام رضا و إمام أبوجعفر <یعنی: إمامِ جواد> ـ علیهما السّلام ـ روایت می کند و از جانبِ إمام أبوجعفرِ دوم <یعنی: إمامِ جواد> و أبوالحسنِ سوم <یعنی: إمامِ هادی <ـ علیهما السّلام ـ،

وکیل بوده، و در روایت ثِقَه است و موردِ طعن نیست و درستْ باور بوده، و او هم کتاب القائم علیه السّلام دارد.

۳ ـ محمّد بن حسن بن جمهورِ عَمّیِ بصری که از إمام رضا علیه السّلام روایت می کند و کتاب صاحب الزّمان علیه السّلام و کتاب وقت خروج القائم علیه السّلام دارد. شیخ او را در فهرست اش یاد کرده است.(۳)

۴ ـ عبّاس بن هِشام أبوالفضلِ ناشِریِ أَسَدی، ـ به قولِ نجاشی(۴) ـ مردی عَرَبْ تبار و ثِقَه و جلیل در میانِ أصحابِ ما، و بسیارْروایت، که او راست کتاب الغیبه، و به سالِ دویست و بیست یا یکسال پیش از آن درگذشته است.

۵ ـ علیّ بن حَسَنِ طائیِّ جَرْمی ـ معروف به طاطَری ـ : وی که فقیه و در حدیث ثِقَه بوده و از بزرگان و شیوخِ واقِفه به شمار می رفته است، کتاب الغیبه تألیف کرده.(۵)

۶ ـ حَسَن بن علی بن أبی حمزه بطائنی: او راست کتاب الفتن ـ که همان کتابِ ملاحم باشد ـ و کتاب القائمِ صغیر و کتاب الغیبه. از بزرگانِ واقِفه در روزگارِ إمام رضا علیه السّلام بود. نجاشی درباره او گفته: «شیوخمان را ـ که خدایشان رحمت کُناد ـ دیدم که می گفتند او از بزرگانِ واقِفه بوده است»(۶).

از عامّه

شاید نخستین کس از عامّه که در این باب تألیف کرده، همانا، عَبّاد بن یعقوبِ رَواجِنی باشد. شیخ در فهرست گفته که او را که کتاب أخبار المهدی علیه السّلام است و تصریح کرده که وی عامّی مذهب است(۷).

او به سالِ ۲۵۰ ه . ق. درگذشته، چُنان که ابنِ حَجَر در تقریب این تاریخ را یاد کرده و گفته است: مردی صدوق بود که به سالِ ۲۵۰ وفات کرد، و ذهبی گفته: در حدیث صادق بود(۸). صاحبِ الذّریعه نیز او را در کتابِ خویش یاد کرده است(۹).

قاضی أبوالعَنْبَس محمّد بن إسحاق بن إبراهیم کوفی، قاضی صَیْمَره، نیز کتاب صاحب الزّمان تألیف کرده است. ابنِ ندیم در فهرستِ خود این کتاب و مؤلّف را یاد کرده و تصریح نموده است که وی: «أدیب و آگاه از ستاره شناسی بوده و تا به روزگارِ معتمد زیسته و در جمله ندیمانِ وی درآمده»(۱۰). یاقوت هم سرگذشتِ او را در معجم الأدباء آورده و خاطرنشان کرده است که وی معتمد را که به سالِ ۲۷۹ بمُرد، دریافته(۱۱). علّامه خِرسان در مقدّمه اش بر کتابِ البیان فی أخبار صاحب الزّمان علیه السّلام از او سخن گفته است(۱۲).

* * *

به هر رویْ، دلخواهِ من آن بود که از أحادیثی که از پیشوایانِ هدایتگر و معصوممان علیهم السّلام درباره سَروَرمان صاحب الزّمان ـ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریف وَ روحی و أرواحُ العالَمینَ لِتُرابِ مَقْدَمِهِ الفِداء ـ رسیده است، رساله ای گِردآوَرم. زینْ رو، این أوراق را فراهم ساختم و الأربعونَ حدیثًا فی مَن یَملَأُ الأَرضَ قِسطًا و عَدلاً نامیدم.

و می دانم که این رساله نه تحقیق است و نه تدقیق و نه تألیف و نه تصنیف؛ بلکه تنها حُبّ و ولایِ صاحبِ آن است، زیرا تا در کارِ تألیفِ آن بودم، یاد و نامِ آن حضرت (عج) در ذهن و زبانِ من بود.

بر کسی که با حدیث آشنا باشد، پوشیده نیست که جمیعِ أحادیثِ یادشده در این رساله، از طریقِ مشایخِ بزرگوارِ نگارنده(۱۳) به صاحبانِ حدیثنامه ها مُسْنَد و مُعَنْعَن و متّصل است و سندِ آنها از راوی تا مرویٌّ عنه علیه السّلام نیز در کتابهاشان موجود است. نگارنده این سَنَدها را بر سبیلِ اختصار حذف کرده و هرکه بخواهَد از این أسناد اطّلاع یابَد، باید به منابع یاد شده در ذیلِ أحادیث مراجعه نماید.

ص: ۵۴

در پایانِ این مقدّمه، از پژوهنده بسیارکوش و محقّق، جَنابِ حجّه الإسلام والمسلمین آقایِ حاج سیّدأحمدِ حُسَینیِ اِشکوری ــ مُدَّ ظِلُّه ــ، بخاطرِ راهنمائیها و إصلاحاتی که در حقِّ این رساله و تدوینِ آن روا داشتند، سپاسگزاری می کنم.

والحمدُ للّهِ أَوَّلاً و اخِرًا و ظاهِرًا و باطِنًا.

عیدِ قُربان ۱۴۰۸ ه . ق.

هادی نجفی

ص: ۵۵

پینوشتها

(۱) رجال النَّجاشی / ۳۰۶.

(۲) رجال النَّجاشی / ۲۵۳.

(۳) الفهرست / ۱۴۶.

(۴) رجال النجّاشی / ۲۸۰.

(۵) رجال النجّاشی / ۲۵۴.

(۶) رجال النجّاشی / ۳۶.

(۷) الفهرست / ۱۱۹.

(۸) میزان الاعتدال ۲ / ۱۶.

(۹) الذّریعه ۱ / ۳۵۲.

(۱۰) الفهرست / ۱۶۸.

(۱۱) معجم الأدباء ۱۸ / ۸.

(۱۲) مقدّمه البیان فی أخبار صاحب الزّمان <علیه السّلام> / ۷۰.

(۱۳) ایشان را در رساله ای که به نام طریق الوصول إلی أخبار آل الرّسول علیهم السّلام نوشته ام، یاد کرده ام.

فصلِ نخست: گُفتارها

اشاره

ص: ۵۹

در این فصل برخی رساله ها و کتابها را یاد می کنم و نُصوصِ پاره ای از سخنانی را که درباره حضرتِ مَهدی (عج) گفته شده است می آورم تا أُموری چند بر خواننده ارجمند آشکار گردد. نخست به أصحابِ خودمان <= إمامیّه> و آنگاه به أعلامِ أهلِ سنّت و جماعت می پردازم، و می سَزَد خواننده در سخنانِ ایشان تدبّر نماید.

حضرتِ مَهدی (عج) در باورِ إمامیّه

در اعتقادِ شیعه إمامیّه در بابِ آن حضرت (عج) تردیدی نیست؛ بلکه إمامیّه بدین اعتقاد بازشناخته می شوند. چون ما أحادیثِ فراوانی از پیامبر و خاندانِ او ــ علیه و علیهم السّلام ــ روایت می کنیم که نشان می دهد آن حضرت <یعنی: إمامِ دوازدهم علیه السّلام> إمامِ حَیِّ غائب از أنظار است. هیچیک از عالمانِ <نگارشگر و أثرآفرینِ> ما نیست که رساله یا کتابی <یا گفتاری> درباره حضرتِ «مَهدی» علیه السّلام نداشته باشد و البتّه برشمردنِ نامِ این نوشتارها و مصنِّفانشان از صدرِ نخست تا این زمان، مستلزمِ تدوینِ مجلّداتی ستبر است که بیرون از مقصودِ ماست؛ لیک ما از راهِ تَیَمُّن و تَبَرُّک پاره ای از سخنانِ عالمانمان و برخی تصانیفشان را ــ به ترتیبِ زمانی ــ یاد می کنیم:

ص: ۶۱

۱ ــ أبومحمّد حَسَن بن موسی نوبختی از أعلامِ سده سوم در فِرَق الشّیعه گفته است:

«أصحابِ او (یعنی أصحابِ إمامِ عسکری علیه السّلام) پس از وی چهارده فرقه شدند(۱)... و فرقه دوازدهم که «إمامیّه»اند گفته اند: سخن چُنان نیست که این جماعت، هریک، گفته اند؛ بلکه خدایْ ــ عَزَّ وَ جَلّ ــ را در زمین حُجَّتی هست که فرزندِ حسن بن علی <یعنی فرزندِ إمام حَسَنِ عَسکری فرزندِ إمام علی النّقی ــ علیهم السّلام ــ> است، و سَررشته کار به دستِ خداست و او < = آن حجّتِ پیشگفته> به شیوه پیشین و همان روشِ سابق وصیِّ پدرِ خویش است...(۲)».

۲ ــ أبوخلف سَعْد بن عبداللّهِ أَشْعَرِی قُمی از أعلامِ سده سوم در کتابِ المقالات و الفِرَق‌اش گفته است:

«پس فرقه ای از ایشان ــ که به إمامیّه معروف اند ــ گفته اند: خدای را پس از درگذشتِ حسن بن علی <یعنی: إمام حَسَنِ عَسکری علیه السّلام <بر بندگانش حُجَّتی و در بلادش خَلیفَتی است که أمرِ إلآهی را به پادارَد؛ او فرزندِ حَسَن بن علیّ بن محمّد بن علیّ الرّضا <علیهم السّلام <است؛ آمِری ناهی که در بابِ علومِ خدا و کتب و أحکام و فرائض و سُنَنِ او، ودیعه دارِ پیشینیانِ خویش است و <پیامِ إلآهی و تعالیمِ راستینِ دین را <از جانبِ پدرانش می رسانَد و می گُزارَد؛ بدانچه خلق را در کارِ دین و مصالحِ دنیاشان به آن حاجت اُفتَد داناست؛ جانشین و وصیِّ پدرِ خویش است که پس از او به کارِ إمامت قیام می کند و رهنمایِ اُمَّت و رهیافته ایست که به راهِ پیشین و همان روشِ سابقِ پیشوایان می رود که گذشتگانشان داشتند و در میانِ بازماندگانشان تا به رستخیز برقرارست و نسل اندر نسل و پی در پی بوده، جابجا و دیگرگون نمی شود(۳)... این چیزی است که از پیشوایانِ راستگو رسیده، و در میانِ این جماعتِ شیعیِ إمامی، به هیچ رویْ، مردود یا مشکوک و موردِ تردید نبوده، و بخاطرِ صحّتِ طریق و قوّتِ أسباب و نیکوئیِ أسانید و وَثاقَتِ ناقلانِ این أخبار

همواره بر آن إجماع داشته اند...»(۴).

۳ ــ حافظِ (۵) ثِقَه دیرینه، أبوبکر محمّد بن أحمد بن عبدالله بن إسماعیل بن أبی الثّلج کاتبِ بغدادی (زاده به سالِ ۲۳۷ ه . ق. و در گذشته به سالِ ۳۲۵ یا ۳۲۳ یا ۳۲۲ ه . ق.) در تاریخ الأئمّه علیهم السّلام گفته است:

«قائِم ــ صَلَواتُ اللّهِ و سَلامُهُ عَلَیه ــ <مؤلّف> گوید: این جانشین(۶) به سالِ ۲۵۸ (دویست و پنجاه و هشت) زاده شد و دو سال و چهارماهه بود که أبومحمّد <یعنی: إمامِ عسکری> درگذشت ــ صَلَواتُ اللّهِ و سَلامُهُ عَلَیهِم أَجمَعین»(۷).

درباره زاد و رودِ آن حضرت گفته:

«درباره زاد و رودِ «م ح م د» بن حسن ــ علیهماالسّلام ــ خداوند آگاه است»(۸).

درباره مامِ آن حضرت گفته:

«مامِ قائِم ــ صَلَواتُ اللّهِ و سَلامُهُ عَلَیه و عَلی آبائِه ــ صغیره است؛ و گویند: حکیمه؛ و گویند: نرجس؛ و گویند: سوسن.

ابنِ همام گفته: حکیمه، همانا، عمّه أبومحمّد <یعنی: إمامِ عَسکَری علیه السّلام> است و او را درباره ولادتِ صاحب الزّمان علیه السّلام حدیثی است و روایت کرده که نامِ مامِ این جانشین(۶) نرجس است.»(۹).

درباره ألقابِ آن حضرت گفته:

«قائِم ــ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیه و علی آبائِه ــ ، الهادی و المَهدی است».(۱۰)

در بابِ کُنیه آن حضرت گفته:

«قائِم ــ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیه ــ ، أبوالقاسم است».(۱۱).

درباره قبرِ آن حضرت <یعنی: محلّی که آن حضرت پس از وفات در آن مدفون خواهد شد>، گفته:

«قائمِ مُنْتَظَر ــ صَلَواتُ اللّهِ و سَلامُهُ عَلَیْه ــ : قبرِ او چیزی است که جُز خدایْ

تعالی کسی از آن خبر ندارد.»(۱۲).

درباره أبوابِ آن حضرت گفته است:

«.. بابِ او عثمان بن سعید بود و چون وفاتش دَررسید، بنا بر سفارشی که أبومحمّد حسن بن علی <یعنی: إمامِ عَسکَری علیه السّلام <فرموده بود، کار را به پسرش أبوجعفر محمّد بن عثمان سپُرْد. ثِقاتِ شیعه از آن حضرت <یعنی: إمامِ عَسکَری علیه السّلام > روایت کرده اند که فرمود: هذا وَکیلی و ابْنُه وَکیلُ ابْنی (یعنی: این مرد وکیلِ من و پسرش وکیلِ پسرم است)، که مراد <از پسرش< أبوجعفر محمّد بن عثمانِ عَمْری بود. و چون او را وفات دررسید، کار را به أبوالقاسم حسین بن روحِ نُمَیْری سپُرْد، و آنگاه أبوالقاسم بن روح فرمان داده شد که کار را به أبوالحسنِ سَمُری مُحَوَّل کُنَد. سپس باب نهان و پوشیده شد <و طریقِ نیابتِ خاصّه منقطع گردید>(۱۳)؛ و خداوند داناترست.»(۱۴).

۴ ــ ثقه الإسلام أبوجعفر محمّد بن یعقوب بن إسحاقِ کُلَیْنی ــ که علی التّحقیق به سالِ ۳۲۹ ه . ق. درگذشته است ــ بابی را به «ولادتِ صاحب الزّمان علیه السّلام» (/ مولد الصاحّب علیه السّلام) اختصاص داده و گفته است:

«آن حضرت علیه السّلام در نیمه شعبانِ سالِ دویست پنجاه و پنج ولادت یافت»(۱۵).

۵ ــ شیخِ جلیل، محمّد بن إبراهیم نُعْمانی ــ معروف به: ابنِ أَبی زَینَب ــ ، شاگرد و کاتبِ کُلَیْنی، کتاب الغَیبهاش را درباره غَیبتِ سَروَرمان إمام مَهدی (عج) تألیف کرده که شایسته مراجعه است.(۱۶)

۶ ــ شیخِ جلیل، أبوجعفر محمّد بن علیّ بن حُسَین بن بابوَیْهِ قمی، صَدوقِ أُمّت (درگذشته به سالِ ۳۸۱ ه . ق.)، در اعتقاداتاش گفته است:

«... و ما معتقدیم که حجّتِ خداوند در زمین و جانشینِ او در میانِ بندگانش، در

زمانِ ما، همانا، قائِم مُنتَظَر، محمّد بن حسن بن على بن محمّدبن علىّ بن موسى بن جعفر بن محمّد بن علىّ بن الحُسَين بن علىّ بن أبى طالب ـ عليهم السَّلام ـ ، است، و اوست كه پيامبر (ص) به نقل از خدایْ ـ عزّوجلّ ـ ، به نام و نَسَب از وى خبر داده است، و اوست كه زمين را همانگونه كه از ستم و جَوْر پُر شده است، از قِسط و عدل پُر مى سازد؛ او همان كسى است كه خداوند ـ هرچند مشركان خوش ندارند ـ دينِ خود را به دستِ او آشكار مى سازد تا بر همه دينها پيروز گردانَدَش؛ و همان كسى است كه خداوند خاوران و باخترانِ زمين را بر دستش مى گُشايَد تا در زمين جائى نمانَد كه در آن بانگِ نماز دَرداده نشود و دين يكسره خدایْ را باشد؛ او همان مَهدى است كه پيامبر (ص) از او خبر داده و همان كسى كه چون برون آيد عيسى بن مريم فرود آيد و پشتِ سرِ او نماز بگزارَد و نمازگزار آنگاه كه پشتِ سرِ او نماز بُگزارَد چون كسى است كه پشتِ سرِ رسولِ خدا (ص) نماز بگزارَد، زيرا كه آن حضرت خليفه رسولِ خدا (ص) است.

و ما معتقديم روا نيست قائِم جُز او باشد، هرچند كه در غَيبت بمانَد، و اگر غَيبتِ او به درازاىِ عمرِ دنيا نيز بپايَد، باز قائِم جُز او نيست، زيرا پيامبر(ص) و أئمّه (ع) او را به نام و نَسَب نشان داده و بدان تنصيص كرده و بشارتش را داده اند ـ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِم أجمَعين.»(۱۷)

۷ ـ صَدوقِ اُمّت، همچُنين، كتابِ ارزشمندِ كمال الدّين و تمام النّعمهاش را در أحوالاتِ سَروَرمان قائِم (عج) تأليف كرده است.(۱۸)

۸ ـ شيخ أبوعبداللّه محمّد بن محمّد بن نُعمانِ عُكْبَرِى بغدادى، مُفيد (درگذشته به سالِ ۴۱۳ ه . ق.)، در كتابِ الإرشادش بابى را به حضرتِ قائِم و تاريخِ ولادت و دلائلِ إمامتِ آن حضرت و يادكَردِ پاره اى از أخبار و غيبت و سيره قائِم (عج) به هنگامِ قيام و برپائىِ دولتش اختصاص داده است.(۱۹)

شیخِ مُفید رساله الفُصول العشره را هم درباره غَیبت نگاشته که رساله دلاویزی است و می سزد موردِ مراجعه قرار گیرد.(۲۰)

۹ ـ أبوالحسن محمّد بن حسین بن موسی موسوی، شریفِ رَضی (درگذشته به سالِ ۴۰۶ ه . ق.) ـ از شاگردانِ شیخِ ما، ابن المُعلِّم مُفیدِ أُمَّت و معلّمِ آن ـ ، در کتابِ جاودانه اش، نهج البلاغه، خطبه هائی را از إمام علی علیه السّلام درباره فرزندش مَهدی (عج) نقل کرده است.(۲۱)

۱۰ ـ برادرش، أبوالقاسم علیّ بن حسین بن موسی الموسوی، عَلَم الهُدی شریفِ مُرتَضی (درگذشته به سالِ ۴۳۶ ه . ق.)، المُقْنِع فی الغیبه را نوشته(۲۲) و در کتابِ الشّافیاش هم از این موضوع گفت و گو کرده(۲۳) و همچُنین رساله فی غیبه الحجّه(۲۴) را نوشته است و در آن گفته:

«... کسانی که در اعتقاد مخالفِ مایند، می پندارند در سخن گفتن در بابِ غَیبت، کارِ ما دشوار و کارِ ایشان آسان است؛ و این نخستین باورِ نادرستی نیست که بدان اعتقاد یافته اند، و چون در آن تأمّل رَوَد، وارونه چیزی است که پنداشته اند...»(۲۵).

۱۱ ـ شیخ تقی الدّین أبوالصَّلاحِ حَلَبی (درگذشته به سالِ ۴۴۷ ه . ق.) در کتابِ کلامی اش، تقریب المعارف، فصلی را به إمامّتِ حجّه بن الحسن ـ علیهما السّلام ـ اختصاص داده است(۲۶).

۱۲ ـ أبوجعفر محمّد بن حسنِ طوسی (درگذشته به سالِ ۴۶۰)، شیخِ طائفه مُحِقّه، کتاب الغیبهاش را درباره سَروَرمان صاحب الزّمان علیه السّلام تألیف کرده است، و در رساله مسائل کلامیهاش گفته:

«محمّد بن الحسن المَهدیّ علیه السّلام زنده است و از زمانِ پدرش، إمام حَسَنِ عسکری <علیه السّلام> تا به روزگارِ ما وجود داشته و دارد، بدین دلیل که ـ چون إمامت لُطف است، و لُطف در هر روزگاری بر خدایْ تَعالی واجب است ـ در

هر زمانی باید إمامِ معصومی باشد»(۲۷).

۱۳ ـ شیخ أبوعلی فضل بن حسن بن فضلِ طَبْرِسی (درگذشته به سالِ ۵۴۸ ه . ق.)، صاحبِ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، در تاج المواليد بابی را درباره إمامِ دوازدهم (عج) نوشته است(۲۸).

۱۴ ـ حافظ شیخ أبومحمّد عبداللّه بن أحمد بن أحمد بن أحمد بن عبداللّه بن نَصر بن خَشّابِ بغدادی (درگذشته به سالِ ۵۶۷ ه . ق.) در تاریخ موالید الأئمّه و وفیاتهم گفته است:

«یادکردِ آن جانشینِ شایسته علیه السّلام : صدقه بن موسی از پدرش و او از إمام رضا علیه السّلام نقل کرده است که فرمود:

الخَلَف الصّالح مِن وُلْدِ أبی محمّد الحَسَن بن عَلیّ و هو صاحِبُ الزّمان وَ هُوَ المَهدیّ (یعنی: آن جانشین شایسته از فرزندانِ أبومحمّد حَسَن بن علی است و او صاحب الزّمان است و او مَهدی است)...»(۲۹).

۱۵ ـ رضی الدّین أبوالقاسم علیّ بن موسی بن طاوس (درگذشته به سالِ ۶۶۴ ه . ق.) در الطَّرائِف فی مَعرفهِ مَذاهبِ الطّوائف گفته است:

«همچُنین بدان که ما و بیشترینه أهلِ إسلام روایت کرده ایم که پیامبرمان، حضرتِ محمّد (ص)، فرمود: لا بُدَّ مِن مَهدیّ مِن وُلْد فاطِمَه (ابنته ـ علیهاالسّلام ـ) یظهر فَیَمْلاَءُ الأَرضَ عَدْلاً وَ قِسطًا کَما مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا (یعنی: بی گُمان مَهدیّی از فرزندانِ فاطِمَه خواهد بود و ظهور خواهد کرد و زمین را همانگونه که از ستم و جوْر پُر شده است، از عدل و قِسط پُر می سازد).

و همچنین جماعتی از رجالِ مذاهبِ چهارگانه در کتابهاشان <این معنا را< روایت کرده و أهلِ إسلام بر آن إجماع نموده اند.»(۳۰).

۱۶ ـ علاّمه، آیه اللّهِ علی الإطلاق، شیخ حسن بن یوسُف بن علیّ بن مطهَّرِ حِلّی

(درگذشته به سالِ ۷۲۶ ه . ق.) در کتابِ المُستَجاد مِن کتابِ الإرشاد بابی را به یادکردِ حضرتِ قائِم ــ عَجَّلَ اللّهُ فَرَجَه ــ اختصاص داده است که می سَزَد به آن مراجعه فرمائید.(۳۱)

۱۷ ــ علّامه شیخ حُسَیْن بن عبدالصَّمَد عامِلی (در گذشته به سالِ ۹۸۴ ه . ق.)، پدرِ شیخ بهائی، در کتابِ وُصولُ الأخیار إلی أصولِ الأخبارش گفته است:

«إمام مَهدی صاحب الزّمان که بر اینروزگاریان حجّت است، أبوالقاسم محمّد بن حَسَنِ عَسکَری ــ عَجَّلَ اللّهُ فَرَجَه ــ ، روزِ آدینه، پانزدهمِ شعبانِ سالِ دویست و پنجاه و پنج، شَبْ هنگام، در سُرَّ مَن رَأَی زاده شد؛ و مامِ او نَرجس است، و به قولی: مریمِ عَلَوی دُختِ زید؛ و ظهور و فرمانروائیِ آن حضرت ــ از طریقِ آگاهیی که پیامبر (ص) در این باب به دست داده است ــ یقینی است»(۳۲).

و همچُنین گفته:

«و از ایشان (یعنی از کسانی که أحادیثمان را و مَعالِمِ دینمان را از ایشان نقل کرده ایم) است، محمّد بن حسنِ مَهدی <علیه الصّلاه و السّلام> که حق را بَر پا می دارَد و ــ بدانسان که پیامبر (صَلَّی اللّهُ عَلَیه و آلِه) خبر داده است ــ زمین را، همانگونه که از ستم و جَوْر پُر شده است، از قِسط و عدل پُر می سازد.

این معنا در الجَمْع بین الصِّحاح السِّتّ، به شش طریق، با اختلاف در ألفاظِ متن، روایت گردیده، و در کتابِ المصابیح هم به چهار طریق آن را روایت کرده است؛ و فی الجمله، از چیزهائی است که أَحَدی در آن شک نکُنَد.»(۳۳).

۱۸ ــ فرزندِ او، شیخ بهاءالدّین محمّد بن حُسَین بن عَبدِالصَّمَدِ حارثیِ عامِلی جَبَعی (درگذشته به سالِ ۱۰۳۱ ه . ق.(۳۴))، در توضیح المقاصد گفته است:

«پانزدهم (از ماهِ گرامیِ شعبان): إمام أبوالقاسم محمّد المَهدیّ صاحب الزّمان ــ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیه و عَلی آبائِه الطّاهِرین ــ در این روز ولادت یافته، و این رخداد، در

سُرَّ مَن رَأَی به سالِ دویست و پنجاه و پنج (۲۵۵ ه . ق.) بوده است»(۳۵).

۱۹ ــ علاّمه مصنّف، محمّد بن مرتضی، مَدعُوّ به: مولی مُحْسنِ فیضِ کاشانی (درگذشته به سالِ ۱۰۹۱ ه . ق.)، در کتابِ کلامی اش، عین الیقین، بابی را درباره غَیبتِ إمامِ زمانِ ما و علائمِ ظهورِ آن حضرت و نشانه هایِ رستخیز نگاشته است.(۳۶)

۲۰ ــ علاّمه سیّد هاشمِ بحرانی (درگذشته به سالِ ۱۱۰۷ ه . ق.)، صاحبِ تفسیرِ البُرهان، کتابِ المَحَجَّه فیما نَزَلَ فی القائِمِ الحُجَّه (عج) را تألیف کرده است.

۲۱ ــ شیخ الإسلامِ روزگارِ خویش، غوّاصِ بِحارِ علومِ آلِ محمّد (ص)، شیخ محمّدباقرِ مجلسی (درگذشته به سالِ ۱۱۱۰ ه . ق.)، مُجَلَّدِ سیزدهم از کتابِ بحارالأنوار را به أحوالِ إمامِ دوازدهم، صاحب الزّمان (عج)، اختصاص داده است.(۳۷)

۲۲ ــ علاّمه میرمحمّدصادقِ خاتون آبادی (درگذشته به سالِ ۱۲۷۲ ه . ق.)، از شاگردانِ نیایِ نگارنده ــ علاّمه شیخ محمّدتقیِ صاحبِ هدایه ــ قُدِّسَ سِرُّه ــ ، چهلْ حدیثاش را درباره إمام زمان (عج) تألیف کرده و کشف الحق نامیده که به أربعینِ خاتون آبادی نامبردارست.(۳۸)

۲۳ ــ شیخ المحدِّثین و ثالث المجلسیّین، حاج میرزا حُسَینِ نوری (درگذشته به سالِ ۱۳۲۰ ه . ق.)، کتابِ نَجْم الثّاقباش را در أحوالاتِ سَروَرمان، حضرتِ قائم (عج)، تألیف کرده است.(۳۹)

۲۴ ــ علاّمه سیّد محمّدتقیِ موسویِ اصفهانی (درگذشته به سالِ ۱۳۴۸ ه . ق.) کتابِ مکیال المکارم فی فوائد الدّعاء للقائم <علیه الصّلاه و السّلام> را تألیف کرده است.(۴۰)

۲۵ ــ علاّمه شیخ علی أکبرِ نهاوندی (درگذشته به سالِ ۱۳۶۹ ه . ق.) العبقریّ الحسان فی أحوال مولانا صاحب الزّمان علیه السّلام را در دو مجلّدِ بزرگ تألیف کرده است.

۲۶ ــ علاّمه سَیِّدمحسنِ أمین (درگذشته به سالِ ۱۳۷۱ ه . ق.) در أعیان الشّیعهاش

ص: ۶۹

بخشی را به «حضرتِ محمّد بن الحسن المَهدیّ صاحب الزّمان علیه السّلام» اختصاص داده و در آن به بحثی درازدامَن پرداخته است.(۴۱)

۲۷ ــ علاّمه سیّد صدرالدّینِ صدر (درگذشته به ۱۹ ربیع الثّانیِ ۱۳۷۳ ه . ق.) در کتابِ ارزنده اش، المَهدی <علیه السّلام>، أحادیثِ حضرتِ مَهدی (عج) را از طُرُقِ أهلِ سنّت گِرد آورده است و می سَزَد خوانندگان بدان مراجعه فرمایند که أثری دلاویز است.

۲۸ ــ علاّمه أکبر و مصلحِ أعظم، شیخ محمّدحسین آلِ کاشف الغطاء (درگذشته به ۱۸ ذی القعده الحرامِ ۱۳۷۳ ه . ق.) در کتابِ ارزنده اش، أصل الشّیعه و أصولها، گفته است:

«... إمامیّه معتقدند که خدایْ ــ سُبحانَه ــ زمین را از کسی که بر بندگان حجّت باشد، خواه نبی و خواه وَصی، خواه پدیدار و شناسا و خواه نهان و ناپیدا، تهی نمی گذارد و پیامبر (ص) تنصیص فرموده و کار را به فرزندش إمام حَسَن محوّل کرده و إمام حَسَن کار را به برادرش إمام حُسَین محوّل ساخته است و روند به همین ترتیب بوده است تا به إمامِ دوازدهم مهدیِّ مُنتَظَر رسیده...».(۴۲)

۲۹ ــ علاّمه شیخ محمّدرضا مظفّر (درگذشته به سالِ ۱۳۸۳ ه . ق.) در کتابِ عقائد الإمامیّهاش گفته:

«بشارت به ظهورِ مَهدی که از فرزندانِ فاطِمَه است و در آخِرالزّمان ظهور می کند، تا زمین را، پس از آنکه از ستم و جَوْر پُر شده است، از قِسط و عدل پُر سازد، از قولِ پیامبر ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ به تَواتُر نقل گردیده و به ثُبوت رسیده است و مسلمانان همه و به رغمِ اختلافِ مشربهاشان، در شمارِ أحادیثی که از آن حضرت روایت کرده اند، این بشارت را ثبت نموده اند. بِنا بر این، بشارتِ مذکور، اندیشه ای نوپدید نیست که در میانِ شیعیان به وجود آمده باشد...»(۴۳).

ص: ۷۰

۳۰ ــ علاّمه معاصر، <آیه اللّه آقای حاج> شیخ لطف اللّهِ صافیِ گلپایگانی ــ مُدَّ ظِلُّه ــ در کتابِ ارزنده اش، مُنتَخَبُ الأثَر فی الإمام الثّانی عشر <علیه السّلام>، ــ که بارها طبع گردیده است ــ ، أحادیثِ حضرتِ مَهدی (عج) را از <منابعِ <فَریقَیْن گِردآوری کرده.

۳۱ ــ علاّمه معاصر، شیخ مَهدیِ فقیه إیمانیِ اصفهانی، دیدگاههایِ أعلامِ أهلِ سنّت را در موسوعه خویش، الإمام المَهدی <علیه السّلام <عند أهل السّنّه، گِردآورده است که أثری خواندنی است و می سَزَد خواننده ارجمند به آن مراجعه فرماید.

۳۲ ــ علاّمه معاصر، شیخ أبوطالبِ تجلیلِ تبریزی، رساله مَن هُوَ المَهدی؟ را تألیف کرده و در آن أحادیثِ این موضوع را از <منابعِ <فَریقَیْن گِردآورده است که دوبار در قمِ مُشَرَّفه به طبع رسیده.

۳۳ ــ علاّمه معاصر، سیّد محمود موسویِ دِهْسُرخیِ اصفهانی، در کتابِ یأتی علی النّاس زمان من سئل عاش و من سکت مات، أحادیثِ آخِرالزّمان را گِردآورده و به فارسی ترجَمه کرده و بِنا بر حروفِ ألفبا مرتّب گردانیده است. طبعِ نخستِ این کتاب به سالِ ۱۴۰۸ ه . ق. در قم منتشر گردید. <همچُنین أخیرًا کتابِ معجم المَلاحم و الفِتَن از نامبُرده به طبع رسیده است> .

مَهدی (عج) نزد أهلِ سنّت و جماعت

(۴۴)

روایتگرانِ أهلِ سنّت و جماعت، أحادیثِ مَهدی (عج) را روایت کرده و مُصَنِّفانشان این أحادیث را در جوامعِ حدیثشان ضبط کرده اند؛ کسانی چون أحمَد(۴۵) و أبوداود و ابنِ ماجَه و تِرمِذی و بُخاری و مُسلم و نَسائی و بَیْهَقی و ماوَردی و طَبَرانی و سَمْعانی و رویانی و عَبْدَری و حافظ عبدالعزیزِ عُکبَری ــ در تفسیرش ــ و ابنِ قُتَیْبَه ــ در غریب الحدیث ــ و ابن سری و ابن عَساکِر و دارَقُطْنی ــ در مسند سیّده نساء العالمین فاطمه الزّهراء <علیها السّلام> ــ و کسائی ــ در المبتدا ــ و بَغَوی و ابنِ أَثیر و

ابن دیبعِ شیبانی و حاکم ــ در مستدرک ــ و ابنِ عبدالبّر ــ در الاستیعاب ــ و حافظ ابنِ مطیق و فرغانی و نمیری و مُناوی و ابنِ شیرویه دیْلمی و سِبْطِ بن جَوْزی و شارحِ مُعتَزِلی(۴۶) و ابنِ صَبّاغ مالِکی و حَموی و ابنِ مغازلِی شافعی و موفّق بن أحمدِ خوارزمی و مُحِبّ الدّین طَبَری و شِبْلَنْجی و صَبّان و شیخ منصور علی ناصف و ابنِ أبی شیبه و ابنِ أبی حاتم و حسن بن سفیان و ابنِ منده و حمادِ رَواجِنی و أبوالحسن سحری و حربی و أبوبکر مقری و خطیب و أبوعَمْرو دانی و ابنِ خَلّکان و قُرطُبی و ابنِ کثیر و نعیم بن حمّاد و ابنِ أَعْثَم کوفی و أبوالحسن آبُری و ابنِ حَجَرِ عَسقَلانی و مُحیی الدّین ابنِ عَرَبی و ابنِ طَلْحه شافعی و سَمْهودی و شَعْرانی و ابن العَرَبِی مالِکی و أبویَعلی و ابنِ حَجَرِ هَیْتَمی(۴۷) و ابنِ حیان و أبوالشّیخ و ثَعْلَبی و ابن الأزرق و ابنِ مَنظورِ أنصاری و عبدالکری یمانی و صَدرالدّین قونَوی و زَیْنی دَحْلان و برزنجی و مُرتَضی زَبیدی و ملّاعلیِ مُتّقی و خواجه پارسا و إسماعیل حقّی و آلوسی و قُندوزیِ بَلخی و گنجیِ شافعی و جُز ایشان.(۴۸)

شماری از ایشان رساله ها و کتابهائی در این باب نوشته اند که از آن جمله اند:

حافظ أبونُعَیْم اصفهانی، صاحبِ کتاب نَعْت المَهدیّ و مَناقب المَهدیّ، و گنجیِ شافعی، صاحبِ البیان فی أخبارِ صاحب الزّمان، و ملاّعلی متّقی، صاحبِ تلخیص البیان فی أخبار مهدیّ آخرالزّمان، و عبّاد بن یعقوبِ رَواجِنی، صاحبِ کتابِ أخبار المهدی، و سُیوطی، صاحبِ العَرْفُ الوَرْدیّ فی أَخبارِ المَهْدیّ و علامات المهدیّ، و ابنِ حَجَر، صاحبِ القول المختصر فی علاماتِ المَهْدیّ المُنْتَظَر، و شیخ جمال الدّین یوسف بن یحیی دمشقی، صاحبِ عِقْدالدُّرَر فی أخبار الإمام المُنْتَظَر، و ابنِ کمال پاشا، صاحبِ تلخیص البیان فی علامات مَهدیِّ آخرالزّمان، و ابنِ قَیِّم جَوْزیّه که او را المهدی است، و ملّاعلی قاریِ هندی که او را المَشرَب الوَرْدیّ فی أخبارِ المَهدیّ است، و شیخ مَرعی بن یوسُفِ کَرْمیِ مقدسی <حَنْبلی> ، صاحبِ فَوائِدُ الفِکَر فی الإمامِ المُنْتَظَر، و محمّد بن عبدالعزیز بن مانع ــ از علمایِ نجد در سده چهاردهم ــ ، صاحب تَحدیقُ النَّظَر فی أَخبارِ الإمام المُنْتَظَر، و دیگران

و نوشتارهایِ دیگر.

در إدامه پاره ای از سخنانِ أعلامِ ایشان را می آوریم و خواننده را می سَزَد تا در این سخنان باریک بنگَرَد و بیندیشَد:

۱ ــ ابنِ أبی الحدیدِ مُعْتَزِلی در شرح نهج البلاغه گفته است:

«فرقه هایِ مسلمان، همه همداستانند که دُنیا و تکلیف جُز پس از ظهورِ او مَهدی علیه السّلام سپَری نمی گردد»(۴۹).

۲ ــ از شیخ عبدالحق منقول است که در اللّمعات گفته:

«أحادیثی که به حدِّ تَواتُر رسیده اند هَمْسُخَن اند که مَهدی از أهلِ بیت و از أولادِ فاطِمَه است»(۵۰).

۳ ــ صَبّان در إسعاف الرّاغبین گفته است: «درباره خروجِ او و این که او از أهلِ بیتِ پیامبر (ص) است و این که او زمین را از عدل پُر می سازد، أخبارِ روایت شده از پیامبر (ص) به تَواتُر رسیده است»(۵۱).

۴ ــ شِبْلَنْجی در نورالأبصار گفته است: «أخبار روایت شده از پیامبر(ص)، در این باره که او از أهلِ بیتِ آن حضرت است و زمین را از عدل پُر می سازد، به تَواتُر رسیده است»(۵۲).

۵ ــ ابنِ حَجَر در صواعق گفته است: «أبوالحسین ابری گفته: «درباره خروجِ او و این که از أهلِ بیتِ پیامبر (ص) است و این که هفت سال فرمانروائی می کند و این که زمین را از عدل پُر می سازد و این که با عیسی خروج می کُنَد و عیسی او را در باب لد در خاکِ فلسطین بر کشتنِ دَجّال یاری می رسانَد و این که إمامتِ این أُمَّت می کند و عیسی پشتِ سرِ او نماز می گُزارد، أخبار به سببِ کثرتِ کسانی که آنها را از مصطفی(ص) روایت کردند به تَواتُر رسیده و مُستَفیض گشته است».(۵۳)

۶ ــ سیّدأَحمَد فرزندِ سیّدزَیْنی دَحْلان، مُفتیِ شافعیان، در الفتوحات الإسلامیّه گفته است:

«أحادیثی که در آنها از ظهورِ مَهدی سخن در میان است، بسیارند و مُتَواتِر؛ در آنها هم حدیثِ صحیح هست و هم حَسَن و هم ضعیف، و ضعیف بیشتر است، ولی به سببِ کَثرَتِ این أحادیث و کَثرَتِ مُخرجانشان یکدیگر را تقویت می کُنَند چُنان که از آنها قطع حاصل می شود؛ أمّا آنچه موردِ قطع و یقین است، این است که او بی گُمان ظهور می کُنَد و از فرزندانِ فاطِمَه است و زمین را از عدل پُر می سازد. علاّمه سیّدمحمّد بن رسولِ بَرزَنْجی در آخرِ الإشاعه بدین نکته توجّه داده است. و أمّا تعیینِ ظهورِ وی در سالِ مشخّص صحیح نیست، زیرا غیبی است که جُز خداوند کسی از آن آگاه نیست و از شارع نصّی در تعیینِ آن نرسیده است.»(۵۴)

۷ _ سُوَیدی در سَبائک الذَّهَب گفته است: «آنچه علماء بر آن اتّفاق دارند، آن است که مَهدی همان کسی است که در آخِرِ زمان قیام می کُنَد و زمین را از عدل پُر می کُنَد؛ و أحادیث درباره او و ظهورش بسیارست»(۵۵).

۸ _ گنجیِ شافعی در البیان فی أخبارِ صاحبِ الزّمان گفته است:

«درباره مَهدی علیه السّلام ، أخبار، به سببِ کَثرَتِ کسانی که آنها را از مصطفی(ص) روایت کرده اند، مُتَواتِر و مُستَفیض گردیده است»(۵۶).

۹ _ ملاّعلی متّقی در البُرهان فی علاماتِ مهدیِّ آخِرِالزّمان، فَتاوایِ چهارتن از علمایِ مذاهبِ چهارگانه را درباره مَهدی علیه السّلام یاد کرده است. این چهارتن عبارت اند از: شیخ ابنِ حَجَرِ شافعی، مؤلّف القول المُخْتَصَر فی عَلاماتِ المَهْدِیِّ المُنْتَظَر، و أبوالسُّرور أحمد بن ضیاء حَنَفی، و محمّد بن محمّدِ مالِکی، و یحیی بن محمّدِ حَنبَلی. فَتاوایِ این چهارتن متضمّنِ صحّتِ قائل شدن به ظهورِ مَهدی <علیه الصّلاه و السّلام> است و این که درباره او و ویژگیهایش و ویژگیهایِ خُروجش و فتنه هائی که پیش از آن ظاهر می گردد _ مانندِ خُروجِ سُفیانی و خسف و جُز آن _ أخبارِ صحیح وارد شده است. همچُنین ابنِ حَجَر به تَواتُرِ این أحادیث تصریح کرده و نیز تصریح

نموده است که آن حضرت از أهلِ بیت است و فرمانروایِ خاور و باخترِ زمین می گردد و آن را از عدل پُر می سازد، و عیسی پشتِ سرِ مَهدی <علیهما السّلام< نماز می گُزارَد، و مَهدی سُفیانی را گلو می بُرَد، و سپاهی که سُفیانی به سویِ مَهدی می فرستد در بیداء، میانِ مکّه و مدینه، در زمین فروبُرده می شود.(۵۷)

۱۰ ــ مَسعود بن عمرِ تَفتازانی در مقاصد الطّالبین گوید: «درباره ظهورِ إمامی از فرزندانِ فاطِمَه زهراء ــ رَضِیَ اللّهُ عَنْها ــ که زمین را، همانگونه که از جَور و ستم پُر شده است، از قِسط و عدل پُر می کند، أحادیثِ صحیح رسیده است»(۵۸).

۱۱ ــ شیخ محمّد <بن محمّدِ> جَزَرِیِ دمشقیِ شافعی در أسمی المناقب فی تهذیب أسنی المطالب(۵۹) گوید:

«از علیّ بن أبی طالِب ــ رَضِیَ اللّهُ عَنْه ــ منقول است که فرمود: قالَ رسولُ اللّه ــ صَلَّی اللّهُ عَلَیه [و آلِه] و سَلَّم ــ : المَهدیّ مِنّا أَهْلَ البَیْتِ یصلحه اللّهُ فی لَیْلَهٍ(۶۰) (یعنی: مَهدی از ما أهلِ بَیْت است، خداوند یکشبه او را مهیّا دارد).

... أحادیثِ مَهدی و این که در آخِرالزّمان می آید و این که از أهلِ بیت و از زاد و رودِ فاطِمَه ــ رضوانُ اللّهِ علیها ــ است و این که نامِ او نامِ پیامبر ــ صَلَّی اللّهُ عَلَیه و <آلِه و> سَلَّم ــ می باشد و نامِ پدرش نامِ پدرِ پیامبر ــ صلّی اللّه علیه و <آلِه و< سلّم ــ(۶۱)، نزدِ ما صحیح است؛ و صحیح تر [و دقیق تر [آن است که او از زاد و رودِ حُسَین بن علی است؛ چه، أمیرِمؤمنان علی بدین نکته تصریح فرموده؛ در آن سخن که... علی علیه السّلام به فرزندش حُسَیْن نگریست و فرمود که: إنَّ ابْنی هذا سَیِّدٌ کَما سَمّاه النَّبِیُّ صَلَّی اللّهُ علیه [و آلِه [و سَلّم و سَیَخْرُجُ مِن صُلْبِهِ رَجُلٌ یُسَمَّی بِاسْمِ نَبِیِّکُمْ یُشْبِهُهُ فی الخُلُقِ و لایُشْبِهُهُ فی الخَلْقِ (یعنی: این پسرم، چُنان که پیامبر ــ صلّی اللّه علیه [و آله] و سلّم ــ او را نامید، سَیِّدی (۶۲) است و زودا که از صُلْبِ او مردی بیرون آید که به نامِ پیامبرتان خوانده می شود، در خُلق به او می مانَد و در خَلق به او

نمی مانَد(۶۳))؛ آنگاه حکایتِ این را که زمین را پُر از عدل می سازد بازگفت.

أبوداود این حدیث را بدینسان در سُنَنِ خویش روایت کرده و درباره آن خاموش نشسته.»(۶۴)

۱۲ ـ عبدالرَّحْمن ابنِ خَلْدون در مُقَدِّمهیِ بلندآوازه اش می گوید: «بدان که در گُذَرِ روزگاران میانِ همه مسلمانان مشهور بوده است که بی گُمان در آخِرالزّمان مردی از أهلِ بیت ظهور می کند که دین را نیرو می دهد و عدل را آشکار می سازد و مسلمانان از او پیروی می کُنَند و بر ممالکِ إسلامی چیره می گردد و مَهدی نامیده می شود و خروجِ دَجّال و دیگر نشانه هائی که در حدیثِ صحیح ثبت شده در پیِ اوست...»(۶۵).

تا بدین جا فصلِ نخست را که درباره گفتارها بود به فرجام می آوریم و به یاریِ آفریدگار به فصلِ دوم می آغازیم.

پینوشتها

(۱) فِرَق الشّیعه / ۹۶.

(۲) فِرَق الشّیعه / ۱۰۸.

(۳) المَقالات و الفِرَق / ۱۰۲.

(۴) المَقالات و الفِرَق / ۱۰۳.

(۵) <«حافظ» لقبی ستایش آمیزست از برایِ مُحَدِّثی که أحادیثِ بسیار از بر دارد. به قولی، «حافظ» بر کسی إطلاق می شود که از صدهزار حَدیث (به متن و سَنَد) آگاه باشد.

نگر: معجم مصطلحات الرّجال و الدّرایه ص ۵۱ و ۵۲؛ و: الکُنی و الألقاب ۲ / ۱۶۵ و ۱۶۶.>

(۶) <«خَلَف» ــ که ترجَمه فارسیِ آن (یعنی: جانشین) را آوردیم ــ، و نیز «خَلَفِ صالح»، از ألقابِ إمامِ زمان ــ أرواحنا فداه ــ است. مُحَدِّثِ نوری ــ قُدِّسَ سِرُّه ــ می نویسد: «محتمل است که چون حضرتِ عسکری علیه السّلام فرزندی نداشت و مردم می گفتند که دیگر جانشین ندارد و به همین اعتقاد، جماعتی باقی ماندند، پس از تولّدِ آن حضرت، شیعیان به یکدیگر بشارت می دادند که «جانشین» ظاهر شد و به جهتِ إشاره به این مطلب، ایشان، بلکه أئمّه علیهم السّلام ، او را به این لقب خواندند.» (نجم الثّاقب، چ مسجد جمکران، ص۷۲).

(۷) تاریخ الأئمّه علیهم السّلام / ۱۵.

<درباره سالِ ولادتِ حضرتِ مَهدی علیه السّلام و این که قولِ معتبر همانِ ۲۵۵ ه . ق. است که شیخِ کُلینی و مُفید و... یاد کرده اند، نگر: حیاتِ فکری و سیاسیِ إمامانِ شیعه علیهم السّلام، جعفریان، ص ۵۶۵ و ۵۶۶.>

(۸) تاریخ الأئمّه علیهم السّلام / ۲۲.

ص: ۷۷

(۹) تاریخ الأئمّه علیهم السّلام / ۲۶.

<درباره این نامهایِ مذکور از برایِ مامِ إمام ــ علیهما السّلام ــ ، نیز نگر: مَهدیِ موعود [علیه السّلام] ، علیِ دوانی، ص ۲۰۸؛ و: حیاتِ فکری و سیاسیِ إمامانِ شیعه علیهم السّلام، جعفریان، ص ۵۶۷>.

(۱۰) تاریخ الأئمّه علیهم السّلام / ۲۹.

(۱۱) تاریخ الأئمّه علیهم السّلام / ۳۰.

(۱۲) تاریخ الأئمّه علیهم السّلام / ۳۲.

<معرّفیِ مدفنِ هریک از إمامانِ ــ علیهم الصّلاه و السّلام ــ ، یکی از شؤونِ نگارشِ تاریخِ ایشان بوده است و از این رو کاتبِ بغدادی خود را مقیّد دیده تا از مدفنِ آینده إمامِ زمان علیه السّلام نیز سخن بدارَد.>.

(۱۳) <در متنِ عربیِ چهل حدیث و مأخذِ آن، «بطی الباب» است، ولی معنایِ درستی برای «بطی» به دست نیاوردیم. در طبعِ محقَّقِ استاد علاّمه سیّدمحمّدرضا حُسَینیِ جلالی ــ دامَ عُلاه ــ ، بجایِ «بطی»، «بطن» آمده که ترجَمه ما نیز متّکی بر همین ضبط است.>

(۱۴) تاریخ الأئمهعلیهم السّلام / ۳۴.

(۱۵) الکافی ۱ / ۵۱۴.

(۱۶) <از برای شناختِ بیشترِ این کتابِ مهّم، نگر: فصلنامه انتظار، سالِ ۱، ش ۱، صص ۱۹۱ ــ ۲۰۵؛ و: ش ۲، صص ۲۴۶ ــ ۲۵۹؛ و: ش ۳، صص ۱۷۷ ــ ۲۰۲؛ و: سالِ دوم، ش ۵، صص ۳۷۳ ــ ۳۹۱.>.

(۱۷) الاعتقادات / ۹۸.

(۱۸) <این تألیفِ سترگ ــ که علی الظّاهر با عنایت و توجّهِ خاصِّ حضرتِ حجّت (عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشّریف) هم صورت پذیرفته است ــ ، از أصلی ترین مَصادر و منابعِ بحثِ غَیبت و مهدویّت به شمار می روَد و در درازنایِ تاریخ همواره محلِّ رجوع و استفاده عالمانِ شیعه ــ بویژه کسانی که در این حوزه قلم زده اند ــ بوده است نگر: فصلنامه انتظار، سالِ ۱، شماره ۱، ص ۷۸؛ و: کتابشناسیِ نسخه هایِ خطّیِ آثارِ شیخِ صدوق (ره) در ایران، صص ۲۰۶ ــ ۲۲۸.

این أَثَر تا کنون چندبار نیز به فارسی ترجَمه شده است. نگر: فصلنامه علوم حدیث، ش ۲۵، ص ۱۴۷.

شایانِ ذکر است که شماریِ از محدِّثانِ قدیم نامِ این کتاب را إکمال الدّین و إتمام النّعمه گفته اند ولی اُستاد علی أکبرِ غفّاری، طابع و محقّقِ کتاب، نامِ کمال الدّین و تمام النّعمه را درست دانسته

و ضبط کرده اند. سیّدناالأستاذ و شیخنا فی الإجازه، آیه اللّه علاّمه سیّدمحمّدرضا حُسَینیِ جلالی ـ أَدامَ اللّهُ إجلالَه ـ ، همان کمال الدّین و تمام النّعمه را درست و أصیل می دانند (نمونه را، نگر: تدوین السّنّه الشّریفه، ط: ۲، ص ۶۶۷).>.

(۱۹) الإرشاد / ۳۱۶ تا به پایانِ کتاب.

(۲۰) <از برایِ آشنائی با نگرشها و نگارشهایِ شیخِ مفید ـ قُدِّسَ سِرُّه الشَّریف ـ درباره غَیبت، نگر: نظرات فی تراثِ الشّیخِ المفید، السّیّدمحمّدرضا الحُسَینیّ الجلالی، صص ۱۳۲ ـ ۱۶۷.

چُنان که در همین مأخذ (یعنی: نظرات فی تراثِ الشّیخِ المفید، ص ۱۳۲) آمده، الفصول العشره فی الغیبه جامع ترین نگارشِ شیخ ـ أَعلَی اللّهُ مَقامَه ـ در موضوعِ غَیبت است.

خوشبختانه مجموعه آثارِ شیخِ مفید که به طرزی بیش و کم قابلِ قبول، به مناسبتِ کنگره بزرگداشتِ او در قم، انتشار یافت، دسترسی به رساله هایِ موجودِ وی را در هر باب ـ از جمله غَیبت و مهدویّت ـ آسان ساخته است.>.

(۲۱) به حدیثِ چهلم <در همین چهل حدیث> مراجعه فرمائید.

(۲۲) یادشده در: الذّریعه، ۲۲ / ۱۲۲.

<متنِ مصحَّح و محقَّقِ این رساله، ضمنِ شماره ۲۷ از مجلّه تُراثُنا از سویِ مؤسّسه آل البیت ـ علیهم السّلام ـ لإحیاء التّراث نشر شده است.

همچنین ترجَمه آن به نامِ إمامت و غیبت از دیدگاهِ علمِ کلام، از سویِ «انتشاراتِ مسجدِ مقدّسِ جمکران» در قم (چ ۲: ۱۳۷۸ ه . ش.) منتشر گردیده است.

درباره أهمّیّتِ المُقنع به مقدّمه همین ترجَمه (صص ۱۵ ـ ۱۸) می توان رجوع کرد.>.

(۲۳) یادشده در: الذّریعه، ۱۳ / ۸ .

<این متن در چهار مجلّد به اهتمامِ سیّد عبدالزّهراء الحُسَینیّ الخطیب (۱۳۳۸ ـ ۱۴۱۵ ه . ق.) تحقیق و طبع و نشر شده است (بیروت: ۱۴۰۷ ه . ق.؛ طهران: ۱۴۱۰ ه . ق.)>.

(۲۴) یادشده در: الذّریعه ۱۶ / ۸۲؛ چاپ شده در: رسائل الشّریف المُرتضی، ۲ / ۲۹۱ ـ ۲۹۸.

(۲۵) رسائل الشّریف المُرتضی، ۲ / ۲۹۳.

(۲۶) تقریب المعارف / ۱۷۱ ـ ۲۱۵.

(۲۷) الرسائل العشر / ۹۸.

<در فهــمِ مُــــرادِ شیــخِ طــوسی ــ قُدِّسَ سِرُّه ــ ، باید به مُصْطَلَحِ کلامیِ «لُطْف» توجّه داشت.

شیعه إمامیّه از راهِ لُطْف نصبِ إمام را لازم می داننـد و می گوینـد از همان رویْ که خداونـد حتمًا برایِ هـدایتِ بنـدگانِ خود پیامبر مبعوث می گردانَد، پس از وفاتِ پیامبر نیز باید إمام و جانشـینِ شایسته ای در میانِ اُمَّت منصوب شده باشد تا بر تفسیر و إجرایِ صحیحِ أحکامِ

ص: ۷۹

دینی نظارت کُنَد. ایـن لُطْفی اسـت که خداونـد در حقِّ بنـدگان روا می دارد و عقـل در حتمیّت و لزومِ این لُطْف از جـانبِ خداوند تردید نمی کُنَد و آن را إثبات می نماید.

این تنها إشارتی بود و تفصیلِ مطالبِ مربوط به «لطف» را باید در کتابهایِ کلامی و عقائدِ استدلالی باز جُست.>.

(۲۸) تاج المواليد / ۶۰ تا به پایانِ کتاب.

(۲۹) تاريخ مواليد الأئمّه عليهم السّلام و وفياتهم / ۲۰۰ ــ ۲۰۲.

(۳۰) الطّرائف / ۱۷۵.

(۳۱) المُستَجاد / ۲۳۱ تا به پایانِ کتاب.

(۳۲) وصول الأخيار إلى أصول الأخبار / ۴۴.

<درباره «مریمِ عَلَوی دُختِ زید»، همچُنین نگر: مَهدیِ موعود [علیه السّلام]، ترجَمه علیِ دوانی، ص ۲۲۶.>.

(۳۳) وصول الأخيار إلى أصول الأخبار / ۴۴.

(۳۴) <ظاهرًا در تاریخِ وفاتِ شیخ بهاءالدّین ــ رَوَّحَ اللّهُ روحَه ــ ، ۱۰۳۰ ه . ق. معتبر باشد.>

(۳۵) توضيح المقاصد / ۵۷۹.

(۳۶) علم اليقين ۲ / ۷۷۱ ــ ۸۲۰.

<بجاست یـاد کنیم که مرحومِ فیض یکْ دیوانِ خاص (در حـدودِ یکهزار و پانصـد بیت) در إظهارِ اشتیاق به حضـرتِ حُجَّت علیه السّلام سُروده که غالبِ آن استقبال یا تضمینِ غزلهائی از حافظ است. این دیوان را خودِ او شوق المهدی [علیه السّلام] نام نهاده. نیز نگر: فهرست هایِ خود نوشتِ فیضِ کاشانی...، به اهتمامِ ناجیِ نصرآبادی.

دیوانِ مذکور به اهتمامِ آقایِ علیِ دوانی طبع و نشر گردیده.>.

(۳۷) <این بخش از بِحـار، چنـدبار تاکنون به فارسـی ترجَمه شـده است. شایـد مشـهورترین و متـداول ترین ترجَمه آن، همان باشد که به قلم آقای علیِ دوانی نگارش یافته و به نامِ مَهدیِ موعود [علیه السّلام] بارها چاپ و تجدیدِ چاپ گردیده است.>.

(۳۸) <این کتـاب یکبـار به اهتمـامِ حاج سیّدأبوالفضل مـدرّسِ خاتون آبادی در چاپخانه محمّـدیِ اصـفهان ــ به شـیوه چاپِ سُربی ــ به طبع رسـیده است و بـارِ دیگر به سالِ ۱۳۶۱ ه . ش. در تهران به اهتمـامِ سیّدداودِ میرصـابری ــ که مبنا و أساسِ آن همان چاپِ سُربیِ اصفهان بوده.>

(۳۹) <مَعَ الْاَسَف هنوز جایِ یک چاپِ محقّقانه جاندار از این أَثَر خالی است و بمانند بعضِ دیگر نگارشهایِ فارسیِ مُحَدِّثِ نوری ــ به رغمِ فراوانیِ خواهندگان و خوانندگان و چاپهایِ

ص: ۸۰

متفاوت ــ هنوز حقِّ آن أدا نشده.>

(۴۰) <خوشبختانه این کتاب به فارسی هم ترجَمه شده و موردِ استفاده إیمانیان است.>

(۴۱) أعیان الشّیعه ۲/۴۴ ــ ۸۴ (طبعِ جدید).

(۴۲) أصل الشیعه و أصولها /۱۳۶ (طبعِ قاهره).

(۴۳) عقائد الإمامیّه / ۷۷.

(۴۴) عمده آن را از مُنْتَخَب الأَثَرِ علاّمه صافی و مقدّمه علاّمه خِرسان بر البیان فی أخبارِ صاحبِ الزّمان <علیه السّلام> بر گرفته ام.

(۴۵) <مراد أحمد بن حَنْبَلِ شیبانی (درگذشته به ۲۴۱ ه . ق.) است.>

(۴۶) <مُراد ابنِ أبی الحدیدِ مدائنی (درگذشته به ۶۵۵ ه . ق.) شارحِ نهج البلاغهِی شریف است>.

(۴۷) <در متنِ عربیِ چهل حدیث و متنِ مطبوعِ الکُنی و الألقاب، «هیثمی» آمده. به هر روی، مراد ابنِ حَجَرِ هَیْتَمی (شهاب الدّین أحمد بن محمّد / ۹۰۹ ــ ۹۷۴)، مفتیِ حجاز، است که الصَّواعق المُحْرِقه را نوشته و هرچند اِستیزه گر و معاندِ شیعه بوده است، به کثیری از فضائلِ أهلِ بیت ــ علیهم السّلام ــ خَستو شده.>

(۴۸) برایِ آگاهی از شماری افزون تر مراجعه بفرمائید به: مَن هُوَ المَهدی <علیه السّلام>؟ (صص ۶۲ ــ ۶۸).

(۴۹) شرح ابن أبی الحدید ۲/۵۳۵ ط. مصر.

(۵۰) حاشیه صحیح ترمذی ۲/۴۶ ط. دهلی.

(۵۱) بابِ ۲ ص ۱۴۰ط. مصر ۱۳۱۲.

(۵۲) ص ۱۵۵ ط. مصر ۱۳۱۲.

(۵۳) الصّواعق المحرقه / ۹۹ ط. مطبعه میمنیّه یِ مصر.

(۵۴) الفتوحات الإسلامیّه ۲/۲۱۱ ط. مصر ۱۳۲۳.

(۵۵) سَبائک الذَّهَب / ۷۸.

(۵۶) البیان فی أخبار صاحب الزّمان <علیه السّلام> / ۱۲۴.

(۵۷) رجوع کنید به: ال_بُرهان فی علامات مَهدیِّ آخِرالزّمان، باب ۱۳.

(۵۸) مَقاصِد الطّالبین (هامشِ شرح المقاصد، ۲/۳۰۷).

(۵۹) <در حقیقت شیخ محمّد بن محمّد بن محمّد جَزَریِ دمشقیِ شافعی _ زاده ۷۵۱ و درگذشته ۸۳۳ ه . ق. _ ، این مطلب را در أسنی المطالب گفته و استاد شیخ محمّد باقرِ محمودی که أسنی المطالب را تلخیص و تهذیب کرده و متنِ مختارِ خود را أسمی المناقب فی

ص: ۸۱

تهذیب أسنی المطالب نامیده است، این سخنِ شیخ محمّد بن محمّد جَزَری را نیز نقل کرده.>.

(۶۰) <نگر: حلیه الأبرار، ۵/۴۴۶ و ۴۴۸.>.

(۶۱) <استاد محمودی در تعلیقه بر أسنی المطالب إظهار کرده اند گویا این را که نامِ پدرِ إمام مَهدی علیه السّلام نامِ پدرِ پیامبر ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ است، حُفّاظِ خاندانِ أُمَیّه و بنی عبّاس جعل و إلحاق کرده باشند.

می نویسم:

جُز جَعْل و برافزودگی، در نگارشهایِ سُنّی و شیعی، وجوه و احتمالاتِ دیگری هم درباره عبارتِ «اسم أبیه اسم أبی» که در حدیث نقل شده است، طرح گردیده. از جمله این که:

الف) عبارت، «اسم أبیه اسم ابنی» بوده باشد و راوی دچار اشتباه گردیده و «ابنی» را به «ابی» تصحیف کرده باشد. خاصّه آنکه می دانیم در أخبارِ فریقین، چه از سویِ خودِ پیامبر ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ و چه از سویِ دیگران، إمام حَسَن و إمام حُسَین ــ علیهما السّلام ــ. بارها «ابنِ» پیامبر ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ خوانده شده اند؛ پس ای بسا آن حضرت فرموده باشند: «اسم أبیه اسم ابنی» و مرادشان این باشد که پدرِ او همنامِ پسرم، حَسَن بن علی، است؛ که کاملاً صحیح و وجیه است.

ب) کُنیه إمام حَسَنِ عسکری علیه السّلام «أبومحمّد» است و کنیه، حضرتِ عبداللّه بن عبدالمطّلب، پدرِ پیامبر ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ ، نیز، چُنین است؛ پس کنیه ها همسان اند و می دانیم که کنیه داخل در اسم است.

ج) از یکسو، در زبانِ عربی، جایز و متداول است که جَدِّ أَعلی را «أَب» (/ پدر) بخوانند. از همین رهگذرست که در قرآنِ کریم (سوره حج، ی ۷۸) آمده: «ملّه أبیکم إبراهیم» و همچُنین (سوره یوسف، ی ۳۸): «اتّبعتُ ملّه ابائی إبراهیم و إسحاق». در حدیثِ إسراء هم ــ بنا بر تفسیرِ قمّی ــ جبرئیل علیه السّلام می گوید: هذا أبوك إبراهیم علیه السّلام.

از سویِ دیگر واژه «اسم» بر کنیه و صفت هم إطلاق می شود؛ چُنان که در حدیثنامه هایِ بخاری و مُسلِم ــ و به نقل از آنها در بِحار ــ آمده: «انّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سمّی علیًا علیه السّلام أباتراب و لم یکن اسم أحبّ إلیه منه» و در اینجا لفظِ «اسم» بر کنیه إطلاق گردیده است.

پس چون حضرتِ قائِم علیه السّلام از نسلِ إمام حُسَین علیه السّلام اند و کنیه إمام حُسَین علیه السّلام نیز «أبوعبداللّه» است، ای بسا که پیامبر ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ به طریقی جامع و موجَز و با به کارگیریِ آن دو خصیصه زبانی و اصطلاحیِ عرب که بر کنیه

إطلاقِ «اسم» می توان کرد ــ و جدِّ أعلی را «پدر» می توان خوانْد ــ به این نکته إشارت فرموده اند که حضرتِ قائِم علیه السّلام از نسلِ إمام حُسَین علیه السّلام اند.

د) از طریقِ عامّه روایت شده که کنیه حضرتِ قائِم علیه السّلام «أبوعبداللّه» است. بنابراین، به حَسَبِ کُنیه، نامِ فرزندِ آن حضرت، «عبداللّه» می شود؛ که همانا نامِ پدرِ پیامبر ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ است.

پس ای بسا، عبارت، «اسم ابنه اسم أبی» بوده، و «ابنه» به «أبیه» تصحیف شده باشد.

و....

(تفصیل را، نگر: کتاب الغیبه یِ شیخِ طوسی (ره)، ط. مؤسّسه المعارف الإسلامیّه، ص ۱۸۱ و ۱۸۲؛ و: ط. مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۱۱۲ و ۱۱۳؛ و کشف الغُمَّه، تحقیق السّیّد هاشم الرّسولی، ط. مکتبه بنی هاشمی، ۲/۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۷۶ و ۴۷۷؛ و: الدُّرّ المَنثور، علیّ بن محمّد بن الحسن بن زین الدّین العاملی، تحقیق السّیّد أحمد الحُسَینیّ [الإشکوریّ]، ۱/۵۲ و ۵۳؛ و: موسوعه المصطفی و العتره (علیه و علیهم السّلام)، الشّاکری، ۱۶/۳۸۲ ــ ۳۸۵).

همچُنین از برایِ تتمیمِ آگاهی ها و ملاحظه پاره ای از أنظار، نگر: در انتظارِ ققنوس، صص ۱۱۰ ــ ۱۱۵؛ و: مَهدیِ موعود [علیه السّلام]، ترجَمه علیِ دوانی، ص ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۲۸ و ۳۲۹؛ و: نجم الثّاقب، ط. مسجدِ جمکران، صص ۲۰۸ ــ ۲۱۴.

درباره احتمالِ جَعل و بَرافزودگی ــ که نیرومند هم هست ــ ، خصوصًا باید توجّه داشت که گفته اند:

«جمله «اسم پدرش اسم پدر من است»، فقط در حدیث «زائده بن ابی الرّقاد باهلی» است که بزرگان أهلِ تسنّن نوشته اند وی عادت داشته چیزی بر أحادیث می افزوده.» (مَهدیِ موعود [علیه السّلام]، ترجَمه علیِ دوانی، ص ۳۰۳؛ نیز نگر: گُفتمانِ مَهدویّت: سخنرانیهایِ گُفتمانِ أوّل و دوم، ص ۱۴۴).

اگر فرضِ افزودگی یا تصحیف را بپذیریم، این احتمال هم محلِّ تأمّل قرار می گیرد که برخی گفته اند دستکاریِ مذکور در راستایِ هواخواهی از «نفسِ زکیه» (محمّد بن عبداللّه بن حسن) صورت گرفته که برخی او را «مَهدی» می خواندند و مدّعیِ مَهدویّتش بودند. نگر: گُفتمانِ مَهدویّت: سخنرانیهایِ گفتمانِ أوّل و دوم، ص ۱۰۷؛ ضمنًا سنج: حیاتِ فکری و سیاسیِ إمامانِ شیعه، ص ۵۷۶.>.

(۶۲) <ای بسا إشارتِ أمیرمؤمنان علیه السّلام بدین باشد که پیغمبر ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ ، إمام حَسَن و إمام حُسَین ــ علیهما السّلام ــ را «سَیِّدا شَباب أهل الجَنَّه» (یعنی: دو سرورِ جوانانِ أهلِ بهشت) خوانده اند.

این ویژگی را شیعه و سنّی درباره حَسنَین ــ علیهما السّلام ــ نقل کرده اند (از برای پاره ای نقلهایِ سُنّی، نگر: فضائل الخمسه من الصّحاح السّتّه، الفیروزابادی، ط. أعلمی، ۳/۲۵۹ ــ ۲۶۴) و به قولِ ابنِ شهرآشوب ــ رضی اللّه عنه ــ موردِ اتّفاقِ أهلِ قبله است (تفصیل را، نگر: مناقب آل أبی طالب [علیهم السّلام]، ط. دارالأضواء، ۳/۴۴۵).>.

(۶۳) <این حدیث با تفاوتِ لفظیِ بسیار جزئی، آمده است در: ینابیع المودّه، ط. أُسوه، ۳/۲۵۹. طابعِ ینابیع هم آن را در مشکاه المصابیح (۳/۱۵۰۳ حدیثِ ۵۴۶۲) و سُنَن أبی داود (۳/۳۱۱ حدیثِ ۴۲۹۰) نشانی داده است.

و أمّا، درباره این حدیث، نگر: مَهدیِّ مُنتَظَر [علیه السّلام] در اندیشه إسلامی، صص ۹۲ ــ ۹۹.

در إعرابگُذاریِ «خلقِ» نخست به ضمِّ خاء و لام و «خلقِ» دوم به فتحِ خاء پیروی کرده ایم از: سُنَنِ أبی داود، به اهتمامِ کمال یوسف الحوت، بیروت: دارالجنان، ۱۴۰۹ ه . ق. (۲/۵۱۱)؛ که در آنجا «الخلقِ» نخست، به ضمِّ خاء و لام، و «الخلقِ» دوم، بدونِ حرکتِ خاء و به سکونِ لام، طبع شده. و اللّهُ أَعلَمُ بِالصَّواب.>.

(۶۴) أسمی المناقب فی تهذیب أسنی المطالب /۱۶۳ ــ ۱۶۸.

(۶۵) مقدّمه ابنِ خلدون /۲۶۰.

<باید دانست ابنِ خلدون، در عینِ این خَستوئی، با پاره ای تردیدها و إنکارهایِ غیرِمتخصّصانه در بعضِ مأثورات ــ احتمالاً: نادانسته ــ زمینه انحرافِ برخی از پسینیانش را فراهم آورد. آوازه ای هم که از حیثِ برخی نگره هایِ تاریخی و اجتماعی یافت، باعث شد گروهی از خاورپژوهانِ باختری و متأخّرانِ عامّه بر تردید و إنکارِ غیرِ فنّیِ وی در بابِ آن مأثورات اتّکا کنند.

از برایِ تفصیلِ این چگونگی و نقد و ردِّ آن پندارهایِ انحراف آفرینِ ابنِ خلدون، نگر: در انتظارِ ققنوس، صص ۲۰۶ ــ ۲۱۲ و ۲۱۹ ــ ۲۲۱؛ و: مجلّه تحقیقاتِ إسلامی سالِ ۱۳، شماره ۱ و ۲، صص ۵۵ ــ ۷۲ (: مقاله ابن خلدون و أحادیثِ «مهدی» [علیه السّلام]، به قلمِ غلامحسینِ تاجری نسب)؛ و: عصرِ ظهور، علیِ کورانی، ترجَمه عبّاسِ جلالی، صص ۳۹۳ ــ ۳۹۵؛ و: موسوعه المصطفی والعتره (علیه و علیهم السّلام) ۱۶/۳۱۴ ــ ۳۲۵؛ و: مجلّه تُراثُنا، ش ۳۲ و ۳۳، صص ۷ ــ ۷۶ (: مقاله نقد الحدیث: بین الاجتهاد و التّقلید، به قلمِ علاّمه سیّدمحمّدرضا حُسَینیِ جلالی)؛ و: إمامت و مَهدویّت، آیه اللّه صافیِ گلپایگانی، ۲/۴۲۳ ــ ۴۲۵.>.

ص: ۸۴

فصلِ دوم: أَحادیث

اشاره

ص: ۸۵

حدیثِ نخست: حدیثِ لوح

اشاره

این حـدیث را، کُلیْنی در الکافی(۱)، و شـاگردش، نُعمانی، در الغیبه(۲)، و صَـدوق در کمال الـدّین و تمام النّعمه(۳) و عیون أخبـار الرّضا علیه السّـلام(۴)، و مفیـد در الِاختصـاص(۵)، و شـیخ تقی الـدّین أبوالصّـلاحِ حَلَبی در تقریب المعـارف(۶) ــ با اختصـار ــ ، و شـیخِ طوسـی در الغَیبه(۷) و أمالیـاش(۸)، و أمین الـدّینِ طَبْرِسـی در إعلامِ الوَری(۹)، و أبومنصـورِ طَبْرِسـی در الِاحتجاج ــ به طورِ مُرسَل(۱۰) ــ ، و شـیخ حَسَن بن أبی الحَسَنِ دیلمی در إرشـادالقلوب(۱۱)، و علّامه مجلسـی در مُجَلَّدِ نُهمِ بِحارالأنوار(۱۲)، و سیّدمُحْسنِ أمین در أعیان الشّیعه(۱۳) به نقل از الکافی، و صافی در مُنْتَخَبُ الأَثَر فی الإمام الثّانی عَشَر علیه السّلام(۱۴)، آورده اند ــ قَدَّسَ اللّهُ أَسرارَهُم.

در الکافی به طورِ مُسْنَد(۱۵) از أبوبصیر(۱۶) نقل شده است که وی از أبوعبداللّه <یعنی: إمامِ صادق> علیه السّـلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

«قالَ أَبی لِجابِرِ بْنِ عَبْدِاللّهِ الْاءَنْصاریِّ: إِنَّ لی إِلَیْکَ حاجَهً فَمَتی یَخِفُّ عَلَیْکَ

ص: ۸۷

أَنْ أَخْلُوَ بِکَ فَأَسْأَلَکَ عَنْها؟ فَقالَ لَهُ جابِرٌ: أَیَّ الْأَوْقاتِ أَحْبَبْتَهُ.

فَخَلا بِهِ فی بَعْضِ الْأَیّامِ، فَقالَ لَهُ: یا جابِرُ! أَخْبِرْنی عَنِ اللَّوْحِ الَّذی رَأَیْتَهُ فی یَدِ أُمّی فاطِمَهَ ـ عَلَیْها السَّلامُ ـ بِنْتِ رَسُولِ اللّهِ (ص) وَمَا أَخْبَرَتْکَ بِهِ أُمّی أَنَّهُ فی ذلِکَ اللَّوْحِ مَکْتُوبٌ.

فَقالَ جابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللّهِ أَنّی دَخَلْتُ عَلَی أُمِّکَ فاطِمَهَ ـ عَلَیهَا السَّلامُ ـ فی حَیاهِ رَسُولِ اللّهِ (ص) فَهَنَّیْتُها بِوِلادَهِ الْحُسَیْنِ وَ رَأَیْتُ فی یَدَیْها لَوْحًا أَخْضَرَ، ظَنَنْتُ أَنَّه مِنْ زُمُرُّدٍ وَ رَأَیْتُ فیهِ کِتابًا أَبْیَضَ، شِبْهَ لَوْنِ الشَّمْسِ؛ فَقُلْتُ لَها: بِأَبی أَنْتِ وَ أُمّی! یا بِنْتَ رَسُولِ اللّه (ص)! ما هذَا اللَّوْح؟ فَقالَتْ: هذا لَوْحٌ أَهْداهُ اللّهُ إِلَی رَسُولِهِ (ص)، فیهِ اسْمُ أَبی وَ اسْمُ بَعْلی وَ اسْمُ ابْنَیَّ وَ اسْمُ الْأَوْصِیاءِ مِنْ وُلْدی، وَ أَعْطانیهِ أَبی لِیُبَشِّرَنی بِذلِکَ.

قالَ جابِرٌ: فَأَعْطَتْنیهِ أُمُّکَ فاطِمَهُ ـ عَلَیْهَا السَّلامُ ـ فَقَرَأْتُهُ وَاسْتَنْسَخْتُه؛ فَقالَ لَهُ أَبی: فَهَلْ لَکَ ـ یا جابِرُ! ـ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَیَّ؟ قالَ: نَعَمْ.

فَمَشَی مَعَهُ أَبی إِلَی مَنْزِلِ جابِرٍ، فَأَخْرَجَ صَحیفَهً مِنْ رَقٍّ، فَقالَ: یا جابِرُ! انْظُرْ فی کِتابِکَ لِأَقْرَأَ [أَنَا] عَلَیْکَ؛ فَنَظَرَ جابِرٌ فی نُسْخَتِهِ فَقَرَأَهُ أَبی فَما خالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا، فَقالَ جابِرٌ: فَأَشْهَدُ بِاللّهِ أَنّی هکَذا رَأَیْتُهُ فِی اللَّوْحِ مَکْتُوبًا:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

هذا کِتابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزیزِ الْحَکیمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِیِّهِ وَ نُورِهِ وَ سَفیرِهِ وَ حِجابِهِ وَ دَ لیلِهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمینُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعالَمینَ.

عَظِّمْ يا مُحَمَّدُ أَسْمآئى وَ اشْكَرْ نَعْمآئى وَ لا تَجْحَدْ آلائى، إِنّى أَنَا اللَّهُ لَا إِلهَ إِلاّ أَنَا قاصِمُ الجَبّارينِ وَ مُدِيلُ الْمَظْلُومينَ و دَيّانُ الدّينِ، إِنّى أَنَا اللّهُ لَا إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَمَنْ رَجا غَيْرَ فَضْلى أَوْ خافَ غَيْرَ عَدْلى، عَذَّبْتُهُ عَذابًا لَا أُعَذِّبُ بِهِ أَحَدًا مِنَ الْعالَمينَ، فَإِيّاىَ فَاعْبُدْ وَ عَلَىَّ تَوَكَّلْ.

إِنّى لَمْ أَبْعَثْ نَبِيًّا فَأُكْمِلَتْ أَيّامُهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلاّ جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا، وَ إِنّى فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيآءِ وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيآءِ وَ أَكْرَمْتُكَ بِشِبْلَيْكَ وَ سِبْطَيْكَ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ، فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمى بَعْدَ انْقِضآءِ مُدَّهِ أَبيهِ، وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا خازِنَ وَحْيِى وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهادَهِ وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعادَهِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنِ اسْتُشْهِدَ وَ أَرْفَعُ الشُّهَداءِ دَرَجَةً، جَعَلْتُ كَلِمَتِىَ التّامَّهَ مَعَهُ وَ حُجَّتِىَ البالِغَهَ عِنْدَهُ، بِعِتْرَتِهِ أُثيبُ وَ أُعاقِبُ، أَوَّلُهُمْ عَلِىٌّ سَيِّدُالْعابِدينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيآئى الماضينَ وَ ابْنُهُ شِبْهُ جَدِّهِ الْمَحْمودِ مُحَمَّدٌ الْباقِرُ عِلْمِى وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمَتى؛ سَيَهْلِكُ الْمُرتابُونَ فى جَعْفَرٍ، الرّادُّ عَلَيْهِ كَالرّادِّ عَلَىَّ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنّى لَاُكْرِمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ، وَ لَاَسُرَّنَهُ فى أَشْياعِهِ وَ أَنْصارِهِ وَ أَوْلِيائِهِ؛ أُتِيحَتْ بَعْدَهُ مُوسَى فِتْنَهٌ عَمْيآءُ حِنْدِسٌ لِاَنَّ خَيْطَ فَرْضِى لايَنْقَطِعُ وَ حُجَّتى لَاتَخْفَى وَ أَنَّ أَوْلِيآئى يُسْقَوْنَ بِالكَأْسِ الأَوْفَى، مَنْ جَحَدَ واحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتى، وَ مَنْ غَيَّرَ آيَهً مِنْ كِتابى فَقَدِ افْتَرى عَلَىَّ، وَيْلٌ لِلْمُفْتَرينَ الجاحِدينَ عِنْدَ انْقِضآءِ مُدَّهِ مُوسَى عَبْدِى وَ حَبيبى وَ خِيَرَتى فى عَلِىٍّ وَلِيِّى و ناصِرى وَ مَنْ أَضَعُ عَلَيْهِ أَعْبآءَ النُّبُوَّهِ وَ أَمْتَحِنُهُ بِالْإِضْطِلاعِ بِها؛ يَقْتُلُهُ عِفْريتٌ مُسْتَكْبِرٌ؛ يُدْفَنُ فِى الْمَدينَهِ الَّتى بَناها الْعَبْدُ الصّالِحُ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقى، حَقَّ الْقَوْلُ

مِنّی لَاءَسُرَّنَهُ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَ خَلیفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَارِثِ عِلْمِهِ، فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمی و مَوْضِعُ سِرّی وَ حُجَّتی عَلی خَلْقی، لَایُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إلاّ جَعَلْتُ الْجَنَّهَ مَثْوَاهُ وَ شَفَّعْتُهُ فی سَبْعینَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ کُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النّارَ، وَ أَخْتِمُ بِالسَّعادَهِ لِابْنِهِ عَلیٍّ وَلیّی وَ ناصِری وَ الشَّاهِدِ فی خَلْقی وَ أَمینی عَلی وَحْیی، أُخْرِجُ مِنْهُ الدّاعِیَ إلی سَبیلی وَ الخازِنَ لِعِلمِیَ الْحَسَنَ وَ أُکَمِّلُ ذلِکَ بِابْنِهِ «م ح م د» رَحْمَهً لِلْعالَمینَ، عَلَیْهِ کَمالُ مُوسَی وَ بَهآءُ عیسَی وَ صَبْرُ أَیُّوبَ فَیُذَلُّ أَوْلِیآئی فی زَمانِهِ و تُتَهادَی رُؤُوسُهُمْ کَما تُتَهادَی رُؤُوسُ التُّرکِ وَ الدَّیْلَمِ فَیُقْتَلُونَ وَ یُحْرَقُونَ وَ یَکُونُونَ خائِفینَ، مَرْعُوبینَ وَجِلینَ، تُصْبَغُ الأَرْضُ بِدِمائِهِمْ وَ یَفْشُوا الْوَیْلُ وَ الرَّنَّهُ فی نِسائِهِمْ أُولآئِکَ أَوْلِیآئی حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ کُلَّ فِتْنَهٍ عَمْیآءَ حِنْدِسٍ وَ بِهِمْ أَکْشِفُ الزَّلازِلَ وَ أَدْفَعُ الْآصارَ وَ الْاءَغْلالَ، أُولآئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِن رَبِّهِمْ وَ رَحْمَهٌ وَ أُولآئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.»

(یعنی:

پدرم، جابر بن عبداللّهِ أنصاری را گفت: مرا با تو کاری هست؛ کِیْ برایت سهل تر است تا با تو تنها باشم و در آن باره از تو پرسش کنم؟ جابر گفت: هر وقتی که دلخواهِ شما باشد.

پس روزی با او تنها شد و به او فرمود: ای جابر! مرا از آن لوح که در دستِ مادرم، فاطِمَه _ علیها السّلام _ ، دخترِ رسولِ خدا (ص)، دیدی و از آنچه مادرم به تو خبر داد که در آن لوح نوشته شده بوده است، خَبَر دِه.

جابر گفت: خدا گواه است که در زمانِ حیاتِ رسولِ خدا (ص)، به نزدِ مادرت، فاطِمَه _ علیها السّلام _ ، آمدم و او را بخاطرِ ولادتِ حُسَیْن تهنیت گفتم و در دستانش لوحی سبز دیدم؛ گُمان بُردم از زُمُرُّد است و دیدم نوشتاری سپید در آن

هست که به رنگِ خورشید می مانَد. به او گفتم: پدر و مادرم به فِدایت باد! ای دخترِ رسولِ خدا (ص)! این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند به پیامبرش (ص) هدیّه کرده است، در آن نامِ پدرم و نامِ شوهرم و نامِ دو پسرم و نامِ آن أَوصیاء که از فرزندانِ من اند، هست، و پدرم آن را به من داده است تا بدان بشارتم دهَد.(۱۷)

جابر گفت: آنگاه مادرت، فاطِمَه ـ علیها السّلام ـ ، آن را به من داد؛ خواندمش و رونویسی کردم.

پدرم به او گفت: ای جابر! می توانی آن را به من نشان بدهی؟ گفت: آری.

پدرم با او به منزلِ جابر رفت؛ آنگاه صحیفه ای از پوستِ تُنُک بدَرآورد. گفت: ای جابر! در نوشتارت بنگر تا من بر تو بخوانم. جابر در رونویسِ خود نگریست و پدرم آن را برخوانْد؛ در یک حرف هم اختلاف نداشت.

جابر گفت: خدا گواه است که من همین طور دیدم در لوح نوشته شده بود:

به نامِ خداوندِ بخشنده مهربان

این نامه ایست از خدایِ پیروزمندِ فرزانه به محمّد، پیامبرش و نور و سفیر و حاجب(۱۸) و دلالَتگرِ او، که روح الأمین(۱۹) آن را از نزدِ پروردگارِ جهانیان فرود آورده است.

ای محمّد! أَسماءِ مرا بزرگ بدار(۲۰) و نعمتهایِ مرا سپاس بدار و نواختهایِ مرا إنکار مکن.(۲۱)

منم آن خدایْ که جُزْ من خدائی نیست، شکننده جبّاران و چیرگی بخشِ ستمدیدگان و جَزادِهِ روزِ شمار. منم آن خدایْ که جُز من خدائی نیست، پس هرکه جز فضلِ مرا امید بَرَد یا از جُز عدلِ من بیم کُنَد، او را چُنان عذابی کنم که هیچکس از جهانیان را آنسان عذاب نکُنم؛ پس مرا بپرست و بر من توکّل کن.

هر پیامبری که برانگیختم و دورانش به تمامت رسید و روزگارش سپری شد، از

برایش وَصیّی معیّن کردم، و من تو را بر پیامبران برتری داده ام و وصیِّ تو را بر أَوصیاء برتری داده ام و تو را به دو شیربچّه ات(۲۲) و دو نواده ات، یعنی حَسَن و حُسَیْن، گرامی داشته ام؛ حَسَن را پس از سپری شدنِ روزگارِ پدرش مَعدِنِ دانشِ خود ساختم و حُسَیْن را گنجورِ وحیِ خویش(۲۳) و او را به شهادت گرامی داشتم و پایانِ کارش را سعادت قرار دادم؛ او برترین کسی است که به شهادت رسیده و بلندپایه ترینِ شهیدان است. کلمه تامّه خود را(۲۴) همراهِ او و حُجَّتِ بالغه ام(۲۵) را نزدِ وی قرار دادم. به خاطرِ عترتِ وی(۲۶) ثواب دِهَم و عِقاب کُنَم.

نخستینِ ایشان، علی، سَروَرِ عبادتگران و آرایه أَولیایِ پیشینِ من است.

و پسرش که به نیایِ ستوده اش مانَد، محمّد است، شکافنده دانشِ من و مَعدِنِ حکمتم.

زودا که تردیدکنندگان درباره جعفر هلاک گَردَند؛ هرکه او را نپذیرد، مرا نپذیرفته است؛ این سخنِ من راست و استوار گشته(۲۷) که پایگاهِ جعفر را گرامی می دارم و او را در میانِ پیروان و یاران و دوستانش شادمان می سازم.(۲۸)

پس از وی، موسی را فتنه ای کور و تیره و تار(۲۹) فراهم آید زیرا رشته حُکمِ من نگْسلَد(۳۰) و حجّتِ من پنهان نگردد و أولیایم را پیمانه سرشار دهند(۳۱). هرکه یکی از ایشان را مُنکر شود، نعمتِ مرا منکر شده است؛ و هرکه آیتی از کتابم را دگرگون سازد، بر من دروغ بسته است. وای بر آنان که وقتی روزگارِ بنده و دوست برگزیده ام، موسی، سپری گردد، در حقِّ علی که دوست و یارِ من است و کسی است که بارِ نُبُوَّت(۳۲) را بر دوشش می نهم و او را به توانائی در بر دوش کشیدنِ آن می آزمایم، دروغ بندندو إنکار وَرزَند. او را سِتَنْبَه ای گردنکش(۳۳) به قتل آرَد؛ در شهری که بنده شایسته(۳۴) ساخته است، و در کنارِ بدترینِ آفریدگانم(۳۵)، به خاک سپارده شود.

این سخنِ من راست و استوار گشته(۳۶) که او را به پسرش و جانشینش و وارثِ

علمش، محمّد، شادمان سازم که وی مَعدِنِ دانشِ من و جایگاهِ سِرِّ من و حجّتِ من بر آفریدگانم است. هر بنده که به او إیمان آرَد، بهشت را جایگاهش سازم و شَفاعتش را در بابِ هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوارِ دوزخ گشته باشند، بپذیرم.

و کارِ پسرش علی را که دوست و یاورِ من و گواهِ من در میانِ آفریدگانم و أمینِ من بر وَحْیَم است، ختم به سعادت کنم. آنکس را که به راهِ من دعوت می کُنَد و گنجورِ دانشِ من است، یعنی حَسَن، از او پدید آورَم، و کار را با پسرش «م ح م د»(۳۷) که رحمتی است از برایِ جهانیان(۳۸)، به کمال رسانم. وی کمالِ موسی و شکوهِ عیسی و شکیبِ أیّوب را داراست. در روزگارِ [غَیبتِ] او یارانم خوار گردند و سرهایِ ایشان را چون سرهایِ تُرکان و دیلمیان(۳۹) برای یکدیگر هدیّت فرستند. ایشان را به قتل آرَند و بسوزانند و بیمناك و هراسانیده و ترسان باشند. زمین از خونهاشان رنگین گردد و وای و فغان از زنانشان برخیزد. اینان اند که براستی دوستانِ من اند. به ایشان هر فتنه کورِ تیره و تار را می رانَم و به ایشان زلزله ها(۴۰) را می زدایم و بارهای گران و زنجیرها را(۴۱) بردارم. «درودهائی از جانبِ پروردگارشان و رحمت بر آنان باد، و آنان خود رهیافتگانند» [س ۲ ی ۱۵۷].).

عبدالرّحمن بن سالم(۴۲) گفته است که أبوبصیر گفت: اگر در همه عمر تنها این حدیث را شنیده باشی، تو را بسنده است، و آن را جُز از أهلِ آن محفوظ دار.

می نویسم: علّامه سیّد إسماعیلِ هاشمیِ اصفهانی(۴۳) در شرحِ این حدیث رساله ای به نامِ شهاده الشّهداء به فارسی نگاشته که به سالِ ۱۴۰۶ ه . ق. در اصفهان طبع شده است. می سَزَد خوانندگان بدان مراجعه فرمایند که نوشتاری خواندنی است(۴۴).

ص: ۹۳

پینوشتها

(۱) الکافی ۱/۵۲۷ <نیز نگر: مصطفوی ۲/۴۷۰ _ ۴۷۴>.

(۲) الغیبه /۲۹ <نیز نگر: ط. فارِس حَسّون کریم، صص ۶۹ _ ۷۲>.

(۳) کمال الدّین و تمام النّعمه /۳۰۸ <و: پهلوان [= کمال الدّین با ترجَمه منصورِ پهلوان] ، ۱/۵۶۹؛ و: کمره ای [= کمال الدّین با ترجَمه مرحومِ آیه اللّه محمّدباقرِ کمره ای] ، ۱/۴۲۵.>.

(۴) عیون أخبار الرّضا علیه السّلام ۱/۴۱ <؛ و: همان، ترجَمه غفّاری _ مستفید، ۷۵ _ ۷۹>.

(۵) الاختصاص /۲۱۰.

(۶) تقریب المعارف /۱۷۸.

(۷) الغیبه /۹۳.

(۸) أمالی الطّوسی، مجلسِ یازدهم، ح ۱۳ ص ۲۹۱، شماره پیاپیِ ۵۶۶، طبعِ جدید، ۱۴۱۴ ه . ق. <این مأخذ و این یادداشت را مؤلّفِ چهل حدیث در نسخه ملکیِ خود افزوده و در چاپِ نخستِ متنِ عربیِ چهل حدیث نیامده بود.>

(۹) إعلام الوَری /۲۲۵.

(۱۰) الاحتجاج ۱/۶۷.

(۱۱) إرشاد القُلوب ۲/۲۹۰.

(۱۲) بحارالأنوار ۹/۱۲۰ و پَسانْ تَرَش از طبعِ <مشهور به> کُمپانی. <؛ و: ط. ۱۱۰ جلدی، ۳۶/۱۹۲ و پَسانْ تَرَش.>.

(۱۳) أعیان الشّیعه ۲/۵۵.

ص: ۹۵

(۱۴) مُنْتَخَب الأَثَر /۱۳۳.

<می افزایم:

روایتهایِ مختلفِ «حدیثِ لوح» در پاره ای مآخذ و منابع و حدیثنامه هایِ دیگر نیز آمده است. از جمله نگر:

مناقب آل أبی طالب علیهم السّلام، ابنِ شهرآشوب، ط. قم، ۱/۲۹۶ _ ۲۹۸؛ و: ط. دارالأضواء، ۱/۳۵۹ _ ۳۶۱؛ و: ألقاب الرّسول _ صلّی اللّه علیه و آله _ و عترته _ علیهم السّلام _ (در: مجموعه نفیسه، ط. قم، ص ۱۷۰)؛ و: إثبات الوصیّه، المطبعه الحیدریّه یِ نجفِ أشرف، ص ۱۴۳ و ۲۲۷ و ۲۳۰ (با دو سَنَدِ متفاوت)؛ و: جامع الأخبار، تحقیق: علاء آل جعفر، صص ۶۵ _ ۶۷؛ و: إثبات الهداهِ شیخ حُرِّ عامِلی؛ و: عَوالم العُلومِ بَحرانی؛ و: الجَواهر السَّنیَّه، ط. ۱۴۰۲ ه . ق.، صص ۱۵۹ _ ۱۶۴؛ و: بشاره المصطفی صلّی اللّه علیه و آله لشیعه المرتضی علیه السّلام؛ و: الخِصال، شیخِ صَدوق، ط. سیّد أحمدِ فهریِ زنجانی، ص ۵۶۳؛ و: وسائل الشّیعه، ط. مؤسّسه آل البیت علیهم السّلام لإحیاءالتّراث، ۱۶/۲۴۴ و ۲۴۵؛ و: کتاب من لایحضره الفقیه؛ و: مشارق أنوار الیقین، تحقیق المازندرانی، ط. منشورات الشّریف الرّضیّ، ص ۱۸۶ و ۱۸۷؛ و: حلیه الأبرار، ۵/۴۱۵ _ ۴۱۷؛ و: فرائد السّمطین، ط. محمودی، ۲/۱۳۶ _ ۱۴۱.

نیز نگر:

مُسنَدُ فاطمه الزّهراء سلام اللّه علیها، السّیّد حُسَین شیخ الإسلامی، صص ۳۳۵ _ ۳۴۲؛ و: جابر بن عبداللّه الأنصاری حیاته و مُسنَده، حُسَیْن الواثقی، ۱۵۸ _ ۱۶۸؛ و: الإرشادِ مفید، ط. مؤسّسه آل البیت علیهم السّلام، ۲/۱۳۸ و ۱۳۹؛ و: کفایه الأثر، ص ۱۹۶؛ و: سفینه البحار، الشّیخ عبّاس القُمّی، ط. دارالأسوه، ۷/۶۱۳.

بجاست درنگرندگان در حدیثِ لوح، حدیثِ صحیفه ای را هم که خداوند برایِ حضرتِ ختمی مرتبت _ صلّی اللّه علیه و آله _ فرستاد، ببینند.

نگر: الغیبه یِ طوسی، ط. مؤسّسه المعارف الإسلامیّه، ص ۱۳۴ و ۱۳۵؛ و: مشارق أنوار الیقین، تحقیق المازندرانی، ص ۱۸۵ و ۱۸۶؛ نیز نگر: کمره ای، ۱/۴۲۳؛ و: پهلوان، ۱/۵۶۶ (در نقلِ کمال الدّین، فقط صحیفه ای در دستِ حضرتِ زهراء _ سلامُ اللّهِ علیها _ دیده می شود و از منشإِ آن سُخَنی نمی رَوَد).

درباره دستبردِ فرقه ضالّه بهائی به حدیثِ لوح، نگر: مهدیِ موعود [علیه السّلام]، علیِ دوانی، ص ۹۱۸ و ۹۱۹.>

(۱۵) <«مُسْنَد» حدیثی است که جمیعِ رُواتِ آن یاد شده باشد؛ یا به تعبیرِ دیگر زنجیره راویانش کامل باشد. نگر: أصول الحدیثِ، الفضلی، ص ۹۷. از برایِ توضیحاتِ تفصیلی درباره اصطلاحِ «مُسْنَد» در درایه الحدیث، نگر: معجم مصطلحات الرّجال و الدّرایه،

ص ۱۵۹.>.

(۱۶) <أبوبَصیر از رُواتِ مشهورِ حدیث و ــ از منظرِ رجالی ــ ثقه است. درباره أبوبصیر نگر: الموسوعه الرّجالیّه المیسّره ۲/۳۲۹ و ۳۵۷؛ و: الکُنی و الألقاب ۱/۲۰.>.

(۱۷) <ترجَمه ما، بنا بر «لِیُبَشِّرَنی» است که در متن است؛ ولی علی الظّاهر نسخه علاّمه مجلسی ــ قدّس سرّه ــ «لیسرّنی» داشته که بنا بر آن، ترجَمه می شود: «تا شادمانم سازد».

آن محدِّثِ خبیر درباره مدلولِ این ضبط هم نظری مهم دارد که می شاید دیده شود. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۰۹>.

(۱۸) <مُراد آن است که آن حضرت واسطه میانِ خداوند و خَلْق است؛ و این یکی از برداشتهائی است که از نصِّ روایت شده ــ نگر: مرآه العقول: ۶/۲۰۹ و ۲۱۰ ــ و ترجَمه ما متّکی است بر آن. >

(۱۹) <روح الأمین، جبرئیل علیه السّلام است. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۰>.

(۲۰) <مرحومِ علاّمه مجلسی ــ قَدَّسَ اللّهُ روحهَ العَزیز ــ می فرماید که مراد از این أَسماء، یا أسماءِ ذاتِ مقّدسِ خداوند است و یا أئمّه ــ علیهم السّلام ــ نگر: مرآه العقولِ، ۶/۲۱۰.

تفسیرِ «أسماءِ خداوند»، به أئمّه ــ علیهم السّلام ــ از آنجاست که در بعضِ روایات، أئمّه ــ علیهم السّلام ــ، «الأسماء الحسنی» یِ خدا دانسته شده اند. نگر: الصّافی، الفیض الکاشانی، تحقیق السّیّد محسن الحسینیّ الأمینیّ، ۳/۲۷۴؛ و: تأویل الایات الظّاهره، الحسینیّ الاسترابادیّ الغرویّ، تحقیق استادولی، ص ۱۹۴؛ و: مرآه العقول، ۲/۱۱۵ و ۱۱۶.>.

(۲۱) <«نعمتها» و «نواختها» را به ترتیب در ترجَمه «نعماء» و «آلاء» آورده ام. شارحانِ سنّت در فهم این واژگان به ظرائفی توجّه داده و متّفق القول نیستند. نمونه را، نگر: مجمع البحرینِ طُرَیحی و مرآه العقولِ مجلسی ــ رضوان اللّه علیهما.>.

(۲۲) <درباره چند و چونِ تعبیرِ ستایش آمیزِ «شیربچّه» که در حقِّ إمام حَسَن و إمام حُسَیْن ــ علیهما السّلام ــ به کار رفته، نگر: مرآه العقول ۶/۲۱۱>.

(۲۳) <به فرموده علاّمه مجلسی، یعنی آن حضرت حافظِ همه آن چیزهاست که به هر یک از پیامبران وحی شده است. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۱>.

(۲۴) <به فرموده علاّمه مجلسی، مُراد از «کلمه تامّه»، یا أسماءِ بزرگِ خداوند است، یا علمِ قرآن، و یا أعمّ از آن و دیگر علوم و معارفِ إلآهی، یا حُجَجِ إلآهیِ کائن در صُلبِ آن حضرت، و یا إمامت و شرائطِ آن. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۱ و ۲۱۲>.

(۲۵) <به فرموده علاّمه مجلسی، مُراد از «حجّتِ بالغه (/ کامله)»، همانا براهینی است که خدا و پیامبرش بر إمامتِ او و أولادش إقامه کرده اند، یا معجزاتی است که به ایشان عطا فرموده، یا شریعتِ بر حق، یا إیمانِ مقبول. نگر: مرآه العقول،

۲۱۲/۶>.

ص: ۹۷

(۲۶) <یعنی از رهگذرِ ولایت و إقرار به إمامتِ نُه پیشوایِ معصوم که از نسلِ آن حضرت اند. چه، این ولایت و إقرار، بنیادی سترگ از برایِ إیمان و شرطِ قبولِ همه أعمال است و کلیدِ دسترسی به ثوابِ إلآهی است، و هرکه آن را ترک کند، هم به خاطرِ ترکِ این شرط و بنیادِ سترگ عِقاب می شود و هم أعمالش ـ که قبولشان مشروط به این شرط بوده است ـ پذیرفته نمی گردد و عِقاب بر وی لازم می آید. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۲>.

(۲۷) <یعنی قضایِ من ثبات یافته است و وعده کرده ام. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۵>.

(۲۸) <از برایِ گونه هایِ دیگرِ فهمِ این بهره از روایت، نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۲>.

(۲۹) <مراد از این فتنه ظاهرًا پدیدآمدنِ ناووسیّه یا واقفیّه باشند. ناووسیّه درگذشتِ إمامِ صادق علیه السّلام را مُنکِر شدند و واقفیّه درگذشتِ إمام موسی کاظم علیه السّلام را إنکار کردند.

نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۳؛ و: معجم مصطلحات الرّجال و الدّرایه، ص ۱۸۲ و ۱۸۵.>.

(۳۰) <از برایِ فهمِ این بهره از روایت و دشواریهایِ آن، نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۳>.

(۳۱) <مرحومِ فیضِ کاشانی ـ قدّس سرّه ـ گوید: هرچه گرفتاری سخت تر باشد، پیمانه ای که پاداشِ آن است سرشارتر است. نگر: الوافی، ط. اصفهان، ۲/۲۹۹.>.

(۳۲) <مُراد، علومی است که خداوند به پیامبران ـ علیهم السّلام ـ وحی فرموده، یا صفاتِ مشترکِ میانِ أنبیاء و أوصیاء ـ علیهم السّلام ـ مانندِ عصمت و علم و شجاعت و سخاوت. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۴>.

(۳۳) <مُراد از این ستَنبَه گردنکش، مأمونِ عبّاسی ـ لعنهُ اللّهِ علیه ـ است. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۵؛ و: الوافی، ط. اصفهان، ۲/۲۹۹.>.

(۳۴) <مُراد از این بنده شایسته، ذوالقَرنَیْن است. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۵؛ و: الوافی، ط. اصفهان، ۲/۲۹۹>.

(۳۵) <مُراد از این بدترینِ آفریدگان، هارون ـ علیه اللّعنه ـ ، خلیفه عبّاسی، است. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۵؛ و: الوافی، ط. اصفهان، ۲/۲۹۹>.

(۳۶) <نگر: پینوشتِ ۲۷>.

(۳۷) <نامِ حضرتِ صاحب الزّمان علیه السّلام ، به حروفِ مُفرَده نوشته شده، زیرا در بابِ گفتنِ نام و کُنْیَتِ آن حضرت نهی رسیده است. نگر: الوافی، ط. اصفهان، ۲/۲۹۹ و ۴۰۳ و ۴۰۴.>.

(۳۸) <آنچه را ما به شَکلِ این جمله معترضه ترجَمه کردیم، طورِ دیگر نیز فهم و ترجَمه می توان کرد. سنج: مرآه العقول، ۶/۲۱۵>.

(۳۹) <مراد کـافرانِ تُرک و دیلم است ــ نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۵ ــ که از أقوامِ إسـلامْ ستیز و أهلِ شرک قلمداد می شدند ــ نگر: ریاض السّالکین، السّیّدعلی خان، تحقیق السّیّدمحسن الحسینّی الأمینیّ، ۴/۲۲۱ ــ ۲۲۶.

مسلمانان در نخستین سده هایِ إسلامی با این أقوام جنگها و ستیز و آویزها داشته اند.>.

(۴۰) <به فرموده علاّمه مجلسی، مُراد، زمین لرزه ها یا شبهاتی است که لرزاننده و گمراه کننده اند. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۵ و ۲۱۶>.

(۴۱) <به فرموده علاّمه مجلسی، منظور، شدائد و بلایایِ بزرگ و فتنه هایِ سختی است که چون غل و زنجیر در گردنِ مردمان می آویزد و جدائی نمی پذیرد. نگر: مرآه العقول، ۶/۲۱۶>

(۴۲) <عبدالرّحمن بن سالم بن عبدالرّحمنِ أشلِ کوفیِ عطّار از همروزگارانِ إمامِ صادق علیه السّلام است. چندین روایت از عبدالرّحمن در کتبِ أربعه ما هست. او را کتابی است.

نگر: الموسوعه الرّجالیّه المیسّره ۲/۴۷۲؛ و: رجال النّجاشی، ط. جامعه مدرّسین، ص ۲۳۷؛ و: مجمع الرّجال ۴/۷۹>.

(۴۳) یادشده در: تاریخِ علمی و اجتماعیِ اصفهان در دو قرنِ أخیر، ۲/۲۸۷.

<آن جناب به سالِ ۱۳۷۸ ه . ش.، در مشهدِ مقدّس و در زمانی که زائرِ حضرتِ ثامن الحُجَج ــ علیهم السّلام ــ بود، دعوتِ حق را لبّیک گفت و در اصفهان در بقعه علاّمه مولانا محمّدباقرِ مجلسی ــ قَدَّسَ اللّهُ روحَه ــ به خاک سپارده شد. راقمِ این سطور، مترجمِ چهل حدیث، که افتخارِ شاگردیِ آن فقیهِ ربّانی و عالمِ نَرمْخویِ فروتن را نیز داشته است، بارها خود از آیه اللّهِ هاشمی شنیده که به خواندنِ دعایِ فَرَج در هر زمان که توجّهی به ساحتِ مقّدسِ حضرتِ ولیِّ عصر ــ سلامُ اللّهِ علیه ــ پیدا شود، توصیه می فرمود. خودِ آن فقید هم بدین دعایِ شریف اهتمامی بسزا داشت. خداوندا ! او را با نیاکانِ پاکش محشور فرما! و هم او و هم ما را در زمره یارانِ آن مَسیحادَم که مقتدایِ مسیح است، قرار ده! بحقِّ النّبیّ و آلِهِ الأطهار (علیه و علیهم السّلام).>.

(۴۴) <آیه اللّه حاج سیّدعزیزاللّهِ إمامتِ کاشانی هم رساله ای درباره «حدیثِ لوح» نوشته است که به همراهِ چهل حدیثِ وی و پاره ای ضمائمِ دیگر به سالِ ۱۴۱۳ ه . ق. (چ ۲: ۱۳۷۱ ه . ش.) در قم ــ چاپخانه علمیّه ــ طبع و نشر گردیده.

از برایِ برخی باریکْ بینی ها درباره این روایت و نقلهایِ دیگرش، نگر: کتاب الأمالی، الطّوسی، تحقیق: الجعفری و الغفّاریّ، ص ۴۴۰؛ عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ترجَمه غفّاری و مستفید، ۱/۷۸ و ۷۹>.

ص: ۹۹

حدیثِ دوم: نصِّ خداوند بر حضرتِ قائِم (عج)

اشاره

«عَنِ المُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ الصّادِقِ جَعْفرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَن أَبیهِ عَن آبائِه ـ عَلیهِمُ السَّلام ـ عَنْ أَمیرِ الْمُؤمنین ـ عَلَیهِ السَّلام ـ قالَ: قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): لَمّا أُسْرِیَ بی إِلَی السَّماءِ أَوحی إِلَیَّ رَبّی ـ جَلَّ جَلالُهُ ـ فَقالَ:

یـا مُحَمَّدُ! إِنّی اطَّلَعْتُ عَلیَ الاْرْضِ اطِّلاعَةً فَاخْتَرْتُـکَ مِنْهـا فَجَعَلْتُکَ نَبِیًّا، وَ شَقَقْتُ لَکَ مِنِ اسْمی اسْمًا فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَ أَنْتَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ اطَّلَعْتُ الثّانِیَهَ فَاخْتَرْتُ مِنْهـا عَلِیًّا وَ جَعَلْتُهُ وَصِیَّکَ وَ خَلِیفَتَکَ وَ زَوْجَ ابْنَتِکَ و أَبـا ذُرِّیَّتِکَ، وَ شَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمائی، فَأَنَا الْعَلِیُّ الاْعْلَی وَ هُوَ عَلیٌّ، وَ خَلَقْتُ فاطِمَهَ وَ الْحَسَنَ و الْحُسَیْنَ مِنْ نُورِکُما، ثُمَّ عَرَضْتُ وِلایَتَهُمْ عَلیَ الْمَلائِکَهِ، فَمَنْ قَبِلَها کانَ عِنْدی مِنَ الْمُقَرَّبِینَ.

ص: ۱۰۱

يـا مُحَمَّدُ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدنى حَتَّى يَنْقَطِعَ وَ يَصيرَ كَالشَّنِّ البالى، ثُمَّ أَتانى جاحِدًا لِوِلايَتِهِمْ فَمَا أَسْكَنْتُهُ جَنَّتى وَ لا أَظْلَلْتُهُ تَحْتَ عَرْشى.

يا مُحَمَّدُ! تُحِبُّ أَنْ تَراهُمْ؟

قُلْتُ: نَعَمْ يـا رَبِّ. فقالَ ــ عَزَّ وَ جَلَّ ــ : ارْفَعْ رَأْسَكَ، فَرَفَعْتُ رَأْسى وَ إِذَا أَنَا بِأَنْوارِ عَلِيٍّ وَ فاطِمَهَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسى وَ مُحَمَّدِ بن عَلِيٍّ وَ عَلِيِّ بْنِ محمّدٍ والحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ «م ح م د» بْنِ الْحَسَنِ الْقائِمِ فى وَسَطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ.

قُلْتُ: يا ربِّ! وَ مَنْ هؤُلاءِ؟ قالَ: هؤُلاءِ الْأَئِمَّهُ، و هـذَا الْقائِمُ الَّذِى يُحَلِّلُ حَلالِى وَ يُحَرِّمُ حَرامى وَبِهِ أَنْتَقِمُ مِنْ أَعْدائى وَ هُوَ رَاحَهٌ لِأَوْلِيائى وَ هُوَ الَّذِى يَشْفِى قُلُوبَ شيعَتِكَ مِنَ الظّالِمينَ و الجاحِدينَ و الْكافِرينَ فَيُخْرِجُ اللّاتَ وَ الْعُزَّى طَرِيَّيْنِ فَيُحْرِقُهُما، فَلَفِتْنَهُ النّاسِ يَوْمَئِذٍ بِهِما أَشَدُّ مِنْ فِتْنَهِ الْعِجْلِ وَ السّامِرِيِّ»(۱).

(يعنى:

از مُفَضَّل بن عُمَر(۲) منقول است كه از إمام جعفر بن محمّد الصّادق ــ عليهما السّلام ــ نقل كرد كه آن حضرت از پدرِ خود و پدرِ بزرگوارش از پدرانِ خويش ــ عليهم السّلام ــ نقل فرمود كه از أميرِمؤمنان عليه السّلام نقل كردند كه گفت:

رسولِ خدا (ص) فرمود: هنگامى كه شبانه به آسمان بُرده شدم، پروردگارم ــ جَلَّ جَلالُه ــ(۳) به من وحى كرد و گفت:

ای محمّد! من بر زمین نظری افکندم، پس تو را از آن برگزیدم و پیامبرت ساختم، و از نامِ خود برای تو نامی برشکافتم که من «محمود»ام و تو «محمّد». آنگاه دوم بار نظری افکندم، پس علی را از آن برگزیدم و او را وصیِّ تو و جانشینِ تو و همسرِ دخترت و پدرِ زاد و رودت ساختم، و از نامهایِ خود برایِ او نامی برشکافتم که من «علیِّ أَعْلی» یَم و او «علیّ»؛ و فاطِمَه و حَسَن و حُسَیْن را از نورِ شما دو تَن بیافریدم. آنگاه ولایتِ ایشان را بر فرشتگان عرضه داشتم، و هرکه آن را پذیرفت نزدِ من از مُقَرَّبان شد.

ای محمّد! اگر بنده ای مرا چَندان عبادت کُنَد که از پا درآیَد و چون پوستی خشک و پوسیده شود، آنگاه در حالی که مُنکِرِ ولایتِ ایشان است به نزدِ من آید، او را در بهشتِ خود سُکنی نمی دِهَم و زیرِ عرشِ خود پناهش نمی بخشم.

ای محمّد! دوست داری که ایشان را ببینی؟

گفتم: آری، ای پروردگارِ من!

پس خدایْ ــ عَزَّ وَ جَلَّ ــ فرمود: سَرَت را بلند کُن. سَرَم را بلند کردم و نورهایِ علیّ و فاطِمَه و حَسَن و حُسَیْن و علیّ بن حُسَیْن و محمّد بن علیّ و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علیّ بن موسی و محمّد بن علیّ و علیّ بن محمّد و حَسَن بن علیّ را دیدم که «م ح م د» بن حَسَنِ قائِم در میانِ ایشان و پنداری اَختری تابان بود.

گفتم: ای پروردگارِ من! اینان کیستند؟

فرمود: اینان پیشوایان اند، و این قائِم است که حلالِ مرا حلال و حرامِ مرا حرام می دارد و با او از دشمنانم انتقام می گیرم و او مایه آسایشِ دوستانِ من است و آن کسی است که دردِ دلهایِ پیروانت را از ستمگران و مُنکِران و کافران تَشَفّی دهد و لات و عُزّی را تر و تازه بیرون آرَد و بسوزانَد و آن روز فریفتگیِ مردمان به این دو، از فریبِ گوساله و سامِری سخت تر است.).

ص: ۱۰۳

پینوشتها

(۱) کمال الدّین و تمام النّعمه / ۲۵۲ <و نیز نگر: پهلوان، ۱/۴۷۳ و ۴۷۴؛ و: کمره ای: ۱/۳۶۴ و ۳۶۵.

و نیز سنج: الغَیبهِ نُعمانی، ط. فارِس حَسّون کریم، ص ۹۴ و ۹۵ و: الجَواهر السّنیّه، ط. ۱۴۰۲ ه . ق.، صص ۲۱۶ _ ۲۲۱ و ۲۴۱ و ۲۴۲>.

(۲) <أبوعبداللّه _ یا: أبومحمّد _ مُفَضَّل بن عُمَرِ جُعْفیِّ کوفی را شیخِ مفید _ قُدِّسَ سِرُّه _ از خواصّ و یارانِ نزدیکِ إمامِ صادق علیه السّلام قلم داده است و شیخِ طوسی _ قُدِّسَ سرّه _ نیز در الغَیْبه او را در شمارِ «ستودگان» آورده. در جوامعِ روائیِ ما از وی روایاتِ بسیاری آمده است.

نگر: الموسوعه الرّجالیّه المیسّره ۲/۲۵۹ و ۲۶۰.>.

(۳) <یعنی: بزرگ است شکوهمندیِ او>.

ص: ۱۰۵

حدیثِ سوم: نصِّ پیامبر ـ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِه ـ بر حضرتِ قائِم (عج)

اشاره

«عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبیهِ عَن آبائِهِ ـ عَلَیْهِم السَّلام ـ قالَ:

قالَ رَسُولُ اللّهِ ـ صَلَّی اللَّه عَلَیْهِ و آلِه ـ : حَدَّثَنی جِبْرَئیلُ عَنْ رَبِّ الْعِزَّهِ ـ جَلَّ جَلالُهُ ـ أَنَّهُ قَالَ:

مَنْ عَلِمَ أَن لا اِلهَ إِلاَّ أَنَا وَحْدی وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِی وَ رَسُولی وَ أَنَّ عَلیَّ بْنَ أَبی طالِبٍ خَلیفَتی وَ أَنَّ الْاَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَجِی، أُدْخِلهُ الْجَنَّهَ بِرَحْمَتی و نَجَّیْتُهُ مِنَ النَّارِ بِعَفْوی وَ أَبَحْتُ لَهُ جِواری و أَوْجَبْتُ لَهُ کَرامَتی وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْهِ نِعْمَتی وَ جَعَلْتُهُ مِنْ خاصَّتی وَ خالِصَتی، إِنْ نادانی لَبَّیْتُهُ وَ إِنْ دَعانی أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنی أَعْطَیْتُهُ وَ إِنْ سَکَتَ ابْتَدَأْتُهُ وَ إِنْ أَساءَ رَحِمْتُهُ وَ إِنْ فَرَّ مِنّی دَعَوْتُهُ وَ إِن رَجَعَ إِلَیَّ قَبِلْتُهُ وَ اِنْ قَرَعَ بابی فَتَحْتُه.

ص: ۱۰۷

وَ مَن لَمْ يَشْهَدْ أَن لا إِلهَ إِلاّ أَنَا وَحْدِی، أَوْ شَهِدَ بِذلِکَ وَ لَمْ یَشْهَدْ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدی وَ رَسُولی أَوْ شَهِدَ بِذلِکَ وَ لَمْ یَشْهَدْ أَنَّ عَلِیَّ بْنَ أبی طالِبٍ خَلیفَتی، أَوْ شَهِدَ بِذلِکَ وَ لَمْ یَشْهَدْ أَنَّ الْاَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَجی، فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتی وَ صَغَّرَ عَظَمَتی وَ کَفَرَ بِآیاتی وَ کُتُبی؛ إِنْ قَصَدَنی حَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنی حَرَمْتُهُ وَ إِنْ نادانی لَمْ أَسْمَعْ نِداءَهُ وَ إِنْ دَعانی لَمْ أَسْتَجِبْ دُعاءَهُ وَ إِنْ رَجانی خَیَّبْتُهُ وَ ذلِکَ جَزاؤُهُ مِنّی وَ مَا أَنَا بِظَلاّمٍ لِلْعَبید.

فَقامَ جابِرُ بْنُ عَبْدِاللّهِ الْاَنْصارِیُّ، فَقالَ: یا رَسُولَ اللّه! وَ مَنِ الْاَئِمَّهُ مِنْ وُلْدِ عَلیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ؟

قالَ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ سَیِّدا شَبابِ أَهْلِ الجَنَّهِ، ثُمَّ سَیِّدُالْعابِدینَ فی زَمانِهِ عَلِیُّ بْنُ الحُسَیْنِ، ثُمَّ الْباقِرُ محمد بنُ عَلِیٍّ ــ وَ سَتُدْرِکُهُ یا جابِرُ! فَإِذَا أَدْرَکْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّی السَّلامَ ــ ، ثُمَّ الصّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الکاظِمُ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ الرِّضا علیُّ بْنُ مُوسی، ثُمَّ التَّقِیُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ، ثُمَّ النَّقِیُّ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الزَّکِیُّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ، ثُمَّ ابْنُهُ القائِمُ بِالْحَقِّ مَهْدِیُّ أُمَّتی الَّذی یَمْلَاءُ الْاَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلاً کَما مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.

هؤُلاءِ ــ یا جابِرُ! ــ خُلَفائی وَ أَوْصِیائی وَ أَوْلادِی وَ عِتْرَتی، مَنْ أَطاعَهُمْ فَقَدْ أَطاعَنی وَ مَنْ عَصاهُم فَقَدْ عَصانی وَ مَنْ أَنْکَرَهُمْ أَوْ أَنْکَرَ واحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْکَرَنی؛ بِهِمْ یُمْسِکُ اللّهُ ــ عَزَّ وَجَلَّ ــ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْاَرْضِ إِلاَّ بِإِذْنِهِ وَ بِهِمْ یَحْفَظُ اللّهُ الْاَرْضَ أَنْ تَمیدَ بِأَهْلِها»(۱).

ص: ۱۰۸

(یعنی:

از إمام جعفر بن محمّد الصّادق ـ علیهما السّلام ـ منقول است که از پدرش و پدرِ بزرگوارش از پدرانِ خویش ـ علیهم السّلام ـ نقل کرد که فرمودند: رسولِ خدا ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ فرمود:

جِبرئیل از رَبّ العِزَّه(۲) ـ جَلَّ جَلالُه(۳) ـ برایم نقل کرد که فرموده است:

«هر کس بداند که جُز من که یکتایم خدائی نیست و محمّد بنده و فرستاده من است و علیّ بن أبی طالب جانشینِ من است و آن پیشوایان که از فرزندانِ اویند حُجَّتهایِ من اند، او را به رحمتِ خود به بهشت اندرآرم و به عفوِ خویش از آتش برَهانَم و همسایگی ام را بر او روا دارَم و کرامتِ خویش را بر وی واجب گردانَم و نعمتِ خود را بر او تمام سازم و او را از برگزیدگان و ویژگانِ خویش قرار دهم؛ اگر آوازم دهد او را لَبّیک گویم و اگر بخوانَدَم إجابتش کُنَم و اگر از من درخواست کُنَد او را بدهَم و اگر خاموش باشد من با او بیاغازَم و اگر بَد کُنَد بر او ببخشایم و اگر از من بُگْریزَد او را بخوانم و اگر به سویِ من بازگَردَد درپذیرَمَش و اگر درِ [خانه [مرا بکوبَد [بر او] بُگْشایم.

و هرکس گواهی ندهد که جُز من که یکتایم خدائی نیست، یا به این گواهی دهد ولی گواهی ندهد که محمّد بنده و فرستاده من است، یا به این گواهی دهد ولی گواهی ندهد که علیّ بن أبی طالب جانشینِ من است، یا به این گواهی دهد ولی گواهی ندهد که آن پیشوایان که از فرزندانِ اویند حجّتهایِ من اند، هر آینه نعمتِ مرا إنکار کرده و عَظَمَتم را خوار شُمارده و به آیه ها و کتابهایِ من کافر شده است؛ اگر آهنگِ من کُنَد، محجوبَش سازم، و اگر از من درخواست کُنَد، محرومَش دارم، و اگر آوازم دهد، آوایش را نشنوم، و اگر مرا بخوانَد، دُعایش را نپذیرم، و اگر به من امید بَندَد، نومیدش کُنَم، و این جزائی است که من به او می دهم و من بر بندگان سِتَمْران نیستم».

ص: ۱۰۹

پس جابرِ بن عبداللّهِ أنصاری برخاست و گفت: ای رسولِ خدا! این پیشوایان که از فرزندانِ علیّ بن أبی طالب اند، کیستند؟

فرمود: حَسَن و حُسَـیْن، دو سَروَرِ جوانانِ بهشتی؛ آنگاه سَروَرِ عبادتگرانِ روزگارِ خویش، علیّ بن حُسَیْن؛ آنگاه باقر، محمّد بن علی، ــ که ای جابر! تو او را درخواهی یافت، و چون او را دریافتی سلام مرا به او برسان ــ ؛ آنگاه صادق، جعفر بن محمّـد؛ آنگاه کاظم، موسی بن جعفر؛ آنگاه رضا، علیّ بن موسی؛ آنگاه تَقی، محمّد بن علیّ؛ آنگاه نَقی، علیّ بن محمّد؛ آنگاه زَکیّ، حَسَن بن علیّ؛ و سپس پسرش، آن بَرپایْ دارنده حق، مَهدیِ أُمّتِ من که زمین را ــ همانگونه که از جَوْر و ستم پُر شده است ــ از قِسط و عدل پُر سازَد.

ای جابر! اینان جانشینان و أَوصیاء و فرزندان و عِترتِ(۴)من اند؛ هرکه از ایشان فرمان بَرَد از من فرمان بُرده و هرکه از فرمانشان سرپیچَد از فرمانِ من سرپیچیده و هرکه ایشان را إنکار کُنَد یا یکی از ایشان را مُنکر شود، مرا إنکار کرده است. خدایْ ــ عَزَّ و جَلّ ــ به واسطه ایشان آسمان را نگاه داشته است تا جُز به إِذنِ او بر زمین فرونَیُفْتَد و خداوند با ایشان زمین را نگاه می دارَد تا باشندگانِ خود را نَجُنبانَد.).

ص: ۱۱۰

پینوشتها

(۱) کمال الدّین و تمام النّعمه / ۲۸۵ <و نگر: پهلوان، ۱/۴۸۴ _ ۴۸۷؛ و: کمره ای: ۱/۳۷۱ ۳۷۲.>

(۲) <«رَبّ العِزَّه» یعنی «خداونـد [= مالکِ] عزّت و منعت» (روض الجنان، ط. آسـتانِ قدس، ۱۶/۲۴۶). إضافه «ربّ» به «عزّت» یا به سببِ اختصاص بدان است؛ گوئی که فرموده باشد: «ذوالعزّه»، و یا ازآن رو که هرکه را عزّتی هست، خدایِ متعال مالکِ حقیقیِ آن عزّت است؛ کـه بـه فرمـوده خـودش _ در: س ۳ ی ۲۶ _ «تُعِزُّ من تَشَآء» (نگر: جوامـع الجـامع، تحقیـق گُرجی، ۳/۴۲۴).

مَزیدِ آگاهی را، نگر: تفسیر الصّافی، تحقیق: الحُسَینّی الأمینّی، ۶/۲۱۰.>

(۳) <یعنی: بزرگ است شکوهمندیِ او>.

(۴) <«عِتْرَت» که جمعِ آن «عِتَر» می شود _، در زبـانِ عربی چنـد معنـا دارد و در اینجـا همـان معنـایِ معروفِ آن، که «زاد و رود، ذُرّیّه و أولاد، نزدیک ترین خویشان» باشد، مناسبتِ تام دارد.

البتّه در تنـاسبِ این کـاربرد (یعنی: کاربردِ «عترت» درباره أئمّه طاهرین _ علیهم السّـلام _) با پاره ای از دیگر معانیِ این واژه هم تأمّلاتِ باریک و لطیفی صورت بسته که خواندنی است.

نگر: مجمع البحرینِ طُرَیْحی، إعـداد محمود عادل، ۳/۱۱۵ و ۱۱۶؛ و: غریب الحدیث فی بحارالأنوار ۳/۱۸؛ و: الفائقِ زَمَخشَری، ۱/۱۷۰ (ذیلِ «ثقل / الثَّقَلَیْن»؛ و: مفردات نهج البلاغهِ قُرَشی، ص ۷۰۰ و ۷۰۱؛ و: نُزهه النَّظَرِ بَدْری، ص ۵۳۹ و ۵۴۰.>

حدیثِ چهارم: نصِّ إمام علی ـ علیه السّلام ـ بر حضرتِ قائِم (عج)

اشاره

«عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضا، عَنْ أَبِیهِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الحُسَیْنِ، عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ أَبِیهِ أَمِیرالْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ ـ عَلَیْهِمُ السَّلام ـ أَنَّهُ قالَ:

التّاسِعُ مِنْ وُلْدِکَ یا حُسَیْنُ! هُوَ الْقائِمُ بِالْحَقِّ، المُظْهِرُ لِلدِّین و الباسِطُ لِلْعَدْلِ.

قالَ الْحُسَیْنُ: فَقُلْتُ لَهُ: یا أَمیرَالْمُؤْمِنینَ! إِنَّ ذلِکَ لَکائِنٌ؟

فَقالَ ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ :

إی وَ الَّذی بَعَثَ مُحَمَّدًا ـ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ـ بِالنُّبُوهِ وَ اصْطَفاهُ عَلی جَمیعِ الْبَرِیَّهِ، وَ لکِنْ بَعْدَ غَیْبَهٍ وَ حَیْرَهٍ، فَلا یَثْبُتُ فیها عَلی دینِهِ إِلاَّ الْمُخْلِصُونَ المُباشِرُونَ لِرُوحِ الیَقینِ، الَّذینَ أَخَذَ اللَّهُ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ میثاقَهُمْ بِوِلایَتِنا وَ کَتَبَ فی

ص: ۱۱۳

قُلُوبِهِمُ الْاءيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»(۱).

(یعنی:

منقول است از إمام علیّ بن موسی الرّضا که نقل فرمود از پدرِ خویش موسی بن جعفر، و آن حضرت از پدرِ خویش جعفر بن محمّد، و آن حضرت از پدرِ خویش محمّد بن علیّ، و آن حضرت از پدرِ خویش علیّ بن حُسَین، و آن حضرت از پدرِ خویش حُسَیْن بن علیّ، و آن حضرت از پدرِ خویش علیّ بن أبی طالب _ علیهم السّلام _ که آن حضرت فرمود:

نهمین [نسل](۲) از فرزندانِ تو _ ای حُسَیْن! _ همان بَرپایْ دارنده حق و آشکارسازنده دین و گستراننده عدل است.

حُسَیْن گفت: به آن حضرت گفتم: ای أمیرِ مؤمنان! این واقع خواهد شد؟

أمیرِ مؤمنان علیه السّلام فرمود:

آری، قَسَم به آنکس که محمّد _ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم _ را به پیامبری برانگیخت و او را بر همه آفریدگان برگزید، چُنین خواهد شد؛ لیکْ پس از غَیبتی و حیرتی که در آن غَیبت و حیرت هیچکس بر دینِ او نمی پایَد جُز مُخْلصانِ آمیزگار با جانِ یقین، کسانی که خدایْ _ عَزَّ وَ جَلّ _ از ایشان بر ولایتِ ما پیمان ستانده و إیمان را در دلهاشان بنگاشته(۳) و ایشان را به جانْمایه ای از جانبِ خود نیرو داده است)(۴).

ص: ۱۱۴

پینوشتها

(۱) کمال الدّین و تمام النّعمه / ۳۰۴ < پهلوان، ۱/۵۶۴؛ و: کمره ای: ۴۲۱ و ۴۲۲.>.

(۳) <«یعنی با ایشان الطافی کرده است که ایمان در دل ایشان ثابت شده است» (رَوْض الجِنان و رَوْح الجَنان، تصحیحِ یاحقّی و ناصح، ۱۹/۹۲).>.

(۴) <أمیرِ مؤمنان علیه السّلام ، در این فرمایش، به آیه ۲۲ از سورتِ مجادله (۵۸) نظر داشته اند.

در کتابِ شریفِ کافی بابی هست به عنوانِ «باب الرّوح الّذی أیّد به المؤمن» (نگر: مرآه العقول، ۹/۳۹۴ _ ۳۹۶) که مطالعه آن و شروحش در دستیابی به باطِن حدیثِ موردِ بحثِ ما نیز سودمند خواهد بود.

همچُنین نگر: الصّافی فی تفسیر القرآن، تحقیق: السّیّدمحسن الحُسَینیّ الأَمینیّ، ۷/۱۴۳ و ۱۴۴؛ و: مَهدیِ موعود [علیه السّلام] ، علیِ دوانی، ص ۱۰۷۱.>.

ص: ۱۱۵

حدیثِ پنجم: نصِّ إمام حَسَن _ علیه السّلام _ بر حضرتِ قائِم(عج)

اشاره

«عن أَبی سَعیدٍ عَقیصا قالَ:

لَمّـا صالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ _ عَلَیْهِمـا السَّلام _ مُعاوِیَهَ بْنَ أَبی سُفیانَ، دَخَلَ عَلَیْهِ النّاسُ، فَلامَهُ بَعْضُهُمْ عَلی بَیْعَتِهِ؛ فَقالَ _ عَلَیْهِ السَّلام _ :

وَیْحَکُمْ! ما تَدْرُونَ ما عَمِلْتُ؟، وَاللّهِ الَّذی عَمِلْتُ خَیْرٌ لِشیعَتی مِمّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرُبَتْ، أَلاتَعْلَمُونَ أَنَّنی إِمامُکم مُفْتَرَضُ الطّاعَهِ عَلَیْکُمْ وَ أَحَدُ سَیِّدَیْ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ بِنَصٍّ مِن رَسُولِ اللّهِ (ص) عَلَیَّ؟

قالُوا: بَلی.

قالَ: أَماعَلِمْتُمْ أَنَّ الْخِضْرَ _ عَلَیْهِ السَّلام _ لَمّا خَرَقَ السَّفینَهَ وَ أَقامَ الْجِدارَ وَ قَتَلَ الْغُلامَ کانَ ذلِکَ سَخَطًا لِمُوسی بْنِ عِمْرانِ إِذْ خَفِیَ عَلَیْهِ وَجْهُ الْحِکْمَهِ فی ذلِکَ

وَكـانَ ذلِکَ عِنْدَ اللّهِ ــ تَعالَی ذِکْرُهُ ــ حِکْمَهً وَصَوابًا؟ أَماعَلِمْتُمْ ما مِنّا أَحَدٌ إِلاّ وَ یَقَعُ فی عُنُقِهِ بَیْعَهٌ لِطاغِیَهِ زَمانِهِ إِلاَّ القائِم الَّذی یُصَلِّی رُوحُ اللَّهِ عیسَی بْنُ مَرْیَمَ علیه السّلام خَلْفَهُ؟ فَإِنَّ اللَّهَ ــ عَزَّ وَ جَلَّ ــ یُخْفِی وِلادَتَهُ وَ یَغیبُ شَخْصُهُ لِئَلاّ یَکُونَ لاِءَحَدٍ فی عُنُقِهِ بَیْعَهٌ إِذا خَرَجَ، ذلِکَ التّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخی الْحُسَیْنِ، ابْنُ سَیِّدَهِ الإِماءِ، یُطیلُ اللّهُ عُمرَهُ فی غَیْبَتِهِ ثُمَّ یُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فی صُورَهِ شابٍّ دُونَ أَرْبَعینَ سَنَهً، ذلِکَ لِیُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ»(۱)

(یعنی:

از أبوسعیدِ عَقیصا(۲) منقول است که گفت:

هنگامی که حَسَن بن علی ــ عَلَیْهِمَا السَّلام ــ با مُعاویه بن أَبی سُفیان صلح کرد، مردمان بر وی درآمدند و برخی او را بخاطرِ بیعتش سرزنش کردند. آن حضرت علیه السّلام فرمود:

وای بر شما! چه دانید چه کردم؟ به خدا قسم آنچه کردم برایِ پیروانم از هرآنچه خورشید بر آن تابیده یا غروب کرده(۳)، بهترست.

آیا نمی دانید که من پیشوایتان هستم که طاعتم بر شما واجب است و بنا بر نصّی که رسولِ خدا(ص) درباره من فرموده یکی از دو سرورِ جوانانِ بهشتی ام؟!

گفتند: آری.

فرمود: آیا ندانستید هنگامی که خِضْر علیه السّلام(۴) کشتی را سوراخ کرد و دیوار را به پاداشت و آن پسر را بکشت(۵)، اینهمه مایه خشمِ موسی بن عِمران شد زیرا حکمتی که در آن بود بر وی پوشیده بود(۶) ولی همه اینها نزد خداوند ــ تَعالَی ذِکْرُه(۷) ــ حکیمانه و صواب بود؟ آیا ندانستید هیچیک از ما، جُز قائم که روح اللّه(۸)، عیسی بن مریم علیه السّلام ، پشتِ سرِ او نماز می گُزارَد، نیست که

بیعتِ ستمْ پیشه گستاخِ روزگارش بر گردنش نیفتد؟ خدایْ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ ولادتِ او [یعنی: قائِم علیه السّلام] را پوشیده می دارد و خودِ او نیز نهان می گردد، تا هنگامی که خُروج کُنَد بیعتِ هیچکس را در گردن نداشته باشد. او نهمین[نسل [از فرزندانِ برادرم حُسَیْن است، فرزندِ خاتونِ کنیزان؛ خداوند عمرِ او را در روزگارِ غَیبتش دراز می کُنَد و آنگاه به قدرتِ خویش او را در صورتِ جوانی که کمتر از چهل سال دارد ظاهر می سازد؛ اینچُنین است، تا دانسته آیَد که خداوند بر هر چیزی تواناست.).

ص: ۱۱۹

پینوشتها

(۱) کمال الدّین و تمام النّعمه / ۳۱۵ و ۳۱۶ <؛ و نگر: پهلوان، ۱/۵۸۱ و ۵۸۲؛ کمره ای، ۱ / ۴۳۲ و ۴۳۳.>.

(۲) <أبوسعید عَقیصا، «دینار» نام داشت و به سببِ شعری که سروده بود، لقب «عَقیصا» یافت.

هم از أمیرِمؤمنان علیه السّلام و هم از إمام حُسَین علیه السّلام و هم ــ چُنان که در متن دیده می شود ــ از إمام حَسَن علیه السّلام نقلِ حدیث کرده.

نگر: مجمع الرِّجال، ۲/۲۹۷ و: الموسوعه الرّجالیّه المُیَسَّره، ۱/۳۴۳.>.

(۳) <این تعبیر برایِ کسانی که با لسانِ سنّت آشنا باشند، غریب نیست و شبیه به آن باز هم در حدیث دیده می شود.

«آنچه خورشید بر آن تابیده و غروب کرده» کنایه است از همه دنیا و همه آنچه بر سطحِ زمین هست (نگر: مجمع البحرینِ طُرَیْحی، إعداد محمود عادل، ۳/۵۶).>.

(۴) <خِضْر علیه السّلام یکی از أولیایِ مُعَمَّر خدواند است. اختلاف است که آیا او واجدِ مقامِ نُبُوَّت هست یا نه؟ پاره ای از ویژگیهایِ غریبِ آن حضرت باعث شده است عامّه مردم شاخ و برگهائی افسانه سَرایانه در پیرامونِ حقیقتِ دینی وجودِ این بزرگوار پدید آورند. أهلِ تصوّف و عرفان علی الخصوص به آن حضرت و آنچه مربوط بدوست، تعلّقِ خاطرِ فراوان نشان می دهند و داستانها و إشارتها از او بازمی گویند.

نگر: مجمع البحرینِ طُرَیْحی إعداد محمود عادل، ۱/۶۵۸ ــ ۶۶۰؛ و: دائره المعارفِ تشیّع ۷/۱۵۲ ــ ۱۵۴؛ و: فرهنگِ علمِ کلام، خاتمی، ص ۱۰۶؛ و: خضر و موسی (ع) در فرهنگِ إسلامی، قدرت اللّهِ مرادی، تهران: أمیرکبیر، ۱۳۸۱ ه . ش.>.

ص: ۱۲۱

(۵) <گزارشِ این ماجَراها ـ بدونِ تصریح به نامِ خضر (علیه السّلام) ـ در قرآنِ کریم (س ۱۸ ی ۷۱ تا ۸۲) آمده است.>.

(۶) <چنان که مُفَسِّران و متکلّمان توضیح داده اند آنچه در این ماجَرا رفته، نه از برایِ حضرتِ موسی علیه السّلام و نه از برایِ همراهِ دانا و شایسته اش ـ که بنا بر این روایت و برخی نقلهای دیگر، همانا خضر (علیه السّلام) است ـ عیب و مَنْقَصَتی نبوده است و هریک مطابقِ شأن و به نحوی پذیرفتنی برخورد کرده اند.

تفصیل را نگر: تنزیه الأنبیاء و الأئمّه علیهم السّلام، الشّریف المرتَضی، تحقیق فارِس حَسّون کریم، صص، و: اللّوامع الإلهیّه، الفاضل المقداد، ط. دفترِ تبلیغات، ص ۲۶۰.>.

(۷) <یعنی: برترست یادِ او>.

(۸) <«روحُ اللّه»، لَقَبِ حضرتِ مَسیح علیه السّلام است.

ابنِ شهرآشوب ـ رَضِیَ اللّهُ عنه ـ گوید:

رواست مسیح را «روح اللّه» بگویند زیرا همه أرواح ملکِ خدایند و به طورِ خاص یادکردِ مسیح بدین عنوان از برایِ گرامیداشتِ وی با این یادکرد است، چُنان که هرچند همه زمین از آنِ خدای تعالی است، کعبه به طورِ خاص بیت اللّه دانسته شده. (مُتَشابه القرآن و مُخْتَلفه، ط. انتشاراتِ بیدار، ص ۲۵۸).>.

حدیثِ ششم: نصِّ إمام حُسَیْن ـ علیه السّلام ـ بر حضرتِ قائِم (عج)

اشاره

«قالَ الحُسَیْنُ بْنُ عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ ـ علیهما السّلام ـ :

مِنّا اثْناعَشَرَ مَهْدِیًّا، أَوَّلُهُمْ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ عَلیُّ بْنُ أَبی طالِبٍ، وَ آخِرُهُمُ التّاسِعُ مِنْ وُلْدی، وَ هُو الْاءِمامُ القائِمُ بِالحقِّ ـ یُحْیِی اللّهُ بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها، وَ یُظْهِرُ بِهِ دینَ الْحَقِّ عَلَی الدّینِ کُلِّه وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ، لَهُ غَیْبَهٌ یَرتَدُّ فیها أَقْوامٌ وَیَثْبُتُ فیها عَلَی الدّینِ آخَرُونَ، فَیُؤْذَونَ وَ یُقالُ لَهُمْ: «مَتی هذا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ؟!»، أَما إِنَّ الصّابِرَ فی غَیْبَتِهِ عَلَی الْاَذی وَ التَّکْذیبِ بِمَنْزِلَهِ الْمُجاهِدِ بِالسَّیْفِ بَیْنَ یَدَی رَسُولِ اللّهِ ـ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم.»(۱).

(یعنی:

از ما [= أهلِ بیت] دوازده مَهدی هست؛ نخستینِ ایشان، أمیرِمؤمنان علیّ بن أبی طالب، و واپسینِ ایشان نهمین [نسل] از فرزندانِ من است، و او آن پیشواست که

ص: ۱۲۳

حق را بر پا دارد؛ خداوند زمین را پس از آنکه مرده باشد به وسیله او زنده سازَد(۲)، و ــ هرچند مشرکان خوش ندارند ــ دینِ حقّ را به دستِ او بر همه دینها پیروز گردانَد؛ او را غَیبتی است که در روزگارِ آن غَیبت گروههائی از دین بازگَردَند و گروههائی دیگر بر دین ثَبات وَرزَند؛ اینان [یعنی: ثابتْ قَدَمان] را بیازارَند و به ایشان گویند: «اگر راست می گوئید، این وعده کی خواهد بود؟».

هان! آنکه در روزگار غَیبتِ او بر آزار و تکذیب بشکیبد، پایگاهِ کسی را دارد که با شمشیر، پیشِ رویِ رسولِ خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ جِهاد کُنَد.).

پینوشتها

(۱) کمال الدّین و تمام النّعمه / ۳۱۷ <؛ پهلوان: ۱/۵۸۴؛ کمره ای ـ با لختی تفاوت در ضبطِ نصّ ـ : ۱/۴۳۴>

(۲) <مُراد از این که زمین مُرده است، و آن حضرت، زمین را زنده می گرداَند، درخورِ تدبّر است.

برخی ظاهرًا چُنین برداشت کرده اند که مرگِ زمین، کنایه از کفر و بی دینیِ أهلِ زمین است. نگر: مهدیِ موعود [علیه السّلام] ، علیِ دوانی، ص ۳۵۶.>.

ص: ۱۲۵

حدیثِ هفتم: نصِّ إمامِ سجّاد ــ علیه السّلام ــ بر حضرتِ قائِم (عج)

اشاره

عَنْ أَبی خالِد الکابُلیِّ، قالَ: دَخَلْتُ عَلی سَیِّدی عَلیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنُ العابِدینَ ــ عَلَیْهِمَا السَّلام ــ ، فَقُلْتُ لَهُ: یَابْنَ رَسُولِ اللَّه! أَخْبِرنی بِالَّذینَ فَرَضَ اللَّهُ ــ عَزَّ وَ جَلَّ ــ طاعَتَهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ وَ أَوْجَبَ عَلی عِبادِهِ الْاِقْتِداءَ بِهِمْ بَعْدَ رَسُولِ اللّهِ ــ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ــ ، فَقالَ لی:

یا کَنْکَرُ(۱)! إِنَّ أُولِی الْاَمْرِ الَّذینَ جَعَلَهُمُ اللّهُ ــ عَزَّ وَ جَلّ ــ أَئمَّةً لِلنّاسِ وَ أَوْجَبَ عَلَیْهِمْ طاعَتَهُمْ: أَمیرُالْمؤْمِنینَ عَلیُّ بْنُ أَبی طالبٍ ــ عَلَیْهِ السَّلام ــ ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَیْنُ ابْنا عَلیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ، ثُمَّ انْتَهی الْاَمْرُ إِلَیْنا.

ثُمَّ سَکَتَ، فَقُلْتُ لَهُ: یا سَیِّدی! رُوِیَ لَنا عَنْ أَمیرِالمؤْمِنینَ [عَلیٍّ] ــ عَلَیْهِ السَّلام ــ أَنَّ الْاَرْضَ لاَتَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلّهِ ــ جَلَّ وَ عَزَّ ــ عَلَی عِبادِهِ، فَمَنِ الْحُجَّةُ وَ الإِمامُ

ص: ۱۲۷

بَعْدَکَ؟

قالَ: ابْنی مُحَمَّدٌ وَ اسْمُهُ فِی التَّوْراهِ باقِرٌ، یَبْقَرُ الْعِلْمَ بَقْرًا، هُوَ الْحُجَّهُ وَ الْإِمامُ بَعْدِی، وَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ جَعْفَرٌ، وَ اسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّماءِ الصَّادِقُ.

فَقُلْتُ لَهُ: یا سَیِّدی! فَکَیْفَ صارَ اسْمُهُ الصّادِقُ و کُلُّکُمْ صادِقُون؟

قالَ: حَدَّثَنی أَبی، عَن أَبیهِ _ عَلَیْهِمَا السَّلام _ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ _ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه _ قالَ :

إِذَا وُلِدَ ابْنی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ _ عَلَیْهِمُ السَّلام _ فَسَمُّوهُ الصّادِقَ، فَإِنَّ لِلْخامِسِ مِنْ وُلْدِهِ وَلَدًا اسْمُهُ جَعْفَرٌ یَدَّعِی الْإِمامَهَ اجْتِراءً عَلَی اللّهِ وَ کِذْبًا عَلَیْهِ، فَهُوَ عِنْدَ اللّهِ جَعْفَرٌ الْکَذّابُ الْمُفْتَری عَلَی اللّهِ _ عَزَّ وَ جلّ _ ، و المُدَّعِی لِما لَیْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، المُخالِفُ عَلی أَبیهِ و الحاسِدُ لِأَخِیهِ، ذلِکَ الَّذی یَرُومُ کَشْفَ سَتْرِ اللّهِ عِنْدَ غَیْبَهِ وَلیِّ اللّهِ _ عَزَّ وَ جَلّ.

ثُمَّ بَکَی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ _ عَلَیْهِمَا السَّلام _ بُکاءً شَدیدًا، ثُمَّ قالَ: کَأَنّی بِجَعْفَرٍ الْکَذّابِ وَ قَدْ حَمَلَ طاغِیَهَ زَمانِهِ عَلی تَفْتیشِ أَمْرِ وَلِیِّاللّهِ وَ الْمُغَیَّبِ فی حِفْظِ اللّهِ، و التَّوْکیلِ بِحَرَمِ أَبیهِ جَهْلًا مِنْهُ بِوِلادَتِهِ، وَ حِرْصًا مِنْهُ عَلی قَتْلِهِ إِنْ ظَفَرَ بِهِ، [وَ] طَمَعًا فی میراثِهِ حَتّی یَأْخُذَهُ بِغَیْرِ حَقِّهِ.

قالَ أَبُوخالِدٍ: فَقُلْتُ لَهُ: یَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ! وَ إِنَّ ذلِکَ لَکائِنٌ؟

فَقَالَ: إِی وَرَبّی! إِنَّ ذلِکَ لَمَکْتُوبٌ عِنْدَنا فی الصَّحِیفَهِ الَّتی فیها ذِکْرُ الْمِحَنِ الَّتی تَجْری عَلَیْنا بَعْدَ رَسُولِ اللّه _ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ.

ص: ۱۲۸

قالَ أَبُوخالِدٍ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللّه! ثُمَّ يَكُونُ ماذا؟

قالَ: ثُمَّ تَمْتَدُّ الْغَيْبَهُ(۲) بِوَلِيّاللّهِ ــ عَزَّ وَ جَلّ ــ ، الثّانی عَشَرَ مِنْ أَوْصِیاءِ رَسُولِ اللّه ــ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِه ــ وَ الْاَئِمَّهِ بَعْدَهُ.

یـا أَباخالِـدٍ! إِنَّ أَهْـلَ زَمـانِ غَیْبَتِهِ القـائِلینَ بِإِمـامَتِهِ وَ الْمُنْتَظِرینَ لِظُهُورِه، أَفَضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمانٍ؛ لِاءَنَّ اللّهَ ــ تَبارَكَ وَ تَعالَی ــ أَعْطاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَ الْاَفْهام وَ الْمَعْرِفَهِ ما صَارَتْ بِهِ الْغَیْبَهُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَهِ الْمُشاهَدَهِ، وَ جَعَلَهُمْ فی ذلِكَ الزَّمانِ بِمَنْزِلَهِ الْمُجاهِدینَ بَیْنَ یَدَی رَسُولِ اللّهِ ــ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ــ بِالسَّیْفِ، أُولئِكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَ شیعَتُنا صِدقًا وَ الدُّعاهُ إِلَی دِینِ اللّهِ ــ عَزَّ وَ جَلَّ ــ سِرًّا وَ جَهْرًا.

و قالَ علیُّ بْنُ الحُسَیْنِ ــ عَلَیْهِمَا السَّلامُ ــ : انْتِظارُ الْفَرَجِ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ.».

(یعنی:

از أبوخالدِ کابُلی(۳) منقـول است که گفت: بر سَـروَرَم، علیّ بن حُسَـیْن زَیْن العابـدین ــ علیهمـا السّـلام ــ ، وارد شـدم. او را گفتم:

ای پسـرِ رسولِ خـدا! مرا از کسـانی که خـدایْ ــ عَزَّ وَ جَـلّ ــ طاعت و مَوَدَّتِ ایشان را واجب گردانیـده و بر بنـدگانِ خویش واجب ساخته است که پس از رسولِ خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ از ایشان پیروی کنند، آگهی دِه.

به من فرمود: ای کَنْکَر(۴)! أُولوالْاَمر(۵) که خـدایْ ــ عَزَّ وَ جَـلّ ــ ایشـان را پیشوایِ مردمان ساخته و طاعتِ ایشان را بر آنان [= مردمان] واجب گردانیـده است، اینانند: أمیرمؤمنان علیّ بن أبی طالب ــ عَلَیْهِ السَّلام ــ ، آنگاه حَسَن و پس از وی حُسَـیْن، دو فرزندِ علیّ بن أبی طالب، و سپس کار به ما رسید.

آنگاه [إمامِ سجّاد علیه السّلام] خاموش مانْد. او را گفتم: ای سَروَرَم! از

ص: ۱۲۹

أميرمؤمنـان على علیه السّلام براىِ مـا روايت كرده انـد كه زمين از حُجّتى كه خـداىِ عزيز و جليل را بر بنـدگانش باشـد، تهى نَمانَد؛ حجّت و إمامِ پس از شما كيست؟

فرمود: پسـرم محمّد كه نامِ او در تورات «باقر» است؛ دانش را نيک بَرمى شكافَد(۶)؛ او حُجَّت و إمـامِ پس از من است؛ و پس از محمّد، پسرش جعفر، كه نامِ او نزدِ آسمانيان «صادق» است.

به آن حضرت گفتم: اى سَروَرَم! در جائى كه شما همگى «صادق» هستيد، چگونه نامِ او «صادق» شد؟

فرمود: پدرم از پدرش ـ كه بر هر دو درود باد ـ برايم نقل كرد كه رسولِ خدا ـ صلّى اللّه عليه و آله ـ فرمود:

هنگامى كه پسرم، جعفر بن محمّد بن علىّ بن حُسَيْن بن علىّ بن أبى طالب ـ عليهم السّلام ـ ، زاده شد، او را «صادق» بناميد؛ چه پنجمين [نسل] از فرزندانش را فرزندى باشد كه جعفر نام دارد؛ وى، از سرِ گستاخى بر خداوند و دروغ بستن بر او، اِدّعاىِ إمامت مى كُنَد؛ وى نزدِ خداوند جعفرِ كذّاب و كسـى است كه بر خداىْ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ دروغ مى بَندَد و چيزى را كه شايسـته آن نيست اِدِّعا مى كُنَد و با پـدرش استيزه گر است و بر برادرِ خويش رشک مى بَرَد؛ او كسـى است كه مى خواهـد به هنگامِ غَيبتِ ولىِّ خداوند ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ پرده إلآهى را بَردَرَد.

آنگاه علىّ بن حُسَيْن ـ عَلَيْهِمَا السَّلام ـ سخت بگريست و سپس فرمود: گوئى جعفرِ كذّاب را مى بينم كه ستمْ پيشه گستاخِ روزگـارِ خويش را، به بـازجُستِ كـارِ وَلىِّ خـدا و آنكه در حفـظِ إلآهى نهان گرديـده و به تحتِ نظرِ گرفتنِ پردگيانِ پـدرش واداشـته است، زيرا نمى دانَـد كه او [= إمامِ دوازدهم عليه السّلام] زاده شـده و آزمنـدانه مى خواهـد اگر بَر وى دست يابَد به قَتْلَشْ آرَد و طَمَع در ميراثِ او بسته تا بناحق آن را برگيرَد.

ص: ۱۳۰

أبوخالد گفت: به آن حضرت گفتم: ای پسرِ رسولِ خدا ! این واقع خواهد شد؟

فرمود: سوگند به پروردگارم که چُنین می شود. این، نزدِ ما، در صَحیفه ای که در آن ذِکْرِ محنتهائی که پس از رسولِ خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ بر ما می رَوَد، آمده، نوشته شده است.

أبوخالد گفت: من گفتم: ای پسرِ رسولِ خدا! سپس چه می شود؟

فرمود: آنگاه غَیبتِ ولیِّ خداوند ــ عَزَّ وَ جَلّ ــ که دوازدهمین تن از أَوصیاءِ رسولِ خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ و أئمّه پس از اوست، به درازا می کَشَد.

ای أبوخالِد! أهلِ زمانِ غَیبتِ وی که به إمامتِ او معتقد و منتظرِ ظهورش باشند، از أهلِ همه زمانها برترند؛ زیرا خدایْ ــ تَبارَکَ و تَعالَی(۷) ــ خِرَد و دریافت و شناختی به ایشان داده است که «غَیبت» برایِ ایشان به منزله «مُشاهَدَت» است، و ایشان را در آن زمان بسانِ کسانی قرار داده است که پیشاروِیِ رسولِ خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ با شمشیر جِهاد کُنَند؛ آنان مُخْلِصانِ حقیقی و شیعیانِ راستینِ ما و کسانی اند که در نهان و آشکار به دینِ خدایْ ــ عَزَّ وَ جَلّ ــ دعوت می کنند.

و علیّ بن حُسَیْن ــ علیهماالسّلام ــ فرمود: انتظارِ فَرَجِ از بزرگترین گشایشهاست.).

صَدوق ــ قُدِّسَ سِرُّه ــ گفته: این حدیث را برایِ ما علیّ بن أحمد بن موسی و محمّد بن أحمد بن شَیْبانی(۸) و علیّ بن عبداللّهِ وَرّاق، و آنها از محمّد بن أبی عبداللّهِ کوفی، و او از سَهل بن زیادِ الآدَمی، و او از عبدالعظیم بن عبداللّهِ حَسَنی ــ رَضِیَ اللّهُ عَنْه ــ ، و او از صَفوان، و او از إبراهیم بن أبی زیاد، و او از أبوحَمزه ثُمالی، و او از أبوخالدِ کابُلی، و او از علیّ بن حُسَیْن ــ علیهما السّلام ــ نقل کرده اند.

صَدوق همچُنین در ذیلِ حدیث گفته است: در آنچه إمام زَیْن العابدین علیه السّلام درباره جعفرِ کذّاب گفته، در خبر دادنِ آن حضرت از رخدادهای آینده او، دلالتی [بر إمامتِ إمام زین العابدین علیه السّلام [هست. مانندِ این از إمام

أبوالحسن علیّ بن محمّدِ عسکری [یعنی: إمامِ هادی] ـ علیهماالسّلام ـ روایت شده که آن حضرت وقتی او [= جعفرِ کذّاب] زاده شد مسرور نگردید و روایت شده که آن حضرت ما را آگهی داده که زودا وی [= جعفرِ کذّاب] خلقی کثیر را گمراه می کند. اینهمه، دلیل برایِ [إمامتِ] آن حضرت [یعنی: إمامِ هادی] علیه السّلام است؛ زیرا برایِ إمامت، دلیلی بزرگتر از درستْ خبردادن از آنچه خواهد شد پیش از آنکه چیزی رخ بدهد، وجود ندارد. دلالتِ عیسی بن مریم علیه السّلام بر پیامبری اش هنگامی که مردمان را از آنچه می خوردند و در خانه هاشان می اندوختند خبر داد(۹)، از همین دست است؛ چُنان که پیامبر ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ نیز چُنین کرد و هنگامی که أَبوسُفیان در دل گفت: «مَنْ فَعَلَ مِثْلَ ما فَعَلْتُ؟ جِئْتُ فَدَفَعْتُ یَدی فی یَدِه! أَلا كُنْتُ أَجْمَعُ عَلَيْهِ الجُمُوعَ مِنَ الأَحابیشِ و كِنانَهَ فَكُنْتُ أَلقاهُ بِهِم(۱۰) فَلَعَلِّی كُنْتُ أَدْفَعُهُ» (یعنی: که چُنین کرده که من کردم؟ آمدم و دست در دستِ او نهادم! آیا من نبودم که انبوهی از أحابیش و کِنانه(۱۱) را بر ضدِّ او گِرْد می آوَردم و با ایشان با او مواجه می شدم و چه بسا می توانستم او را برانم!)، پیامبر ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ او را از خیمه خویش آواز داد و فرمود: «إذًا كانَ اللّهُ يُخْزِيكَ(۱۲) يا أَباسُفیان!» (یعنی: در این صورت ـ ای أبوسُفیان! ـ خدایت خوار می کرد!). این، بمانندِ دلالتِ عیسی بن مریم ـ علیهما السّلام ـ ، دلالتی برایِ [نُبُوَّتِ] آن حضرت علیه السّلام بود. و هر یک از أَئِمَّه ـ علیهم السّلام ـ که چُنین خبرهائی بدهد، این نشان می دهد او إمامی است که خدایْ ـ تَبارَكَ و تَعالَی ـ طاعتِ او را واجب گردانیده است.

محمّد بن حسن بن أحمد بن ولید ـ رَضِيَ اللّهُ عَنْه ـ برای ما نقل کرد و گفت که: سعد بن عبداللّه برایمان نقل کرد و گفت که: جعفر بن محمّد بن حسن بن فرات برایمان نقل کرد و گفت که: صالح بن محمّد بن عبداللّه بن محمّد بن زیاد ما را خبر داد که مادرش فاطمه، دختر محمّد بن هیثم معروف به ابنِ سیابه(۱۳)، گفت:

در خانه أبوالحسن علیّ بن محمّدِ عسکری [یعنی: إمامِ هادی [ـ علیهما السّلام ـ بودم، در زمانی که جعفر در آن خانه زاده شد، و دیدم که أهلِ خانه به ولادتِ او شادمان شدند. به نزدِ أبوالحسن علیه السّلام رفتم و او را از این واقعه شادمان ندیدم. به او گفتم: «یا سَیِّدی! ما لِی أَراکَ غَیْرَ مَسْرُورٍ بِهذَا الْمَوْلُود؟» (یعنی: ای سَروَرَم! چه شده است که شما را بخاطرِ این نوزاد شادمان نمی بینم؟). آن حضرت علیه السّلام فرمود: «یَهُونُ عَلَیْکَ أَمْرُهُ فَإِنَّهُ سَیُضِلُّ خَلْقًا کَثیرًا» (یعنی: این بر تو آسان شود؛ که زودا او خَلقی کثیر را گمراه می سازد)(۱۴).»(۱۵).

ص: ۱۳۳

پینوشتها

(۱) «کنکر» لقبِ أبوخالد بوده است.

(۲) در بعضِ نُسَخ: «تشتد الغیبه».

(۳) <أبوخالِدِ کابُلی (کَنْکَر) از خواصِّ تربیت یافتگان و أصحابِ إمام علیّ بن الحسین _ علیهما السّلام _ است.

نگر: جهاد الإمام السّجّاد علیه السّلام، ط. دارالحدیث، ص ۱۲۸؛ نیز نگر: یادداشتِ سپسین.>.

(۴) <درباره این که «کَنْکَر» نامِ أبوخالد است یا لقبِ او و...، نگر: مجمع الرّجالِ، ۵/۷۸.>.

(۵) <«أُولُوالأَمْر» مُصْطَلَحی قرآنی است که به طورِ تَحْتَ اللَّفظی می توان آن را به «صاحبانِ أَمْر» یا «دارندگانِ أَمْر» برگَردانید.

مَزیدِ آگاهی را، درباره این مُصْطَلَح، نگر: قاموسِ قرآنِ قُرَشی ۱/۱۱۰ _ ۱۱۳؛ و: متشابه القرآن و مختلفه، ابنِ شهرآشوب، تحقیق حسن المصطفوی، ص ۴۷ و ۴۸؛ و: المصطلحات الإسلامیّه، العسکری، ۱۷۵ _ ۱۷۹.>.

(۶) <«باقِر»، در لغت، به معنایِ شکافنده و کاوَنده (و نیز: روشن کننده و آشکارسازنده) است. نگر: مجمع البحرین، إعداد محمود عادل، ۱/۲۲۸؛ و: نُزهَه النَّظَر، البَدری، ص ۷۶؛ و: غریب الحدیث فی بحارالأنوار، ۱/۱۳۸ و ۱۳۹.

و أمّا درباره شَمّه ای از مراتبِ علمیِ آن حضرت، نگر: مناقب آل أبی طالب [علیهم السّلام]، ابنِ شهرآشوب، ط. انتشاراتِ علاّمه، ۴/۱۹۵ _ ۲۰۶.>.

(۷) <یعنی: پاک و مُنَزَّه و والا و برتر است>.

(۸) چنین است، و گویا، صحیح، «سنانی» باشد.

ص: ۱۳۵

(۹) <در قرآنِ کریم (س ۳ ی ۴۹) به این مطلب تصریح شده است.

خبردادن از آنچه مردم در خانه هاشان انـدوخته می دارند، در واقع، نمونه خبردادن از أمورِ نهانی است که پنهان کنندگان، هم نهان بودنش را می داننـد، و هم بخودیِ خود و بی واسـطه می تواننـد به صِـدقِ آن پی ببرند. نیز نگر: کتاب الصّافی فی تفسیر القرآن، تحقیق الحُسَینیّ الأمینیّ، ۲/۴۸.>.

(۱۰) در بعضِ نسخ: «الاکنت أجمع علیه الاحابیش برکابه فکنت ألقاه بهم».

مُراد از «أحابیش» قریشیان اند زیرا هَمْقَسَم به خداوند قَسَم یاد کردند و عهد بستند چَندان که شبی بیارَمَد و روزی روشن شود و حُبْشیّ بر پای باشد، در برابرِ دیگران همدست و یکپارچه باشند.

حُبْشیّ ـ به ضمِّ حاء و سکونِ باء و تشدیدِ یاءِ فُرودین ـ کوهی است بر شش میلیِ فُرودِ مکّه؛ و این جماعت به نامِ آن کوه، «أحابیشِ قُرَیش» خوانده شدند.

ابنِ إسحاق گفته است: أحابیش، بنی هَوْن بن خُزَیمه و بنی حارث بن عبدمناه از کنانه و بنی مُصْطَلِق از خُزاعه بوده اند؛ و چون این قبیله ها به سببِ گِردآمدنشان «أحابیش» نام گرفتند، «تحبیش» در سخن به معنایِ گِردآوردن شد.

<نیز نگر: لسان العَـرَب؛ و: غریب الحدیث فی بحارالأنوار>.

در بعضِ نسخ، بجایِ «الجموع»، «الزنج» آمده است.

(۱۱) <«کِنانه» یکی از قبایلِ بزرگ و مشهورِ عَرَبِ مُضَری که در أوایلِ إسلام، مرکزِ سکونت و دیارِ ایشان در حدودِ مکّه بود، و أهمّیّتِ ایشان از نظر عالمانِ أنساب بیشتر ازآن روست که قریش بـدین قبیله وابسته است. علمایِ أنساب ۱۴ شاخه برایِ این قبیله ذکر کرده اند که از معروف ترینِ آنها قُرَیش است.

نگر: دائره المعارفِ فارسی، ذیلِ «کِنانه»؛ و نیز: مجمع البحرینِ طُرَیْحی، إعداد محمود عادل، ۴/۷۷.>.

(۱۲) <در متنِ عربیِ چهل حدیث و در طبعِ موردِ مراجعه مؤلّف از کمال الدّین، «یجزیک» است، و نه «یخزیک». ضبطِ ما («یخزیک») مُستَنَد است به: پهلوان ۱/۵۹۰؛ و: کمره ای ۱/۴۳۸.>.

(۱۳) در بعضِ نُسَخ، «ابن سبانه»، و در بعضِ نُسَخ، «ابن نسابه» آمده است.

(۱۴) شیخ صدوق این حدیث را در تأییدِ سخنِ خویش یاد کرده است.

(۱۵) کمال الدّین و تمام النّعمه / ۳۱۹ ـ ۳۲۹ <؛ و نگر: پهلوان، ۱/۵۸۶ ـ ۵۹۰؛ و: کمره ای، ۱/۴۳۵ ـ ۴۳۸.>.

حدیثِ هشتم: نصِّ إمامِ باقر ـ علیه السّلام ـ بر حضرتِ قائِم (عج)

اشاره

«عن مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفیِّ الطَّحّانِ قالَ:

دَخَلْتُ عَلی أَبی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلیٍّ الْباقِرِ ـ عَلَیْهِمَا السَّلامُ ـ وَ أَنا أُریدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ـ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ ـ فقالَ لی مُبْتَدِئًا:

یا مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِم! إِنَّ فی القائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ـ صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ و آلِه ـ شَبَهًا مِنْ خَمْسَه الرُسُّل:

یُونُسَ بْنِ مَتی، وَ یُوسُفَ بْنَ یَعْقُوبَ، و مُوسی و عیسی، و مُحَمَّدٍ ـ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِم ـ :

فَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ یُونُسَ بْنِ مَتی: فَرُجُوعُهُ مِنْ غَیْبَتِهِ وَ هُوَ شابٌّ بَعْدَ کِبرِ السِّنّ.

وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ یُوسُفَ بْنِ یَعْقُوبَ ـ عَلَیْهِما السَّلام ـ : فَالْغَیْبَهُ مِنْ خاصَّتِهِ وَ

ص: ۱۳۷

عامَّتِهِ وَ اخْتِفاؤُه مِنْ إِخْوَتِهِ وَ إِشْكالِ أَمْرِهِ عَلى أَبيهِ يَعْقُوبَ ـ عَلَيْهِمَا السَّلام ـ مَعَ قُرْبِ الْمَسافَهِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَبيهِ وَ أَهْلِهِ وَ شيعَتِهِ.

وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ مُوسى ـ عَلَيْهِ السَّلام ـ : فَدَوامُ خَوْفِهِ وَ طُولُ غَيْبَتِهِ وَ خِفاءُ وِلادَتِهِ وَ تَعَبُ شِيعَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِمّا لَقُوا مِنَ الْاَذى وَ الْهَوانِ إِلى أَنْ أَذِنَ اللّهُ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ فى ظُهُورِهِ وَ نَصْرِهِ وَ أَيَّدَهُ عَلى عَدُوِّه.

وَ أَمّا شَبَهُهُ مِنْ عيسى ـ عَلَيْهِ السَّلام ـ : فَاخْتِلافُ مَنِ اخْتَلَفَ فيهِ حَتّى قالَتْ طائِفَهٌ مِنْهُمْ: ما وُلِدَ، وَ قالَتْ طائِفَهٌ: ماتَ، وَ قالَتْ طائِفَهٌ: قُتِلَ وَ صُلِبَ.

وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ جَدِّهِ الْمُصْطَفى (ص): فَخُرُوجُهُ بِالسَّيْفِ وَ قَتْلُهُ أَعْداءَ اللّهِ وَ أَعْداءَ رَسُولِهِ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ وَ الجَبّارينَ و الطَّواغيتَ، وَ أَنَّهُ يُنْصَرُ بِالسَّيْفِ وَ الرُّعْبِ، و أَنَّهُ لا تُرَدُّ لَهُ رايَهٌ.

وَ إِنَّ مِنْ عَلاماتِ خُرُوجِهِ، خُروجُ السُّفْيانيِّ مِنَ الشّامِ، وَ خُرُوجُ اليَمانيِّ [مِنَ الْيَمَنِ]، وَ صَيْحَهٌ فِى السَّماءِ فى شَهْرِ رَمَضانَ، وَ مُنادٍ يُنادى مِنَ السَّماءِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبيهِ.»(۱)

(يعنى:

منقول است از محمّد بن مُسلمِ ثَقَفىِ طَحّان(۲) كه گفت:

بر أبوجعفر محمّد بنِ علىٍّ باقر ـ عَلَيْهِمَا السّلام ـ وارد شدم و مى خواستم از او درباره قائِم آلِ محمّد ـ صَلَّى اللّهِ عَلَيْهِ و عَلَيْهِم ـ بپرسم كه خود آغاز كرد و به من فرمود:

اى محمّد بن مُسْلِم! در قائِم آلِ محمّد ـ صلّى اللّه عليه و آله ـ ماندگيى به پنج تن

از پیامبران هست:

یونُس بن مَتی، و یوسُف بن یَعقوب، و موسی، و عیسی، و محمّد ــ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِم.

أمّا مانندگیِ او به یونُس بن مَتی، جوان بازگشتَنَش از غَیبت است پس از سالخوردگی.

و أمّا مانندگیِ او به یوسُف بن یعقوب ــ عَلَیْهِمَا السَّلام ــ ، پنهان بودَنَش از خواصّ و عوامِّ همروزگار و نهان شدَنَش از برادران و پوشیدگیِ حالِ او بر پدرش است به رغمِ آن که مسافتِ میانِ او و پدرش و خاندانش و پیروانش اندک بود [و به هم نزدیک بودند] .

و أمّا مانندگیِ او به موسی علیه السّلام ، در دوامِ خوفِ وی و درازنایِ غَیبتش و رنجِ شیعیانِ [/ پیروانِ] او از آزار و خوارداشتی است که پس از او می بینند، تا آنکه خداوند ــ عَزَّ وَ جَلّ ــ ظهور و نُصرَتِ وی را إِذْن دِهَد و او را در برابرِ دشمنش یاری و نیرو بخشد.

و أمّا مانندگیِ او به عیسی علیه السّلام ، در اختلافِ کسانی است که درباره او اختلاف کردند، تا جائی که گروهی از ایشان گفتند: زاده نشد، و گروهی گفتند: بمُرد، و گروهی گفتند: کشته شد و به دار آویخته گردید.

و أمّا مانندگیِ او به نیایَش، مصطفی (ص)، در خروج کردنش با شمشیر و به قتل آوردنِ دشمنانِ خدا و دشمنانِ پیامبرِ او ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ و جبّاران و طاغوتهاست، و در آنکه او با شمشیر و هراس یاری رسانده شود و هیچ پرچمیش بازگردانده نیایَد.(۳)

و همانا از نشانه هایِ خروجِ او، خروجِ سُفیانی از شام، و خروجِ یَمانی [از یمن]، و بانگی در آسمان در ماهِ رمضان، و مُنادیی است که از آسمان به نامِ او و پدرش ندا دردِهَد.).

پینوشتها

(۱) کمال الدّین و تمام النّعمه ۳۲۷ _ ۳۲۸ <و: پهلوان، ۱/۵۹۷ و ۵۹۸؛ و: کمره ای، ۱/۴۴۳>.

(۲) <محمّد بن مُسلم بن رَباحِ ثَقَفیِ طَحّان را _ که مردی فقیه و پرهیزگار و از أصحابِ إمامِ باقر و إمامِ صادق _ عَلَیْهِمَا السَّلام _ و از أصحابِ إجماع بشمار است _ ، از أَوثقِ مردمان قلمداد کرده اند.

نگر: الموسوعه الرّجالیّه المیسّره، ۲/۲۱۱.>.

(۳) <کنایه از آن که هیچ شکست داده نمی شود.

نظیرِ این تعبیرِ کِنائی در نهج البلاغهِ شریف (خطبه ۱۰۲ / ترجَمه شهیدی، ص ۹۴، و ترجَمه علی أصغرِ فقیهی، ص ۱۹۴) هست.>.

ص: ۱۴۱

حدیثِ نهم: نصِّ إمامِ صادق _ علیه السّلام _ بر حضرتِ قائِم (عج)

اشاره

عَن إبراهیمَ الکَرخیِّ قالَ:

دَخَلْتُ عَلی أَبی عَبْدِاللّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصّادِقِ _ عَلَیْهِمَا السَّلام _ وَ إنّی لَجالِسٌ عِنْدَهُ إذْ دَخَلَ أَبُوالْحَسَنِ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ _ عَلَیْهِمَا السَّلام _ وَ هُوَ غُلامٌ، فَقُمْتُ إلَیْه فَقَبَّلْتُهُ وَ جَلَسْتُ، فَقالَ أَبُوعَبْدِاللّهِ _ عَلَیْهِ السَّلام _ : یا إبْراهِیم! أَما إنَّهُ [لَ]صاحِبُکَ مِنْ بَعْدی، أَما لَیَهْلِکَنَّ فیهِ أَقْوامٌ وَ یَسْعَدُ [فیهِ [آخَرُونَ، فَلَعَنَ اللّهُ قاتِلَهُ وَ ضاعَفَ عَلی رُوحِهِ الْعَذابَ، أَما لَیُخْرِجَنَّ اللّهُ مِنْ صُلْبِهِ خَیْرَ أَهْلِ الْاءَرْضِ فی زَمانِهِ، سَمِیَّ جَدِّه و وارِثَ عِلْمِهِ و أَحْکامِهِ و فَضائِلِهِ [وَ] مَعدِنَ الْاءِمامَهِ و رَأْسَ الْحِکْمَهِ، یَقْتُلُهُ جَبّارُ بَنی فُلان بَعْدَ عَجائِبَ طَریفَهٍ حَسَدًا لَهُ وَ لکِنَّ اللّهَ [عَزَّ وَ جَلَّ] بالِغُ أَمْرِهِ وَلَوْ کَرِهَ المُشْرِکُونَ. یُخْرِجُ اللّهُ مِنْ صُلْبِهِ تَکْمِلَهَ اثْنَی عَشَرَ إمامًا

مَهدِیًّا، اخْتَصَّهُمُ اللّهُ بِکَرامَتِهِ وَ أَحَلَّهُمْ دارَ قُدْسِهِ؛ المُنْتَظِرُ لِلثّانی عَشَرَ مِنْهُمْ کَالشّاهِرِ سَیَفَهُ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللّهِ (ص) یَذُبُّ عَنْه.

قالَ: فَدَخَلَ رَجُلٌ مِن مَوالی بَنی أُمَیَّهَ، فَانْقَطَعَ الکَلامُ؛ فَعُدْتُ إلی أَبی عَبْدِاللّهِ _ عَلَیْهِ السَّلام _ إحْدیعَشْرَهَ مَرَّهً أُریدُ مِنْهُ أن یَسْتَتِمَّ الْکَلامَ، فَما قَدَرْتُ عَلی ذلِکَ، فَلَمّا کانَ قابل السَّنَه الثّانیه دَخَلْتُ عَلَیْهِ _ وَ هُوَ جالِسٌ _ فقالَ:

یا إبراهیم! هُوَ الْمُفَرِّجُ لِلْکَرْبِ عَنْ شیعَتِهِ بَعْدَ ضَنْکٍ شَدیدٍ وَ بَلاءٍ طَویلٍ وَ جَزَعٍ وَ خَوْفٍ، فَطُوبی لِمَنْ أَدْرَکَ ذلِکَ الزَّمانَ. حَسْبُکَ یا إبْراهیم!

قال إبراهیم: فما رَجَعْتُ بِشَیءٍ أَسَرَّ مِنْ هذا لِقَلْبِی وَ لا أَقَرَّ لِعَیْنِی.»(۱)

(یعنی:

از إبراهیمِ کَرخی(۲) منقول است که گفت:

بر أبوعبداللّه جعفر بن محمّد الصّادق _ علیهما السّلام _ وارد شدم. نزدِ او نشسته بودم که أبوالحسن موسی بن جعفر _ علیهما السّلام _ درآمد و در آن زمان نوجوانی بود. به سویِ او برخاستم و بوسیدمش و نشستم. أبوعبداللّه علیه السّلام فرمود:

ای إبراهیم! بدان که او إمامِ تو پس از من است، بدان که گروههائی درباره او به هلاکت اُفتَند و دیگرانی به سعادت رَسَند؛ خداوند کُشنده او را لَعنَت کُناد و عذابِ روحش را دوچندان گَرداناد! بدان که خدا بهترینِ زمینیان در روزگارِ خویش را از صُلْبِ او خارج می کند، وی همنامِ نیایش و وارثِ دانشِ و أحکام و فضائلِ او و مَعدِنِ إمامت و رَأْسِ حکمت است، جَبّارِ بنی فُلان(۳)، پس از شگفتیهایِ بدیع و دلاویزی که از او به ظهور رَسَد، از سرِ رشک، او را می کُشَد، ولیک خداوند _ عَزَّ وَ جَلّ _ ، هرچند مشرکان خوش ندارند، سررشته کار را به دست دارد. خداوند بازمانده دوازده پیشوایِ رهیافته را _ که به کَرامتِ خود مخصوص گردانیده و در

سرایِ پـاکِ خویش(۴) فرود آورده اسـت ــ از صُـلبِ او خـارج می کُنَـد؛ مُنتَظِرِ دوازدهمیـنِ ایشـان، چونـان کسـی اسـت که پیشاپیشِ رسولِ خدا (ص) تیغ برکشیده از آن حضرت دفاع می کند.

[إبراهیـم کَرخی] گفـت: در ایـن هنگـام مردی از دوسـتارانِ بَنی أُمَیَّه درآمـد و رشـته سـخن گسسـته شـد. یـازده مرتبـه بـه نزدِ أَبوعبداللّه علیه السّـلام باز آمدم تا از آن حضرت بخواهم سخن را تمام کُنَد، ولی نتوانستم، و چون سالِ آینده، یعنی سالِ دوم، دررسید، بر آن حضرت وارد شدم؛ نشسته بود و فرمود:

ای إبراهیم! او آنکس است که پس از تنگنائی سـخت و بلائی دراز و ناشـکیبی و بیم، غم و انـدوه را از پیروانش بزدایَـد؛ پس خوشا کسی که آن زمان را دریابَد. تو را بس است ای إبراهیم!

إبراهیم گفت: من هیچگاه چیزی که بیش از این مایه خوشدلی و روشنیِ دیده ام شود، به دست نیاورده ام!).

ص: ۱۴۵

پینوشتها

(۱) کمال الـدّین و تمام النّعمه /۳۳۴ _ ۳۳۵ < و نگر: پهلـوان، ۲/۵ و ۶؛ و: کمره ای، ۲/۳ و ۴؛ و: الغیبهِ نُعمـانی، ط. فارِس حسّون کریم، ص ۹۲>.

(۲) <درباره «إبراهیم (بن زیادِ) کَرخی»، نگر: الموسوعه الرّجالیّه المیسّره، ۱/۳۳.>.

(۳) <«مقصود مأمون عبّاسی است» (مَهدیِ موعود [علیه السّلام] ، علیِ دوانی، ص ۳۷۱).>.

(۴) <این تعبیرِ «دارِ قدُسِ» خداوند، باز هم در لسانِ سنّت به کار رفته است.

أمیرِمؤمنان علیه السّـلام در خطبه ۱۲۹ نهج البلاغهِ شـریف _ که درباره «مَکاییل» (پیمانه ها) است _ (ترجَمه شـهیدی، چ ۳، ص ۱۲۸) فرموده است: «أَفَبِهذا تُریدُونَ أَنْ تُجاوِرُوا اللّهَ فی دَارِ قُدْسِهِ، و تَکُونُوا أَعَزَّ أَوْلِیائِهِ عِنْدَهُ؟»

گفته انـد که مُراد از این «دارِ قُـدس»، بهشت است (شـرح نهـج البلاغه، ابنِ أبی الحدید، ط. دار إحیاء التّراث العربی (افست از رویِ چاپِ چهارجلدیِ قدیم)، ۲/۳۵۳.>.

ص: ۱۴۷

حدیثِ دهم: نصِّ إمامِ کاظم _ علیه السّلام _ بر حضرتِ قائِم (عج)

اشاره

«عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمنِ، قالَ: دَخَلْتُ عَلَی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ _ عَلَیْهِمَا السَّلام _ فَقَلْتُ لَهُ: یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّه! أَنْتَ القائِمُ بِالحَقّ؟

فقالَ: أَنَا الْقائِمُ بِالْحَقِّ(۱) ولکِنِ الْقائِمُ الَّذی یُطَهِّرُ الْاَرْضَ مِنْ أَعْداءِ اللّهِ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ وَ یَمْلَاَءُها عَدْلاً کَما مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا، هُوَ الْخامِسُ مِنْ وُلْدی، لَهُ غَیْبَهٌ یَطُولُ أَمَدُها خَوْفًا عَلی نَفْسِهِ، یَرْتَدُّ فیها أَقْوامٌ وَ یَثْبُتُ فیها آخَرُون.

ثُمَّ قالَ _ عَلَیْهِ السَّلام _ :

طُوبی لِشیعَتِنا المُتَمَسِّکینَ بِحَبْلِنا فی غَیْبَهِ قائِمِنا، الثّابِتینَ عَلی مُوالاتِنا وَ الْبَراءَهِ مِنْ أَعْدائِنا، أُولئِکَ مِنّا وَ نَحْنُ مِنْهُمْ، قَدْ رَضُوا بِنا أَئِمَّهً وَ رَضینا بِهِمْ شیعَهً، فَطُوبی لَهُمْ ثُمَّ طُوبی لَهُمْ، وَ هُمْ وَاللّهِ مَعَنا فی دَرَجاتِنا یَومَ القِیامَه.»(۲).

(یعنی:

از یونُس بن عبدالرَّحمن(۳) منقول است که گفت بر موسی بن جعفر ـ علیهما السّلام ـ وارد شدم و به او گفتم: ای پسرِ رسولِ خدا ! آیا بَرپایْ دارنده حق توئی؟ فرمود: من برپایْ دارنده حق هستم، ولی آن بَرپایْ دارنده که زمین را از دشمنانِ خدایْ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ پاک کُنَد، و همانگونه که زمین از جَوْر و ستم پُر شده است آن را از دادگری پُر سازد، همانا پنجمین [نسل [از فرزندانِ من است؛ او را غَیبتی است که بخاطِر بیمناکی بر جانش دیر بیَنْجامَد؛ در روزگارِ آن غَیبت، گروههائی از دین بازگردند و گروههائی دیگر ثَبات وَرزَند.

سپس آن حضرت علیه السّلام فرمود:

ای خوشا پیروانِ ما که در غَیبتِ قائِم ما به رشته ما چنگ درزده، و در دوستیِ ما و بیزاری از دشمنانمان ثابتْ قَدَم اند؛ آنان از مایَند و ما از آنان؛ خُشنودند که ما پیشوایانشانیم و خُشنودیم که ایشان پیروانمان اند. ای خوشا ایشان، و باز، ای خوشا ایشان! به خدا که ایشان روزِ رستاخیز در درجاتِ ما با ما هستند.).

ص: ۱۵۰

پینوشتها

(۱) <در متنِ چاپیِ الأربعونَ حدیثا، «و» نیست؛ از نسخه هایِ پهلوان و کمره ای افزودیم>.

(۲) کمال الدّین و تمام النّعمه /۳۶۱ <؛ پهلوان: ۲/۴۳ و ۴۴؛ کمره ای: ۲/۳۰>؛ شیخِ ما، صَدوق (ره)، را، از برایِ این حدیث، ذیلی هست؛ بدان مراجعه فرمائید.

(۳) <یونُس بن عبدالرَّحمن از بزرگانِ إمامیّه است که در روزگارِ هشام بن عبدالملک زاده شده و از إمامِ کاظم و إمام رضا ــ صلواتُ اللّهِ و سَلامُهُ عَلَیهِما ــ روایتِ حدیث کرده است و گفته اند که إمام رضا علیه السّلام به او توجّه و عنایت داشته اند. یونس را بیش از سی کتاب بوده است.

نگر: معالم العلماء، ص ۱۳۲؛ و: الموسوعه الـرّجالـیّه المیسّره، ۲/۳۴۸ و ۳۴۹.>.

ص: ۱۵۱

حدیثِ یازدهم: نصِّ إمام رضا ـ علیه السّلام ـ بر حضرتِ قائِم (عج)

اشاره

«عَنْ عَبْدِالسَّلامِ بْنِ صالِحِ الْهَرَوِیِّ قالَ: سَمِعْتُ دِعْبِلَ بْنَ عَلِیٍّ الْخُزاعیَّ یَقُولُ: أَنْشَدْتُ مَوْلایَ الرِّضا عَلیَّ بْنَ مُوسی ـ عَلَیْهِمَا السَّلام ـ قَصِیدَتیَ الَّتی أَوَّلُها:

مَدارِسُ اياتٍ خَلَتْ مِنْ تِلاوَةٍ وَ مَنْزِلُ وَحْيٍ مُقْفَرُ الْعَرَصاتِ

فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلی قَوْلی:

خُروجُ إِمامٍ لامَحالَهِ خارِجٌ يَقُومُ عَلَی اسْمِ اللّهِ وَ الْبَرَكاتِ

يُمَيِّزُ فينا كُلَّ حَقٍّ و باطِلٍ وَ يَجْزِی عَلَی النَّعْماءِ و النَّقِماتِ

ص: ۱۵۳

بَکَی الرِّضا ــ عَلَیْهِ السَّلام ــ بُکاءً شَدیدًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَیَّ فَقالَ لی:

یا خُزاعِیّ! نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلی لِسانِکَ بِهذَیْنِ الْبَیْتَیْنِ، فَهَلْ تَدْرِی مَنْ هذَا الْاءِمامُ وَ مَتی یَقُومُ؟

فَقُلْتُ: لا یا مَوْلایَ! إِلاَّ أَنّی سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمامٍ مِنکُمْ یُطَهِّرُ الْاَءرْضَ مِنَ الْفَسادِ وَ یَمْلاَءُها عَدْلاً [کَما مُلِئَتْ جَوْرًا].

فَقالَ: یا دِعْبِل! الْاءِمامُ بَعْدی مُحَمَّدٌ ابْنی، وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلیٌّ، و بَعْدَ عَلیٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ، وَ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقائِمُ الْمُنْتَظَرُ فی غَیْبَتِهِ، المُطاعُ فی ظُهُورِه، لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیا إلاّ یَوْمٌ واحِدٌ لَطَوَّلَ اللّهُ ــ عَزَّ وَ جَلّ ــ ذلِکَ الْیَوْمَ حَتّی یَخْرُجَ فَیَمْلاَءَ الْاَءرْضَ عَدْلاً کَما مُلِئَتْ جَورًا.

وَ أَمّا «مَتی»، فَإِخْبارٌ عَنِ الْوَقْتِ، فَقَدْ حَدَّثَنی أَبی عَنْ أَبیهِ عَنْ آبائِهِ ــ عَلَیْهِمُ السَّلام ــ أَنَّ النَّبیَّ (ص) قیلَ لَهُ: یا رَسُولَ اللّه! مَتی یَخْرُجُ القائِمُ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ؟ فَقالَ ــ عَلَیْهِ السَّلام ــ: مَثَلُهُ مَثَلُ السّاعَهِ الَّتی لا یُجَلّیها لِوَقْتِها إِلاّ هُوَ ثَقُلَتْ فی السَّماواتِ وَ الْاَءرْضِ لا یَأْتیکُمْ إِلاّ بَغْتَةً(۱)».

(یعنی:

از عبدالسّلام بن صالحِ هرَوی(۲) منقول است که گفت: از دِعْبِلِ بْنِ علیِّ خُزاعی(۳) شنیدم که می گوید: آن چکامه ام را که آغازش این است:

مَدارِسُ ایاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلاوَهٍ وَ مَنْزِلُ وَحْیٍ مُقْفَرُ الْعَرَصاتِ(۴)

بر سَروَرَم، علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام إنشاد(۵) کردم؛ پس چون بدین

ص: ۱۵۴

سروده ام رسیدم که:

خُروجُ إِمامٍ لامَحالَهَ خارِجٌ یَقُومُ عَلَی اسْمِ اللّهِ وَ الْبَرَکاتِ

یُمَیِّزُ فینا کُلَّ حَقٍّ و باطِلٍ وَ یَجْزِی عَلَی النَّعْماءِ و النَّقِماتِ(۶)

إمام رضا علیه السّلام سخت بگریست و سپس سر به سویِ من برداشته، فرمود: ای خُزاعی! روح القُدُس(۷) این دو بیت را بر زبانِ تو رانده است. آیا می دانی که این إمام کیست و کِیْ قیام می کُنَد؟

گفتم: نه، ای سَروَرَم!، تنها شنیده ام که إمامی از شما قیام می کُنَد که زمین را از تباهی پاک می سازد و همانگونه که از جَوْر پُر شده است آن را از عَدل پُر می کُنَد.

فرمود: ای دِعْبِل! إمام پس از من، محمّد، پسرم، و پس از محمّد، پسرش، علی، و پس از علی، پسرش، حَسَن، و پس از حَسَن، پسرش، حجّتِ قائِم است که در روزگارِ غَیبَتَش او را انتظار کَشَند و در روزگارِ ظُهورَش فرمانش بَرَند، و اگر از دنیا جُز یک روز نمانده باشد، خدایْ ــ عَزَّ و جَلّ ــ آن روز را چندان دراز گردانَد که وی خروج کُنَد و زمین را ــ همانگونه که از جَوْر پُر شده است ــ از عدل پُر سازَد.

و أَمّا «کِیْ» [= این که چه هنگام قیام خواهد کرد]، خَبَردادن از «وقت» است؛ پدرم از پدرش برایم نقل کرد که او از پدرانش ــ عَلَیهِمُ السّلام ــ نقل کرده است که به پیامبر (ص) گفته شد:

ای رسولِ خدا! قائِم که از زاد و رودِ توست کِیْ خُروج می کُنَد؟

آن حضرت ــ عَلَیْهِ السَّلام ــ فرمود:

مَثَلِ آن، مَثَلِ رستاخیز است که «آن را به هنگامش کسی جُز وی [= خداوند[آشکار نسازَد. در آسمانها و زمین گران آمده است. جُز بناگهان بر شمایان

درنیاید»(۹).).

صَدوقِ أُمَّت ــ قُدِّسَ سِرُّه ــ پس از نقلِ این خبر [در کمال الدّین [گفته است: و دِعْبِلِ بن علیٍّ خُزاعی را خَبَرِ دیگری است که دوست دارم آن را در پیِ این حدیث که گذشت، بیاورم.(۱۰)

[سپس نوشته:]

«حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ عَلیِّ بْنِ إِبراهیمِ بْنِ هاشمٍ ــ رَضِیَ اللّهُ عَنْه ــ عَنْ أَبیهِ عَنْ جَدِّهِ إِبْراهیمِ بْنِ هاشِمٍ، عَنْ عَبْدِالسَّلامِ بْنِ صالِحٍ الْهَرَویِّ قالَ:

دَخَلَ دِعْبِلُ بْنُ عَلیٍّ الخُزاعیّ ــ رَضِیَ اللّهُ عَنْه ــ عَلی أَبِی الْحَسَنِ عَلیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضا ــ عَلَیْهِمَا السَّلام ــ بِمَرْوٍ فَقالَ لَهُ: یَا ابْنَ رَسُولِ اللّه! إِنّی قَدْ قُلْتُ فیکُمْ قَصیدهً وَ آلَیْتُ عَلی نَفْسِی أَن لا أُنْشِدَها أَحَدًا قَبْلَکَ.

فَقالَ ــ عَلْیهِ السّلام ــ : هاتِها.

فَأَنْشَدَها:

مَدارِسُ ایاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلاوَهٍ وَ مَنْزِلُ وَحْیٍ مُقْفَرُ الْعَرَصاتِ

فَلَمَّا بَلَغَ إِلی قَوْلِهِ:

أَرَی فَیْئَهُمْ فی غَیْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا وَ أَیْدِیَهُمْ مِنْ فَیْئِهِمْ صَفِراتِ

بَکی أَبُواالْحَسَنِ الرِّضا ــ عَلَیْهِ السَّلام ــ وَ قال: صَدَقْتَ یا خُزاعیّ!

فَلَمّا بَلَغَ إِلی قَوْلِهِ:

إِذا وُتِرُوا مَدُّوا إِلی واتِرِیهِمُ أَکُفًّا عَنِ الْاءَوْتارِ مُنْقَبِضاتِ

جَعَلَ أَبُوالْحَسَنِ ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ یُقَلِّبُ کَفَّیْهِ ـ وَ هُوَ یَقُولُ: أَجَلْ وَاللّهِ مُنْقَبِضات.

فَلَمّا بَلَغَ قَوْلَه:

لَقَدْ خِفْتُ فِی الدُّنْیا وَ أَیّامِ سَعْیِها وَ إِنّی لَاءَرْجُو الْاءَمْنَ بَعْدَ وَفاتی

قالَ لَهُ الرِّضا ـ عَلَیْهِ السّلام ـ : آمَنَکَ اللّهُ یَوْمَ الْفَزَعِ الْاءَکْبرِ.

فَلَمَّا انْتَهی إِلی قَوْلِهِ:

وَ قَبْرٌ بِبَغْدادَ لِنَفْسٍ زَکیَّهٍ تَضَمَّنَهُ الرَّحْمنُ فِی الْغُرَفاتِ

قالَ لَهُ الرِّضا ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ : أَفَلا أُلْحِقُ لَکَ بِهذَا الْمَوضِعِ بَیْتَیْنِ بِهِما تَمامُ قَصیدَتِکَ؟

فقالَ: بَلی یَا ابْنَ رَسُولِ اللّه!

فَقالَ ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ :

وَ قَبْرٌ بِطُوسٍ یا لَها مِنْ مُصِیبَهٍ تُوَقِّدُ فِی الْاءَحْشاءِ بِالْحَرَقاتِ

إِلَی الْحَشْرِ حَتّی یَبْعَثَ اللّهُ قائِمًا یُفَرِّجُ عَنَّا الْهَمَّ وَ الْکُرُباتِ

فَقالَ دِعْبِلٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللّه! هذَا الْقَبْرُ الَّذی بِطُوسٍ قَبْرُ مَنْ هُو؟

فَقالَ الرِّضا علیه السّلام : قَبْرِی، وَ لاتَنْقَضِی الْاَءیّامُ وَ اللَّیالی حَتَّی تَصیرَ طُوسٌ مُخْتَلَفَ شیعَتی وَ زُوّاری فی غُرْبَتی، أَلا فَمَنْ زارَنی فی غُرْبَتی بِطُوسٍ کانَ مَعی فی دَرَجَتی یَوْمَ الْقِیامَهِ مَغْفُورًا لَهُ.

ثُمَّ نَهَضَ الرِّضا ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ بَعْدَ فَراغِ دِعْبِلٍ مِنْ إنشادِهِ الْقَصیدَهَ وَ أَمَرَهُ أَن لایَبْرَحَ مِن مَوْضِعِهِ، فَدَخَلَ الدّارَ، فَلَمّا کانَ بَعْدَ ساعهٍ خَرَجَ الْخادِمُ إِلَیْهِ بِمِائَهِ دینارٍ رَضَوِیّهٍ؛ فقالَ لَهُ: یَقُولُ لَکَ مَولایَ: اجْعَلْهَا فی نَفَقَتِکَ، فَقالَ دِعْبِلٌ: وَاللّهِ ما لِهذا جِئْتُ، وَ لا قُلْتُ هذِهِ الْقَصیدَهَ طَمَعًا فی شَیْ ءٍ یَصِلُ إِلَیَّ، وَ رَدَّ الصُرَّهَ وَسَأَلَ ثَوْبًا مِنْ ثِیابِ الرِّضا ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ لِیَتَبَرَّکَ بِه و یَتَشَرَّفَ.

فَأَنْفَذَ إِلَیْهِ الرِّضا ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ جُبَّهَ خَزٍّ مَعَ الصُّرَّهِ و قالَ لِلْخادِمِ:

قُلْ لَهُ: یَقُولُ لَکَ [مَوْلایَ]: خُذْ هذِهِ الصُّرَّهَ فَإِنَّکَ سَتَحْتاجُ إِلَیْها وَ لا تُراجِعْنی فیها. فَأَخَذَ دِعْبِلٌ الصُّرَّهَ وَ الْجُبَّهَ وَ انْصَرَفَ.

وَ سارَ مِنْ مَرْوٍ فی قافِلَهٍ، فَلَمّا بَلَغَ «میان قوهانَ» وَقَعَ عَلَیْهِمُ اللُّصوصُ وَ أَخَذُوا الْقافِلَهَ بِأَسْرِها وَ کَتِفُوا أَهْلَها، وَ کانَ دِعْبِلٌ فیمَنْ کُتِفَ، وَ مَلَکَ اللُّصوصُ الْقافِلَهَ وَ جَعَلُوا یُقَسِّمُونَها بَیْنَهُمْ، فقالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ مُتَمَثِّلًا بِقَوْلِ دِعْبِلٍ مِنْ قَصیدَتِهِ:

أَرَی فَیْئَهُمْ فی غَیْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا وَ أَیْدِیَهُمْ مِنْ فَیْئِهِمْ صَفِراتِ

فَسَمِعَهُ دِعْبِلٌ فَقالَ لَهُ: لِمَنْ هذَا الْبَیْتُ؟ فَقالَ لَهُ: لِرَجُلٍ مِنْ خُزاعَهٍ یُقالُ لَهُ: دِعْبِلُ

بْنُ علیٍّ، فَقالَ لَهُ دِعْبلٌ: فَأَنا دِعْبِلُ بْنُ عَلیٍّ قائِلُ هـذِهِ الْقَصِـیدَهِ الَّتی مِنْها هذَا الْبَیْتُ. فَوَثَبَ الرَّجُلُ إلی رَئیسِـهِمْ وَ کانَ یُصَلِّی عَلی رَأْسِ تَلٍّ وَ کـانَ مِنَ الشِّیعَهِ فَأَخْبَرَهُ فَجاءَ بِنفسِهِ حَتّی وَقَفَ عَلی دِعْبِلٍ، قالَ لَهُ: أَنْتَ دِعْبِلٌ؟ فقالَ: نَعَمْ، فقالَ لَهُ: أَنشِـدِ الْقَصِـیدَهَ، فَأَنشَدَها فَحَلَّ کِتافَهُ وَ کِتافَ جَمیعِ أَهْلِ الْقافِلَهِ وَ رَدَّ إِلَیْهِمْ جَمیعَ ما أُخِذَ مِنْهُمْ لِکَرامَهِ دِعْبِلٍ.

وَ سارَ دِعْبِلٌ حَتّی وَصَلَ إلی قُمٍّ فَسَأَلَهُ أَهْلُ قُمٍّ أَنْ یُنْشِـدَهُمُ الْقَصِـیدَهَ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ یَجْتَمِعُوا فی مَسْـجِدِ الْجامِعِ، فَلَمَّا اجْتَمَعُوا صَـعِدَ دِعْبِلٌ الْمِنبَرَ فَأَنْشَدَهُمُ الْقَصـیدَهَ، فَوَصَـلَهُ النّاسُ مِنَ المالِ وَ الْخِلَعِ بِشَیْ ءٍ کَثیرٍ وَ اتَّصَلَ بِهِمْ خَبَرُ الْجُبَّهِ، فَسَأَلُوهُ أَن یَبیعَها مِنْهُمْ بِأَلْفِ دِینارٍ، فَامْتَنَعَ مِنْ ذلِکَ، فَقالُوا لَهُ: فَبِعْنا شَیْئًا مِنْها بِأَلْفِ دینارٍ، فَأَبی عَلَیْهِمْ و سارَ عَنْ قُمٍّ، فَلَمّا خَرَجَ مِنْ رُستاقِ الْبَلَدِ لَحِقَ بِهِ قَوْمٌ مِنْ أَحـداثِ الْعَرَبِ فَأَخَـذُوا الْجُبَّهَ مِنْهُ، فَرَجَعَ دِعْبِـلٌ إلی قُمٍّ، فَسَأَلَهُمْ رَدَّ الْجُبَّهِ عَلَیْهِ، فَامْتَنَعَ الأَحْـداثُ مِنْ ذلِکَ وَ عَصَوا الْمَشایِـخَ فی أَمْرِها وَ قـالُوا لِدِعْبِلٍ: لا سَبیلَ لَکَ إِلَی الْجُبَّهِ فَخُذْ ثَمَنَها أَلْفَ دینارٍ؛ فَأَبی عَلَیْهِم، فَلَمّا یَئِسَ مِن رَدِّ الْجُبَّهِ عَلَیْه سَأَلَهُم أَنْ یَدْفَعُوا إِلَیْهِ شَیْئًا مِنْها، فَأَجابُوهُ إِلی ذلِکَ فَأَعْطَوْهُ بَعْضَها وَ دَفَعُوا إِلَیْهِ ثَمَنَ باقِیها أَلْفَ دینار.

وَ انْصَرَفَ دِعْبِلٌ إلی وَطَنِهِ فَوَجَدَ اللُّصوصَ قَدْ أَخَذُوا جَمیعَ ما کانَ لَهُ فی مَنْزِلِهِ فَباعَ الْمِائَهَ دینارٍ الَّتی کانَ الرِّضا ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ وَصَلَهُ بِها مِنَ الشِّیعَهِ، کُلَّ دینارٍ بِمِائَهِ دِرْهَمٍ، فَحَصَلَ فی یَدِهِ عَشَرَهَ آلافِ دِرْهَمٍ، فَتَذَکَّرَ قَوْلَ الرِّضا ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ :

«إِنَّکَ سَتَحْتاجُ إِلَيْها».

وَ کانَتْ لَهُ جارِيَهٌ لَها مِنْ قَلْبِهِ مَحَلٌّ فَرَمِدَتْ رَمَدًا عَظِيمًا فَأَدْخَلَ أَهْلَ الطِّبِّ عَلَيْها، فَنَظَرُوا إِلَيْها فَقالوا: أَمَّا الْعَيْنُ الْيُمْنی فَلَيْسَ لَنا فيها حيلَهٌ وَ قَدْ ذَهَبَتْ، وَ أَمَّا الْيُسْری فَنَحْنُ نُعالِجُها وَ نَجْتَهِدُ وَ نَرْجُو أَنْ تَسْلَمَ. فَاغْتَمَّ دِعْبِلٌ لِذلِکَ غَمًّا شَديدًا وَ جَزَعَ عَلَيْها جَزَعًا عَظيمًا. ثُمَّ إِنَّهُ ذَکَرَ ما مَعَهُ مِنْ فَضْلَهِ الْجُبَّهِ فَمَسَحَها عَلی عَيْنَيِ الْجارِيَهِ وَ عَصَبَها بِعِصابَهٍ مِنْها مِنْ أَوَّلِ اللَّيلِ، فَأَصْبَحَتْ وَ عَيْناها أَصَحُّ مِمّا کانَتا [وَ کَأَنَّهُ لَيْسَ لَها أَثَرُ مَرَضٍ قَطّ] بِبَرَکَهِ [مَوْلانا] أَبِی الْحَسَنِ الرِّضا ـ عَلَيْهِ السَّلام.»(۱۱).

(يعنی:

أَحْمَد بن علیّ بن إبراهيم بن هاشم ـ که خدا از وی خُشنود باد ـ از پدرش نقل کرده و او از جَدِّ وی، إبراهيم بن هاشم، و او از عبدالسَّلام بن صالحِ هرَوی نقل کرده است که گفت:

دِعْبِل بنِ علیِّ خُزاعی ـ که خدا ازو خُشنود باد ـ در مَرْو بر أَبوالحَسَن علیّ بن موسَی الرِّضا ـ عَلَيْهِمَا السَّلام ـ وارد شد و به او گفت: ای پسرِ رسولِ خدا! من درباره شما چَکامه ای سروده ام و به جان خويشتن سوگند خورده که آن را پيش از تو بر کسی إنشاد نکُنَم. إمام عليه السّلام فرمود: بخوانش.

دِعْبِل نيز آن را بَرخواند:

مَدارِسُ اياتٍ خَلَتْ مِنْ تِلاوَهٍ وَ مَنْزِلُ وَحْيٍ مُقْفَرُ الْعَرَصاتِ(۱۲)

چون به اين سُروده اش رسيد که:

أَرَی فَيْئَهُمْ فی غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفِراتِ(۱۳)

ص: ۱۶۰

أبوالحَسَن رضا ـ علیه السَّلام ـ گریست(۱۴) و گفت: راست گَفتی ای خُزاعی!

چون به این سُروده اش رسید که:

إذا وُتروا مَدُّوا إلی واتِریهِمُ أَکُفًّا عَنِ الاْءَوْتارِ مُنْقَبِضاتِ(۱۵)

أَبوالْحَسَن علیه السّلام دستانش را زیر و زبر می فرمود و می گفت:

آری! به خدا قَسَم بسته (و بازکشیده) است.(۱۶)

چون به این سُروده اش رسید که:

لَقَدْ خِفْتُ فِی الدُّنْیا وَ أَیّامِ سَعْیِها وَ إِنّی لاَءرْجُو الاْءَمْنَ بَعْدَ وَفاتی(۱۷)

إمام رضا علیه السّلام فرمود: خداوند تو را در روزِ هراسِ مِهین(۱۸) در أمان بداراد.

چون به این سروده اش برسید که:

وَ قَبْرٌ بِبَغْدادَ لِنَفْسٍ زَکِیَّهٍ تَضَمَّنَهُ الرَّحمنُ فِی الْغُرَفاتِ(۱۹)

إمام رضا علیه السّلام فرمود: آیا بدین موضع دو بیت نیفزایم که چکامه ات بدانها کامل گردد؟

دِعْبِل گفت: بیفزائید، ای فرزندِ رسولِ خدا!

پس إمام رضا علیه السّلام فرمود:

وَ قَبْرٌ بِطُوسٍ یا لَها مِنْ مُصیبَهٍ تُوَقِّدُ فِی الاْءَحْشاءِ بِالْحَرَقاتِ

إِلَی الْحَشْرِ حَتّی یَبْعَثَ اللّهُ قائِمًا یُفَرِّجُ عَنَّا الْهَمَّ وَ الْکُرُباتِ(۲۰)

ص: ۱۶۱

دِعْبِل گفت: ای فرزندِ رسولِ خدا! این قبر که در طوس است، قبرِ کیست؟

إمام رضا ـ عَلَيْهِ السَّلام ـ فرمود: قبرِ من است، و دیرزمانی نخواهد گذشت که طوس محلِّ آیَند و رَوَندِ شیعیانِ من و کسانی می شود که مرا در غُربتم زیارت می کنند. بدان که هرکس مرا در غُربتم در طوس زیارت کُنَد، در روزِ قیامت با من در پایه من و آمُرزیده خواهد بود.

سپس، پس از آنکه دِعْبِل از بَرخواندنِ چکامه بپرداخت، إمام رضا علیه السّلام برخاست و او را فرمود که بر جایِ خویش بمانَد؛ خود به خانه درون شد، و چون لَختی گُذشت، خادم از خانه بیرون شده به سوی دِعْبِل آمد و برایش یکصد دینارِ رَضَوی(۲۱) بیاوَرْد و به او گفت: مولایم تو را می گوید: این را برایِ خود هزینه کُن. دِعبِل گفت: به خدا قَسَم از برایِ این نیامدم و این چکامه را به طمعِ آن نگفتم که چیزی به دست آورَم. همیانِ زر را بازگردانْد و جامه ای از جامه هایِ إمام رضا علیه السّلام را درخواست کرد تا بدان بَرَکت و شرافت یابَد.

إمام رضا علیه السّلام جُبّه ای از خَز(۲۲) با همان همیان برایِ او فرستاد و به خادِم فرمود: او را بگو: مولایم تو را می گوید: این همیان را بِشِتان که زودا بدان نیازمند شوی و دیگر در این باره با من بگومگو مَکُن. دِعْبِل هَمْیان و جُبّه را بَرگرفت و بازگشت.

پس در کاروانی از مَرو روان شد، و چون به «میان قوهان»(۲۳) رسید، دزدان بر ایشان دست یافتند، کاروان را بتمامی بگرفتند و دستِ کاروانیان را بر پُشتِ کتفهاشان ببستند. دِعْبِل در شمارِ این دستْ بستگان بود. دزدان أموالِ کاروان را تصرّف کردند و به تقسیمِ آن دست گُشودَند. مردی از این جماعت به سخنِ دِعْبِل در آن چکامه تَمَثُّل کرد و خوانْد:

أَرَى فَيْئَهُمْ فى غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفِراتِ(۲۴)

دِعْبِل آن را شنید و به او گفت: این بیت که راست؟ مرد به او گفت: مردی راست از قبیله خُزاعه که او را دِعْبِل بن علی خوانَند. دِعْبِل او را گفت: دِعْبِل بن علی، سَرایندهٔ این چکامه که این بیت از آن است، مَنَم. آن مرد به سویِ سَرکَرده شان ــ که بر سرِ پُشته ای نماز می گُزارْد و از شیعیان بود ــ شتافت و او را بیاگاهانید. سَرکَرده راهزنان، خود، آمد، تا بالایِ سرِ دِعْبِل بایستاد. او را گفت: دِعْبِل توئی؟ گفت: آری. او را گفت: چکامه را بَرخوان. بَرخوانْد. پس دستانِ او و دستانِ همه کاروانیان را بگشود و به حرمتِ دِعْبِل هرآنچه را از کاروانیان ستانده بودند، به ایشان بازگردانید.

دَعْبِل روان شد تا به قُم(۲۴) رسید. أهلِ قُم از او خواستند که چکامه را برایشان إنشاد کُنَد. ایشان را فرمود تا در مسجدِ جامع گِرد آیند و چون گِرد آمدند، دِعْبِل بر فرازِ منبر شد و چکامه را برایشان بخوانْد. مردمان أموال و خِلْعَت هایِ بسیار به او صله دادند، و چون خبرِ جُبّه به ایشان رسیده بود، از او خواستند تا جُبّه را به هزار دینار بفروشد. از این کار سر باززد. او را گفتند که پاره ای از آن را به هزار دینار بفروش. باز نپذیرفت و از قم رهسپار شد. چون از سَوادِ شهر بیرون شد، گروهی از جوانانِ عَرَب(۲۷) به او دررسیدند و جُبّه را از وی ستدند. پس دِعْبِل به قم بازگشت و از ایشان خواست جُبّه را به او بازگردانَند. جوانان از این کار سر باززدند و در این باره سخنِ پیران را نیز نشنیدند و به دِعْبِل گفتند: به جُبّه دست نخواهی یافت؛ پس بهایِ آن را به هزار دینار بستان. دِعْبِل سخنشان را نپذیرفت، و چون از بازپَس گرفتنِ جُبّه نومید شد، از ایشان درخواست که پاره ای از آن را به او بدهند. درخواستش را پذیرفتند و بهره ای از جبّه را به او دادند و بهایِ باقیِ آن را به هزار دینار بدو پرداختند. هنگامی که دِعْبِل به زادْبومِ خویش بازگشت، دید دُزدان، هرآنچه را در خانه داشته است، برگرفته و بُرده اند. پس آن صد دینار را که إمام رضا علیه السّلام به او صله داده بود، به شیعیان فروخت و به هر دینار صد درهم ستَد تا ده هزار درهم

در دستش گِردآمد. پس سخنِ إمام رضا علیه السّلام را به یاد آوژد که فرموده بود: «زودا بدان نیازمند شوی».

دِعْبِل را کنیزکی بود که در دلش جای داشت. کنیزک را دردِ چشمی سخت به هم رسید و دِعْبِل طبیبان را به بالینش حاضر آوژد. چون درو نگریستند، گفتند: چشمِ راست را چاره ای نمی توانیم کرد و از دست شده، ولی چشمِ چپ را عِلاج می کنیم و می کوشیم و اُمیدِ آن داریم که بِهْ شود. دِعْبِل ازین رویْ سخت اندوهگین شد و ناشکیبیِ بسیار نمود. وانگهی باقیمانده ای را که از آن جُبّه با خود داشت فرایادآوَژد. پس آن را بر دو دیده کنیزک پَساوید و از آغازِ شب دَستارْگونه ای از آن را بر دیدگانِ او ببست.

بامدادان دیدگانِ کنیزک از پیش هم بهتر و سالم تر شده بود، و به برکتِ سَروَرِ ما، أبوالْحَسَن رضا علیه السّلام ، پنداری هیچ نشان از بیماری در او نبود.).

ص: ۱۶۴

پینوشتها

(۱) کمال الدّین و تمام النّعمه /۳۷۲ ــ ۳۷۳ <؛ و نگر: پهلوان: ۲/۶۲ ــ ۶۳؛ و: کمره ای، ۲/۴۳ و ۴۴؛ و: عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، با ترجَمه غفّاری ــ مستفید، ۲/۶۵۵ ــ ۶۵۷.>.

(۲) <أَبوالصَّلت عَبدالسّلام بن صالحِ هرَوی ــ هرچند در این که از خاصّه است یا عامّه، اختلاف است ــ ثقه و صحیح الحدیث است و از رُواتِ أحادیثِ حضرتِ ثامن الحُجَج علیهم السّلام به شمار می رود. او را کتابی است.

نگر: الموسوعه الـرّجالـیّه المیسّره ۱/۴۷۹؛ و: مجمع الرّجال، ۴/۸۷ و ۸۸.>.

(۳) <دِعْبِل (أبوعلی ــ یا: أبوجعفر ــ محمّد بن علیّ بن رَزینِ خُزاعی /۱۴۸ ــ ۲۴۵ یا ۲۴۶ ه . ق.)، شاعرِ بنامِ شیعی است که تبارش به «بُدَیْل بن وَرقاءِ» صحابی می رسد. خاندانِ او راویِ حدیث و أهلِ شعر بودند. دِعْبِل روزگارِ چهارتن از پیشوایانِ معصوم (یعنی إمامِ صادق و إمامِ کاظم و إمام رضا و إمام جواد) ــ علیهم السّلام ــ را دریافت و در طرفداری از أهلِ بَیت ــ علیهم السّلام ــ راسخ و مُصِر بود. طبعًا این خوی و روشِ وی و آنچه در ستایشِ أهلِ بَیت ــ علیهم السّلام ــ و نکوهش دشمنانشان می سُرود، بسیاری از أربابِ قدرت و عصبیّت را از وی رنجیده خاطر و مُکَدَّر می ساخت. لذا بی سبب نبود که خود می گفت: سی سال است دارِ خود را بر دوش دارم!

بلندآوازه ترین سروده وی «چکامه تائی» (الـتّائـیّه) است که در ستایشِ أهلِ بَیت علیهم السّلام سروده و در تاریخ و أدبِ إسلامی ــ بویژه میانِ شیعیان ــ ارج و قَداستی ویژه یافته است. این چکامه را جمعی از بزرگانِ شیعه ــ چون علاّمه مجلسی و سیّدنعمه اللّهِ جَزائِری (رضوانُ اللّه علیهما) ــ ، ترجَمه و یا شَرح کرده اند.

ص: ۱۶۵

از دِعْبِل سه أَثَر می شناسیم: یکی طبقات الشّعراء که موردِ استفاده خطیبِ بغدادی و ابنِ عساکر و ابنِ خَلِّکان و... هم واقع شده. دیگر کتاب الواحده فی مناقب العرب و مثالبها؛ سدیگر دیوانِ أشعارِ وی که أبوبکرِ صولی در سیصد وَرَقِ گِردآورده بود و تدوین دیگرِ آن از حمزه بن حسنِ اصفهانی است.

دِعْبِل خود راویِ حدیث نیز هست. برخی از مُحَدِّثانِ سُنّی أخبارِ وی را به سببِ تشیّعش ضعیف قلمداد کرده اند ولی شیعیان أحادیثِ او را معتبر می دانند و عالمانِ شیعه پاکیِ باور و درستیِ ایمان و صحّتِ أحادیثِ وی را تصدیق کرده اند.

نگر:

الطّلیعه، السَّماوی، ۱/۳۲۱ _ ۳۲۴؛ و: خاندانِ وحی [علیهم السّلام]، قُرَشی، ص ۶۱۶ و ۶۱۷ و: دائره المعارفِ تشیّع ۷/۵۳۸ _ ۵۴۰؛ و: شعراء المناقب، ج. جهانبخش (دستنوشتِ مؤلّف).>.

(۴) <یعنی: (آن خانه ها) دَرسْگاههایِ آیاتِ قرآنی بود که اینک از تلاوتِ قرآن (هم) تهی مانده، و فرودآمَدَنْگاهِ وَحْی که ساحتِ آن تهی و بسان بیابان شده>.

(۵) <در موردِ «شعر»، مُراد از «إنشاء»، سرودن است، و مقصود از «إنشاد»، بَرخواندن>.

(۶) <یعنی: (آنچه امید می دارم) خروجِ پیشوائی است که بی گُمان خروج می کُنَد و به نامِ خدا و با برکاتِ فراوان قیام می نماید. در میانِ ما همه گونه هایِ حق و باطل را از هم جدا و ممتاز می سازد و جَزایِ نیک و بد می دِهَد.>.

(۷) <مُراد از «روحُ الْقُدُس» جبرئیل است. ظاهرًا از حیثِ ساختار (إضافه «روح» به «قدس»)، نظیرِ تعابیری چون «حاتم الجود» (به معنایِ «حاتمِ جواد») و «زید الخیر» می باشد، و لذا به معنایِ «روحِ مُقَدَّس» است (نگر: مجمع البحرین ۲/۲۳۷ و ۲۳۸).

نیز نگر: قاموسِ قرآنِ قُرَشی، ۳/۱۳۱ و ۱۳۲.>.

(۸) <درباره مدّعایِ کسانی که به تعیینِ وقتِ ظهور می پردازند و پرهیزِ أهلِ بیت علیهم السّلام از تعیینِ وقتِ حَتمی و مشخّص، نگر: مرآه العقول، ۴/۱۷۰ _ ۱۷۹؛ و: إلزام النّاصِب، ۱/۲۵۹؛ و: موسوعه المصطفی و العِتره (علیه و علیهم السّلام)، الشّاکری، ۱۷/۳۴۹ _ ۳۵۴.>.

(۹) <«لایجلّیها... بغتهً»، بخشی از آیتِ ۱۸۷ از سوره هفتمِ قرآنِ کریم است.>.

(۱۰) <طُرفه آن است که در عُیون أَخبارِ الرِّضا علیه السّلام هم پس از نقلِ خَبَر سپسین، خَبَرِ پیشین را با عبارتی از همین دست، آورده است. نگر: عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، با ترجَمه غَفّاری _ مُستفید، ۲ / ۶۵۵>.

(۱۱) کمال الدّین و تمام النِّعمه /۳۷۲ _ ۳۷۶ <؛ و: نگر: پهلوان، ۲/۶۳ _ ۶۹؛ و: کمره ای، ۲/۴۴ _

۴۸؛ و: عیون أَخبارِ الرِّضا علیه السّلام، ۲/۶۴۹ ـ ۶۵۵.>.

(۱۲) <یعنی: (آن خانه ها) درسگاههایِ آیاتِ قرآنی بود که اینک از تلاوتِ قرآن (هم) تهی مانده، و فرود آمَدَنْگاهِ وَحی که ساحتِ آن تهی و بسانِ بیابان شده.>.

(۱۳) <یعنی: فَیْ ءِ ایشان را می بینم که در میانِ جُز ایشان تقسیم گردیده و دستانشان از فَیْئی که متعلّق بدیشان است، تهی است.

توضیحًا می نویسم:

«فَیْ ء» ـ در اصطلاحِ عالمانِ إسلامی ـ یعنی: غنیمتِ بی مَشَقَّت (مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق داودی، ص ۶۵۰)، آنچه مسلمانان را بی جنگ و جِهاد از أموالِ کُفّار فَرادَست آید (غریب الحدیث فی بحار الأنوار ۳/۲۱۲)، خراج و غنیمت (نزهه النّظر، البدری، ص ۶۶۸).

«فَیْ ء» از آنِ خدا و رسول و ذی القُربی ست (قاموسِ قرآنِ قُرَشی ۵/۲۱۵).

درباره «فَیْ ء» همچنین، نگر: المُصْطَلَحات الإسلامیّه، العلاّمه العسکری، جمع و تنظیم: سَلیم الحَسَنی، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.

در شعرِ دِعْبِل، در واقع، «فَیْ ء»، حکایتگرِ حقوقِ أهلِ بیت ـ علیهم السّلام ـ است که غصب شده، أعمّ از «فَیْ ء» و «إمامت» (سنج: خاندانِ وحی [علیهم السّلام] ، قُرَشی، ص ۶۱۳).

نیز نگر: پینوشتِ سپسین.>.

(۱۴) <چُنان که علاّمه مجلسی ـ رضوانُ اللّه علیه ـ نوشته است: «گریستنِ آن حضرت از برایِ گمراهی و تعطیلِ أحکامِ إلآهی و پریشانیِ سادات بود، نه از برایِ دنیا. جمیعِ دنیا نزد ایشان به قدرِ پرِ پشه اعتبار نداشت» (بیست و پنج رساله فارسی، ص ۹۴).

در واقع، حقوقِ مالی و دنیویِ أهلِ بیت ـ علیهم السّلام ـ در ضمنِ حقوقِ بزرگ تر و سترگ ترِ ایشان و أُمَّت غَصب شد؛ از این رو، وِجْهه ای نُمادین یافت که حکایت از غصبِ جمیعِ حقوق می کرد و مُلازِم با گمراهی و پریشانیِ أُمَّت بود. کسی که در احتجاجاتِ مربوط به «فدک» و... تأمّلِ کافی کند، در این معنا تردید نخواهد کرد.

دریغ و دردِ بنیادین از حیثِ هدایتِ مردم بود؛ مردمی که در پیِ أهواء و أغراض و ولایتِ این و آن رفته بودند ولی هدایتشان تنها به دستِ خاندانِ وحی ـ علیهم السّلام ـ ممکن بود (نگر: الإرشاد، ط. مؤسّسه آل البیت علیهم السّلام ۲/۱۶۷ و ۱۶۸)، و رسالتِ بزرگِ این خاندان نیز همین هدایتگری و نَجاتبخشی بود.>.

(۱۵) <یعنی: چون موردِ ظلم و جنایت واقع شوند، دستهائی را به سویِ کسانی که بر ایشان ظلم و جنایت روا داشته اند، دراز

می کنند که از کینْ خواهی بسته (و بازکشیده) است (= کین نمی جوید).>.

ص: ۱۶۷

(۱۶) <فرمایشِ إمام علیه السّلام با توجّه به این بیتِ دِعْبِل است که در پینوشتِ پیشین ترجَمه شد.>

(۱۷) <در این جهان و در گذرِ روزان و شبان (به سببِ ولایِ أهلِ بیتِ رسالت ـ علیهم السّلام ـ) در بیم به سر بُرده ام، ولی اُمید دارم پس از مرگ (بخاطرِ این ولا و عقیده) به أمان دست یابم.>

(۱۸) <«الفَزَع الأـکبر» ـ که ما به «هَراسِ مِهین» تَرجَمه کرده ایم ـ تعبیری است وَحْیانی و در قرآنِ کریم (س ۲۱ ی ۱۰۳) به کار رفته.>

(۱۹) <یعنی: و قبری در بغداد است، متعلّق به جانی پاک، که خداوندِ رحمان او را در غرفه هایِ بهشت در میانِ رحمتِ خویش گرفته.

می گویم: مُراد مرقدِ مُطَهَّر حضرتِ موسی بن جعفر ـ علیهما السّلام ـ است (نگر: خاندانِ وحی [علیهم السّلام]، ص ۶۱۴؛ و: عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، با ترجَمه غفّاری و مستفید، ۲/۶۵۰) که در «مقابرِ قریشِ» آن روزِ بغداد (/ کاظمینِ امروز) به خاک سپارده شده اند.>

(۲۰) <یعنی: و قبری در طوس است. چه مُصیبتی که تا حَشر در اندرون آتش می افروزَد، تا زمانی که خداوند قائمی را برانگیزد که نگرانی و اندوهانِ نَفَسْ گیر را از ما بزدایَد.>

(۲۱) <مُراد از «دینارِ رَضَوی»، همان دینارهائی است که به نامِ مبارکِ إمام رضا علیه السّلام سکّه زده بودند. نگر: خاندانِ وحی [علیهم السّلام] ، سیّدعلی أکبرِ قُرَشی، ص۶۱۵؛ و: دائره المعارفِ تشیّع، ۷/۵۳۹.>

(۲۲) <مُراد از «خَز» و «جبّهِ خَز» ـ که باز هم ذِکرِ عطایِ آن در روایاتِ آل البیت (علیهم السّلام) رفته است (نگر: اصول کافی، با ترجَمه شادروان مصطفوی ۲/۳۹۸) ـ ، نه پارچه و جامه یکپارچه ابریشمینِ معروف در بعضِ أدوار، بلکه پشمِ نوعی جانورِ آبی و بافته آن، یا بافته دیگری است (نگر: مجمع البحرین، إعداد محمود عادل، ۱ / ۶۴۱).>

(۲۳) <به نظر می رسد «میان قوهان»، دگرگونه آوائیِ «میان کوهان» باشد.>

(۲۴) <یعنی: «فَیْ ءِ» ایشان را می بینم که در میانِ جُز ایشان تقسیم گردیده و دستانشان از فَیْئی که متعلّق بدیشان است، تهی است>.

(۲۵) <یکی از پژوهندگانِ همروزگارِ ما می گوید:

باور ندارم که اینان، دزد ـ به معنایِ متعارف ـ بوده و راهزنی می کرده اند و پیشه ایشان سرقت بوده است؛ بلکه گُمان می کنم اینان از گروههایِ مُعارِض و استیزه گر با حکومتِ عبّاسی بوده اند که أوضاعِ سیاسی و اجتماعی ناگزیرشان کرده بوده است راهِ کاروانهائی را که از خراسان به دیگر جایها رهسپار می شده اند ببندَنْد و بخاطرِ دفاع از باورهایِ خویش با ایشان

پیکار کُنَند. در غیرِ این صورت، چگونه ممکن است که مُحِبّانِ أهلِ بیت _ علیهم السّلام _ دزد و راهزن باشند؟ بهترین دلیل بر این مطلب آن است که سَرکَرده ایشان شاعرِ خاندانِ وحی _ علیهم السّلام _ را گرامی می دارَد و سُروده او را از بَر دارد و بخاطرِ مَحَبَّتِ أهلِ بیت _ علیهم السّلام _ أموالِ کاروانیان را به ایشان بازمی گَردانَد.

(نقل به مضمون از: الفصول المهمّه، تحقیق سامی الغریری، ۲/۹۹۶، هامش).

می گویم:

البتّه، این احتمال، قابلِ توجّه است، لیک باید ملحوظ ساخت که در بسیاری از موارد کسانی هم که واجِدِ مراتبِ تَقوائی و إیمانی و عَمَلیِ تامّ و عالی نبوده اند، بر أثرِ پاره ای شایستگیها و توفیقات و به فعلیّت رسیدنِ بعضِ استعدادها، در برابرِ قرآن و عترت خضوع کرده و حتّی از همین رهگذر به توبه نَصوح رسیده اند. پاره ای از نگارشهایِ عارفانه و صوفیانه پیشینگان حکایات و روایاتی از حال و قالِ این مردمان در بر دارد.

این که از قبائلِ عربِ مهاجر و باشنده آن نواحی گروهی راهزن و یا عیّار و حتّی فتوّتْ پیشه برخاسته باشند و در عینِ رفتارهایِ عیّارانه _ که در حدود و ثُغورش با مذهبِ أهلِ بیت (علیهم السّلام) درنمی سازد _ ، نوعی إحساسِ تکریم نسبت به زاد و رودِ رسولِ خدا _ صلّی اللّه علیه و آله _ داشته باشند، غیرِ معقول نیست. تاریخ، از بسیاری از عامّه و غیرِ شیعیان، رفتارهایِ احترام آمیزی از این دست حکایت کرده است.

آشنائی با شعرِ دِعْبِل نیز از برایِ چُنین گروهی در خورِ استبعاد نیست؛ زیرا در فرهنگِ قبائلِ عرب دلبستگی به شعر در انحصارِ خواص نمی باشد؛ بلکه طبیعی است شعری که دِعْبِل در حضورِ إمام رضا علیه السّلام خوانده، بسرعت در میانِ توده ای از مردمان و قبائلِ عربِ پیرامونِ مرو دهان به دهان گشته باشد و به گوشِ بسیاری از أعرابِ آن نواحی رسیده.

توضیحِ افزون بر این، تطویلِ بلاطائل است، زیرا گُمان می کنم آشنائی با فرهنگ و آدابِ عرب و شیوه زندگانی آن روزگار، جایِ «إن قُلْت» و «قُلْتِ» زیادی باقی نگذارد؛ و اللّهُ أَعلم.>.

ص: ۱۶۹

حدیثِ دوازدهم: نصِّ إمام جواد _ علیه السّلام _ بر حضرتِ قائِم (عج)

اشاره

«عَنْ عَبْدِالْعَظیمِ بْنِ عَبْدِاللّهِ الْحَسَنیّ، قالَ: قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلیِّ بْنِ مُوسی _ عَلَیْهِمُ السَّلام _: إنّی لَاَرجُو أَنْ تَکُونَ الْقائِمَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ الَّذی یَمْلَاءُ الْاَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً کَما مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.

فَقالَ _ عَلَیْهِ السَّلام _: یا أَباالْقاسِمِ! ما مِنّا إلّا وِ هُوَ قائِمٌ بِأَمرِ اللّهِ _ عَزَّ وَ جَلّ _ وَ هادٍ إلی دینِ اللّه وَ لکِنَّ الْقائِمَ الَّذی یُطَهِّرُ اللّهُ _ عَزَّ وَ جَلّ _ بِهِ الْاَرْضَ مِنْ أَهْلِ الْکُفْرِ وَ الْجُحُودِ وَ یَمْلَاءُها عَدْلاً وَ قِسْطًا، هُوَ الَّذی تَخْفَی عَلَی النّاسِ وِلادَتُهُ وَ یَغیبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ وَ یَحْرِمُ عَلَیْهِمْ تَسْمِیَتُهُ وَ هُوَ سَمِیُّ رَسُولِ اللّهِ (ص) وَ کَنِیُّهُ وَ هُوَ الَّذی تُطْوَی لَهُ الْاَرْضُ وَ یَذِلُّ لَهُ کُلُّ صَعْبٍ [وَ] یَجْتَمِعُ إلَیْهِ مِنْ أَصْحابِهِ عِدَّهُ أَهْلِ بَدْرٍ، ثَلاثُمِائَهٍ وَ ثَلاثَهُ عَشَرَ رَجُلًا، مِنْ أَقاصِی الْاَرْضِ، وَ ذلِکَ قَوْلُ اللّهِ _ عَزَّ وَ جَلّ _:

ص: ۱۷۱

«أَيْنَمـا تَكَونُوا يَأْتِ بِكَمُ اللّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ»(۱)؛ فَإِذا اجْتَمَعَتْ لَهُ هـذِهِ الْعِـدَّهُ مِنْ أَهْلِ الْاءِخْلاصِ أَظْهَرَ اللّهُ أَمْرَهُ فَإِذا کَمُلَ لَهُ الْعَقْدُ وَ هُوَ عَشَرَهُ آلافِ رَجُلٍ خَرَجَ بِإِذْنِ اللّهِ ــ عَزَّ وَ جَلّ ــ فَلایَزالُ یَقْتُلُ أَعْداءَ اللّهِ حَتَّی یَرْضَـی اللّهُ ــ عَزَّ وَ جَلّ.

قالَ عَبْدُ الْعَظیم: فَقُلْتُ لَهُ: یا سَیِّدی! وَ کَیْفَ یَعْلَمُ أَنَّ اللّهَ ــ عَزَّ وَ جَلّ ــ قَدْ رَضِیَ؟

قالَ: یُلْقِی فی قَلْبِهِ الرَّحْمَهَ، فَإِذا دَخَلَ الْمَدینَهَ أَخْرَجَ اللاّتَ و الْعُزّی فَأَحْرَقَهُما.»(۲).

(یعنی:

از عَبْدُالعَظیم بنِ عبداللّهِ حَسَـنی(۳) منقـول است که گفت: به محمّـد بن علیّ بن موسـی [یعنی: إمـامِ جواد] ــ علیهم السّـلام ــ گفتم:

من اُمیـد دارم که شـخصِ شـما آن بَرپایْ دارنده (/ قائِم) از خاندانِ محمّد باشـید که زمین را ــ همانگونه که از جور و ظلم پُر شده است ــ از قِسط و عدل پُر می سازد.

إمـام علیه السّـلام فرمود: ای أبوالقـاسم! هیچیک از ما نیست که بَرپایْ دارنـده أمرِ خـدایْ ــ عَزَّ وَ جَلّ ــ و راهنما به سویِ دینِ خدا نباشد، ولیک آن بَرپایْ دارنده (/ قائِم) که خداوند ــ عَزَّ وَ جَلَّ ــ به وسـیله او زمین را از أهلِ کُفر و إنکار پاک می سازد و از عدل و قِسط پُر می کُنَد، هموست که ولادتِ او بر مردمان پوشـیده باشد و خودِ او از چشمِ ایشان نهان گردد و نام بُردنش بر ایشان حرام باشد(۴) و او هَمْنام و هَمْ کُنیه یِ رسولِ خـدا (ص) است و اوست که زمین از برایش درنوردیـده آید(۵)، و هر دشوار پیشِ او خوار گردد، و از دورترین جایهایِ زمین، از یارانش به شـمارِ أهلِ بـدر، سـیصد و سـیزده مَرد، برِ او گِرْد آیند و این سخنِ خدایْ ــ عَزَّ وَ جَلّ ــ است که: «هرجا که

باشـید خداوند همگی تان را بیاوَرَد؛ که خداوند بر هر چیز تواناست»(۶)؛ پس چون این شمار از أهلِ إخلاص، از برایِ او گِرد آیند، خداوند أمرش را آشکار کُنَد، و چون «عقد» ـ که ده هزار مَرد است ـ برایِ او فراهم آید، به إذنِ خدایْ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ خروج کُنَد و پیوسته دشمنانِ خدایْ را به قتل آرَد تا جائی که خداوند ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ خُشنود گردد.

عبدالعظیم گفت: او را گفتم: سَروَرَم! چگونه بدانَد که خدایْ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ خُشنود شده است؟

فرمود: در دلِ او رَحْمَت اَفکَنَد؛ و چون به مدینه درآید، لات و عُزّی را بیرون آرَد و بسوزانَد.).

ص: ۱۷۳

پینوشتها

(۱) سوره بقره، آیه ۱۴۸.

(۲) کمال الدّین و تمام النّعمه / ۳۷۷ ـ ۳۷۸ <؛ و نگر: پهلوان، ۲/۷۱ و ۷۲؛ و: کمره ای، ۲/۴۹ و ۵۰؛ و نیز نگر: کفایه الأثرِ خزاز، ص ۲۷۷ و ۲۷۸؛ و: الاِحتجاجِ طَبْرِسی، ۲/۴۸۱ و ۴۸۲، ط. أسوه؛ و: وسائل الشّیعه، ط. مؤسّسه آل البیت علیهم السّلام لإحیاءالتُّراث، ۱۶/۲۴۲ و ۲۴۳؛ و: بحارالأنوار، ۵۱/۳۲ و ۱۵۷ و ۵۲/۲۸۳ (ط. ۱۱۰ جلدی مؤسّسه الوفاء بیروت)، تفسیر نورالثّقلین، تحقیق الرّسولیّ المحلاّتی، قم: المطبعه العلمیّه، ۱/۱۳۸ و ۱۳۹؛ و: مستدرک الوسائل ۱۲/۲۸۳؛ و: موسوعه کلمات الإمام الجواد علیه السّلام، ط. ۱، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.>.

(۳) <أبوالقاسم عبدالعظیم بن عبداللّه بن علی بن الحَسَن بن زید بن السّبْط الأکبر الإمام الحَسَن المُجتبی ـ علیه السَّلام ـ (معروف به: عبدالعظیمِ حَسَنی)، از أعاظمِ زاد و رودِ أمیرِ مؤمنان و زهرایِ بتول ـ صَلَواتُ اللّهِ و سَلامُهُ عَلَیهِما ـ و از یارانِ بزرگوار و اَرجدارِ إمامِ جواد و إمامِ هادی ـ علیهما السّلام ـ بشمارست. برخی او را از أصحاب إمامِ هشتم علیه السّلام نیز قلمداد کرده اند و احتمالِ این که به محضرِ إمامِ عسکری علیه السّلام هم شرفیاب شده باشد، نیرومند است.

أئمّه أطهار ـ علیهم السّلام ـ او را گرامی می داشته اند.

مرقدِ این بزرگوار در ری، از دیرباز زیارتگاهی موردِ توجّه و احترام و اعتبار بوده است، و در مأثور، زیارتِ آن جَناب دارایِ پاداشی سترگ دانسته شده.

این بزرگوار که در میانِ عمومِ ایرانیان به نام «شاهزاده عبدالعظیم» شهرت دارد، مُحَدِّثی جلیل به شمار می آید و از وی بیش از ۳۳ روایت در «کتبِ أربعه» آمده است.

ص: ۱۷۵

حضرتِ عبدالعظیم کتابی به نامِ خُطَب أمیرالمؤمنین علیه السَّلام تألیف کرده است که متأسفانه به دستِ ما نرسیده.

نگر: الموسوعه الرّجالیّه المیسّره ۱/۴۸۴؛ و: شرحِ حدیثِ عَرضِ دین، آیه اللّه صافیِ گلپایگانی، ص ۳۶ و ۳۷؛ و: فهرس التّراث ۱/۲۷۰ و ۲۷۱؛ و: مجمع الرّجال ۴/۹۷ و ۹۸؛ و: خاندانِ وحی [علیهم السّلام]، قُرَشی، ص ۶۹۸ و ۶۹۹.>.

(۴) <درباره پُرسمانِ حرمتِ نام بردن از آن حضرت، در پیشگفتارِ تَرجُمان سخن گفته شد.>.

(۵) <در این باره، نگر: متنِ حدیثِ ۳۲ و پینوشتِ ۶ در بخشِ پینوشتهایِ همان حدیث.>.

(۶) <ترجَمه همان بهره از آیتِ ۱۴۸ سوره بقره است که در متن بیامده بود. مرحومِ فیض ـ رضوانُ اللّهِ علیه ـ در تفسیرِ صافی (تحقیق الأمینی، ۱/۳۰۱) ـ پس از إشاره به قولی که این عبارتِ شریفِ قرآنی را مربوط به حشرِ روزِ رستاخیز می دانَد ـ خاطرنشان می کند بنا بر أَخبارِ أهل البَیْت ـ علیهم السّلام ـ، مرادِ این عبارتِ قرآنی، أصحابِ حضرتِ مَهدی علیه السّلام اند که در آخِرالزّمان گِردآورده می شوند.>.

ص: ۱۷۶

حدیثِ سیزدهم: نصِّ إمامِ هادی _ علیه السّلام _ بر حضرتِ قائِم (عج)

اشاره

«عن(۱) الصُّقْر بن أَبی دُلَفٍ قالَ: سَمِعْتُ عَلیَّ بنَ مُحَمَّدِ بنِ علیٍّ الرِّضا _ عَلَیْهِمُ السَّلام _ یَقُولُ:

إِنَّ الْاءِمامَ بَعْدی الْحَسَنُ ابْنی وَ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ القائِمُ الَّذی یَمْلَاءُ الْاءَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلاً کَما مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.»(۲).

(یعنی:

از صُـقْر بن أبی دُلَف(۳) منقول است که گفت: شـنیدم علیّ بن محمّـد بن علیّ الرّضـا علیهم السّـلام <یعنی: إمـامِ هـادی علیه السّلام <می فرمود:

همانا پیشوا پس از من، پسرم حَسَن است، و پس از حَسَن، پسرش قائِم که زمین را، همانگونه که از جَوْر و ستم پُر شده است، از قِسط و عَدْل پُر می سازَد.).

ص: ۱۷۷

پینوشتها

(۱) <در سندِ نسخه پهلوان و کمره ای بجایِ «عَنْ»، «حَدَّثَنا» ست>.

(۲) کمال الدّین و تمام النّعمه / ۳۸۳ <؛ پهلوان: ۲/۷۹ _ ۸۰؛ و: کمره ای: ۲/۵۵>.

(۳) <مراد صَقْر بن أبی دُلَفِ کَرْخی است که باز هم از إمامِ هادی علیه السّلام حدیث روایت کرده. نگر: الموسوعه الرّجالیّه المیسّره، ۱/۴۳۸.>.

ص: ۱۷۹

حدیثِ چهاردهم: نصِّ إمامِ عسکری _ علیه السّلام _ بر فرزندش،

اشاره

حضرتِ قائِم (عج)

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسحاقَ بْنِ سَعْدٍ الْأَشْعَرِیِّ، قالَ: دَخَلْتُ عَلی أَبی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ _ عَلَیْهِمَا السَّلام _ وَ أَنَا أُریدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلَفِ [مِنْ] بَعْدِه، فَقالَ لی مُبْتَدِئًا:

یا أَحْمَدَ بْنَ إِسحاقَ! إِنَّ اللّهَ _ تَبارَکَ و تَعالَی _ لَمْ یُخلِ الْأَرْضَ مُنْذُ خَلَقَ آدَمَ _ عَلَیْهِ السَّلام _ وَ لایُخلِیهَا إِلی أَنْ تَقُومَ السّاعَهُ مَنْ حُجَّهٍ لِلّهِ عَلی خَلْقِهِ، بِهِ یَدْفَعُ الْبَلاءَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ بِهِ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ، وَ بِهِ یُخْرِجُ بَرَکاتِ الْأَرْضِ.

قالَ: فَقُلْتُ لَهُ: یَا ابْنَ رَسُولِ اللّه! فَمَنِ الْإِمامُ وَ الْخَلیفَهُ بَعْدَکَ؟

فَنَهَضَ _ عَلَیْهِ السَّلام _ مُسْرِعًا فَدَخَلَ الْبَیْتَ، ثُمَّ خَرَجَ وَ عَلی عاتِقِهِ غُلامٌ کَأَنَّ وَجْهَهُ الْقَمَرُ لَیْلَهَ الْبَدْرِ مِنْ أَبناءِ الثَّلاثِ سِنین، فَقالَ:

یا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحاقَ! لَوْلا کَرامَتُکَ عَلَی اللّهِ _ عَزَّ وَ جَلّ _ وَ عَلی حُجَجِهِ، ما

عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنی هـذا، إِنَّهُ سَمِیُّ رَسُولِ اللّهِ ـ صَلَّی اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِه ـ وَكَنِيُّهُ، الَّذِی يَمْلأُ الأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.

يا أَحْمَدَ بْنَ إِسحاقَ! مَثَلُهُ فی هذِهِ الأُمَّةِ مَثَلُ الْخِضْرِ ـ عَلَيْهِ السَّلام ـ ، وَ مَثَلُهُ مَثَلُ ذِی الْقَرْنَيْنِ، وَ اللّهِ لَيَغيبَنَّ غَيْبَةً لايَنْجُو فيها مِنَ الْهَلَكَةِ إِلاّ مَنْ ثَبَّتَهُ اللّهُ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ عَلَی الْقَوْلِ بِإِمامَتِهِ وَ وَفَّقَهُ [فيها] لِلدُّعاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِه.

فَقالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسحاقَ: فَقُلْتُ لَهُ: يا مَوْلایَ! فَهَلْ مِنْ عَلامةٍ يَطْمَئِنُّ إِلَيْها قَلْبی؟ فَنَطَقَ الْغُلامُ ـ عَلَيْهِ السَّلام ـ بِلِسانٍ عَرَبیٍّ فَصيحٍ فَقال:

أَنَا بَقِيَّةُ اللّهِ فی أَرْضِهِ، وَ الْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدائِهِ، فَلاتَطْلُب أَثَرًا بَعْدَ عَيْنٍ، يا أَحْمدَ بْنَ إِسْحاقَ!

فَقالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسحاقَ: فَخَرَجْتُ مَسْرورًا فَرِحًا، فَلَمّا كانَ مِنَ الْغَدِ عُدْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللّه! لَقَدْ عَظُمَ سُرُوری بِما مَنَنْتَ [بِهِ] عَلَیَّ، فَما السُّنَّةُ الجاريَةُ فيهِ مِنَ الْخِضْرِ وَ ذِی الْقَرْنَيْنِ؟ فَقالَ: طُولُ الْغَيْبَةِ يا أَحْمَدُ!

قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللّه! وَ إِنَّ غَيْبَتَهُ لَتَطُولُ؟

قالَ: إِی وَرَبِّی حَتّی يَرْجِعَ عَنْ هـذَا الأَمْرِ أَكْثَرُ الْقائِلينَ بِهِ وَ لايَبْقی إِلاّ مَنْ أَخَذَ اللّهُ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ عَهْدَهُ لِوِلايَتِنا، وَ كَتَبَ فی قَلْبِهِ الإِيمانَ وَ أَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ.

يا أَحْمَدَ بْنَ إِسحاقَ! هذا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللّهِ، وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللّهِ، وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللّهِ، فَخُذْ ما آتَيْتُكَ وَ اكْتُمْهُ وَ كُنْ مِنَ الشّاكِرِينَ تَكُنْ مَعَنا غَدًا فی عِلِّيِّينَ.»(۱).

(يعنی:

از أحمد بن إسحاق بن سَعْدِ أَشْعَری(۲) منقول است كه گفت:

ص: ۱۸۲

بر أبومحمّد حَسَن بن علی ـ عَلَيْهِمَا السَّلام ـ وارد شدم و می خواستم از وی درباره جانشینِ پس از او بپُرسم. خود آغاز به سخن فرمود و مرا گفت:

ای أحمد بن إسحاق! خدایْ ـ تَبارَکَ و تَعالی ـ از آنگاه که آدم علیه السّلام را بیافریده تا آنگاه که رستاخیز بر پا شود، زمین را از حجّتی که خدایْ را بر آفریدگانش باشد، خالی نگذاشته است و نمی گُذارَد ؛ بدو بلا را از زمینیان می گَردانَد و بدو باران را فرو می بارَد و بدو برکاتِ زمین را بیرون می آرَد.

أحمد بن إسحاق گفت: به آن حضرت گفتم: ای پسرِ رسولِ خدا! إمام و خلیفه پس از تو کیست؟؛ إمام علیه السّلام شتابان برخاست و به خانه درون رفت؛ پس بیرون آمد و کودکی سه ساله بر دوش داشت که گوئی چهره اش ماهِ شبِ چهاردهم بود. آنگاه فرمود:

ای أحمد بن إسحاق! اگر ارج و پایگاهی که نزدِ خدایْ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ و نزدِ حُجّتهایِ او داری، نبود، این پسرم را به تو نشان نمی دادم. او هَمْنام و هَمْ کُنیه یِ رسولِ خدا ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ است؛ کسی که زمین را ـ همانگونه که از جَوْر و ظلم پُر شده است ـ از قِسط و عَدل پُر می سازد.

ای أحمد بن إسحاق! مَثَلِ او در این أُمَّت، مَثَلِ خِضْر علیه السّلام است، و مَثَلِ او مَثَلِ ذُوالْقَرْنَیْن(۳) است. به خدا قَسَم او چُنان غَیبتی داشته باشد که جُز کسی که خدایْ ـ عَزَّ و جَلّ ـ او را بر باور به إمامت پایدار داشته و در آن روزگار به دعا برایِ تعجیلِ فَرَجَش مُوَفَّق ساخته باشد، از هلاک رهائی نیابَد.

أحمد بن إسحاق گفت: به آن حضرت گفتم: ای سَروَرَم! آیا نشانه ای هست که دلم با آن آرام یابد؟ آن کودک علیه السّلام به زبانِ عربیِ فصیح به سخن آمد و فرمود:

من اندوخته خداوند در زمین و کینْ ستان از دشمنانِ اویم؛ ای أحمد بن إسحاق!

ص: ۱۸۳

پس از عیان دیدن در جُستجویِ نشانه مباش!(۴)

أحمد بن إسحاق گفت: شاد و خرّم بیرون آمدم و چون فردا شد، بازگشتم و به آن حضرت گفتم: ای پسرِ رسولِ خدا! بخاطرِ آنچه بدان بر من منّت نهادی، بس شادم؛ وانگهی آن سنّت که از خِضْر و ذوالقَرْنَین در وی هست چیست؟

فرمود: طولِ غَیبت، ای أحمد!

گفتم: ای پسر رسولِ خدا! غَیبتِ او به طول می انجامد؟

فرمود: به خدا قَسَم چُنین است، تا آنجا که بیشترینه معتقدان بدین أمر(۵) از آن بازگَردَند و جز کسی که خدایْ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ پیمانِ ولایتِ ما از او ستانده و إیمان را در دلش نگاشته و او را با جانْمایه ای از جانبِ خود نیرو داده باشد(۶)، بر جای نمانَد.

ای أحمد بن إسحاق! این أمری است از أمرِ خدایْ، و سِرّی است از سِرِّ خدای، و نهانی است از نهانِ خدایْ؛ پس آنچه به تو دادم بستان و پوشیده دار و از شاکران باش تا فردا با ما در عِلّیین(۷) باشی.).

ص: ۱۸۴

پینوشتها

(۱) کمال الدّین و تمام النّعمه /۳۸۴ و ۳۸۵ <؛ و نگر: پهلوان، ۲/۸۰ _ ۸۲؛ و: کمره ای، ۲/۵۵ _ ۵۷.>.

(۲) <أبوعلی أحمد بن إسحاق بن عبداللّه بن سَعْدِ أَشْعَری از بزرگانِ شیعیانِ قم، ثقه و از خواصِّ حضرتِ إمام حسنِ عسکری علیه السّلام است.

نگر: الموسوعه الرّجالیّه المیسّره، ۱/۴۸.>.

(۳) <درباره «ذوالقَرنَیْن» که در کتاب و سنّت از او یاد شده است، بحثهایِ دامنه داری طرح گردیده (نگر: قاموسِ قرآنِ قُرَشی، ۵/۳۱۲ _ ۳۱۹؛ و: مجمع البحرین ۲/۴۹۴ _ ۴۹۶؛ و: غریب الحدیث فی بحارالأنوار، ۳/۲۴۶؛ و: مرآه العقول ۳/۱۵۸ و ۱۵۹، و ۴/۳۰۴؛ و: دائره المعارفِ تشیّع ۸/۶۰ _ ۶۳).

درباره غَیبتِ ذوالقَرنَیْن، علی الخُصوص، نگر: کمال الدّین و تمام النّعمه، تحقیقِ غفّاری، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه . ق، صص ۳۹۳ _ ۴۰۶؛ و: پهلوان ۲/۹۳ _ ۱۱۶؛ و: کمره ای ۲/۶۳ _ ۷۸.>.

(۴) <مرحومِ میرمحمّدصادقِ خاتون آبادی، این عبارت را چُنین ترجَمه کرده است: «پس مَطَلب أثر و نشان بعد از معاینه و روبرو دیدن» (کشف الحق، ط. میرصابری، ص ۴۹).

سالها پیش از او نیز مرحومِ میرلوحی در کفایه المهتدی _ که به نظر می رسد مرجعِ مرحومِ خاتون آبادی بوده است _ اینگونه ترجَمه نموده: «پس طلب مکن أثر و نشان بعد از معاینه و روبرو دیدن» (گزیده کفایه المهتدی، ص ۱۷۷).

«لا تطلب أثرًا بَعدَ عین» در زبانِ عربی مَثَل است و به کسی گفته می شود که چیزی را که عیان

ص: ۱۸۵

می بینَد فرومی گَذارَد و در پیِ نشانه ای از آن بَرمی آیَد (نگر: أقرب الموارد، ذیلِ «عین»).>.

(۵) <مُراد از این أمر، ولایت و مذهب و مُعْتَقَداتِ أهل البیت ـ علیهم السّلام ـ است. سنج: مرآه العقول ۱/۹۳.>.

(۶) <رجوع بفرمائید به متنِ حدیثِ چهارم و پینوشتهایِ ۳ و ۴ از آن بخش.>.

(۷) <دربـاره معنایِ واژه «عِلِّیّین» (/ «عِلِّیّون») ـ که در قرآنِ کریم (س ۸۳ ی ۱۸ و ۱۹) هم به کار رفته است ـ گفت و گوها در میان است.

به قـولی «عِلِّیّون» آسـمانِ هفتم است که جایگـاهِ أرواحِ مؤمنـان است. به قـولی بهشت است. به قـولی بالاـترین و شـریف ترین جایگاه و مرتبه و نزدیک ترین پایگاه به خداوندِ متعال است. به قولی ـ بدین اعتبار که بهشتِ أصـحابِ یمین با بهشتِ مقرّبان متفاوت است ـ بهشتِ أصحابِ یمین است. به قولی برترینِ پردیسهاست....

نگر: مجمع البحرینِ طُرَیحی، إعـداد محمود عادل، ۳/۲۴۰؛ و: مرآه العقول ۴/۲۷۱؛ و: غریب الحـدیث فی بحارالأنوار ۳/۹۱؛ و: قاموسِ قرآنِ قُرَشی ۵/۳۹ و ۴۰؛ و: مفردات ألفاظ القرآن، الرّاغب الاصفهانی، تحقیق داودی، ص ۵۸۳ و ۵۸۴.>.

ص: ۱۸۶

حدیث پانزدهم: نصِّ حضرتِ قائِم(عج) بر خویشتن و ردِّ

اشاره

آن حضرت بر جعفر بن علی

«عن الشّیخ الصَّدوقِ أَحْمَدَ بنِ إسحاقَ بنِ سَعْدٍ الأَشْعَرىّ ــ رَحِمَهُ اللّه ــ أَنَّهُ جاءَه بَعْضُ أَصْحابِنا يُعْلِمهُ أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ عَلىٍّ كَتَبَ إِلَيْهِ كِتابًا يُعَرِّفهُ فيه نَفْسَه، وَ يُعْلِمهُ أَنَّهُ القَيِّمُ بَعْدَ أَخِيه، وَ أَنَّ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الحَلالِ وَ الحَرامِ مَا يُحْتاجُ إِلَيْه وَ غَيْر ذلِکَ مِنَ العُلُومِ كُلِّها.

قالَ أَحْمَدُ بنُ إِسحاقَ: فَلَمّا قَرَأْتُ الكِتابَ كَتَبْتُ إِلَى صاحِبِ الزَّمان ــ عَلَيْهِ السَّلام ــ وَ صَيَّرتُ كِتابَ جَعْفَرٍ فى دَرْجِهِ، فَخَرَجَ الجَوابُ إِلىَّ فى ذلِکَ:

بِسمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم

أَتانى كِتابُکَ ــ أَبْقاكَ اللّهُ! ــ وَ الْكتابُ الَّذى أَنْفَذْتَهُ دَرْجَهُ، و أَحاطَتْ مَعرِفَتى بِجَميعِ ما تَضَمَّنَهُ عَلَى اخْتِلافِ أَلْفاظِهِ، و تَكَرُّرِ الخَطَأِ فيه، وَ لَوْ تَدَبَّرْتَهُ

لَوَقَفْتَ عَلى بَعْضِ ما وَقَفْتُ عَلَيْهِ مِنْه.

وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمينَ حَمْدًا لا شَريكَ لَهُ عَلى إحسانِهِ إِلَيْنا وَ فَضْلِهِ عَلَيْنا؛ أَبَى اللّهُ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ لِلْحَقِّ إِلاَّ إِتْمامًا، وَ لِلباطِلِ إِلاَّ زُهُوقًا، وَ هُوَ شاهِدٌ عَلَيَّ بِما أَذْكُرُه، وَ لى عَلَيْكُم بِما أَقُولُه، إِذا اجْتَمَعْنا لِيَوْمٍ لاَ رَيْبَ فيهِ وَ يَسْأَ لُنا عَمّا نَحْنُ فيهِ مُخْتَلِفُون.

إِنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لِصاحِبِ الكِتَابِ عَلَى المَكتُوبِ إِلَيه وَ لاَ عَلَيْكَ وَ لاَ عَلى أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ جَميعًا إِمامَةً مُفْتَرَضَةً، و لا طاعَةً و لا ذِمَّةً، وَ سَأُبَيِّنُ لَكُمْ جُمْلَةً تَكْتَفُونَ بِهَا إِنْ شَاءَ اللّهُ تَعالى.

يا هذا! ـ يَرْحَمُكَ اللّهُ! ـ إِنَّ اللّهَ تَعالى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثًا، وَ لا أَهْمَلَهُمْ سُدًى، بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَسْماعًا و أَبْصارًا وَ قُلوبًا وَ أَلبابًا، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمُ النَّبِيِّينَ ـ عَلَيْهِمُ السَّلام ـ مُبَشِّرينَ وَ مُنْذِرينَ، يَأْمُرُونَهُمْ بِطاعَتِهِ وَ يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ، وَ يُعَرِّفُونَهُمْ ما جَهِلُوهُ مِنْ أَمْرِ خالِقِهِمْ وَ دِينِهِمْ، وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتابًا وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلائِكَةً؛ بايَنَ(١) بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَنْ بَعَثَهُمْ إِلَيْهِمْ بِالْفَضْلِ الَّذِى جَعَلَهُ لَهُمْ عَلَيْهِمْ، وَ ما آتاهُم مِنَ الدَّلائِلِ الظّاهِرَهِ، وَ الْبَراهِينِ الباهِرَهِ، وَ الْآياتِ الْغالِبَه؛ فَمِنْهُمْ مَنْ جَعَلَ النّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَ سَلامًا وَ اتَّخَذَهُ خَليلاً، وَ مِنْهُمْ(٢) مَنْ كَلَّمَهُ تَكْلِيمًا وَ جَعَلَ عَصاهُ ثُعْبانًا مُبِينًا، وَ مِنْهُمْ مَنْ أَحْيَى الْمَوْتى بِإِذْنِ اللّهِ، وَ أَبْرَأَ الأَكْمَهَ وَ الأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللّهِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ عَلَّمَهُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ و أُوتِيَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا ـ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ، وَ تَمَّمَ بِهِ نِعْمَتَهُ، وَ خَتَمَ بِهِ أَنبياءَهُ، وَ أَرْسَلَهُ إِلَى النّاسِ

كـافَّةً، وَ أَظْهَرَ مِنْ صِدْقِهِ مـا أَظْهَرَ، وَ بَيَّنَ مِنْ آياتِهِ وَ عَلاماتِهِ ما بَيَّنَ، ثُمَّ قَبَضَهُ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ حَميدًا فَقيدًا سَعيدًا، وَ جَعَلَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ إِلى أَخيهِ و ابْنِ عَمِّهِ وَ وَصِيِّهِ وَ وارِثِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبى طالِبٍ عليه السّلام ثُمَّ إِلَى الْأَوْصِياءِ مِنْ وُلْدِهِ واحِدًا واحِدًا، أَحْيَى بِهِمْ دِينَه، وَ أَتَمَّ بِهِمْ نُورَه، وَ جَعَلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ إِخْوانِهِمْ و بَنِى عَمِّهِمْ وَ الْأَدْنَيْنِ فَالْأَدْنَيْنِ مِنْ ذَوِى أَرْحامِهِمْ فُرقانًا بَيِّنًا، يُعْرَفُ بِهِ الحُجَّةُ مِنَ الْمَحْجُوجِ، وَ الإِمامُ مِنَ الْمَأْمُومِ، بِأَنْ عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوب، وَ بَرَّأَهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ، وَ طَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ، وَ نَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ، وَ جَعَلَهُم خُزَّانَ عِلْمِهِ، وَ مُسْتَوْدَعَ حِكْمَتِهِ، وَ مَوْضِعَ سِرِّهِ، وَ أَيَّدَهُمْ بِالدَّلائِلِ، وَ لَوْلا ذلِكَ لَكانَ النّاسُ عَلى سَواءٍ وَ لَادَّعَى أَمْرَ اللّهِ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ كُلُّ أَحَدٍ، وَ لَما عُرِفَ الحَقُّ مِنَ الباطِلِ، وَلا العالِمُ مِنَ الجاهِلِ.

وَ قَدِ ادَّعَى هذَا الْمُبْطِلُ الْمُفْتَرِى عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ بِمَا ادَّعاه، فَلَا أَدْرِى بِأَيَّةِ حالَةٍ هِىَ لَهُ رَجاء أَن يتمّ دَعْواه؟! أَبِفِقْهٍ فى دينِ اللّه؟! فَوَاللّهِ ما يَعْرِفُ حَلالاً مِنْ حَرامٍ وَ لايُفَرِّقُ بَيْنَ خَطَإٍ و صَوابٍ! أَمْ بِعِلْمٍ؟! فَما يَعْلَمُ حَقًّا مِن باطِلٍ، وَ لا مُحْكَمًا مِن مُتَشابِهٍ وَ لا يَعْرِفُ حَدَّ الصَّلاةِ وَ وقتَها! أَمْ بِوَرَعٍ؟! فَاللّهُ شَهيدٌ عَلى تَرْكِهِ الصَّلاةَ الْفَرْضَ أَربَعينَ يَوْمًا يَزْعَمُ ذلِكَ لِطَلَبِ الشَّعْوَذَه، وَ لَعَلَّ خَبَرَهُ قَدْ تَأَدَّى إِلَيْكُم، وَ هاتيكَ ظُرُوفُ مُسْكِره مَنْصُوبَه و آثار عِصْيانِه لِلّهِ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ مَشْهُورَه قائِمَه! أَمْ بِآيَةٍ؟! فَلْيَأْتِ بِها! أَمْ بِحُجَّةٍ؟! فَلْيُقِمْها! أَمْ بِدلالَةٍ؟! فَلْيَذْكُرْها!

قَالَ اللّهُ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ فى كِتابِهِ: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ * حمٓ * تَنْزيلُ الكِتابِ مِنَ اللّهِ العَزيزِ الحَكيمِ * مَا خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمآ إِلاَّ

بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ الَّذينَ كَفَروا عَمّآ أَنْذِرُوا مُعْرِضُون * قُلْ أَرَأَيْتُم ما تَدعُونَ مِن دونِ اللَّهِ أَرُونى ماذا خَلَقُوا مِنَ الْاءَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِى السَّماواتِ ائْتُونى بِكِتابٍ مِن قَبْلِ هذآ أَوْ أثارَةٍ مِن عِلْمٍ إن كُنتُم صادِقينَ * وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُو مِنْ دونِ اللّهِ مَن لايَستَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ القِيامَهِ و هُم عَن دُعآئِهِمْ غافِلونَ * وَ إِذا حُشِرَ النّاسُ كانُوا لَهُمْ أَعْدآءً وَ كانُوا بِعِبادَتِهِمْ كافِرين»(۳).

فَالْتَمِسْ ـ تَوَلَّى اللّهُ تَوفيقَكَ! ـ مِنْ هـذَا الظّالِمِ ما ذَكَرْتُ لَكَ وَ امْتَحِنْهُ وَ سَلْهُ عَنْ آيَهٍ مِن كِتابِ اللّهِ يُفَسِّرها، أَوْ صَلاةٍ فريضَهٍ يُبَيِّن حُدُودَها وَ ما يَجِبُ فيها، لِتَعْلَمَ حالَهُ و مِقْدارَهُ وَ يَظْهَرَ لَكَ عَوارُهُ و نُقْصانُهُ وَ اللّهُ حَسِيبُه.

حَفِظَ اللّهُ الحَقَّ عَلى أَهْلِهِ و أَقَرَّهُ فى مُستَقَرِّهِ وَ قَدْ أَبَى اللَّهُ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ أَنْ تَكُونَ الْاءِمامَهُ فى أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ و الْحُسَيْنِ ـ عَلَيْهِمَا السَّلام ـ وَ إِذا أَذِنَ اللّهُ لَنا فِى الْقَوْلِ ظَهَرَ الحَقُّ وَ اضْمَحَلَّ الباطِلُ وَ انْحَسَرَ عَنْكُمْ.

وَ إِلَى اللّهِ أَرْغَبُ فِى الكِفايَهِ وَ جَميلِ الصُّنْعِ وَ الوِلايَهِ.

وَ حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَكيلُ، وَ صَلَّى اللّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد.»(۴).

(يعنى:

از شيخ صدوق، أحمد بن إسحاق بن سَعْدِ أَشْعَرى ـ كه خدايش رحمت كُناد ـ منقول است كه يكى از شيعيانِ إمامى به سُراغش آمد تا به وى خبر دهد جعفر بن على نامه اى به او نوشته است تا خود را در آن به وى بشناساند و خبر دِهد كه پس از برادرش، متولّىِ أمر، اوست، و هرچه از علمِ حلال و حرام موردِ نيازست و جُز آن از جميعِ علوم، نزدِ وى است.

أحمد بن إسحاق گفت: چون آن نامه را خواندم، نامه ای به صاحب الزّمان ـ عَلَيْهِ السَّلام ـ نوشتم و نامه جعفر را در ميانِ نامه خويشتن نهادم. پس در اين باره چُنين به من پاسخ رسيد:

به نامِ خداوندِ بخشنده مهربان

نامه تو ـ كه خدايت پايدار داراد! ـ و آن نامه كه در ميانِ آن نهاده بودى برسيد و با همه اختلافِ ألفاظ و تَكرارِ خطا در آن، از همه مضمونش آگاه شدم. تو هم اگر در آن تدبّر كرده بودى، پاره اى از آنچه را من دانستم، درمى يافتى.

خداوند، پروردگارِ جهانيان، را سپاس و ستايشِ فراوان كه او را بر نيكوئى اش به ما و دِهِش وى بر ما هَنبازى نباشد. خداوند از براىِ حق جُز تمامت يافتن را خوش ندارَد و از براىِ باطل جُز نابودى را، و او هنگامى كه در روزى گُمانْ ناپذير گِرد آئيم، درباره آنچه ياد مى كنم، بر من، و درباره آنچه مى گويم، از براىِ من، بر شما، گواه است، و از ما درباره آنچه در آن اختلاف مى كنيم پُرسش مى فرمايد.

او از براىِ صاحبِ اين نامه، نه بر كسى كه نامه بدو نوشته شده و نه بر تو و نه بر أحدى از جميعِ مردمان، پيشوائىِ واجب و يا طاعت و يا ذِمَّت قرار نداده است. براىِ شما لَختى را تبيين خواهم كرد كه ـ إن شاءَ اللّهُ تعالى ـ بدان بسنده مى كنيد.

فلانى! ـ خدايت رحمت كُناد! ـ خدایْ تعالى خَلْق را بيهوده نيافريده و به حالِ خود رها نكرده است، بلكه ايشان را به قدرتِ خويش آفريده و از براىِ ايشان گوش و چشم و دل و خِرَد قرار داده است. آنگاه پيامبران را به تبشير و إنذار برانگيخته كه ايشان را به طاعتِ وى فرمان دِهَنْد و از معصيتش نَهى كُنَند و آنچه درباره آفريدگارشان و دينشان ندانسته اند به ايشان بشناسانند، و بر ايشان كتابى فرو فرستاد و فرشتگانى را به سويشان روانه كرد. ميانِ ايشان <يعنى: پيامبران ـ عليهم السّلام ـ> و كسانى كه ايشان را به سويشان برانگيخت <يعنى: مردمِ عادى> با فضلى كه

ایشـان را بر آنان نهاد و دلائلِ آشـکار و بَراهینِ تابناک و نشانه هایِ پیروزمنـدی که به ایشان داد، فرق گـذاشت. چه، از ایشان است، کسـی که آتش را بر او سـرد و بی گَزَنْد ساخت و او را دوست گرفت، و کسـی که با او <بی میانجی <سـخن گفت و عصایِ او را به صورتِ اژدهائی آشـکار درآورْد، و کسـی که به إِذنِ خداوند مُردگان را زنده کرد و نابینایِ مادرزاد و پیس را به إِذنِ خداوند تَندُرُست گردانید، و کسی که زبانِ پرندگان اش درآموخت و همه چیز داده شد.

آنگـاه محمّـد ــ صَـلَّی اللّـهُ عَلَیـهِ وَ آلِـه ــ را به عنـوانِ رحمـتی از برایِ جهانیـان برانگیخت و نعمتِ خـود را بـا او تمـام کرد و پیامبرانش را به وی ختم نمود و او را به سویِ همه مردمان فرسـتاد، و بـدانسان که شـد و رخ داد صِدْقِ او را آشـکار و آیات و علاماتِ خویش را تبیین فرمود. آنگاه پیامبر ــ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِه ــ را سُتوده و نیکبخت به آن جهان بُرد و دلها داغدار شد و پس از وی کار را به برادر و پسـرِ عمّ و وصـیّ و وارِثش، علیّ بنِ أبی طالب علیه السّـلام ، و سـپس به أوصـیائی که از فرزندانِ اوینـد، یکی پس از دیگری، سپُرْد. به وسـیله ایشـان دینِ خـود را زنـده کرد و فروغِ خویش را تمـام گردانیـد و میـانِ ایشـان و برادران و عَموزادگان و دیگر خویشاوندانِ دورتر و دورترِ ایشان تفاوتی آشـکار نهاد که حُجَّت از مَحْجُوج(۵) و إمام از مأموم بدان بازشناخته می شود. بدین ترتیب که ایشان را از گناهان معصوم و از عُیوب مُبَرّی و از ریم(۶) مُطَهَّر و از اشتباه مُنَزَّه ساخته و گنجورانِ دانشِ خویش و ودیعتگـاهِ حکمتِ خود و جایگـاهِ سِـرّش قرار داده و با دلائل یاریشان کرده است. اگر چُنین نبود، مردمان یکسان می بودنـد و هر کسـی مُدَّعیِ أَمرِ خدایْ ــ عَزَّ و جَلّ ــ می شد، و نه حق از باطل و نه عالِم از جاهل بازشـناخته نمی آمد.

این باطل انـدیشِ دروغْ بَنْـد بر خداوند، با آنچه مدّعی اش شده، ادّعایِ دروغ کرده است، و نمی دانم به چه صورتی امید دارد مدّعایش به مقصود رسد؟! آیا به واسطه

ص: ۱۹۲

شناختی در بابِ دینِ خدا؟! که به خدا قَسَم هیچ حلالی را از حرام باز نمی شناسد و میانِ خطا و صواب فرق نمی نهد! یا به واسطه معلوماتی؟! که البتّه هیچ حقّی را از باطل و هیچ مُحْکَمی را از مُتشابه بازنمی دانَد و از حدِّ نماز و وقتِ آن نیز آگاه نیست! یا به پارسائیی؟! که خدا گواه است او نمازِ واجب را چهل روز ترک کرده بود و به پندارِ خود با این کار در پیِ تردستی بود، و چه بسا خبرِ آن به شما رسیده باشد؛ آن ظرفهایِ مُسکِرِ او برپاست و آثارِ سرپیچی اش از فرمانهایِ خدایْ ــ عَزَّ وَ جَلّ ــ مشهور و برجا! یا به آیه ای؟! که باید بیارَدَش! یا به حجّتی؟! که باید إقامه کُنَد! یا به دلالتی؟! که باید خاطرنشان نماید!

خدایْ ــ عَزَّ وَ جَلّ ــ در کتابِ خود گفته است: «به نامِ خداوندِ بخشنده مهربان * حا. میم. * فروفرستادنِ این کتاب از خدایِ پیروزمندِ استوارکار است * آسمانها و زمین و آنچه را در میانشان است، جُز به حق و سررسیدی مُعَیَّن نیافریدیم، و کسانی که کُفْر وَرزیدند از آنچه بدان بیم داده شدند رویگردان اند * بگو: آیا آنچه را جُز خداوند می خوانید دیده اید؟ به من نشان دهید که از زمین چه آفریده اند؟ یا ایشان را در آسمانها هَنْبازی هست؟ اگر راستگو هستید، برایِ من کتابی از پیش از این یا نشانه ای از دانشی بیاورید * کیست گمراه تر از آنکس که کسی جُز خداوند را می خوانَد که تا روزِ رستاخیز پاسخش ندهَد، و آنان خود از خواندنِ ایشان غافل اند * و چون مردمان گِردآورده شوند، ایشان را دشمن باشند و از پَرَستِشِشان بیزار باشند».

پس تو ــ که خداوند کامیابت بداراد! ــ آنچه را با تو گفتم از این ستَمْران بخواه و بیازْمایَش و از او درباره آیه ای از کتابِ خدا پُرسش کُن که تفسیرش کند، یا درباره نمازی واجب که حدودِ آن را و آنچه را در آن واجب است تبیین نماید؛ تا حال و پایگاهش را بدانی و کاستی و کمبودش برایت آشکار شود، و خداوند او را بسنده است.

ص: ۱۹۳

خداوند حق را از برایِ أهلِ آن پاس داشته و در جایگاهِ خود استقرار بخشیده است، و خدایْ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ نپسندیده که پس از حَسَن و حُسَیْن ـ عَلَیْهِمَا السَّلام ـ إمامت در دو برادر باشد. آنگاه که خداوند ما را إِذنِ سخن دهد حق آشکار می شود و باطل ناپدید می گردد و از شما دست برمی دارَد.

کفایت و کردارِ نیکو و ولایت را از خدا مسألت دارم.

و خداوند ما را بس است و نیکوکارسازی است. و درودِ خداوند بر محمّد و خاندانِ محمّد باد!).

ص: ۱۹۴

پینوشتها

(۱) <در متنِ عربیِ چهل حدیث، و در مأخذِ آن ـ یعنی: الغیبهِ طوسی، ط. مکتبه نینوی الحدیثه ـ ، «یأتین» است؛ که به پندارِ راقمِ این سطور معنایِ روشن و معقولی ندارد.

در مقابل، در الِاحتجاجِ طَبْرِسی (ط. أعلمی، ص ۴۰۸)، «باین» آمده است، و ما همین ضبط را در متن بیاوردیم.

در چاپِ جدیدِ الغیبهِ طوسی (ط. مؤسّسه المعارف الإِسلامیّه، ص ۲۸۸) اگرچه در متن «یأتین» ضبط شده، در هامش، ضبطِ سه دستنوشت از نسخه هایِ موردِ رجوعشان را «بائن» گزارش کرده اند؛ فَتَأَمَّل.

این کاربُردِ «بایَنَ» سنجیدنی است با کاربُردِ «مُبایَن» (اسمِ مفعولِ «بایَنَ») در عبارتی از نهج البلاغهِ شریف:

«... و مُبـایَنٌ بَیْنَ مَحـارِمِه...» (یعنی:... در قرآن میـانِ کارهـایِ حرام فرق گذاشـته شـده / نگر: نهـج البلاغه، ترجَمه علی أصـغرِ فقیهی، ص ۲۴).>

(۲) <در متنِ عربیِ چهل حدیث و مأخذِ آن ـ یعنی: الغیبهِ طوسی، ط. مکتبه نینوی الحدیثه (ص ۱۷۵) ـ «منه» است.>

(۳) <س ۴۶ (الأَحْقاف)، ی ۱ ـ ۶>.

(۴) الغیبهِ شیخ / ۱۷۴ ـ ۱۷۶ <و نگر: الِاحتجاجِ طَبْرِسی، ط. أعلمی، ص ۴۶۸ و ۴۶۹؛ و: مَعادِن الحکمه، ۲/۲۷۵ ـ ۲۷۸؛ و: بحارالأنوار (ط. ۱۱۰ جلدی) ۵۳/۱۹۳ ـ ۱۹۶ (به نقل از الغیبه).

در شـرح و ترجمه اِحتجاج که نظام الـدّین أحمدِ غفّاریِ مازندرانی در سده دهم نوشـته، مَعَ الأَسَف ترجَمه نامه آورده نشده و طبعِ متنِ آن نیز طرزِ مطلوبی ندارد. نگر: ط. کتابفروشیِ

ص: ۱۹۵

مرتضوی، ۴/۲۸۷ _ ۲۸۹.>.

(۵) <«مَحجوج» یعنی: مغلوب به دلیل، شکست یافته به حجّت، کسی که در احتجاج مغلوب گردیده است.

نیز نگر: الغیبهیِ نُعمانی، ط. فارِس حَسّون کریم، ص ۱۴۷.

چون کـاربُردِ این واژه در نثرِ فنّیِ پارسـی پیشـینه دارد _ و دستِ کم در مرزبان نامه به کار رفته است _ ، نیازی به معادلْ یابیِ متکلّفانه _ وای بسا ناکام و نارسا _ برایِ آن ندیدیم.>.

(۶) <«ریم»، واژه کهنِ پارسی است که در معنایِ چرک و پلیدی و «دَنَسِ» عربی به کار رفته.>.

ص: ۱۹۶

حدیثِ شانزدهم: حضرتِ قائِم (عج) از فرزندان أمیرِمؤمنان

اشاره

علیه السّلام است

«عَنْ ابنِ عبّاس، قال: قالَ رَسُولُ اللّه ــ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه ــ :

إِنَّ عَلیًّا إِمامُ أُمَّتی مِن بَعْدِی، وَ مِنْ وُلْدِهِ الْقائِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذِی إِذَا ظَهَرَ یَمْلَاءُ الْاءَرْضَ عَدْلاً وَقِسْطًا کَما مُلِئَتْ جَوْرًا و ظُلْمًا؛ وَ الَّذِی بَعَثَنی بِالْحَقِّ بَشِیرًا وَ نَذیرًا إِنَّ الثّابِتینَ عَلَی الْقَوْلِ بِإِمامَتِهِ فی زَمانِ غَیْبَتِهِ لَاءَعَزُّ مِنَ الْکِبْرِیتِ الْاءَحْمَر.

فَقامَ إِلَیْهِ جابِرُ بْنُ عَبْدِاللّهِ الْاءَنْصاریّ، فَقالَ: یا رَسُولَ اللّه! لِوَلَدِکَ الْقائِمِ غَیْبَهٌ؟

قالَ: إِی وَ ربِّی، لَیُمَحِّصَنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ یَمْحَقُ الْکافِرینَ، یا جابِرُ! إِنَّ هذَا الْاءَمرَ مِن أَمرِ اللّهِ وَ سِرّ مِن سِرِّ اللّه مَطوِیٌّ مِنْ عِبادِ اللّه، فَإِیّاکَ وَ الشَّکَّ فیهِ، فَإِنَّ الشَّکَّ فی أَمْرِ اللّهِ ــ عَزَّ وَ جَلّ ــ کُفْرٌ»(۱).

(یعنی:

از ابنِ عبّاس منقول است که گفت: رسولِ خدا ــ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آلِه ــ فرمود: علی

ص: ۱۹۷

إمام أَمّتِ من پس از من است، و قائِمِ مُنْتَظَر که چون ظهور کُنَد زمین را ــ همانگونه که از جوْر و ظلم پُر شده است ــ از عدل و قِسط پُر می سازد، از فرزندانِ اوست. قَسَم به آنکه مرا بحق به عنوانِ بشیر و نذیر برانگیخت که کسانی که در روزگارِ غَیبتِ او در اعتقاد به إمامتش استوار بپایَند، از کبریتِ أَحْمَر کمیاب ترند.(۲)

پس جابر بنِ عبداللّهِ أنصاری رو به آن حضرت برخاسته گفت:

ای رسولِ خدا! آیا فرزندِ تو، قائِم، را غَیبتی هست؟

فرمود: آری، قَسَم به پروردگارم که همانا مؤمنان را می پالایَد و کافران را نابود می کُنَد. ای جابِر! این أمر از أمرِ خدا و سِرّی از سِرِّ خداست که از بندگانِ خدا فروپوشیده است. مبادا در آن شک کُنی که شکّ در أمرِ خدایْ ــ عَزَّ وَ جَلّ ــ ، کُفر است.).

پینوشتها

(۱) منتخب الأثر / ۱۸۸ به نقل از ینابیع المودّه / ۴۹۴ <و نگر: طبعِ جدیدِ منتخب الأثر (سه جلدی)، ۲/۱۴۲ و ۱۴۳؛ و: فرائد السّمطین، ط. محمودی، ۲/۳۳۵ و ۳۳۶؛ و: کمال الدّین و تمام النّعمهِ ط. پهلوان ۱/۵۳۷.

در چاپِ جدیدِ ینابیع المودّه (ط. أسوه)، حدیثِ مورد بحث را، نگر در: ج ۳، ص ۳۹۷ و ۳۹۸.>.

(۲) <«الأَعَزّ مِنَ الکِبْریتِ الأحْمَر» (/ کمیاب تر از کبریتِ أَحْمَر)، مَثَلی است که در موردِ چیزهایِ بسیار بسیار کمیاب به کار می رود.

در چیستیِ «کبریتِ أَحمر» ــ که بسانِ یک مَثَل و نُماد در عربی و فارسی استعمال شده ــ آراء و أقوال، مختلف است، و برخی گفته اند که أصلاً وجودِ خارجی ندارد و صِرفًا تصوّری ذهنی است. به هر رویْ، آنچه در حدیث هست، به کارگیریِ اصطلاحی مفهوم برایِ مخاطَبانِ عربی زبان است و أصلِ ماهیّتِ کبریتِ أحمر ــ هرچه باشد ــ موضوعیّتی ندارد. به عبارتِ دیگر، «کبریتِ أحمر»، نمادِ زبانی هر چیزِ بغایت نادر و کمیاب است و لزومًا این که خودِ آن چیست موردِ اعتنایِ گوینده و شنونده نیست.

نیز نگر: مرآه العقول ۹/۲۸۵؛ و: مجمع البحرینِ طُرَیْحی، إعداد محمود عادل، ۴/۱۲؛ و: فرائد اللآل فی مجمع الأَمثال، الطّرابلسی، ۲/۳۵.>.

ص: ۱۹۹

حدیثِ هفدهم: حضرتِ قائِم (عج) از فرزندانِ سَروَرِ زنانِ جهان ـ علیها السّلام ـ است

اشاره

«عن سَعید بن المُسَیِّب یقول: سَمِعْتُ أُمَّ سَلَمه تَقولُ: سَمِعْتُ النَّبِیَّ (ص) یَذْکُرُ المَهدِیَّ فقالَ: نَعَم هُوَ حَقٌّ وَ هُوَ مِنْ بَنی فاطِمَه.

و عَنْهُ عَنْ أُمِّ سَلَمه ـ رَضِیَ اللّهُ عَنْها ـ قالَتْ: ذَکَرَ رَسُولُ اللّهِ (ص) الْمَهْدِیَّ فقالَ: هُو مِن وُلْدِ فاطِمَه.»(۱).

(یعنی:

سَعید بن مُسَیِّب(۲) می گوید: شنیدم که اُمِّ سَلَمه(۳) می گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که مَهدیّ را یاد می کرد و فرمود: آری، او حقّ است، و او از پسرانِ [/ نسلِ] فاطِمَه است.

و از همو(۴) منقول است که از اُمِّ سَلَمه ـ که خدا از وی خُشنود باد ـ نقل کرد که گفته: رسولِ خدا (ص) مَهدیّ را یاد کرد و فرمود: او از فرزندانِ [/ نسلِ] فاطِمَه است.).

ص: ۲۰۱

پینوشتها

(۱) منتخب الأثر فی الإمام الثّانی عشر <علیه السّلام> / ۱۹۱، به نقل از المستدرک علی الصَّحیحَین ۴/۵۵۷؛ صاحبِ البیان فی أخبار صاحب الزّمان <علیه السّلام> نیز این روایت را از سننِ ابنِ ماجه و أبی داود نقل کرده و گفته است: این حدیثی «حَسَن» و «صحیح» است /۹۲ و ۹۳.

(۲) <أبومحمّد سعید بن مُسَیِّبِ مخزومی (۱۳ _ ۹۴ ه . ق.) از نامدارانِ تابعانِ و فقیهانِ مدینه بشمارست که نزدِ أهلِ تسنّن پایگاهی بلند دارد.

نگر: الموسوعَه الـرّجالـیّه المُیَسَّره، ۱/۳۹۰؛ و: شَذَراتُ الذَّهَب، ۱/۱۰۲ و ۱۰۳.>.

(۳) <أُمُّ المؤمنین، أُمِّ سَلَمه، از ارجمندترین بانوانِ إسلام و برترین همسرِ پیامبرِ خدا _ صلّی اللّه علیه و آله _، پس از أُمّ المؤمنین، خدیجه کُبری _ سلامُ اللّهِ علیها _، است.

نامِ این بانو، هند، و پدرش، أمیّه بن مغیره بن عبداللّه بن عمر بن مخزوم، و مادرش، عاتکه دخترِ عبدالمطّلب بود. إرادت و مَحَبَّتِ فراوان به زاد و رودِ معصومِ پیامبر _ صلّی اللّه علیه و آله _ داشت و أمینِ أهلِ بیت _ علیهم السّلام _ بود.

گفته اند که وفاتِ أُمِّ سَلَمه به سالِ ۶۳ ه . ق. رخ داد.

نگر: الموسوعه الرّجالیّه المیسّره، ۲/۴۷۲؛ و: سفینه البحار، ط. أسوه، ۴/۲۲۷ _ ۲۲۹>.

(۴) <یعنی همان سعید بن مُسَیِّب>.

حديثِ هجدهم: حضرتِ قائِم (عج) از فرزندانِ سِبْطَيْن _ عليهما السلام _ است

اشاره

(۱)

«عَلَمُ الْهُدى الْمُرتَضَى بْن أَحْمَد بْن مُحَمَّد بْن جَعْفَر بن زيد بن جعفر بن محمّد بن أَحمد بن محمّد بن الْحُسَيْن بن إسحق بْن الإمام جعفر الصّادق عَنْ أَبِى الْفَرَج يَحْيَى بْنِ مَحْمُود الثَّقفى عَن أَبى عَلى الحَسَن بْنِ أَحْمَد الحَدّاد عَن أَبى نُعَيْم أَحْمَد بْن عَبْدِاللّه الْاصبَهانىّ عَنِ الحافِظ أَبِى القاسِم سُلَيْمان بْنِ أَحْمَد الطَّبرانىّ، وَ أَخْبَرَنَا الْحافِظ أَبوالحجّاج يُوسُف بْن خَليل عَنْ مُحَمَّد بْنِ أَبى زَيْد الكَرّانى عن فاطِمَه بِنْتِ عبداللّهِ الْجُوزدانيَّه عَن أبى بكر بن ربده عن الحافِظ أَبى القاسِم الطَّبرانىّ عَنْ مُحَمَّد بن زريق بْن جامِع البَصْرى عن الهيثم بن حَبيبٍ عَنْ سُفيان بن عُيَيْنَه عَن علىّ الهلالى عن أَبيه قالَ:

ص: ۲۰۵

دَخَلْتُ عَلی رَسُولِ اللّهِ _ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلّم _ فی شَکاتِهِ الَّتی قُبِضَ فیها، فَإِذا فاطِمه _ عَلَیْهَا السَّلام _ عِنْدَ رَأْسِه.

قالَ: فَبَکَتْ حَتّی ارْتَفَعَ صَوْتُها فَرَفَعَ رَسُولُ اللّهِ _ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم _ طَرْفَهُ إِلَیْها، قال: حَبِیبَتی فاطِمَهُ! مَا الَّذِی یُبکیکِ؟

فَقالَتْ: أَخشی الضّیعه مِن بَعْدِک.

فقالَ: یا حَبِیبَتی! أَما عَلِمْتِ أَنَّ اللّهَ تَعالَی اطَّلَعَ إِلَی الْاءَرْضِ اطّلاعَهً فَاخْتارَ مِنْها أَباکَ فَبَعَثَهُ بِرِسالَتِهِ، ثُمَّ اطَّلَعَ اطّلاعَهً فَاخْتارَ بَعْلَکَ وَ أَوْحی إِلَیَّ أَن أُنْکِحَکِ إِیّاهُ _ یا فاطِمَهُ! _ ، وَ نَحْنُ أَهْلُ بَیْتٍ قَدْ أَعْطانَا اللّهُ سَبْعَ خِصالٍ لَمْ یُعْطِ أَحَدًا قَبْلَنا وَ لایُعْطِی أَحَدًا بَعْدَنا:

أَنَا خاتَمُ النَّبِیِّینَ وَ أَکْرَمُ النَّبِیِّینَ عَلَی اللّهِ و أَحبُّ الْمَخْلُوقِینَ إِلَی اللّهِ وَ أَنَا أَبُوکِ،

وَ وَصِیِّی خَیْرُ الْاءَوْصِیاءِ وَ أَحَبُّهُمْ إِلَی اللّهِ وَ هُوَ بَعْلُکِ،

<وَ شَهِیدُنا خَیْرُ الشُّهَداءِ وَ أَحَبُّهُمْ إِلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلّ وَ هُوَ حَمْزَهُ بْنُ عَبْدِالمُطَّلِبِ، عَمُّ أَبِیکِ وَ عَمُّ بَعْلِک،>(۲)

وَ مِنّا مَن لَهُ جَناحانِ أَخْضَرانِ یَطِیرُ فِی الْجَنَّهِ مَعَ الْمَلائِکَهِ حَیْثُ یَشاءُ وَ هُوَ ابْنُ عَمِّ أَبِیکِ وَ أَخُو بَعْلِکِ،

وَ مِنّا سِبْطَا هذِهِ الْاءُمَّهِ وَ هُمَا ابْناکِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ هُما سَیِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ،

وَ أَبُوهُما _ وَ الَّذِی بَعَثَنی بِالْحَقِّ _ خَیْرٌ مِنْهُما،

ص: ۲۰۶

يـا فـاطِمَهُ، وَ الَّذِى بَعَثَنى بِـالْحَقِّ إِنَّ مِنْهُمـا مَهْـدِىَّ هـذِهِ الاْءُمَّهِ، إِذَا صَارَتِ الـدُّنْيا هَرْجًا وَ مَرْجًا(۳)، وَ تَظـاهَرَتِ الْفِتَـنُ، وَ تَقَطَّعَتِ السُّبُـلُ، وَ أَغـارَ بَعْضُـهُمْ عَلى بَعْضٍ، فَلا كَبير يَرْحَم صَـغيرًا وَ لا صَـغير يُوَقِّر كَبيرًا، يَبْعَثُ اللّهُ عِنْـدَ ذلِكَ مِنْهُما مَن يَفْتَـحُ حُصُونَ الضَّلالَهِ وَ قُلُوبًا غُلْفًا، يَـقُومُ بِالدِّينِ فى آخِرِالزَّمانِ كَما قُمْتُ بِهِ فى أَوَّلِ الزَّمان، وَ يَمْلاَءُ الدُّنْيا عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا.

يـا فـاطِمَهُ! لا تَحْزَنى وَ لا تَبْكِى فَـإِنَّ اللّهَ تَعـالى أَرْحَمُ بِـكِ وَ أَرْأَفُ عَلَيْـكِ مِنّى وَ ذلِـكَ لِمَكانِكِ مِنّى وَ مَوقِعِكِ مِن قَلْبِى، وَ زَوَّجَـكِ اللّهُ زَوْجَـكِ وَ هُـوَ أَشْـرَفُ أَهْـلِ بَيْتِـكَ حَسَـبًا، وَ أَكْرَمُهُمْ مَنْصِـبًا، وَ أَرْحَمُهُمْ بِـالرَّعِيَّهِ، وَ أَعْـدَلُهُمْ بِـالسَّوِيَّهِ، وَ أَبْصَـرُهُمْ بِالقَضِيَّهِ.

وَ قَدْ سَأَلْتُ رَبِّى أَنْ تَكُونى أَوَّلَ مَن يَلْحَقُنى مِنْ أَهْلِ بَيْتى.

قال عَلِىٌّ ـ عليه السَّلام ـ : فَلَمّا قَضـى النَّبِىُّ ـ صَـلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّمَ ـ لَمْ تَبْقَ فاطِمَه ـ عَلَيْهَا السَّلام ـ بَعْـدَهُ إِلاّ خَمْسَه و سَبْعِينَ يَوْمًا حَتّى أَلْحَقَهَا اللّهُ بِهِ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِما وَ سَلَّم.».

(يعنى:

عَلَم الهُدى مرتضى بن أحمد بن محمّد بن جعفر بن زيد بن جعفر بن محمّد بن أحمد بن محمّد بن حسين بن إسحاق بن الإمام جعفر الصّـادق <عليه السّـلام> از أبـوالفَرَج يحيى بن محمـودِ ثَقَفى نقـل كرده و او از أبـوعلى حسن بن أحمـدِ حـدّاد، و او از أبونُعَيْم أحمد بن عبداللّهِ اصـفهانى و او از حافظ أبوالقاسم سُلَيْمان بن أَحمدِ طَبَرانى نقل كرده است؛ همچُنين حافظ أبوالحَجّاج يوسف بن خليل از محمّد بن

أبی زیـدِ کَرّانی نقل کرده و او از فاطمه جوزدانیّه دخترِ عبداللّه، و او از أبوبکر بن ربده و او از حافظ أبوالقاسمِ طَبَرانی، که وی از محمّـد بن زریق بن جـامعِ بصـری نقل کرده و او از هیثم بن حبیب و او از سُـفیان بن عُیَیْنه و او از علیِّ هلالی و او از پـدرش نقل کرده است که گفت:

در زمانِ آن بیماریِ رسولِ خـدا ـ صَـلَّی اللّهُ عَلَیه وَ آلِه وَ سَـلَّم ـ که بـدان وفات فرمود، بر آن حضـرت وارد شدم و فاطِمَه ـ علیها السّلام ـ نزدیکِ سرِ آن حضرت بود.

راوی گفت: فاطِمَه ـ علیها السّـلام ـ بگریست تا جائی که صـدایش بلنـد شـد و رسولِ خدا ـ صَـلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم ـ چشم به سویِ وی گَردانید. فرمود: عزیزم، فاطِمَه! چه چیز تو را می گریانَد؟

گفت: از ضایع شدن پس از شما می ترسم.(۴)

فرمـود: عزیزم! آیـا نـدانستی کـه خـدایْ ـ تعـالی ـ یکبـار بـه زمیـن نظری افکَنْـد و پـدرت را برگُزیـد و بـه پیـامبریِ خـویش برانگیخت؛ آنگـاه یکبـارِ دیگر نظر افکَنْـد و شـویَت را برگُزیـد و به من وحی فرسـتاد که تـو را ـ ای فـاطِمَه! ـ به همسـریِ او درآوَرَم؛ و ما خانـدانی هستیم که خداونـد هفت خصـلت به ما داده است که پیش از ما به کسـی نداده و پس از ما نیز نخواهد داد:

من ـ که پدرِ توأَم ـ خاتمِ پیامبران و گرامی ترینِ پیامبران نزدِ خداوند و محبوب ترینِ آفریدگان پیشِ خداوند هستم.

و وصیَّم ـ که شویِ توست ـ بهترینِ أوصیاء و محبوب ترینِ ایشان نزدِ خداست.

و شـهیدِ ما ـ که حَمزه بن عبدالمُطَّلِب، عمِّ پدرِ تو و عمِّ شویِ تو، است ـ بهترینِ شهیدان و محبوب ترینِ ایشان نزد خداوند ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ است.

و آنکه دو بالِ سبز دارد و در هرجایِ بهشت که بخواهد به همراهِ فرشتگان پرواز

ص: ۲۰۸

می کُنَد، از ماست، و او پسرعمِّ پدرت و برادرِ شویِ توست.

و دو سِبطِ(۵) این اُمَّت _ که دو پسرِ تو، حَسَن و حُسین، اند _ از ما هستند و آن دو سَروَرانِ جوانانِ بهشتی اند.

و پدرشان _ به آنکه مرا بحق برانگیخت _ از آن دو بهترست.

ای فاطِمَه! قَسَم به آنکه مرا بحق برانگیخت مَهدیِّ این اُمَّت از نسلِ این دو است. چون دنیا آشفته و دَرهم و بَرهم گَردد و فتنه ها از پسِ یکدیگر آیند و راهها بُریده شَوَند(۶) و بعضی بر بعضی دیگر یورش آورَنْد، چُنان که نه کبیر بر صغیر دل بسوزانَد و نه صغیر کبیر را حُرمت نهَد، خداوند در این هنگام از نسلِ این دو کسی را برانگیزد که دژهایِ گمراهی و دلهائی نامختون(۷) را فتح کُنَد. در آخرِ زمان همانگونه که من در آغازِ زمان(۸) به کارِ دین قیام کردم، به کارِ دین قیام کُنَد، و دنیا را همانگونه که از جوْر پُر شده است، از عدل پُر سازَد.

ای فاطِمَه! اندوهگین مباش و مَگِرْیْ که خدایْ تعالی از من بر تو دلسوزتر و مهربان تر است و این به خاطرِ پایگاهِ تو نسبت به من و جایگاهی است که در دلِ من داری. این خدا بود که تو را به ازدواجِ همسرت درآورْد که به حَسَب ارجمندترینِ خاندانت و به منصب گرامی ترین و در بابِ رَعِیّت دلسوزترین و در مُساوات عادل ترین و در قضایا و أحکام دیده ورترینِ ایشان است.(۹)

از پروردگارم نیز خواسته ام نخستین کسی از خاندانم باشی که به من مُلْحَق می شوی.

علی علیه السّلام گفت: چون پیامبر _ صَلَّی اللّهِ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم _ درگذشت، فاطِمَه _ علیها السّلام _ تنها هفتاد و پنج روز پس از آن حضرت بپائید و سپس خداوند او را بدان حضرت مُلْحَق فرمود _ درود و سلامِ خدا بر هردویِ ایشان باد!).

گنجی گوید: صاحِبِ حِلْیَهُ الْاَءوْلیاء در آن کتابش که ذکر نعت المهدی علیه السّلام نام

دارد، اینچُنین آورده و طَبَرانی، پیرِ أهلِ این فن، آن را در المُعْجَم الکبیرش نقل کرده است (پایانِ سخنِ گنجی).

صاحبِ کشف الغُمّه هم آن را در کتابش از چهل حدیثِ حافظ أبونُعَیم روایت کرده است. صاحبِ المهدی نیز در فصلِ سومِ بابِ نهمِ کتابش آن را از عِقْد الدّرر و صاحبِ عِقْد از کتابِ صفه المهدیِّ أبونُعَیْم، از علی بن هلال و او از پدرش به همین نحو تا عبارتِ «کَما مُلِئَتْ جَوْرًا» نقل کرده است. در ینابیع المودّه (ص ۴۳۶) هم بخشی از این حدیث به نقل از جَواهِرُ العِقْدَیْن آمده که در آنجا از فَرائِدُ السِّمْطَیْن منقول بوده است. صاحبِ ینابیع خاطرنشان کرده است که در صَواعق هم آنچه در جَواهِرُ العِقْدَیْن یاد شده است، آمده. صاحبِ غایَهُ المَرام هم آن را از طریقِ أربعین از علی بن بلال و او از پدرش نقل کرده است. صاحبِ البُرهان فی علاماتِ مَهدیِّ آخِرالزّمان هم در بابِ دوم، از عبارتِ «وَ الَّذِی بَعَثَنی بِالْحَقِّ إنَّ مِنْهُما» تا عبارتِ «کَما مُلِئَتْ جَوْرًا» را، به نقل از المعجم الکبیرِ طَبَرانی و أبونُعیم، از علیِّ هلالی، روایت نموده.»(۱۰).

پینوشتها

(۱) آن حضرت از این رو از فرزندانِ سِبْطَیْن ـ علیهما السّلام ـ به شمار می رود که مادرِ إمام باقر أبوجعفر محمّد بن علیّ بن حسین ـ علیهم السّلام ـ ، فاطِمَه دخترِ سِبْطِ أکبر، إمام حَسَنِ مجتبی علیه السّلام ، است. پس حضرتِ باقر و إمامانِ پس از آن حضرت تا حضرتِ مَهدی علیه السّلام از نسلِ إمام حَسَن و إمام حُسَیْن ـ عَلَیْهما السَّلام ـ اند.

(۲) <هرچند این عبارت در متنِ عربیِ چهل حدیثِ آقایِ نجفی و منتخب الأثر ـ که مأخذِ ایشان است ـ نیامده، بودنش لازم به نظر می رسد.

ما آن را از کشف الغمّه (ط. مکتبه بنی هاشمی، ۲/۴۶۸) بر گرفتیم.>.

(۳) <«مَرج» در لغت به فتحِ راء است ولی هنگامی که همنشینِ «هَرْج» می شود، راءَش سکون می یابد. نگر: أقرب الموارد، ذیلِ «المَرَج».>.

(۴) <سنج: دقائق التّأویل و حقائق التّنزیل، أبوالمکارمِ حَسَنیِ واعظ، پِژوهشِ جویا جهانبخش، ص ۷>.

(۵) <«سِبْط» به معنایِ نواده و فرزندزاده است. إمام حَسَن و إمام حُسَیْن ـ علیهما السّلام ـ ، هر یک لقبِ «سِبْط» دارند و دو سِبطِ رسولِ خدا ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ خوانده می شوند.

أهلِ لغت گفته اند که «سِبْط» در فرزندانِ إسحاق، مانندِ «قبیله» در فرزندانِ إسماعیل ـ علی نبیّنا و آله و علیهما السّلام ـ است و فرزندانِ إسماعیل را قبائل و فرزندانِ إسحاق را أَسباط گفته اند.

نگر: مجمع البحرینِ طُرَیْحی، إعداد محمود عادل، ۲/۳۲۶؛ و: نُزْهَه النَّظَر، البدری، ص ۳۷۲؛ و: قاموسِ قرآنِ قُرَشی، ۳/۲۱۸ ـ ۲۲۰.

ص: ۲۱۱

به نظر می رسد إطلاقِ «سِبْطا هذه الأمَّه» (/دو سبطِ این أمَّت) بر حَسَنَیْن ـ علیهماالسّلام ـ ، متضمّنِ این معنا باشد که همانطور که در أُمّتهایِ پیشین سِبْط هائی (/ أسباط) وجود داشته است (و آن أسباط نیز در واقع از راهِ پیوستگیِ نَسَب با پیامبرِ إلآهی بدین عنوان خوانده شده بودند)، در أُمَّتِ إسلامی هم سِبْط هائی، و به تعبیرِ دقیق تر: دو سِبْط، هست و آن دو سِبْط، إمام حَسَن و إمام حُسَیْن ـ علیهما السّلام ـ اند.>.

(۶) <مُراد از این «... راهها بُریده شوند (/... تَقَطَّعَتِ السُّبُلُ)»، درخورِ درنگ است. حدیثْ پژوهان درباره مانندِ این عبارت، إظهارِنظرها و توضیح هایِ مختلفی را مَجالِ طرح داده اند. نگر: عُمده القاری، بدرالدّین العَیْنی، ط. دار إحیاءِ التّراث العربی (افست از رویِ چاپِ اِداره الطّباعه المنیریّه)، ۷/۳۹.>.

(۷) <«دلهائی نامَخْتون» را در ترجَمه «قُلُوبًا غُلْفًا» آورده ایم. در قرآنِ کریم (س ۲ ی ۸۸) می خوانیم: «و قالُوا قُلُوبُنا غُلْف». به قولِ شیخ أبوالفتوح یعنی: «گفتند ـ یعنی جهودان ـ که دلهایِ ما غُلْف است» (روضُ الجِنان، ط. آستانِ قدس، ۲/۵۲). نیز نگر: نساء /۱۵۵. در این باره که «غُلْف» به چه معناست، أنظار و آراءِ مختلفی مطرح گردیده (نگر: روض الجنان، ط. آستانِ قُدس، ۲/۵۲ و ۵۳).

پس از تفحّص در أسناد و آراء گوناگون، به نظر می رسد که «غُلْف» جمعِ «أَغْلَف»، و «قلبِ أَغْلَف» به معنایِ «دلِ نامَختون» باشد. این اصطلاح در فرهنگِ أهلِ کتاب از پیش از إسلام رواج داشته است و به یاد داشته باشیم که قرآن کریم نیز از این تعبیر در سخنی که از یهودیان نقل می کند، استفاده می نماید. مُراد از «دلِ نامختون»، بنا بر شواهدی که از عهدین و متونِ إسلامی به دست می آید، دلی است که از آلودگیِ باطنی و پلیدیِ کفر پاک نشده است؛ و ختنه کردنِ قلب، همانا کنایه از تطهیرِ قلب از نجاستِ کُفر و عِصیان و بی إیمانی و آلایشِ باطنی است.

تفصیل را، نگر: ترجمانِ وحی، سالِ ۵، ش ۱، صص ۴ ـ ۳۱ (مقاله ممتّعِ آقایِ سیّدعلی قلیِ قرائی).>.

(۸) <بطبْع، در اینجا مُراد از «آغازِ زمان» همان صدرِ إسلام و زمانِ بعثتِ نَبیِّ أکرم ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ است.>.

(۹) <از برایِ این تعابیر و تفاسیرِ آنها، نیز نگر: دقائق التّأویل و حقائق التّنزیل، أبوالمکارمِ حَسَنیِ واعظ، پژوهشِ جویا جهانبخش، ص ۱۲۴ و ۱۳۱ ـ ۱۳۳>.

(۱۰) مُنْـتَخَبُ الأثَر /۱۹۵ و ۱۹۶ <؛ و نیز نگر: طبعِ جدیدِ مُنْـتَخَبُ الأَثَر (سه جلدی)، ۲/۱۵۳ ـ ۱۵۵؛ و: حلیه الأبرار، ۵/۴۵۴ و ۴۵۵.

ص: ۲۱۲

نیز نگر: کفایه الأثرِ خزّاز، ط. کوه کمری، صص ۶۲ _ ۶۵.

آیه اللّه صافیِ گلپایگانی _ مدّظلّه _ همچُنین تصریح کرده اند که این حدیث از حیثِ مضمون در کمالِ اعتبار است و... . تفصیل را، نگر: طبعِ جدیدِ منتخب الأثر (سه جلدی) ۲/۱۵۴، هامش.

در نامه دانشورانِ ناصری (۷/۱۰ و ۱۱)، به اقتضایِ متنِ چهلْ حدیثِ حافظ أَبونُعَیْم اصفهانی، ترجَمه این حدیث را هم به دست داده اند _ البتّه به طرزی متسامحانه که از نویسندگانِ فاضل و متعهّدِ آن روزگاران بس دور و شگفت است!!>.

ص: ۲۱۳

حدیثِ نوزدهم: حضرتِ قائِم (عج) نهمین نسل از فرزندانِ إمام حُسَیْن _ علیه السّلام _ است

اشاره

«عَن زَیْد بْن ثابت، قالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ (ص) یَقُولُ:

عَلیُّ بْنُ أَبی طالبٍ قائِدُ الْبَرَرَهِ وَ قاتِلُ الْفَجَرَهِ، مَنْصُورٌ مَن نَصَرَهُ، مَخْذُولٌ مَن خَذَلَهُ، الشّاکُّ فی عَلیٍّ علیه السّلام هُوَ الشّاکُّ فِی الْاءِسلامِ، وَ خَیْرُ مَن أُخَلِّفُ بَعْدِی و خَیْرُ أَصْحابی عَلیٌّ، لَحْمُهُ لَحْمی وَ دَمُه دَمی وَ أَبُوسِبْطَیَّ، و مِنْ صُلْبِ الْحُسَیْنِ یَخْرُجُ الْاءَئِمَّهُ التِّسْعَهُ، وَ مِنْهُمْ مَهدِیُّ هذِهِ الْاءُمَّهِ.»(۱).

(یعنی:

از زید بن ثابت منقول است که گفت: از رسولِ خدا (ص) شنیدم که می فرمود:

علیّ بن أبی طالب، پیشوایِ درستکاران و کُشنده فاجران است؛ آنکه او را یاری کُنَد یاری شده است، و آنکه او را فروهِلَد فروهشته؛ کسی که درباره علی

ص: ۲۱۵

علیه السّلام شک کُنَد، در إسلام شک کرده است. بهترینِ کسانی که پس از خود بر جای می گَذارَم و بهترینِ یارانِ من، علی است. گوشتِ او، گوشتِ من، و خونِ او خونِ من، و پدرِ دو نواده من است. از صُلْبِ حُسَین، نُه إمام خارج می شود، و مَهدیِّ این أُمَّت از ایشان است.).

پینوشتها

(۱) منتخب الأثر /۲۰۳ <ط. جدیدِ سه جلدی: ۲/۱۶۲> ، به نقل از کفایه الأثر <ص ۹۶ و ۹۷>.

<نیز آمده است در : بحارالأنوار، ط. ۱۱۰ جلدی، ۳۶/۳۱۸>.

ص: ۲۱۷

حدیثِ بیستم: هر که حضرتِ قائِم (عج) را إنکار کُنَد، أَئِمّه پیش از

اشاره

آن حضرت را إنکار کرده است

در صحیحه(۱) عبداللّه بنِ مُسْکان(۲) بـه نقـل از حضـرتِ أبوعبـداللّه <یعنی إمـامِ صـادق> علیه السّلام آمـده است که آن حضرت فرمود:

«مَنْ أَنْکَرَ وَاحِدًا مِنَ الْأَحْیاءِ فَقَدْ أَنکَرَ الْأَمْواتَ»(۳)

(یعنی: هر که یکی از زندگان [یعنی: یکی از إمامانِ زنده] را إنکار کُنَد، درگذشـتگان [یعنی: إمامانِ درگذشته] را إنکار کرده است.).

<علاّمه مجلسـی ــ قَدَّسَ اللّهُ رُوحَه العَزیز ــ در توضـیحِ این حـدیث، و این که چرا إنکار إمامِ حَی، إنکارِ إمامانِ درگذشـته است، می نویسد:

مُراد آن است که إقرار به إمـامتِ إمامـانِ درگذشـته، بـدونِ إقرار به إمامتِ إمامِ حَی، سودی نـدارد، و إنکارِ إمامِ حَی، مُسـتَلزِمِ إنکارِ إمامانِ درگذشـته است. یا از این روی که إمامانِ درگذشـته از إمامتِ إمامِ حَی خبر داده انـد، و یا از این روی که دلائلِ إمامت مشترک است، و چون به إمامتِ إمامِ حَی مُقِر نشود، پیداست که با دلیل به إمامتِ

ص: ۲۱۹

إمامانِ درگذشته معرفت نیافته، و إقرارِ بدونِ دلیل هم سودی ندارَد. یا معنی آن است که إنکارِ إمامِ حَی تنها از این راهست که شخص به إمامت شخصِ دیگر که غیرِ معصوم باشد و أحکام را ندانَد، قائل شود، و همین نشان می دهد که وی إمامانِ پیشین را به آن صفاتشان که بناگریز باید به آنها مُقِر می شده، نشناخته است.>(۴).

ص: ۲۲۰

پینوشتها

(۱) <مراد از «صحیحه»، در اینجا، روایتی است که سَنَدش «صحیح» باشد.>.

(۲) <عبداللّه بن مُسْکان از راویانِ ثقه حدیث است که روایاتِ فراوان در کتبِ أربعه شیعه از وی آمده و از «أصحاب إجماع» بشمار است.

نگر: الموسوعه الرّجالیّه المیسّره، ۱/۵۳۱ و ۵۳۲؛ و: کلّیّات فی علم الرّجال، ص ۱۶۹.>.

(۳) کمال الدّین و تمام النّعمه /۴۱۰> ؛ پهلوان: ۲/۱۲۰، و کمره ای: ۲/۸۱ و ۸۲.

چُنان که در کمال الدّین دیده می شود، این حدیث به چند سَنَد از إمامِ صادق علیه السّلام روایت گردیده است.

نیز نگر: أصولِ کافی، با ترجَمه مرحومِ استاد مُصطفوی، ۲/۲۰۱؛ و: الغیبهیِ نُعمانی، ط. فارِس حَسّون کریم، ص ۱۲۸؛ و: مرآه العقول، ۴/۱۹۵ و ۱۹۶>.

(۴) <نقل به مضمون از: مرآهُ العقول ۴/۱۹۶>.

ص: ۲۲۱

حدیثِ بیست و یکم: هراسِ جَبّاران از حضرتِ قائِم (عج)

اشاره

«قالَ أَبُومُحَمَّدٍ بْنُ شاذان ـ عَلَیْهِ الرَّحْمَه ـ : حَدَّثَنا أَبُوعَبْدِاللّهِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعْدٍ الکاتب (رض):

قال أَبُومُحَمَّدٍ ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ :

قَدْ وَضَعَ بَنُوأُمَیَّه وَ بَنُوالْعَبّاسِ سُیُوفَهُمْ عَلَیْنا لِعِلَّتَیْنِ:

أَحَدُهُما: انَّهُمْ کانُوا یَعْلَمُونَ لَیْسَ لَهُمْ فِی الْخِلافَهِ حَقٌّ فَیَخافُونَ مِن ادِّعائِنا إِیّاها وَ تستقّر فی مَرکَزها.

ثانیهما: انَّهُمْ قَدْ وَقَفُوا مِنَ الْاَخْبارِ الْمُتَواتِرَهِ عَلَی أَنَّ زَوالَ مُلْکِ الجَبابِرَهِ وَ الظَّلَمَهِ عَلَی یَدِ الْقائم مِنّا وَ کانُوا لایَشُکُّونَ انَّهُمْ مِنَ الْجَبابِرَهِ و الظَّلَمهِ، فَسَعَوْا فی قَتْلِ أَهْلِ بَیْتِ رَسُولِ اللّهِ ـ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه ـ وَ إِبادَهِ نَسْلِهِ طَمَعًا مِنْهُمْ فِی

ص: ۲۲۳

الْوَصْـلِ إِلى مَنْعِ تَوَلُّدِ القـائِمِ _ علیـه السَّلاـم _ أَوْ قَتْلِـهِ، فَـأَبَى اللّهُ أَنْ يَكْشِـفَ أَمْرَهُ لِوَاحِـدٍ مِنْهُـمْ إلاـّ يُتِمّ نـورَه وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.»(۱).

(یعنی:

أبومحمّد بن شاذان _ كه رحمت بر او باد _ گفت: أبوعبداللّه بن حُسَیْن بن سَعدِ کاتب (رض) برایِ ما نقل کرد که:

أبومحمّد [یعنی: إمامِ عسکری] علیه السّلام فرمود:

بَنی اُمَیّه و بَنی عبّاس به دو علّت شمشیر بر ما نهاده اند:

یکی آنکه می دانستند ایشان را در خلافت حقّی نیست و بیم داشته اند ما آن را اِدِّعا کنیم و در جایگاهِ أصلی اش قرار گیرد.

دوم آنکه ایشان از أخبارِ مُتَواتِر دانسته بودند که نابودیِ فرمانروائیِ جَبّاران و ظالمان بر دستِ قائِمِ ما است و شَک نداشتند که خود از جَبّاران و ظالمـان انـد. پس به قتـلِ أهـلِ بَیتِ رسولِ خـدا _ صـلّی اللّه علیه و آله _ و نـابود سـاختنِ نسلِ آن حضـرت بکوشیدند و از این طریق می خواستند یا مانعِ تولّدِ قائِم علیه السّلام شوند و یا او را به قتل آورَند.(۲)

پس خداوند نپذیرفت که تا نورِ خود را _ هرچند مُشرِکان خوش ندارَند _ به تمامت نرسانده است، برایِ هیچیک از ایشان از کارِ خویش پرده بر گیرد.).

ص: ۲۲۴

پینوشتها

(۱) إثبات الهداه ۷/۱۳۹ ح ۶۸۵ >؛ و نگر: گزیده کفایه المهتدی؛ و: کشف الحقّ، خاتون آبادی، ط. میرصابری، ص ۵۲ و ۵۳>.

(۲) >«یعنی مبالغه در کشتن أهل بیت رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ می نمودند، به امید آنکه شاید آن حضرت به وجود نیاید، یا اگر به وجود آمده باشد کشته شود، تا مُلک و پادشاهی از دست ایشان بدر نرود» (کشف الحقّ، ط. میرصابری، ص ۵۳).>.

ص: ۲۲۵

حدیثِ بیست و دوم: حضرتِ قائِم (عج) دو غَیبت دارد

اشاره

«عَن أَبی عَبدِاللّهِ الحُسَیْنِ بنِ عَلیٍّ ـ عَلَیهِمَا السَّلام ـ قال: لِصاحِبِ هذَا الْأَمْرِ، یَعنی المَهدِیَّ ـ علیه السَّلام ـ ، غَیْبَتانِ إِحْدیهُما تَطُولُ حَتَّی یَقُولَ بَعْضُهُمْ: ماتَ، و بَعْضُهُمْ: ذَهَبَ، و لایَطَّلِع عَلَی مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِن وَلیٍّ وَ لا غَیْرِه، إِلَّا المَوْلَی الَّذی یَلِی أَمْرَه»(۱).

(یعنی:

از حضرتِ أباعبداللّه حُسَین بن علیّ ـ عَلَیهِمَاالسّلام ـ منقول است که فرمود:

صاحبِ این أمر ـ یعنی مَهدی (علیه السّلام) ـ را دو غَیبت است که یکی از آن دو غَیبت، چندان به درازا کَشَد که برخی بگویند: او درگذشت، و برخی بگویند: [ظهور کرد و] سپری شد، و جُز آن مولی که کارِ وی به دستِ اوست، هیچکس ـ چه وَلیّ و چه غیرِ ولیّ ـ محلِّ وی را نَدانَد.).

ص: ۲۲۷

پینوشتها

(۱) منتخب الأثر / ۲۵۳ به نقل از البُرهان فی علامات مهدیّ آخرالزّمان <علیه السّلام>.

<این حدیث در ال_بُرهانِ متّقیِ هندی در بابِ دوازدهم و به نقل از عِقد الدُّرَر آمده است (ط. غفّاری، ص ۱۷۱ و ۱۷۲).

در الغیبهِ نُعمانی این معنا از إمامِ صادق، أبوعبداللّه جعفر بن محمّد _ علیهما السّلام _ ، روایت شده (نگر: ط. فارس حَسّون کریم، ص ۱۷۶؛ و نیز: ص ۱۷۵).

استاد غفّاری، طابعِ ال_بُرهان، (چُنان که در هامشِ آن یادآور شده) معتقد است در حدیثِ البرهان هم عبارتِ «الحسین بن علی» افزوده مؤلّف یا بعضِ ناسخان است (و در أصلِ نقل، همان «عن أبی عبداللّه» بوده)؛ و اللّه أعلم.

گفتنی است که در عقد الدّرر (تحقیق عبدالفتاح محمّد الحلو، ص ۱۳۴) این حدیث _ با قدری تفاوت با آنچه در متنِ ما هست _ آمده، ولی در آنجا هم سندِ حدیث «عن أبی عبداللّه الحسین بن علیّ علیهما السّلام» دارد.>.

ص: ۲۲۹

حدیثِ بیست و سوم: حضرتِ قائِم (عج) را غَیبتی طولانی است

اشاره

«عَنْ سَدِیرِ الصَّیْرَفیِّ قالَ: دَخَلْتُ أَنَا، وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ، وَ أَبُوبَصیرٍ، و أَبانُ بْنُ تَغْلِبَ عَلی مَوْلانا أَبی عَبْدِاللّهِ الصّادِقِ _ عَلَیهِ السَّلام _ ، فَرَأَیْناهُ جالِساً عَلَی التُّرابِ و عَلَیْهِ مِسْحٌ خَیْبَریٌّ مُطَوَّقٌ بِلاجَیْبٍ، مُقَصَّرُ الکُمَّیْنِ، وَ هُوَ یَبْکِی بُکاءَ الْوالِهِ الثَّکْلی ذاتِ الْکَبِدِ الحَرّی، قَدْ نالَ الْحُزْنُ مِنْ وَجْنَتَیْهِ، وَ شاعَ التَّغْییرُ فی عارِضَیْهِ، وَ أَبْلَی الدُّمُوعُ مَحْجِرَیْهِ وَ هُوَ یَقُولُ:

سَیِّدی! غَیْبَتُکَ نَفَتْ رُقادِی، وَ ضَیَّقَتْ عَلَیَّ مِهادِی، وَ ابْتَزَّتْ مِنّی راحَةَ فُؤادِی، سَیِّدی! غَیْبَتُکَ أَوْصَلَتْ مُصابی بِفَجایِعِ الْأَبَدِ وَ فَقدِ الْواحِدِ بَعْدَ الْواحِدِ یُفْنِی الْجَمْعَ وَ الْعَدَدَ، فَما أُحِسُّ بِدَمْعَةٍ ترقی مِنْ عَیْنی وَ أَنینٍ یَفْتِرُ مِنْ صَدری(۱) عَنْ دَوارِجِ الرَّزایا وَ سَوالِفِ الْبَلایا إِلاّ مثّل بِعَیْنی عَن غَوابِرِ أَعْظَمِها وَ أَفْظَعِها، وَ

ص: ۲۳۱

بَواقِی أَشَدّها و أَنْکَرها(۲) وَ نِوائِبِ مَخْلُوطَهٍ بِغَضَبِکَ، وَ نَوازِل مُعْجُونَهٍ بِسَخَطِکَ.

قَالَ سَدِيرٌ: فَاسْتَطارَتْ عُقُولُنا وَلَهًا، وَ تَصَدَّعَتْ قُلُوبُنا جَزَعًا مِنْ ذلِکَ الْخَطْبِ الْهائِلِ، وَ الْحادِثِ الْغائِلِ (۳)، وَ ظَنَنّا أَنَّه سمت لِمَکْرُوهَهٍ قارِعَهٍ(۴)، أَوْ حَلَّتْ بِهِ مِنَ الدَّهْرِ بائِقَهٌ؛ فَقُلْنا: لا أَبْکَی اللّهُ _ یَا ابْنَ خَیْرِ الْوَری! _ عَیْنَیْکَ! مِنْ أَیَّهِ حادِثَهٍ تَسْتَنْزِفُ دَمْعَتَکَ(۵) وَ تَسْتَمْطِرُ عَبْرَتَکَ؟ وَ أَیَّهُ حالَهٍ حَتَمَتْ عَلَیْکَ هذَا الْمَأْتَمَ؟

قالَ: فَزَفَرَ(۶) الصّادِقُ _ عَلَیْهِ السَّلامُ _ زَفْرَهً انْتَفَخَ مِنْها جَوْفُهُ، وَاشْتَدَّ عَنْها خَوْفُهُ، وَ قالَ:

وَیْلَکُمْ!(۷) نَظَرْتُ فی کِتابِ الْجَفْرِ صَبیحَهَ هذَا الْیَوْمِ وَ هُوَ الْکِتابُ الْمُشْتَمِلُ عَلی عِلْمِ الْمَنایا وَ الْبَلایا وَ الرَّزایا وَ عِلْمِ مَا کانَ وَ ما یَکون إلی یَوْمِ القِیامَهِ الَّذی خَصَّ اللّهُ بِهِ مُحَمَّدًا وَ الأَئِمَّهَ مِنْ بَعْدِهِ _ عَلَیْهِمُ السَّلامِ _ ، وَ تَأَمَّلْتُ مِنْهُ مَوْلِدَ قائِمِنا وَ غَیْبَتَهُ و إِبْطاءَهُ وَ طُولَ عُمرهِ وَ بَلْوَی الْمُؤْمِنینَ فی ذلِکَ الزَّمانِ، وَ تَوَلُّدَ الشُّکوکِ فی قُلُوبِهِمْ مِنْ طُولِ غَیْبَتِهِ وَ ارْتِدادَ أَکْثَرِهِمْ عَنْ دِینِهِمْ، وَ خَلْعَهُمْ رَبْقَهَ الإِسْلام مِنْ أَعْناقِهِمُ الَّتی قالَ اللّهُ _ تَقَدَّسَ ذِکْرُه _ : «وَ کُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَآئِرَهُ فی عُنُقِهِ»(۸) _ یَعنِی الْوِلایَهَ _ ؛ فَأَخَذَتْنی الرِّقَّهُ وَ اسْتَوْلَتْ عَلَیَّ الأَحْزانُ.

فَقُلْنا: یَا ابْنَ رَسُولِ اللّه! کَرِّمْنا وَ فَضِّلْنا(۹) بِإِشْراکِکَ إِیّانا فی بَعْضِ ما أَنْتَ تَعْلَمُهُ مِنْ عِلْمِ ذلِکَ.

قالَ: إِنَّ اللّهَ _ تَبارَکَ وَ تَعالی _ أَدارَ لِلْقائِمِ مِنّا ثَلاثَهً أَدارَها فی ثَلاثَهٍ مِنَ الرُّسُلِ _ عَلَیْهِمُ السَّلام _ :

قَدَّرَ مَوْلِدَهُ تَقْديرَ مَوْلِدِ مُوسی ــ عَلَيْهِ السَّلام ــ ، وَ قَدَّرَ غَيْبَتَهُ تَقْدِيرَ غَيْبَهِ عِيسی ــ عَلَيْهِ السَّلام ــ ، وَ قَدَّرَ إِبْطاءَهُ تَقديرَ إِبْطاءِ نُوحٍ ــ عَلَيْهِ السَّلام ــ ، وَ جَعَلَ لَهُ مِن بَعْدِ ذلِکَ عُمرَ الْعَبْدِ الصّالِحِ ــ أَعْنِی الْخِضْرَ عَلَيْهِ السَّلام ــ دَ ليلاً عَلی عُمرِهِ.

فَقُلْنا لَهُ: اكْشِفْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّه! عَنْ وُجُوهِ هذِهِ الْمَعانی.

قالَ ــ عَلَيْهِ السَّلام ــ : أَمّا مَوْلِدُ مُوسی ــ عَلَيْهِ السَّلام ــ : فَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَمّا وَقَفَ عَلی أَنَّ زَوالَ مُلْكِهِ عَلی يَدِهِ، أَمَرَ بِإِحْضارِ الْكَهَنَهِ فَدَلُّوهُ عَلی نَسَبِهِ وَ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَنی إِسْرائيلَ، وَ لَمْ يَزَلْ يَأْمُرُ أَصْحابَهُ بِشَقِّ بُطُونِ الْحَوامِلِ مِنْ نِساءِ بَنی إِسرائيلَ، حَتّی قَتَلَ فی طَلَبِهِ نَيِّفًا وَ عِشْرينَ أَلْفَ مَوْلُودٍ، و تَعَذَّرَ عَلَيْهِ الْوُصُولُ إِلی قَتْلِ مُوسی ــ عَلَيْهِ السَّلام ــ بِحِفْظِ اللّهِ ــ تَبارَکَ وَ تَعالی ــ إِيّاه. وَ كَذلِکَ بَنُواُمَيَّهَ وَ بَنُوالْعَبّاسِ لَمّا وَقَفُوا عَلی أَنَّ زَوالَ مُلْكِهِمْ وَ مُلْکِ الْاُمَراءِ(١٠) وَ الْجَبابِرَهِ مِنْهُمْ عَلی يَدِ الْقائِمِ مِنّا، ناصَبُونَا الْعَداوَهَ، وَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ فی قَتْلِ آلِ الرَّسُولِ ــ صَلَّی اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِه ــ(١١) وَ إِبادَهِ نَسْلِهِ طَمَعًا مِنْهُمْ فِی الْوُصُولِ إِلی قَتْلِ القائِمِ، وَ يَأْبَی اللّهُ ــ عَزَّ وَ جَلّ ــ أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَهُ لِواحِدٍ مِنَ الظَّلَمهِ إِلاّ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

وَ أَمّا غَيْبَهُ عِيسی ــ عَلَيْهِ السَّلام ــ : فَإِنَّ الْيَهُودَ وَ النَّصارَی اتَّفَقَتْ عَلی أَنَّهُ قُتِلَ، فَكَذَّبَهُمُ اللّهُ ــ جَلَّ ذِكْرُه ــ بِقَوْلِهِ: «وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ»(١٢)؛ كَذلِکَ غَيْبَهُ القائِمِ فَإِنَّ الْاُمَّهَ سَتُنْكِرُها لِطُولِها، فَمِنْ قائِلٍ يَهْذی بِأَنَّهُ لَمْ يُولَدْ(١٣)، و قائِلٍ يَقُولُ: إِنَّهُ <وُلِدَ وَ ماتَ، و قائِلٍ يَكْفُرُ بِقَوْلِهِ: إِنّ حادِی عَشَرَنا كانَ عَقيمًا، وَ قائِلٍ يَمْرُقُ بِقَوْلِهِ: إِنَّهُ>(١٤) يَتَعَدَّی ثَلاثَهَ عَشَرَ وَ صاعِدًا، وَ قائِلٍ يَعْصِی اللّهَ ــ عَزَّ وَ

جَلّ ـ بِقَوْلِهِ: إنَّ رُوحَ الْقائِمِ يَنْطِقُ فی هَيْكَلِ غَيْرِهِ.

وَ أَمّا إبْطاءُ نُوحٍ ـ عَلَيْهِ السَّلام ـ : فَإِنَّهُ لَمّا اسْتَنْزَلَتِ الْعُقُوبَهَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ السَّماءِ بَعَثَ اللّهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ الرُّوحَ الْأَمينَ ـ عَلَيْهِ السَّلام ـ بِسَبْعِ نَوَياتٍ، فَقالَ: يا نَبِیَّ اللّهِ! إنَّ اللّهَ ـ تَبارَکَ وَ تَعالی ـ يَقُولُ لَکَ: إنَّ هؤُلاءِ خَلائِقی وَ عِبادی وَ لَستُ أُبيدُهُمْ بِصاعِقَهٍ مِنْ صَواعِقی إلاّ بَعْدَ تَأْکِيدِ الدَّعْوَهِ وَ إلْزامِ الْحُجَّهِ، فَعاوِدْ اجْتِهادَکَ فی الدَّعْوَهِ لِقَوْمِکَ فَإنّی مُثيبُکَ عَلَيْهِ وَ أَغْرِسْ هذِهِ النَّوَی فَإنَّ لَکَ فی نَباتِها وَ بُلُوغِها وَ إدْراکِها إذا أَثْمَرَتِ الْفَرَجَ وَ الْخَلاصَ، فَبَشِّرْ بِذلِکَ مَنْ تَبِعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ.

فَلَمّا نَبَتَتِ الْأَشْجارُ وَ تَأَزَّرَتْ وَ تَسَوَّقَتْ وَ تَغَصَّنَتْ وَ أَثْمَرَتْ وَ زَهَا التَّمْرُ عَلَيْها(۱۵) بَعْدَ زَمانٍ طَويلٍ اسْتَنْجَزَ مِنَ اللّهِ ـ سُبْحانَهُ وَ تَعالَی ـ الْعِدَهَ، فَأَمَرَهُ اللّهُ ـ تَبارَکَ وَ تَعالی ـ أَنْ يَغْرِسَ مِنْ نَوَی تِلْکَ الْأَشْجارِ و يُعاوِدَ الصَّبْرَ وَ الْإجْتِهادَ، وَ يُؤَکِّدَ الْحُجَّهَ عَلی قَوْمِهِ، فَأَخْبَرَ بِذلِکَ الطَّوائِفَ الَّتی آمَنَتْ بِهِ، فَارْتَدَّ مِنْهُمْ ثَلاثُمِائَهِ رَجُلٍ وَقالُوا: لَوْكانَ ما يَدَّعِيهِ نُوحٌ حَقًّا لَما وَقَعَ فی وَعْدِ رَبِّهِ خُلْفٌ.

ثُمَّ إنَّ اللّهَ ـ تَبارَکَ وَ تَعالی ـ لَمْ يَزَلْ يَأْمُرُهُ عِنْدَ کُلِّ مَرَّهٍ بِأَن يَغْرِسَها مَرَّهٍ بَعْدَ أُخْری إلی أَنْ غَرَسَها سَبْعَ مَرّاتٍ فَما زالَتْ تِلْکَ الطَّوائِفُ مِنَ الْمُؤْمِنينَ، تَرْتَدُّ مِنْهُ طائِفَهٌ بَعْدَ طائِفَهٍ إلی أَنْ عادَ إلی نَيِّفٍ وَ سَبْعِينَ رَجُلاً فَأَوْحی اللّهُ ـ تَبارَکَ وَ تَعالی ـ عِنْدَ ذلِکَ إلَيْهِ وَقالَ: يا نُوحُ! الْآنَ أَسْفَرَ الصُّبْحُ عَنِ اللَّيْلِ لِعَيْنِکَ حِينَ صَرَّحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ و صَفَی [الْأَمْرُ وَ الإيمانُ] مِنَ الْکَدِرِ بِارْتِدادِ کُلِّ مَنْ کانَتْ طِينَتُهُ خَبيثَهً.

ص: ۲۳۴

فَلَوْ أَنّی أَهْلَکْتُ الْکُفّارَ وَ أَبْقَیْتُ مَنْ قَدِ ارْتَدَّ مِنَ الطَّوائِفِ الَّتی کانَتْ آمَنَتْ بِکَ لَما کُنْتُ صَدَقْتُ وَعْدِیَ السّابِقَ لِلْمُؤْمِنینَ الَّذینَ أَخْلَصُوا التَّوْحیدَ مِنْ قَوْمِکَ، وَ اعْتَصَمُوا بِحَبْلِ نُبُوَّتِکَ بِأَنْ أَسْتَخْلِفَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ أُمَکِّنَ لَهُمْ دینَهُمْ وَ أُبَدِّلَ خَوْفَهُمْ بِالْأَمْنِ لِکَیْ تَخْلُصَ الْعِبادَهُ لی بِذَهابِ الشَّکِّ(۱۶) مِنْ قُلُوبِهِمْ، وَ کَیْفَ یَکُونُ الْإِسْتِخْلافُ وَ التَّمْکینُ وَ بَدَلُ الْخَوْفِ بِالْأَمْنِ مِنّی لَهُمْ مَعَ ما کُنْتُ أَعْلَمُ مِنْ ضَعْفِ یَقینِ الَّذینَ ارْتَدُّوا وَ خُبْثِ طینِهِم(۱۷) وَ سُوءِ سَرائِرِهِمُ الَّتی کانَتْ نَتائِجَ النِّفاقِ وَ سُنُوحِ الضَّلالَهِ(۱۸)، فَلَوْ أَنَّهُمْ تَسَنَّمُوا مِنّی الْمُلْکَ(۱۹) الَّذی أُوتِیَ الْمُؤْمِنینَ وَقْتَ الْإِسْتِخْلافِ إِذا أَهْلَکْتُ أَعْداءَ هُمْ لَنَشَقُوا رَوائِحَ صِفاتِهِ وَ لَاسْتَحْکَمَتْ سَرائِرُ نِفاقِهِمْ(۲۰) <وَ <تَأَبَّدَتْ حِبالُ ضَلالَهِ قُلُوبِهِمْ، وَ لَکاشَفُوا إِخْوانَهُمْ بِالْعَداوَهِ، وَ حارَبُوهُمْ عَلی طَلَبِ الرِّئاسَهِ، وَ التَّفَرُّدِ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْیِ، وَ کَیْفَ یَکُونُ التَّمْکینُ فِی الدّینِ وَ انْتِشارُ الْأَمْرِ فِی الْمُؤْمِنینَ مَعَ إِثارَهِ الْفِتَنِ وَإِیقاعِ الْحُرُوبِ؟! کَلّا! «فَاصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنا وَ وَحْیِنا»(۲۱).

قالَ الصّادِقُ _ عَلَیْهِ السَّلام _ : وَ کَذلِکَ الْقائِمُ فَإِنَّهُ تَمْتَدُّ أَیّامُ غَیْبَتِهِ لِیُصَرِّحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ یَصْفُو الْإِیمانُ مِنَ الْکَدِرِ بِارْتِدادِ کُلِّ مَنْ کانَتْ طینَتُهُ خَبیثَهً مِنَ الشّیعَهِ الَّذینَ یُخْشی عَلَیْهِمُ النِّفاقُ إِذا أَحَسُّوا بِالْإِسْتِخْلافِ وَ التَّمْکینِ وَ الْأَمْنِ الْمُنْتَشِرِ فی عَهْدِ الْقائِمِ _ عَلَیْهِ السَّلام.

قالَ الْمُفَضَّلُ: فَقُلْتُ: یَا ابْنَ رَسُولِ اللّه! فَإِنَّ [هذِهِ] النَّواصِبَ تَزْعُمُ أَنَّ هذِهِ الْآیَهَ(۲۲) نَزَلَتْ فی أَبی بَکْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمانَ وَ عَلِیٍّ _ علیه السّلام.

فَقالَ: لاَيَهْدِی اللّهُ قُلُوبَ النّاصِبَهِ؛ مَتی کَانَ الدّینُ الَّذِی ارْتَضاهُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ مُتَمَکِّنًا بِانْتِشارِ الاْءَمْنِ(۲۳) فِی الاْءُمَّهِ، و ذَهابِ الْخَوْفِ مِنْ قُلُوبِها، وَ ارْتِفاعِ الشَّکِّ مِنْ صُدُورِها فی عَهْدِ واحِدٍ مِنْ هؤُلاءِ و فی عَهْدِ عَلیٍّ ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ مَعَ ارْتِدادِ الْمُسْلِمینَ وَ الْفِتَنِ الَّتی تَثُور فی أَیّامِهِمْ، وَ الْحُرُوبِ الَّتی کانَتْ تَنْشَبُ بَیْنَ الْکُفّارِ وَ بَیْنَهُمْ؟!

ثُمَّ تَلاَ الصّادِقُ ـ عَلَیْهِ السّلام ـ : «حَتّی إِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ کُذِبُوا جآءَهُمْ نَصْرُنا».(۲۴).

وَ أَمَّا الْعَبْدُ الصّالِحُ ـ أَعْنِی الْخِضْرَ عَلَیْهِ السَّلام ـ ، فَإِنَّ اللّهَ ـ تَبارَکَ وَ تَعالی ـ ما طَوَّلَ عُمرَهُ لِنُبُوَّهٍ قَدَّرَها لَهُ، وَ لا لِکِتابٍ یُنْزِلُهُ عَلَیْهِ، وَ لا لِشَریعَهٍ یَنْسَخُ بِها شَریعَهَ مَنْ کانَ قَبْلَهُ مِنَ الاْءَنبیاءِ، وَ لا لاِءِمامَهٍ یُلْزِمُ عِبادَهُ الاْقْتِداءَ بِها، وَ لا لِطاعَهٍ یَفْرِضُها لَهُ، بَلی إِنَّ اللّهَ ـ تَبارَکَ وَ تَعالی ـ لَمّا کانَ فی سابِقِ عِلْمِهِ أَن یُقَدِّرَ مِنْ عُمرِ الْقائِمِ ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ فی أَیّام غَیْبَتِهِ ما یُقَدِّرُ، وَ عَلِمَ ما یَکونُ مِنْ إِنْکارِ عِبادِهِ بِمِقدارِ ذلِکَ الْعُمرِ فِی الطُّولِ، طَوَّلَ عُمرَ الْعَبْدِ الصّالِحِ فی غَیْرِ سَبَبٍ یُوجِبُ ذلِکَ إِلاّ لِعِلَّهِ الاْسْتِدْلالِ بِهِ عَلی عُمرِ الْقائِمِ ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ وَ لِیَقْطَعَ بِذلِکَ حُجَّهَ الْمُعانِدِینَ، لِئَلاّ یَکُونَ لِلنّاسِ عَلیَ اللّهِ حُجَّهٌ»(۲۵).

(یعنی:

از سَدیرِ صَیْرَفی (۲۶) منقول است که گفت:

من و مَفَضَّل بنِ عُمَر(۲۷) و أَبُوبَصیر(۲۸) و أَبان بن تَغْلِبْ(۲۹) بر سَروَرمان، إمام أبوعبداللّهِ صادق علیه السّلام وارد شدیم؛ دیدیم بر خاک نشسته است و پلاسی

خَیْبری(۳۰) ــ طوقدار و بی گریبان، با آستینهایِ کوتاه ــ دربَردارد، و بمانندِ زنِ ازخودبیخودشده فَرزَنْدمُرده جگرسوخته(۳۱) می گریَد؛ اندوه در برجستگیِ گونه هایش کارگر افتاده و نشانه هایِ دگرگونی در رخسارگانش هویدا شده و سرشک چشمخانه هایش را آزرده؛ در این حال می گوید:

ای سَروَرَم! غَیبتِ تو خواب و آرامِ مرا بُرده، و بسترم را بر من ناخوش ساخته، و راحتِ دلم را از من ستانده؛ سَروَرَم! غَیبتِ تو درد و رنجِ مرا به مصیبتهایِ جاودان و یکانْ یکانْ از کف دادن که جمع و شُمار را نابود می سازد پیوند داده(۳۲). دیگر اشکی را که از دیده ام بازمی ایستد و آهِ سردی را که از سینه ام برمی آید و بخاطرِ مُصیبتهایِ گذشته و بلایایِ پیشین است، إحساس نمی کنم، مگر آنکه از مُصیبتهای آینده، بزرگ تر و ناگوارترِ آن، و از بلایایِ بازمانده، سخت تر و زشت ترِ آن و بلاهائی که به غضب تو درآمیخته و پیشامدهایِ بدی که به خشمِ تو عجین گشته، پیش چشمم پدیدار می گردد.(۳۳)

سَدیر گفت: به سببِ آن مهمِّ هول انگیز و رخدادِ جانْ ستان، از سرگشتگی هوش از سرمان پرید، و از ناشکیبی دلهامان بردَرید، و گُمان بُردیم آن حضرت از پدیده ای ناگوار و فروکوبنده خبر می دهد یا در گردشِ روزگار مصیبتی بر وی وارد آمده است. پس گفتیم: ای فرزندِ بهترینِ مردمان! خداوند دیدگانت را مَگریاناد! از چه رخدادی اینگونه اشک می ریزی و سرشک می باری؟ و چه پیش آمده که تو را بدین ماتم نشانده است؟

سَدیر گفت: إمامِ صادق علیه السّلام نَفَسی بلند کشید که اندرونش را بینباشت و بیمش را بیفزود، و فرمود:

وای بر شما! بامدادِ هم امروز در کتابِ جَفْر نگریستم؛ و آن کتابی است مشتمل بر معرفتِ مرگ ها و بلاها و مُصیبت ها و معرفتِ آنچه بوده است و تا رستاخیز

خواهـد بود و خداونـد تنها محمّد و پیشوایانِ پس از او را ــ علیهم السَّلام ــ از آن برخوردار فرموده. در آن، ولادت و غَیبت و تأخیر و طولِ عمرِ قائِمِمان را، و آزمونِ مؤمنان را در آن روزگار، و زایشِ تردیدها را در دلهایِ ایشان به واسطه درازنایِ غَیبتِ او، و بازگشـتنِ بیشـترینه شـان را از دینشـان، و این را که رشـته إسـلام را از گردنِ خویش بَرمی گیرنـد که خداونـد ــ تَقَـدَّسَ ذِكْرُهُ(۳۵) ــ فرموده: «و هر آدمیی طـائرش را در گردنش آویخته ایم» ــ و منظور ولا-یت است ــ ، موردِ تأمّل قرار دادم. رقّت مرا فراگرفت و اندوه بر من چیره شد.

گفتم: ای پسرِ رسولِ خدا! با شریک گردانیدمان در پاره ای از آنچه در این باره می دانی، ما را گرامی دار و فضیلت بخش.

إمامِ صادق ــ عَلَیْهِ السَّلام ــ فرمود: خداونـد ــ تَبارَکَ و تَعالی ــ سه چیز را که در سه تن از پیامبران ــ عَلَیْهِم السَّلام ــ برقرار داشته، در قائِمِ ما برقرار فرموده است:

ولادتش را چون ولادتِ موسـی علیه السّـلام مُقَـدَّر کرده و غَیبتش را چون غَیبتِ عیسـی علیه السّـلام مُقَدَّر نموده و تأخیرش را چون تأخیرِ نوح ــ علیه السّـلام ــ مُقَدَّر ساخته، و از پسِ آن، از برایِ او، عُمرِ عبدِصالح ــ یعنی خِضْر (علیه السّلام) ــ را دلیلی بر عمرِ او قرار داده است.

آن حضرت را گفتیم: ای پسرِ رسولِ خدا! از چهره این معانی پرده برگیر.

إمام علیه السّلام فرمود:

أمّا ولادتِ موسی علیه السّلام :

فرعون چون بـدانست که نابودیِ فرمانروائی اش بر دستِ اوست، دسـتور داد کاهنان را حاضـر کنند و آنان او را به نَسَبِ وی و این که او از بنی إسرائیل است رهنمون شدند. فرعون هم پیوسته یارانش را دستور می داد که شکمِ زنانِ آبستنِ بنی إسرائیل را بشکافند، تا آنجا که در طلبِ او بیست و چند هزار نوزاد را بکشت،

ولی چون خداوند ـ تبارَکَ و تَعالی ـ ، موسی ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ را نگاهداری کرد، فرعون نتوانست او را بکُشَد.

بنی اُمیّه و بنی عبّاس هم چون بدانستند که نابودیِ فرمانروائی شان و حکومتِ أمیران و جبّارانشان، به دستِ قائِم ماست، با ما دشمنی نمودند و شمشیرهاشان را در کشتنِ خاندانِ پیامبر ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ و نابود ساختنِ تبارِ آن حضرت به کار بستند و می خواستند از این راه قائِم را به قتل آورَنْد؛ ولیکْ خداوند تا فروغش را ـ هرچند مشرکان ناخوش دارند ـ به تمامت نرسانَد، نمی پذیرد که أمرِ خود را بر هیچیک از ستمگران مکشوف سازَد.

و أَمّا غَیبتِ عیسی ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ :

یهودیان و ترسایان همداستان شدند که او کشته شده است، ولی خداوند ـ جَلَّ ذِکْرُه(۳۶) ـ بدین فرموده اش که: «او را نکشتند و بر دار نکشیدند لیکْ أمر بر ایشان مُشْتَبَه گردانیده آمد»، ایشان را تکذیب فرمود.

غَیبتِ قائِم را هم زودا که اُمّت به سببِ درازنایش إنکار کنند. یکی به یاوه گوید که او زاده نشده است؛ دیگری گوید که او زاده شده و درگذشته؛ دیگری بدین سخن کافر شود که یازدهمینِ ما سَتَرون بوده است؛ و دیگری بدین سخن از دین بیرون شود که شمارِ پیشوایان از سیزده و بیش از آن هم درگذشته است؛ و دیگری بدین سخن خدایْ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ را نافرمانی کُنَد که روحِ قائِم در پیکرِ دیگری سخن می گوید!

و أَمّا تأخیرِ نوح علیه السّلام :

هنگامی که او از آسمان برایِ قومش طلبِ عقوبت کرد، خداوند ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ با روح الأمین ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ هفت هسته خرما فرستاد. روح الأمین گفت: ای پیامبرِ خدا! خداوند ـ تَبارَکَ و تعالَی ـ تو را می گوید: اینان آفریدگان و بندگانِ من اند و

ایشان را جُز پس از مُؤَکّدداشتنِ دعوت و مُلزَم ساختن به حجّت، به آذرخشی از آذرخشهایم نابود نمی سازم. پس باز به دعوتِ قومِ خویش بکوش که من تو را بر آن پاداش می دهم و این هسته ها را بنشان که تو را در رُستن و بالیدن و بارورشدنشان، چون میوه آورَنْد، گشایش و رهایش است. پس مؤمنانِ پیروِ خود را بدان بشارت دِهْ.

پس چون درختان برُستند و انبوه و استوار گشتند و تنه و شاخه برآورْدَند و میوه دادند و خُرما بر آنها رسیده شد، آنَک پس از زمانی دراز، آن حضرت از خداوند ــ سُبْحانَهُ و تَعالی ــ گُزاردِ وعده را خواستار آمد. خداوند ــ تَبارَکَ و تَعالی ــ او را فرمود که از هسته هایِ این درختان بنشانَد و باز شکیبائی وَرزَد و بکوشَد و حُجَّت را بر قومِ خویش مُؤَکَّد سازَد. او هم این را به گروههائی که به وی إیمان آورده بودند خبر داد. سیصد مرد از ایشان از دین بازگشتند و گفتند: اگر آنچه نوح اِدِّعا می کُنَد راست بود، در وعده پروردگارش خِلافی واقع نمی شد.

پس از آن هم خداوند ــ تَبارَکَ و تَعالی ــ پیوسته هربار او را می فرمود که بارِ دیگر هم دانه ها را بنشانَد، تا آنکه هفت بار دانه ها را نشانْد. پیوسته نیز از آن گروههایِ مؤمنان، گروهی از پسِ گروهِ دیگر از دین بازمی گشتند تا آنکه تنها هفتاد و چند مَرد بازماندند. پس در این هنگام خداوند ــ تَبارَکَ و تَعالی ــ به او وحی فرستاد و فرمود: ای نوح! اکنون، هنگامی که با از دین بازگشتنِ هرکه طینتِ پلید داشت، حقِّ محض آشکار شد و این أمر و إیمان از تیرگی پالوده گشت، پیشِ چشمت پگاه از شبانگاه امتیاز یافت. اگر من کافران را هلاک می کردم و کسانی را که از طوائفِ إیمان آورده به تو، مُرتَد شده اند، باقی می نهادم، در وعده ای که پیشاپیش به مؤمنانی از قومِ تو که توحیدِ خالص پیشه کردند و به ریسمانِ نُبُوّتِ تو چنگ دَرزَدند، داده بودم، صادق نمی بودم، و آن وعده این بود که ایشان را در زمین جانشین سازم و دینشان را از برایشان پایگاه دِهَم و بیمشان را به أَمنیّت بَدَل کُنَم تا با زوالِ شک از دلهاشان بندگی

از برایِ من خالص شود؛ چگونه جانشین ساختن و پایگاه دادن و تبدیلِ بیم به أمنیّت از جانبِ من برایِ ایشان صورت بندد، در جائی که از ضَعْفِ یقینِ کسانی که از دین بازگشتند و پلیدیِ طینتها و بدیِ نهادهاشان ـ که نتیجه نفاق بود ـ و پیدائیِ ضَلالت، باخَبَر بودم؟!

اگر اینان، از طریقِ من، بر آن فرمانروائی که مؤمنان را به هنگامِ جانشینی داده شود، وقتی که دشمنانشان را هلاک می کردم، دست می یافتند، آنگاه رائحه ویژگیهایِ آن را استشمام می کردند و نفاقِ نهادین و باطنی شان استوار می گردید و رشته هایِ گمراهیِ دلهاشان دیرپا می شد و از دشمنی با برادرانشان پَرده بَرمی گرفتند و در پیِ ریاست و در دست گرفتنِ انحصاریِ أمر و نهی، با ایشان پیکار می کردند. آ نَکْ در عینِ فتنه انگیزی و جنگ افروزی، پایگاه دادن در دیانت و نشریافتنِ این أمر در میانِ مؤمنان، چگونه صورت بندد؟! هرگز! پس کَشتی را زیرِ نظرِ ما و مطابقِ وَحیِ ما بساز.

إمامِ صادق علیه السّلام فرمود: قائِم نیز چُنین باشد که أیّامِ غَیبتش به درازا کشد تا با از دین بازگشتنِ همه آن شیعیان که طینتِ پلید دارند، کسانی که چون در عهدِ قائم علیه السّلام جانشین ساختن و پایگاه دادن و أمنیّت را دریابند، بیمِ نِفاق بر ایشان می رود، حقِّ محض آشکار شود و إیمان از تیرگی پالوده گردد.

مُفَضَّل گفت: ای پسرِ فرستاده خدا! این ناصِبیان می پندارند که این آیه در حقِّ أبوبکر و عُمَر و عُثمان و علی علیه السّلام فرود آمده است.

إمام علیه السّلام فرمود: خداوند دلهایِ جماعتِ ناصِبی را رَهْ منمایاد! در عهدِ هریک از اینان و در عهدِ علی علیه السّلام ، با از دین برگشتنِ مسلمانان و فتنه هائی که در روزگارِ ایشان برمی جوشید و جنگهائی که میانِ کافران و ایشان بالا می گرفت، کِیْ آن دین که خدا و رسولش پسندیده اند، با گسترشِ أَمنیّت در أُمَّت و

رَخْت بَربستنِ بیم از دلهایِ ایشان و برخاستنِ تردید از سینه هاشان، پایگاه و استقرار یافت؟

آنگاه إمامِ صادق علیه السّلام تلاوت فرمود: «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جآءَهُمْ نَصْرُنا».(۳۷).

[سپس فرمود:] و أمّا عَبدِ صالح ـ یعنی خضر علیه السّلام ـ :

خداوند ـ تَبارَکَ و تعالی ـ عمرِ او را، برایِ نُبُوَّتی که از برایش مُقَّدر فرموده باشد، یا کتابی که بر او فُروفرستَد، یا شریعتی که بدان شریعتِ پیامبرانِ پیش از وی را منسوخ سازد، یا إمامتی که پیروی از آن را بر بندگانِ خویش لازم آورَد، یا طاعتی که از برایِ او واجب کُنَد، دراز نگردانید؛ بلکه چون در دانشِ پیشینِ خدایْ ـ تَبارَک و تَعالَی ـ بود که عمرِ قائِم علیه السّلام را در روزگارِ غَیبتش به چه اندازه مُقدَّر فرماید و إنکاری را که از جانبِ بندگانش درباره درازنایِ این عُمر صورت می بَندَد می دانست، عمرِ عَبدِصالح را، بدونِ سببی دیگر که موجبِ آن باشد، و تنها از برایِ آنکه به آن بر عُمرِ قائِم علیه السّلام استدلال شود و حجّتِ معاندان را به وسیله آن منقطع گردانَد، دراز گردانید؛ تا مردمان را بر خداوند حجّتی نباشد.).

پینوشتها

(۱) یفتر أی یخرج بفتور و ضعف.

(۲) «غَوابر»، جمعِ «غابر» (نقیضِ «ماضی») است. «الغوابر» و «البواقی»، در قبالِ «الدّوارج» و «السّوالف» در مستثنی منه آمده، و در بعضِ نسخ و بحار به «العوائر» و «النراقی» تصحیف شده است، و علاّمه مجلسی _ رَحِمَهُ اللّه _ در توجیهِ آن به دشواری افتاده. حاصلِ معنی آن است که: انه مایسکن بی شی ء من البلایا الماضیه الا و عوّض عنه من الامور الاتیه بأعظم منها.

(۳) الغائل: المُهلک؛ و الغوائل: الدّواهی.

(۴) سمت لهم أی هیأ لهم وجه الکلام و الرّأی.

(۵) استنزف الدّمع: استنزله أو استخرجه کلّه.

(۶) زفر الرّجل: أخرج نفسه مع مدّه إیّاه. و الزّفره: التّنفّس مع مدّ النّفس.

(۷) «وَیْل» گاه به معنایِ تعجّب می آید (النّهایه).

(۸) الإسراء /۱۳.

(۹) در بَعضِ نُسَخ: «و شرفنا».

(۱۰) در بَعضِ نُسَخ «زوال ملکهم و الأمراء _ الخ».

(۱۱) در بَعضِ نُسَخ: «فی قتل أهل بیت رسول اللّه (ص)».

(۱۲) النّساء / ۱۵۷.

(۱۳) <هم در متنِ عربیِ چهل حدیث و هم در مأخذِ آن (کمال الدّینِ ط. جامعه مدرّسین / ۱۴۰۵ ه . ق) و هم در کمال الدّینِ ط. کمره ای (۲/۲۳) «لم یلد» آمده است.

ص: ۲۴۳

ما «لم یُولَد» را برگرفتیم از: کمال الدّینِ ط. پهلوان ۲/۳۴؛ و: الغیبهِ طوسی، ط. مؤسّسه المعارف الإسلامیّه، ص ۱۷۰.>.

(۱۴) <ایـن بهره را برگرفـتیم و برافزودیـم از: کمـال الـدّینِ ط. کمره ای ۲/۲۳؛ و: الغیبهِ طوسـی، ط. مؤسّـسه المعـارف الإسلامیّه، ص ۱۷۰.

نیز نگر: کمال الدّینِ ط. پهلوان ۲/۳۴ (که با لختی کاستی این عبارت را دارد).>.

(۱۵) الازر: الإحاطه، و القوّه، و الضّعف (ضدّ)، و المؤازره أن یقوی الزّرع بعضه بعضًا. و سوّق الشجر تسویقًا سار ذا ساق (القاموس) یعنی تقوت و تقوی ساقها و کثرت أغصانها و زهو التّمره: احمرارها و اصفرارها.

(۱۶) در بعضِ نُسَخ: «بذهاب الشرک».

(۱۷) <در کمال الدّینِ طبعِ استاد غفّاری که مأخذِ چهل حدیث بوده و به تَبَع آن در متنِ عربیِ چهل حدیث و همچُنین در طبعِ کمره ای (۲/۲۵)، «طینهم» آمده ــ که ما نیز آوردیم. در پهلوان (۲/۳۶) «طینتهم» است.

باری، «طینهم» صَحیح و بل أَنسَب است؛ زیرا که «طین» را جمعِ «طینه» هم دانسته اند و آنَک با «سَرائِر» مناسبتِ لفظی و معنوی می یابد. در نهج البلاغهِ شریف در آغازِ یکی از خُطَب می خوانیم: «إِنَّما فَرَّقَ بَیْنَهُمْ مَبادِئُ طِینِهِم» (نهج البلاغه، با ترجمه علی أصغرِ فقیهی، انتشاراتِ صبا، ۱۳۷۴ ه . ش.، خ ۲۳۱، ص ۴۶۳) که بعضِ شُرّاح آشکارا «طین» را در این حدیث جمعِ «طینه» قلم داده اند (نگر: همان، همان ص، حاشیه؛ و: غریب الحدیث فی بحارالأنوار ۲/۴۳۸).>.

(۱۸) أی ظهورها. در بعضِ نُسَخ: «شیوخ الضلاله»، و در بعضِ نُسَخ: «شبوح الضلاله»؛ چه بسا صواب «شیوع الضلاله» باشد.

(۱۹) أی رکبوا الملک. در بَعضِ نُسَخ: «تنسموا»، از: تنسم النّسیم أی تشممه. در بعضِ نُسَخ: «تنسموا من الملک».

(۲۰) در بعضِ نُسَخ: «مرائر نفاقهم»؛ در بعضِ نُسَخ: «من أثر نفاقهم». نشقه ــ بر وزن فرحه ــ: شمه. در بعضِ نُسَخ: «تأید حبال ضلاله قلوبهم».

(۲۱) اقتباسی است از آیتِ ۴۰ از سوره هود <علی نبیّنا و آله و علیه السّلام>. در آیه، «واصنع» آمده است.

(۲۲) مُراد، این عبارتِ قرآنی است که خداوند می فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنکُم وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ ...» <س ۲۴ ی ۵۵> .

(۲۳) در بعضِ نُسَخ: «بانتشار الامر».

(۲۴) یوسف <علی نبیّنا و آله و علیه السّلام>: ۱۱۰.

(۲۵) کمال الدّین و تمام النّعمه /۳۵۲ _ ۳۵۷ <؛ و: پهلوان ۲/۳۰ _ ۳۹؛ و: کمره ای ۲/۲۱ _ ۲۶.

نیز نگر: الغیبهِ طوسی، ط. مؤسّسه المعارف الإسلامیّه، صص ۱۶۷ _ ۱۷۳؛ و: حلیه الأبرار، ۵/۴۲۵ و ۴۲۶.>.

(۲۶) <أبوالفضل سَدیر بن حَکیم بن صُهَیْبِ صَیْرَفی از إمامِ سجّاد و إمامِ باقر و إمامِ صادق _ علیهم السّلام _ روایت کرده. أَحادیثِ فراوان در حدیثنامه هایِ شیعه دارد و گروهی از بزرگان از وی روایت کرده اند.

(گفتنی است که برخی نیز او را سُدَیر بن حُکَیْم گفته اند.).

نگر: الموسوعه الرّجالیّه المیسّره ۱/۳۷۶؛ و: مجمع الرّجال، ۳/۹۷ و ۹۸؛ و: أضبط المقال، ص ۱۰۱.>.

(۲۷) <درباره مُفَضَّل بن عُمَرِ جُعْفیِ کوفی، در دومین پینوشتِ مربوط به حدیثِ دوم سخن گفتیم.>.

(۲۸) <به شانزدهمین پینوشتِ مربوط به حدیثِ نخست مراجعه فرمائید.>.

(۲۹) <أَبوسَعید أبان بن تَغْلِبِ بَکْریِ جُرَیْری، از ثِقات و بزرگانِ شیعه است که إمامِ سجّاد و إمامِ باقر و إمامِ صادِق _ علیهم الصّلاه و السّلام _ را درک کرده و از این بزرگواران روایت نموده و موردِ اعتنایِ أهلِ بیت _ علیهم السّلام _ بوده است. شیخ کَشّی روایاتی در فضائلِ او نقل کرده. أبان کتابهائی چند نیز تألیف کرده بود.

نگر: الموسوعه الرّجالیّه المیسّره، ۱/۱۵.>.

(۳۰) <ترجَمه «مِسْح» به «پلاس»، بنا بر داده هایِ شماری از واژه نامه هایِ یکزبانه و دوزبانه انجام گرفت (از آن جمله: مجمع البحرینِ طُرَیْحی).

درباره ماهیّت و کاربردِ تاریخیِ «مِسْح»، دُزی در فرهنگِ ألبسه مسلمانان (ترجَمه شادروان حسینعلیِ هروی، ص ۳۸۱ و ۳۸۲) آگاهیهائی چند گِردآورده.>.

(۳۱) <پیداست در ترجَمه این تعبیرات نه می توانسته ام به شیوه تَحتَ اللَّفظی سُلوک کنم و نه آزاد؛ لذا طریقه ای بَیْنابَیْن اختیار شده.>.

(۳۲) <این ترجَمه، به اعتماد بر قرائتی مُحتَمَل است که علّامه مجلسی _ قَدَّسَ اللّهُ روحَهُ العَزیز _ به دست می دهد و در آن «فَقد» را معطوف بر «فجایع» یا «أبد» می گیرد.

تفصیل را، نگر: بحار الأنوار، ط. ۱۱۰ جلدیِ مؤسّسه الوفاء، ۵۱/۲۲۳.>.

(۳۳) <ضبط و ترجَمه این عبارات با دشواریهائی بنیادین روبه روست و آراءِ مختلفی در ضبط و ترجَمه آنها إبراز گردیده.

نگر: بحارالأنوار، ط. ۱۱۰ جلدیِ مؤسّسه الوفاء ۵۱/۲۲۳، متن وهامش.

ص: ۲۴۵

در الغیبهِ طوسی نیز بهره معتنابهی از این بخش نیامده _ که معنی دار می توانَد بود _ ؛ نگر: ط. مؤسّسه المعارف الإسلامیّه، ص ۱۶۸.>.

(۳۴) <کتابِ جَفْر را _ آنگونه که بعضِ محقّقان استنباط کرده اند _ نَبیِّ أکرم _ صلّی اللّه علیه و آله _ إملا فرموده و أمیرِمؤمنان علیه السّلام کتابت نموده اند. این کتاب احتمالاً به شکلِ خاصّی رمزی و فشرده است که معصوم علیه السّلام قدرتِ رمزگُشائی و فهمِ آن را دارد و جُز نَبی و یا وصیِّ نَبی در آن نظر نمی کُنَد (و به دیگر سُخَن، از این حیث به این بزرگواران اختصاص دارد).

تفصیل را، نگر: حَقیقهُ الجَفْرِ عند الشّیعه، أکرم برکات العاملی، ط: ۲، بیروت: دارالصّفوه، ۱۴۲۰ ه . ق.>.

(۳۵) <یعنی: پاک است یادِ او>.

(۳۶) <یعنی: بزرگ است یادِ او>.

(۳۷) <یعنی: تا هنگامی که پیامبران نومید شدند و (مردمان) پنداشتند که (پیامبران) به ایشان دروغ گفته اند، یاری ما به ایشان رسید.

از برایِ تَعَمُّقِ بیشتر در این عبارتِ قرآنی و وجوهِ مطرح در قرائت و تفسیرِ آن، نگر: دقائق التّأویل و حقائق التّنزیل، أبوالمکارمِ حَسَنی، پژوهشِ جویا جهانبخش، ص ۳۲۶ و ۳۲۷؛ و: کتاب الصّافی فی تفسیر القرآن، الفیض الکاشانیّ، تحقیق الحُسَینیّ الأمینیّ ۴/۱۷۷.>.

ص: ۲۴۶

حدیثِ بیست و چهارم: علّتِ غَیبت

اشاره

«عَنْ عَبْدِاللّهِ بْنِ الْفَضْلِ الهاشِمِیِّ قالَ: سَمِعْتُ الصّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ـ عَلَیْهِما السَّلام ـ یَقُولُ: إِنَّ لِصاحِبِ هذَا الْاَمْرِ غَیْبَةً لابُدَّ مِنْها یَرْتابُ فِیها کُلُّ مُبْطِلٍ.

فَقُلْتُ: وَلِمَ؟ جُعِلْتُ فِداکَ!

قالَ: لِاَمْرٍ لَمْ یُؤْذَنْ لَنا فی کَشْفِهِ لَکُمْ.

قُلْتُ: فَما وَجْهُ الْحِکْمَهِ فی غَیْبَتِهِ؟

قالَ: وَجْهُ الْحِکْمَهِ فی غَیْبَتِهِ، وَجْهُ الْحِکْمَهِ فی غَیباتِ مَنْ تَقَدَّمَهُ مِنْ حُجَجِ اللّهِ ـ تَعالی ذِکْرُهُ ـ ، إِنَّ وَجْهَ الْحِکْمَهِ فی ذلِکَ لایَنْکَشِفُ إِلّا بَعْدَ ظُهُورِهِ کَما لَمْ یَنْکَشِفْ وَجْهُ الْحِکْمَهِ فیما أَتاهُ الْخِضْرُ ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ مِنْ خَرْقِ السَّفینَهِ وَ قَتْلِ الْغُلامِ وَ إِقامَهِ الْجِدارِ لِمُوسی ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ إِلی وَقْتِ افْتِراقِهِما.

ص: ۲۴۷

يَابْنَ الْفَضْلِ! إنَّ هذَا الاْءَمْرِ أَمْرٌ مِن [أَمْرِ] اللّهِ ـ تَعالی ـ وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللّهِ وَمَتی عَلِمْنا أَنَّهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ حَكيمٌ، صَدَّقْنا بِأَنَّ أَفْعالَهُ كُلَّها حِكْمَةٌ وَ إِنْ كانَ وَجْهُها غَيْرَ مُنْكَشِفٍ.»(۱).

(يعنی:

از عبداللّه بن فَضلِ هاشمی(۲) منقول است كه گفت: از جعفر بن محمّد الصّادق ـ عَلَيْهِمَا السَّلام ـ شنيدم كه می فرمايد: صاحبِ اين أمر را غَيبتی ناگزير است كه هر باطل انديش در آن ترديد می كُنَد.

گفتم: فدايت شوم! چرا؟

فرمود: بخاطرِ أمری كه ما به آشكارساختنِ آن مأذون نيستيم.

گفتم: پس چه حكمتی در غَيبتِ او هست؟

فرمود: حكمتِ غَيبتِ وی، حكمتِ غَيبتهایِ آن حجّتهایِ خداوند ـ تعالی ذِكْرُهُ(۳) ـ است كه پيش از وی بودند. حكمتِ آن تنها پس از ظهورِ وی آشكار می شود چُنان كه حكمتِ كارهایِ خضر عليه السّلام ، از كشتی شكافتن و كشتنِ طفل و برپای داشتنِ ديوار، تا زمانِ جدائيشان، برایِ موسی عليه السّلام آشكار نَشُد.

ای پسرِ فضل! اين أمر، أمری از أمرِ خدایْ ـ تعالی ـ و سِرّی از سِرِّ خداوند و غيبی از غيبِ خداست و چون دانستيم كه خدایْ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ حكيم است، تصديق می كنيم كه همه كردارهایِ وی حكمت است، هرچند وجهِ آن آشكار نباشد(۴).).

می گويم:

در بعضِ روايات، علّتِ غَيبت، اين دانسته شده است كه «آن حضرت چون خروج كُنَد، بيعتی در گردنِ وی نباشد»(۵)، و در بعضِ روايات، اين كه «بر جانِ خويش بيم دارد»(۶) و در بعضِ روايات، اين كه «بيم دارد او را گلو بُبُرَّند»(۷).

شریفِ مرتضی گوید: «سببِ غَیبت، آن است که ظالمان برایِ وی إیجادِ خوف کرده و دستِ او را از تصرّف در آنچه تصرّف در آن به او واگذار شده است بازداشته اند. زیرا زمانی نفعِ کلّی از إمام حاصل می شود که بر أُمور توانا باشد و از وی

فرمان ببَرَنْد و طریقِ وصول و دستیابی به خواسته هایش مسدود نباشد؛ تا سپاهیان را فرماندهی کُنَد و با یاغیان بجَنگَد و حدود را إقامه نماید و مرزها را استوار بدارَد و دادِ ستمدیده بدهد؛ که اینها همه، بدونِ اقتدار، شُدَنی نیست. پس چون، چیزی میانِ إمام و أهدافِ او از این أمر، حایل گردد، وظیفه قیام به إمامت از وی ساقط می شود. هنگامی هم که بر جان خویش بیمناک باشد، غَیبتِ او لازم می شود. اجتناب از زیان بنا بر عقل و نقل واجب است، و پیامبر ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ در شِعْب و بارِ دیگر در غار پنهان شد و آن را وجهی جُز بیم و اجتناب از زیان نبود...»(۸).

همین إشکال را محقّقِ کراجکی نیز در کنزالفوائد پاسخ گفته که شایسته رجوع می باشد.(۹)

شیخِ طوسی نیز می گوید: «غَیبتِ قائِم علیه السّلام ، نه از طرفِ خدایِ متعال است ــ زیرا وی عادل و حکیم است و فعلِ قبیح از او سرنمی زَند و به أمرِ واجب خللی نمی رسانَد ــ ، و نه از طرفِ خودِ آن حضرت است ــ زیرا او معصوم است و خللی به أمرِ واجب نمی رسانَد ــ ؛ بلکه بخاطرِ بسیاریِ دشمنان و قلّتِ یاریگران است.»(۱۰).

شیخ همچُنین در تلخیص الشّافی می گوید: «اگر گفته شود: چیست آن سبب که مانعِ ظهور و مُقتضیِ غَیبتِ اوست...؟ گوئیم: باید آن سبب همانا بیمناکی بر جانِ خویشتن باشد؛ چرا که رنجهایِ فروتر از خطرِ جانی را إمام تحمّل می کُنَد و ظهور را بخاطرِ آنها فرونمی گُذارَد...»(۱۱).

در آخرِ کتابش نیز گفته است: «... و در آغازِ این کتاب تبیین کردیم که سببِ غَیبتِ آن حضرت، آن است که ظالمان برایِ او إیجادِ خوف کرده و دستِ او را از تصرّف در آنچه تدبیر و تصرّف در آن به او واگذار شده است بازداشته اند. پس چون میانِ او و هدفش چیزی حائل شود، وظیفه قیام به إمامت از وی ساقط می شود و چون بر جانِ خویش بیمناک باشد غَیبتِ او لازم و پنهانْ بودَنَش ضَرور می گردد. پیامبر ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ هم یکبار در شِعْب و بارِ دیگر در غار پنهان گردیده و آنرا

وجهی جز بیم از زیانهائی که به وی می رسیده است، نبوده»(۱۲).

علّامه بزرگ، شیخ محمّدحسینِ آل کاشف الغطاء، در کتابِ کِرامَندش، أصلُ الشّیعه و أصولُها، گفته است: «... هرچند ما به ندانستنِ حکمت و دست نیافتن به حاقِّ مصلحت خَستو شدیم، این پُرسش را برخی شیعیانِ عامی هم از ما پُرسیده اند و ما هم وُجوهی چند را که شایسته تعلیل باشد ــ البتّه نه بر سبیلِ قَطع و یقین ــ یاد کرده ایم؛ لیک موضوع، باریک تر و پیچیده تر از این است، و چه بسا أُموری در میان باشد که صُدور را گُنجائیِ آن هست و سُطور را نه، و هرچند به معرفت درآید، به وصف نیاید؛ حق آن است که چون در مباحثِ إمامت به بُرهان ثابت شد که در هر روزگار إمامی بایَد، و زمین از حجّت تُهی نمانَد، و وجودِ او لُطف است، و إقدام و دست یازیِ او لُطفِ دیگر(۱۳)، پس پُرسش از این حکمت را مَحَلّی نمی مانَد، و أدلّه این معانی در جایگاهِ خویش حاصل است، و بدین مایه إشارت ــ إن شاءَ اللّه ــ کفایت خواهد بود.»(۱۴) (پایانِ گفتارِ علّامه کاشف الغطاء ــ که پایگاهش بلند باد! ــ).

علّامه ملّاعلی علیاریِ تبریزی (درگذشته به سالِ ۱۳۲۷ ه . ق.) هم شش وَجْه در غَیبتِ حضرتِ حجّت (عج) یاد کرده است که خواننده خود اگر خواهنده باشد رجوع فرماید(۱۵).

ص: ۲۵۰

پینوشتها

(۱) کمال الدّین و تمام النّعمه /۴۸۱ ح ۱۱ <و نگر: پهلوان، ۲/۲۳۴ و ۲۳۵؛ و: کمره ای، ۲/۱۵۸؛ و: حلیه الأبرار، ۵/۲۶۵.>.

(۲) <عبداللّه بن فَضْل هاشمیِ نَوْفَلیّ، ثقه است. او را کتابی است که ابنِ أَبی عُمَیْر از وی روایت کرده. بیش از ۲۶ روایت در کتبِ أربعه شیعه دارد.

نگر: رجال النّجاشی، ط. جامعه مدرّسین، ص ۲۳۳؛ و: الموسوعه الرّجالیّه المیسّره، ۱/۵۱۹.>.

(۳) <یعنی: برتر است یادِ او.>.

(۴) <این نکته از منظرِ دانشِ کلام حائزِ أَهَمّیّتِ فراوان است. ما وقتی با دلائلِ عقلی ثابت کردیم که خداوند حکیم است و کارِ غیرِحکیمانه از وی سر نمی زَنَد، دیگر حاجت نداریم حکیمانگیِ هریک از کردارهایِ خداوند را جداگانه ثابت کنیم.

باری، از برایِ تفصیلِ این مطلب و مفهومِ حکیم بودنِ خداوند، مراجعه به کتابهایِ مبسوطِ کلامی، سودبخش است.>.

(۵) کمال الدّین و تمام النّعمه /۴۷۹ ح ۱.

(۶) کمال الدّین و تمام النّعمه /۴۸۱ ح ۷.

(۷) کمال الدّین و تمام النّعمه /۴۸۱ ح ۱۰.

(۸) رسائل الشَّریف المُرتضی ۲/۲۹۵.

(۹) کنزالفوائد ۱/۳۷۴ _ ۳۶۸ و ۲/۲۱۶.

(۱۰) الرّسائل العشر /۹۸.

(۱۱) تَلخیص الشّافی ۱/۸۰.

(۱۲) تَلخیص الشّافی ۴/۲۱۵.

(۱۳) <این پاره سخنِ مرحومِ کاشف الغطاء، ناظر به سخنِ معروفِ خواجه نصیرالدّینِ طوسی ـ قَدَّسَ اللّهُ سِرَّهُ القُدّوسی ـ در تجریدالاعتقاد است که می فرماید: «وجودُه لطفٌ و تصرّفه آخر و عدمه مِنّا». تفصیل را، نگر: کشف المراد، تحقیق: الشّیخ حسن زاده الآملی، ط: ۹، صص ۴۹۰ ـ ۴۹۲؛ و: علاقه التّجرید، ۲/۹۵۴ ـ ۹۵۶.>.

(۱۴) أصل الشّیعه و أصولها <ط. قاهره> ۱۴۰/ <و: تحقیق علاء آل جعفر، ص ۲۲۷ و ۲۲۸>.

(۱۵) بهجه الامال فی شرح زبده المقال، ۷/۶۲۶.

ص: ۲۵۲

حدیثِ بیست و پنجم: سود بردن و بهره مندیِ مردمان از حضرتِ قائِم (عج) در زمانِ غَیبت

اشاره

«عَنْ سُلَیْمانَ الْاٴَعْمَشِ ابْنِ مِهْرانَ، عَنْ جَعْفرٍ الصّادقِ عَنْ أَبیهِ عَن جَدِّه عَلیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ ــ رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ ــ قالَ:

نَحْنُ أَئِمَّهُ الْمُسْلِمِینَ، وَ حُجَجُ اللّهِ عَلَی الْعالَمِینَ، وَ ساداتُ الْمُؤْمِنینَ، وَ قادَهُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِینَ، وَ مَوالِی الْمُسلِمینَ، وَ نَحْنُ أَمانٌ لِاٴَهْلِ الْاٴَرْضِ کَما أَنَّ النُّجُومَ أَمانٌ لِاٴَهْلِ السَّماءِ، و بِنا یُمْسَکُ السَّماءُ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْاٴَرْضِ إِلاّ بِإِذْنِه، وَ بِنا یُنْزَلُ الغَیْثُ وَ تُنْشَرُ الرَّحْمَهُ، وَ تُخْرَجُ بَرَکاتُ الْاٴَرْضِ، وَ لَولا ما عَلَی الْاٴَرْضِ مِنّا لَساخَتْ بِأَهْلِهَا.

ثُمَّ قالَ: وَ لَمْ تَخْلُ مُنْذُ خَلْقِ آدَمَ ــ عَلَیْهِ السّلام ــ مِنْ حُجَّهِ اللّهِ فیها، إِمَّا ظاهِرٌ

مَشْهُورٌ أَوْ غایبٌ مَستُورٌ، وَ لا تَخْلُو الْاٴرضُ إِلی أَنْ تَقُومَ السّاعَهُ مِن حُجَّهٍ، وَ لَوْلا ذلِکَ لَمْ یُعْبَدِ اللّهُ.

قالَ سُلَیْمانُ: قُلْتُ لِجَعْفَرٍ الصّادِقِ ـ رَضِیَ اللّهُ عَنْه ـ : کَیْفَ یَنْتَفِعُ النّاسُ بِالْحُجَّهِ الغائِبِ المَسْتُورِ؟

قالَ: کَما یَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذا سَتَرَها سَحابٌ.»(۱).

(یعنی:

از سُلَیْمانِ أَعْمَش پسرِ مِهْران،(۲) منقول است که از إمام جعفرِ صادق نقل کرد و آن حضرت از پدرِ خویش و او از جدِّ وی، علیّ بن حسین ـ که خداوند از ایشان خُشنود باد(۳) ـ نقل فرمود که فرمود:

ما، پیشوایانِ مسلمانان، و حُجَّتهایِ خداوند بر جهانیان، و سَروَرانِ مؤمنان، و راهبَرانِ سپیدْچهرگانِ سپیدْ دست و پایْ(۴)، و مولایانِ أهلِ إسلام هستیم. همانگونه که ستارگان أمانِ أهلِ آسمان اند، ما أمانِ أهلِ زمینیم. به واسطه ما آسمان نگاه داشته می شود تا جُز به إذنِ او [= خداوند] بر زمین فرونیفتد، و به سببِ ما باران فروفرستاده می شود و رحمت نَشر می یابد و بَرَکاتِ زمین بیرون می آید، و اگر کسی از ما بر رویِ زمین نبود، زمین، زمینیان را به کامِ خویش اَندَرمی کَشید.

آنگاه فرمود: از هنگامِ آفرینشِ آدم علیه السّلام زمین از حجّتِ خدا که در آن باشد، خواه پدیدار و شناخته و خواه غائب و پوشیده، خالی نبوده است، و تا زمانی هم که رستاخیز بر پا شود، زمین خالی از حجّتی نخواهد بود، و اگر این نبود، خداوند پرستیده نمی شد.

سُلَیمان گفت: به إمام جعفرِ صادق ـ که خداوند از او خشنود باد ـ گفتم: مردمان چگونه از حجّتِ غائب و پوشیده بهره بَرَنْد؟

فرمود: همانگونه که از خورشید در هنگامی که اَبری آن را بپوشانَد بهره می بَرَند.).

شریفِ مرتضی در رساله اش درباره «غَیبتِ حجّت»، گفته است:

«اگر گفته شود: چه فرق است میانِ وجودِ او در حالی که غائب باشد و دستِ کسی به او نرسد و هیچ انسانی از او بهره مند نشود، و عدمِ او؟ و اگر فرقی نباشد، همانگونه که رواست در استتار باشد تا بدانَد توده فرمانپذیرِ اوست و آنگاه ظاهر شود، روا باشد که خداوند او را تا زمانی که بدانَد توده فرمانَش می بَرَنْد در عَدَم بَدارَد؟

در پاسخ گفته می شود: أوّلاً ما روا می داریم که بسیاری از أولیاءِ وی و قائلان به

إمامتش را به او دسترس باشد و از وی بهره بَرَند، و کسانی از ایشان که به وی دسترس ندارند و شیعیان و معتقدان به إمامتش که او را دیدار نمی کنند، در حالِ غَیبت نَفْعی را که معتقدیم در تکلیف از آن گُزیری نیست، از وی می بَرَند؛ چه ایشان چون می دانند که او در میانِ ایشان هست و قطع دارند که طاعتِ وی بر ایشان واجب و لازم است، بناگُزیر در دست یازیدن به زشتکاری از وی بیم کُنَند و بهَراسَند و از تأدیب و مُؤاخَذَتش خوف داشته باشند و بدین ترتیب زشتکاریِ ایشان اندک و نیکوکاریشان بسیار گردد؛ یا این أقرب باشد.

این وجهِ عقلی حاجتِ به إمام است، و هرچند إمام از خوفِ دشمنانش و از این روی که راهِ بهره بُردن از وی را بر خود بسته اند، ظاهر نشود، در این گفتار تبیین کردیم که أولیایِ إمام بر دو وجهِ پیشگفته از وی بهره می بَرَنْد.

بنابر آنچه می گوئیم، فرقِ میانِ وجودِ إمام که از خوفِ دشمنانش غائب باشد و در این حالت انتظار بَرَد تا فرمانپذیرِ وی شوند و آنگاه ظُهور نماید و به وظیفه ای که خداوند بر عهده وی نهاده است قیام کُنَد، و عَدَمِ وی، روشن و آشکارست؛ چه اگر

وی معدوم باشد، مصلحت هائی که از کفِ بندگانِ خدا می روَد و رهیافتگی هائی که از دست می دهند و لطفی که از آن محروم می مانَند، به خداوندِ سُبحان منسوب می شود، و خداوند را در این باب حجّتی و مَلامتی بر بندگان نباشد. ولی هنگامی که موجود و به سبب آن که ایشان مایه خوفِ وی می شوند در استتار باشد، مصلحت هائی که از کفِ ایشان می رود و منفعت هائی که از دست می دهند، به خودشان منسوب می شود و ایشان خود بخاطرِ آن موردِ مَلامَت و مُؤاخَذَت اند.»(۵)

علّامه مجلسی (ره) درباره تشبیهِ آن حضرت علیه السّلام به خورشیدی که اَبر آن را پوشانیده باشد، وجوهی یاد کرده و گفته است: «تشبیه به خورشیدی که با اَبر پوشانیده شده است، به چند چیز إشارت دارد:

نخست آن که فروغِ هستی و دانش و هدایت به توسّطِ آن حضرت علیه السّلام به آفریدگان می رسد؛ چه به أخبارِ مُستَفیضه(۶) ثابت شده است که ایشان علّتهایِ غائیِ ایجادِ خَلق اند و اگر ایشان نبودند، فروغِ هستی به دیگران نمی رسید و پیدائیِ

دانش ها و مَعارف بر خَلق و رفعِ بلایا از ایشان، به برکتِ آن وجودهایِ مقدّس و شفاعتْ خواهی از ایشان و توسّل بدیشان است. اگر ایشان نبودند خَلق به واسطه زشتکاریهاشان سزاوارِ أنواعِ عذاب می شدند چُنان که خدایِ متعال فرموده است: «وَ ما کانَ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فیهِمْ».(۷) ما به دفعاتِ بیرون از شمار آزموده ایم که به هنگامِ بستگیِ کارها و دشواریِ مسائل و دوری از حضرتِ حق ـ تعالی ـ و بسته شدنِ أبوابِ فیض، وقتی ایشان را شفیع سازیم و به فروغشان متوسّل گردیم، به اندازه ارتباطِ معنویی که در آن وقت با ایشان حاصل شود، آن دشواریها نیز مرتفع می گردد. این برایِ کسی که خداوند دیده دلش را به فروغِ إیمان توتیا کشیده باشد، عیان است، و توضیحِ آن در کتابِ إمامت بیامده.

دوم آن که چُنان که مردمان هرچند از خورشیدِ پوشیده با اَبر مُنْتَفِع می شوند،

هردم انتظار می بَرَند که اَبر به کناری روَد و خورشید آشکار گردَد، تا بیشتر از آن بهره ببَرَنْد، در روزِگار غَیبتِ آن حضرت علیه السّلام هم، شیعیانِ مخلصِ وی در هر وقت و زمان، خروج و ظهورِ وی را انتظار می بَرَنْد و نومید نمی شوند.

سوم آن که کسی که به رغمِ وُفورِ ظُهورِ آثارِ آن حضرت علیه السّلام ، وجودِ او را مُنکِر باشد، چونان کسی است که وقتی اَبرها خورشید را از دیدگان پوشیده دارند، وجودِ خورشید را مُنْکِر شود.

چهارم آن که گاه نهان بودنِ خورشید در اَبر برایِ بندگانِ خدا سودمندتر از آن است که آشکار و ناپوشیده باشد؛ غَیبتِ آن حضرت علیه السّلام نیز در این روزگاران برایِ ایشان سودمندتر است و از این روست که وی از ایشان نهان است.

پنجم آن که نگرنده به خورشید را، بیرون از اَبر، نظر به آن، ممکن نباشد و ای بسا بخاطرِ ناتوانیِ باصِرَه اش از إحاطه به خورشید، با نگریستن به آن نابینا شود. خورشیدِ ذاتِ مقدّسِ آن حضرت نیز چُنین است. ای بسا ظهورِ آن برایِ بَصائِرِ ایشان زیانبارتر باشد و سبب شود در بابِ حق نابینا شوند؛ در حالی که چُنان که آدمی خورشید را از پسِ اَبر می نگَرَد و زیان نمی بیند، بَصائِرِ ایشان هم إیمانِ به او را در زمانِ غَیبتش برمی تابَد.

ششم آن که خورشید گاه از اَبر بیرون می آید و تنها برخی ــ و نه همه ــ آن را می بینند؛ آن حضرت علیه السّلام هم در أیّام غَیبتش ممکن است تنها از برایِ بعضِ خَلق ظاهر گردد.(۸)

هفتم آن که ایشان <یعنی: حضرتِ قائِم و دیگر إمامان ــ سلامُ اللّه علیهم أجمعین ــ <در فراگیر بودنِ سودی که می رسانند چون خورشید هستند و تنها کسی که نابینا باشد از ایشان سود نمی بَرَد؛ چُنان که این فرمایشِ خدایِ متعال که می گوید: «مَن كانَ فی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْاٰخِرَهِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیلاً»(۹)، در أخبار به همین معنا تفسیر شده است.

ص: ۲۵۷

هشتم آن که همانگونه که پرتوهایِ خورشید به اندازه روزنه ها و پنجره هایِ خانه ها و چندان که موانع از سرِ راهِ آنها برداشته شود، به خانه درمی آیند، حواسّ و مَشاعر، روزنه ها و پنجره هایِ دلِ خَلق اند، و بهره وریِ خَلقِ هم از أنوارِ هدایتِ آن وجودهایِ مقدّس، چندانست که موانع را، أعمّ از شَهَواتِ نَفْسانی و عَلایقِ جِسمانی، از حواسّ و مَشاعرِ خود بزدایند و پوشش هایِ انبوهِ هیولانی را از رویِ دلهاشان برانند، تا به مانندِ کسی شوند که بی هیچ پوشش زیرِ آسمانِ باز قرار گرفته و پرتوهایِ خورشید از همه سو بر او می تابَد.

باری، از این بهشتِ روحانی هشت باب بر تو گُشوده شد و خداوند به فضلِ خویش هشت بابِ دیگر نیز بر من گشوده است که در عبارت نمی گنجد. باشد که خداوند در معرفتِ ایشان، بر ما و بر تو هَزار باب بگشاید که از هر بابِ آن هَزار باب گشوده آید.»(۱۰)

ص: ۲۵۸

پینوشتها

(۱) منتخب الأثر /۲۷۱ به نقل از ینابیع المودّه /۴۷۷ <نیز نگر: طبعِ جدیدِ منتخب الأثر (سه جلدی)، ۲/۲۶۸.

و نیز نگر: کمال الدّین و تمام النّعمه، ط. جامعه مدّرسین، ۱۴۰۵ ه . ق.، ۱/۲۰۷؛ و: پهلوان: ۱/۳۹۳؛ و: کمره ای، ۱/۳۱۳ و ۳۱۴.

گفتنی است حدیثِ مورد بحث، دوبار در ینابیع المودّه به نقل از فرائد السّمطین آمده. نگر: ینابیع المودّه، ط. أُسوه، ۱/۷۵ و ۷۶، و: ۳/۳۶۰ و ۳۶۱.>.

(۲) <أبومحمّد سُلَیمان بن مِهرانِ أَسَدیِ کوفی (أَعْمَش) از أکابرِ عُلَما و مردی موثّق به شمار می رود. ابنِ شهرآشوب ــ رضوانُ اللّهِ علیه ــ او را از خواصِّ أصحابِ إمامِ صادق ــ علیه الصّلوه و السّلام ــ به شمار آورده است.

نگر: الموسوعه الرّجالیّه المیسّره ۱/۴۱۰.>.

(۳) <پوشیده نیست که هم شیوه این دعا و هم دعائی که پس از این آمده، سُنّیانه است و علی الظّاهر به تَبَعِ متنِ ینابیع المودّهیِ قُندوزیِ حَنَفی اینگونه آمده.

تَأَدُّبِ شرعی اقتضا می کند از أهلِ بیت ــ علیهم السّلام ــ با «سلام» و «صلوه» یاد کنیم؛ چُنان که شیوه قاطبه شیعه ــ أَعْلَی اللّهُ کَلِمَتَهُم ــ و بیداردلانی از أهلِ تسنّن نیز همین است.>.

(۴) <«راهبرِ سپیدْچهرگانِ سپیدْ دست و پایْ»، ترجَمه ای است که از برایِ تعبیرِ معروف و اصطلاحْ گونه «قائِد الغُرِّ المُحَجَّلین» مناسب به نظر رسید.

اگر بخواهیم اندکی تفسیرآمیزتر بیان کنیم، باید ــ به سانِ أبوالمکارِم حَسَنیِ واعظ (قُدِّسَ سِرُّهُ الشَّریف) ــ بگوئیم: «پیشوایِ آنها که از آثارِ وُضو ــ که شِعارِ اهلِ ایمان است ــ روی و دَست و

ص: ۲۵۹

پایِ ایشان سپید باشد» (نگر: دقائق التّأویل و حقائق التّنزیل، پِژوهشِ جویاجهانبخش، ص ۱۲۷).>.

(۵) رسائل الشَّریف المرتضی، ۲/۲۹۷.

(۶) <«مُستَفیض» از اصطلاحاتِ دانشِ درایه الحدیث است. «مُستَفیض» خبری است که اگرچه به حدِّ تَواتُر نرسیده، در هر طبقه بیش از سه (و به قولی: دو) راوی داشته باشد.

نگر: أصول الحدیث، الدّکتور عبدالهادی الفضلی، ص ۹۹؛ و: معجم مصطلحات الرّجال و الدّرایه، ص ۱۵۷.>.

(۷) <س ۸، آغازِ ی ۳۳؛ یعنی: و خداوند مادام که تو در میانِ ایشان هستی، ایشان را عذاب نکُنَد.>.

(۸) <علاّمه مجلسی ـ قَدَّسَ اللّهُ روحَه العزیز ـ در حقّ الیقین می افزاید:

«... حضرت صادق علیه السّلام فرمود که حضرتِ قائم علیه السّلام را دو غیبت خواهد بود: یکی کوتاه و یکی دراز، و در غیبت او نخواهند دانست جایِ او را مگر خواصِّ شیعیانِ او و در غیبتِ دویم نخواهند دانست مکانِ او را مگر مخصوصان و موالیانِ او.

و در روایتِ دیگر وارد شده است که سی نفر از مخصوصانِ آن حضرت همیشه در خدمت او خواهند بود، یعنی هریک که بمیرند دیگری به جایِ او خواهد آمد» (ط. کانونِ پژوهش، ص ۳۴۵ و ۳۴۶).>.

(۹) <س ۱۷، بیشترینه ی ۷۲؛ یعنی: هرکه در این جهان، کور (کوردل) باشد، در سرایِ بازپسین هم کور (کوردل) است و گُمراه تر.>.

(۱۰) بحارالأنوار ۱۳/۱۲۹ طبعِ أمین الضَّرب، و ۵۲/۹۳ و ۹۴ از طبعِ حروفیِ ایران <و ۲۱/۳۴۴ و ۳۴۵ از چاپِ شیخ محمودِ دُریابِ نجفی، ۱۴۲۱ ه . ق.>.

<علاّمه مجلسی ـ أفاضَ اللّهُ عَلَینا مِن بَرَکاتِ مَرقَدِهِ الشّریفِ ـ هفت وجه از این وجوه را در حقّ الیقین هم آورده است. نگر: ط. کانونِ پژوهش، ص ۳۴۵ و ۳۴۶.

ثالثُ المَجْلسیّین، مُحَدِّثِ نوری ـ أَعَلَی اللّهُ مَقامَه ـ نیز، در نجم الثّاقب، پاره ای از این وجوه را

نقل فرموده است. نگر: ط. مسجدِ جمکران، ص ۷۹۳ و ۷۹۴.>.

ص: ۲۶۰

حدیثِ بیست و ششم: تمسّک به دین در زمانِ غَیبت

اشاره

«عَن یَمانٍ التَّمّارِ قالَ: کُنّا عِنْدَ أَبی عَبْدِاللّهِ علیه السّلام جُلُوسًا، فقالَ لَنا:

إِنَّ لِصاحِبِ هذَا الْأَمْرِ غَیْبَهٌ، الْمُتَمَسِّکُ فیها بِدینِهِ کَالْخارِطِ لِلْقَتادِ.

ثُمَّ قالَ _ هکَذا بِیَدِه _ : فَأَیُّکُمْ یُمْسِکُ شَوْکَ الْقَتادِ بِیَدِه؟

ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِیًّا، ثُمَّ قالَ: إِنَّ لِصاحِبِ هذَا الْأَمْرِ غَیْبَهٌ، فَلْیَتَّقِ اللّهَ عَبْدٌ وَلْیَتَمَسَّکَ بِدینِهِ.»(۱).

(یعنی:

از یَمانِ تمّار منقول است که گفت: نزدِ أبوعبداللّه [یعنی: إمامِ صادق] علیه السّلام نشسته بودیم؛ به ما فرمود:

صاحبِ این أمر را غَیبتی است؛ هرکه در روزگارِ آن غَیبت به دینِ خویش پایبَنْد باشد، مانندِ کسی است که با دست خارِ گَوَن را بتراشد.(۲).

سپس فرمود _ و با دست إشاره و تصویر کرد _ که: کدامیک از شما تیغِ خارِ گَوَن را

ص: ۲۶۱

با دستِ خویش می گیرد؟

آنگاه لَخْتی سر به زیر افکَنْد و سپس فرمود: صاحبِ این أمر را غَیبتی است، پس هر بنده باید از خدا پروا کُنَد و به دینِ خویش پایبند باشد.).

ص: ۲۶۲

پینوشتها

(۱) الکافی ۱/۳۳۵ <؛ مصطفوی: ۲/۱۳۲.

نیز با لَخْتَکی تفاوت در: کمال الدّین و تمام النّعمه، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه . ق.، ص ۳۴۳؛ و: الغیبهِ طوسی، ط. مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۲۷۵؛ و: الغیبهِ نُعمانی، ط. فارس حسّون کریم، ص ۱۷۳ و ۱۷۴. طابعِ الغیبهِ نُعمانی نشانیِ روایت را در شماری از متون یاد کرده.>.

(۲) <گرفتنِ خارِ گَوَن و دست کشیدن بر آن تا تراشیده گردد و برگه هایش بریزد، «خَرط القَتاد» خوانده می شود، و چون خارهایِ این گیاه مانندِ سوزن است، بطبْع دست را سخت رنجه می دارَد و می آزارَد. «خَرط القَتاد» در زبانِ عربی مَثَل است برایِ دست یازیدن به کارهایِ صَعب. نگر: مرآه العقول، ۴/۳۳.>.

ص: ۲۶۳

حدیثِ بیست و هفتم: عبادت در روزگارِ غَیبت، از عبادت در زمانِ ظهور أفضل است

اشاره

«عَنْ عَمّارٍ السّاباطیّ قالَ: قُلتُ لِاَبی عَبْدِاللّهِ _ عَلَیْهِ السَّلام _ :

أَ یُّما أَفْضَلُ: الْعِبادَهُ فِی السِّرِّ مَعَ الإمامِ مِنْکُمُ المُسْتَتِرِ فی دَوْلَهِ الباطِلِ، أَو العِبادَهُ فی ظُهُورِ الحَقِّ وَ دَوْلَتِهِ مَعَ الْاِمامِ مِنْکُمُ الظّاهِرِ؟

فَقالَ: یا عَمّارُ! الصَّدَقَهُ فِی السِّرِّ وَاللّهِ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَهِ فِی الْعَلانِیَهِ وَ کَذلِکَ وَاللّهِ عِبادَتُکُمْ فِی السِّرِّ مَعَ إمَامِکُم الْمُسْتَتِرِ فی دَوْلَهِ الباطِلِ وَ تَخَوُّفُکُمْ مِنْ عَدُوِّکُمْ فی دَوْلَهِ الْباطِلِ وَ حالِ الْهُدْنَهِ أَفْضَلُ مِمَّنْ یَعْبُدُ اللّهَ _ عَزَّ وَ جَلَّ ذِکْرُهُ _ فی ظُهُورِ الحَقِّ مَعَ إمامِ الْحَقِّ الظّاهِرِ فی دَوْلَهِ الْحَقِّ وَ لَیْسَتِ الْعِبادَهُ مَعَ الْخَوْفِ فی دَوْلَهِ الباطِلِ مِثْلَ الْعِبادَهِ و الْاَمْنِ فی دَوْلَهِ الحَقّ.

ص: ۲۶۵

وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَنْ صَلَّى مِنْكَم الْيَوْمَ صَلاهَ فَرِيضَهٍ فى جماعَهٍ مُسْتَتِرًا بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فى وَقْتِها فَأَتَمَّها، كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ خَمْسِينَ صَلاهَ فَرِيضَهٍ فى جَماعَهٍ، وَ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ صَلاهَ فَرِيضَهٍ وَحْدَهُ مُسْتَتِرًا بِها مِنْ عَدُوِّهِ فى وَقْتِها فَأَتَمَّها، كَتَبَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ بِها لَهُ خَمْسًا وَ عِشْرِينَ صَلاهَ فَرِيضَهٍ وَحْدانِيَّهً، وَ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ صَلاهَ نافِلَهٍ لِوَقْتِها فَأَتَمَّها، كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ بِها عَشْرَ صَلَواتٍ نَوافِلَ، وَ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ حَسَنَهً، كَتَبَ اللّٰهُ

ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ لَهُ بِها عِشْرِينَ حَسَنَهً، وَ يُضاعِفُ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ حَسَناتِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ إِذا أَحْسَنَ أَعْمالَهُ وَ دانَ بِالتَّقِيَّهِ عَلَى دِينِهِ وَ إِمامِهِ وَ نَفْسِهِ وَ أَمْسَكَ مِنْ لِسانِهِ أَضْعافًا مُضاعَفَهً، إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ كَرِيمٌ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ! قَدْ ـ وَاللّٰهِ! ـ رَغَّبْتَنى فِى الْعَمَلِ وَ حَثَثْتَنى عَلَيْهِ وَ لكِنْ أُحِبُّ أَنْ أَعْلَمَ كَيْفَ صِرْنا نَحْنُ الْيَوْمَ أَفْضَلُ أَعْمالاً مِنْ أَصْحابِ الْإِمامِ الظّاهِرِ مِنْكُمْ فى دَوْلَهِ الحَقِّ وَ نَحْنُ عَلَى دِينٍ وَاحِدٍ؟ فقالَ: إِنَّكُمْ سَبَقْتُمُوهُمْ إِلَى الدُّخُولِ فى دِينِ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ وَ إِلَى الصَّلاهِ و الصَّوْمِ و الْحَجِّ وَ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَ فِقْهٍ وَ إِلَى عِبادَهِ اللّٰهِ ـ عَزَّ ذِكْرُهُ ـ سِرًّا مِنْ عُدُوِّكُمْ مَعَ إِمامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ، مُطِيعِينَ لَهُ، صابِرِينَ مَعَهُ، مُنْتَظِرِينَ لِدَوْلَهِ الْحَقِّ، خائِفِينَ عَلَى إِمامِكُمْ وَ أَنْفُسِكُم مِنَ الْمُلُوكِ الظَّلَمَهِ تَنْظُرُونَ إِلَى حَقِّ إِمامِكُمْ وَ حُقُوقِكُمْ فى أَيْدِى الظَّلَمَهِ، قَدْ مَنَعُوكُمْ ذلِكَ وَاضْطَرُّوكُمْ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيا وَ طَلَبِ الْمَعاشِ مَعَ الصَّبْرِ عَلَى دِينِكُمْ وَ عِبادَتِكُمْ وَ طاعَهِ إِمامِكُمْ وَ الْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّكُمْ، فَبِذلِكَ ضاعَفَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ لَكُمُ الْأَعْمالَ، فَهَنِيئًا لَكُمْ!

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ! فَما تَرَى إِذًا أَنْ نَكُونَ مِنْ أَصْحابِ القائِمِ وَ يَظْهَرَ الحَقُّ وَ

نَحْنُ الْيَوْمَ فی إِمامَتِکَ وَ طاعَتِکَ أَفْضَلُ أَعْمالاً مِنْ أَصْحابِ دَوْلَهِ الحَقِّ وَ الْعَدْلِ؟

فَقـالَ: سُبْحانَ اللّهِ! أَمـا تُحِبُّونَ أَنْ یُظْهِرَ اللَّهُ _ تَبـارَکَ وَ تَعـالَی _ الْحَقَّ وَ الْعَدْلَ فِی الْبِلادِ وَ یَجْمَعَ اللَّهُ الْکَلِمَهَ وَ یُؤَلِّفَ اللَّهُ بَیْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَهٍ وَ لایَعْصُونَ اللّهَ _ عَزَّ وَ جَلَّ _ فی أَرْضِهِ وَ تُقامَ حُدُودُهُ فی خَلْقِهِ وَ یَرُدَّ اللّهُ الْحَقَّ إِلَی أَهْلِهِ فَیَظْهَرُ، حَتَّی لایَسْتَخْفَی بِشَیْ ءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخافَهَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ.

أَما وَاللّهِ یا عَمّارُ! لایَمُوتُ مِنْکُمْ مَیِّتٌ عَلَی الْحالِ الَّتی أَنْتُمْ عَلَیْها إِلاَّ کانَ أَفْضَلَ عِنْدَ اللّهِ مِنْ کَثیرٍ مِنْ شُهَداءِ بَدْرٍ وَ أُحُدٍ فَأَبْشِرُوا.»(۱).

(یعنی:

از عَمّارِ ساباطی(۲) منقول است که گفت: به حضرتِ أبوعبداللّه [یعنی: إمامِ صادق] علیه السّلام گفتم: کدامیک [از این دو [برترست: عبادتِ در نهان با إمامی از شما که پنهان باشد(۳) در زمانِ چیرگیِ باطل، یا عبادت در زمانِ ظهورِ حق و چیرگیِ آن، با إمامی از شما که آشکار باشد؟

فرمود: ای عَمّار! صدقه در نهان _ به خدا _ برتر از صدقه آشکاراست، و همچُنین _ به خدا _ عبادتِ شما در نهان با إمامتان که پنهان باشد در زمانِ چیرگیِ باطل، و بیم شما از دشمنتان در زمانِ چیرگیِ باطل و حالِ صلح(۴)، برتر از [حال و کردارِ[کسی(۵) است که خدایْ _ عَزَّ وَ جَلَّ ذِکْرُه _(۶) را در زمانِ ظهورِ حق با إمامِ بَرحقِّ آشکار در دولتِ حق عبادت کُنَد. عبادت با خوْف در زمانِ چیرگیِ باطل، چونان عبادت و أمنیّت در زمانِ چیرگیِ حق نیست.

و بدانید آنکس از شما که امروز نمازِ فریضه ای را به هنگامش در جماعت بُگْزارَد و از دشمنش پوشیده بدارَد و بتمامت أدا کُنَد(۷)، خداوند برایِ او پنجاه نمازِ فریضه گُزارده در جماعت بنویسد، و آنکس از شما که نمازِ فریضه ای را به هنگامش فُرادی

بُگزارَد و از دشمنش پوشیده بدارَد و بتمامت أَدا کُنَد، خدایْ ــ عَزَّ وَ جَلَّ ــ در برابرِ آن نماز، برایِ او بیست و پنج نمازِ فریضه فُرادی بنویسد، و آنکس از شما که نمازِ نافله ای را به هنگامش بُگْزارَد و بتمامَتْ أَدا کُنَد، خدا، در برابرِ آن نماز، برایِ او ده نمازِ نافله بنویسد، و هرکدام از شما کارِ نیکی کُنَد، خدایْ ــ عَزَّ وَ جَلَّ ــ در برابرِ آن، برایش بیست کارِ نیک بنویسد، و آنکس از شما که مؤمن باشد، اگر کارهایش را نیکو انجام دهد و در بابِ دین و إمام و جانِ خود تقیّه پیشه کُنَد و جلویِ زبانش را بگیرَد(۸)، خدایْ ــ عَزَّ وَ جَلَّ ــ حَسَناتش را چَندچَنْدان سازد. همانا خدایْ ــ عَزَّ و جَلّ ــ کَریم است.

گفتم: به فدایت شوم! به خدا که مرا به عمل ترغیب فرمودی و برانگیختی، لیک دوست دارم بدانم چگونه ما امروز، به کردار، از یارانِ إمامی از شما که آشکار باشد در زمانِ چیرگیِ حق، برتر آمده ایم، حال آنکه همگی بر یک کیش هستیم؟!

فرمود: شما، در اندرآمدن به دینِ خدایْ ــ عَزَّ وَ جَلَّ ــ ، و در دست یازیدن به نماز و روزه و حج، و هر خیر و دانش(۹)، و در عبادتِ خدایْ ــ عَزَّ ذِکْرُهُ(۱۰) ــ ، پوشیده از دشمنتان و همسو با إمامتان که پنهان است، در حالی که او را مطیعید و به همراهِ او می شکیبید و چیرگیِ حق را چشم می دارید و بر إمامتان و بر خودتان از پادشاهانِ ستمکار بیمناکید، بر ایشان پیشی گرفته اید؛ حقِّ إمامتان و حقوقِ خودتان(۱۱) را در دستانِ ستمکاران می بینید که آن را از شما بازداشته و شما را از طلبِ فائدتِ دُنیَوی(۱۲) و تکاپو برایِ معاش ناگزیر کرده اند، و افزون بر اینها، در کارِ دین و عبادت و فرمانبرداری از إمامتان شکیبائید و از دشمنتان بیمناک؛ بدینهاست که خدایْ ــ عَزَّ وَ جَلّ ــ [ثوابِ] أعمالِ شما را چندبرابر کرده که گُواراتان باد!

گفتم: به فدایت شوم! در جائی که ما امروز در إمامت و طاعتِ تو، به کردار، از یارانِ دولتِ حقّ و عدل برتریم، چرا باید از یارانِ قائِم باشیم و حق پدیدار گردد؟!

فرمود: سُبحانَ اللّه!(۱۳) آیا دوست ندارید خدایْ ـ تَبارَکَ و تَعالَی ـ حقّ و عدل را در بلاد پدیدار سازَد و وحدتِ کلمه پدید آورَد و میانِ دلهایِ پراکنده أُلْفَت دِهَد(۱۴) و مردمان خدایْ را در زمینش نافرمانی نکنند و حدودِ إلآهی در میانِ آفریدگانش برقرار گردد و خداوند حق را به صاحبانش بازگَردانَد(۱۵) و حق پدیدار گردد(۱۶) تا جائی که از بیمِ أَحَدی از آفریدگان ذرّه ای از حق پنهان کرده نیایَد(۱۷). هان! به خدا ای عَمّار! هرکدام از شما بدین حال که دارید بمیرد، نزدِ خدا از بسیاری از شهیدانِ بَدْر و أُحُد بَرترست؛ پس [بخاطرِ این فضیلت] شاد باشید!).

ص: ۲۶۹

پینوشتها

(۱) الکافی ۱/۳۳۳ <این حدیثِ عَمّارِ ساباطی را شیخِ صدوق نیز در کمال الدّین (باب ۵۵ / ما رُوِیَ فی ثوابِ المُنْتَظِرِ لِلْفَرَجِ) روایت کرده. نصِّ روایتِ کمال الدّین با روایتِ کافی تفاوتهائی دارد و این دگرسانیها احتمالاً با تفاوتِ برخی راویان در سندِ هریک از این دو محدّثِ بزرگ بی پیوند نیست.

از برایِ نقلِ صدوق، نگر: پهلوان، ۲/۵۴۸ _ ۵۵۰.>.

(۲) <عمّار بن موسی ساباطی در روایت ثقه است؛ نگر: رجال النّجاشی، تحقیق: الشُّبَیْریّ الزّنجانی، ص ۲۹۰>.

(۳) <گفته اند که چه بسا مراد از إمامِ پنهان، در اینجا، إمامی است که در حالِ تقیّه است و باسط الید نیست؛ خواه ظاهر باشد و خواه غائب. نگر: مرآه العقول، ۴/۲۱>.

(۴) <مراد حالتی است که در آن، بخاطِر مصلحت و به أمرِ خداوند، با أئمّه جور مُصالحه ظاهری صورت پذیرفته و در ظاهر با ایشان مُعارضه و ستیزی صورت نمی بندد و از ایشان تقیّه می کنند. نگر: مرآه العقول، ۴/۲۱.>.

(۵) <علّامه مجلسی _ قُدِّسَ سِرُّه _ خاطرنشان فرموده است که «ممّن یعبد اللّه» در اینجا یعنی «من عباده من یعبد اللّه»، و این نظیرِ عبارتِ قرآنیِ «وَلكِنَّ البِرَّ مَنِ اتَّقی» (س ۲ ی ۱۸۹) است. نگر: مرآه العقول، ۴/۲۱.

می افزایم: همچُنین سنجیدنی است با عبارتِ قرآنیِ «وَ لكِنَّ البِرَّ مَنْ امَنَ بِاللّهِ» (س ۲ ی ۱۷۷).

دانشمندانِ قرآنْ پژوه درباره این ساخت و نحوه تعبیر، بتفصیل، سخن گفته اند. نگر: رَوضُ

الجِنان و رَوْحُ الجَنان، تصحیح: یاحقّی ـ ناصح، ط. آستانِ قدس، ۲/۳۰۹ و ۳۱۰؛ و: ۳/۶۶ و ۶۷.

مقصـود، آن کـه ایـن نحوه تعبیرِ نصِّ حدیث، نـه تنهـا بـه شـیوائی و رسـائیِ آن خَلَلی نمی رسانَـد، همسـو بـا قرآنِ کریم نیز هست.>.

(۶) <«عَزَّ و جَلَّ ذِكْرُهُ» یعنی: گرامی و بزرگ است یادِ او.>.

(۷) <یعنی: شروط و واجباتِ آن، بلکه مُستَحَبّاتش را هم، به انجام رسانَد. نگر: مرآه العقول، ۴/۲۲.>.

(۸) <یعنی: از آنچه نمی دانَد و از آنچه با تقیّه درنمی سازَد، خاموش بنشیند. نگر: مرآه العقول، ۴/۲۲.>.

(۹) <در متنِ مرآه العقول (۴/۲۳) «إلی کلّ خیر وفّقه» ضبط کرده اند، لیک در روایتِ صدوق در کمال الدّین «إلی کلّ فقه و خیر» آمده. نگر: پهلوان ۲/۵۴۹، و: کمره ای، ۲/۳۵۹ ـ که مؤیِّدِ قرائتِ ما و متنِ کافییِ مَشْکول و مُعْرَبِ متداول است.>.

(۱۰) <«عَزَّ ذِكْرُهُ» یعنی: گرامی است یادِ او.>.

(۱۱) <آنگونه که علاّمه مجلسی ـ قدّس سرّه ـ فرموده، حقِّ إمام، إمامت است و فَیْ ء و خُمس، و حقوقِ ایشان زکات و خراج و دیگر چیزهائی است که ظالمان از شیعه غصب کرده اند. نگر: مرآه العقول، ۴/۲۴.>.

(۱۲) <تعبیرِ «حَرْث الدّنیا»، در این روایت، بجد سنجیدنی است با همین تعبیر در عبارتی از نهج البلاغه:

«إِنْ دُعِیَ إِلَی حَرْثِ الدُّنْیا عَمِلَ، وَ إِنْ دُعِیَ إِلَی حَرْثِ الْآخِرَهِ كَسِلَ» (نهج البلاغه، با ترجَمه دکتر شهیدی، ص ۹۵؛ خ ۱۰۳).

درباره این تعبیرِ نهج البلاغه، نگر: مفردات نهج البلاغه، سیّدعلی أکبرِ قُرَشی، ۱/۲۶۱.

در روایتِ صدوق ـ قدّس سرّه ـ بجایِ «حرث الدّنیا»، «جدب الدّنیا» (نگر: پهلوان، ۲/۵۴۹؛ و: کمره ای، ۲/۳۵۹) آمده؛ هرچند گفته اند در بعضِ نسخ هم «حرث الأرض» است (نگر:

پهلوان، ۲/۵۴۹، حاشیه).>.

(۱۳) <«سُبحان اللّه»، در اینجا، افزون بر تنزیه که در ذاتِ آن است، دلالت بر تعجّب و شگفتی هم می کُنَد. نگر: مرآه العُقول ۴/۲۴.>.

(۱۴) <آنگونه که علاّمه مجلسی ـ أَعلَی اللّهُ مَقامَه ـ فرموده است، مراد از «جمعِ کلمه»، همداستانیِ ظاهریِ خلق بر حقیقت است، و مراد از «أُلفتِ قلوب»، همداستانیِ واقعی بر حقیقت است. نگر: مرآهُ العُقول ۴/۲۴ و ۲۵.>.

(۱۵) <بنا بر توضیحِ مرحومِ مجلسی _ قُدِّسَ سِرُّه _ ، یعنی: إمامت را به أهل بِیت _ علیهم السّلام _ بازگردانَد. نگر: مرآةُ العُقول ۴/۲۵.>.

(۱۶) <می توان اینگونه هم معنا کرد که: صاحبِ حق پدیدار گردد. نگر: مرآه العُقول، ۴/۲۵.>.

(۱۷) <به گونه هایِ دیگر نیز می توان خوانْد و معنا کرد. نگر: مرآه العُقول ۴/۲۵.>.

ص: ۲۷۳

حدیثِ بیست و هشتم: پاداشِ منتظر

اشاره

«عَنْ أَبی بَصیرٍ، و مُحَمَّدِ بن مُسْلِمٍ، عَنْ أبی عَبْدِاللّهِ عَنْ آبائِهِ عَنْ أَمیرِالمُؤْمِنینَ _ علیهم السّلام _ قال:

المُنْتَظِرُ لِاءَمْرِنا کَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فی سَبیلِ اللّهِ.»(۱).

(یعنی:

از أبوبَصیر و محمّد بن مُسْلِم منقول است که حضرتِ أبوعبداللّه [یعنی: إمامِ صادق علیه السّلام] از پدرانش _ علیهم السّلام _ نقل فرموده که نقل کردند أمیرمؤمنان علیه السّلام فرمود:

کسی که أمرِ ما(۲) را چشم به راه باشد، مانندِ کسی است که در راهِ خدا به خونِ خویش درغَلطَد.).

ص: ۲۷۵

پینوشتها

(۱) کمال الدّین و تمام النّعمه / ۶۴۵ ح ۶ <؛ پهلوان: ۲/۵۴۸، و کمره ای: ۲/۳۵۸.>.

(۲) <مُراد، أَمرِ فَرَج و ظُهور است. نگر: أصولِ کافی، با ترجَمه شادروان سیّدجوادِ مُصطفوی، ۲/۱۹۸.>.

ص: ۲۷۷

حدیثِ بیست و نهم: کسانی که حضرتِ قائِم (عج) را دیده اند

اشاره

شیخِ کُلَینی (ره) در کافی یک باب را به نام بُردنِ کسانی که حضرتِ قائِم علیه السّلام را دیده اند اختصاص داده(۱) و شیخِ صدوق هم در کمال الدّین و تمام النّعمه بابی را ویژه یاد کردِ کسانی ساخته که حضرتِ قائِم علیه السّلام را مشاهده کرده و دیدار نموده و با او سخن گفته اند.(۲)

شیخِ طوسی (ره) یک فصلِ الغیبه را به أخبارِ کسانی تخصیص داده که إمام علیه السّلام را دیده اند(۳). علّامه مجلسی نیز در بحارالأنوار یک باب را به یادکردِ کسانی که آن حضرت ـ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیه ـ را دیده اند و همچُنین یک بخشِ «نادر» را به یادکردِ کسانی که آن حضرت علیه السّلام را در غَیبتِ کُبری و قریب به زمانِ ما رؤیت کرده اند، مُختَص گردانیده(۴). علّامه نوری (ره) در نجم الثّاقب(۵)، و شیخ علی أکبرِ نهاوندی در العَبْقَریّ الحِسان(۶)، و علّامه صافی در منتخب الأثر(۷)، هریک بابی را درباره کسانی که إمام علیه السّلام را در دورانِ غَیبتِ کُبری دیده اند، تألیف کرده اند.

ص: ۲۷۹

برخی از أصحابِ ما <= إماميّه> نیز رساله هائی مستقل در این باره نگاشته اند؛ مانندِ علاّمه سیّد هاشم بن سُلَیمان توبلیِ بَحْرانی (درگذشته به سالِ ۱۱۰۷) که

تبصره الولیّ فیمَن رَأَی المَهدیّ <علیه السّلام> را تألیف کرده(۸)، و میرزا محمّدتقی بن کاظم بن مولی محمّدتقیِ مجلسی، مشهور به: ألماسی (درگذشته به سالِ ۱۱۵۹ ه . ق.) که مؤلّفِ کتابِ فارسی ــ ولی ناتمام ــ بهجه الأولیاء فیمَن فازَ بِلقاءِ الحجّه علیه السّلام است(۹)، و سیّد جمال الدّین محمّد بن حسینِ یزدیِ حائریِ طباطبائی (درگذشته در حدود سالِ ۱۳۱۳) که بدایع الکلام فیمَن فاز بلقاء الإمام علیه السّلام را نوشته(۱۰) و علاّمه نوری (ره) (درگذشته به سالِ ۱۳۲۰ ه . ق.) که رساله جنّه المأوی فی ذِکرِ مَن فازَ بِلقاءِ الحجّه علیه السّلام را نوشته(۱۱)، و شاگردش شیخ محمّدباقرِ بیرجندی (درگذشته به سالِ ۱۳۵۲ ه . ق.) که کتابِ بغیه الطّالب فیمَن رَأَی الإمامَ الغائِب <علیه السّلام> را تألیف کرده(۱۲)، و شیخ علی أکبرِ نهاوندی (درگذشته به سالِ ۱۳۶۹) نیز الیاقوتُ الأَحمَر فیمَن رَأَی الحُجَّهَ المُنتَظَر را نگاشته است.(۱۳)

شیخِ کُلَینی (ره) در کتابِ کافی، در نخستین حدیثی که در بابِ مذکور آورده است، گوید:(۱۴)

«عَن عَبْدِاللّهِ بنِ جَعفرٍ الحِمْیَرِیِّ قالَ: اجْتَمَعْتُ أَنَا و الشَّیْخُ أَبُوعَمْرٍو ــ رَحِمَهُ اللّه ــ عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحاقَ فَغَمَزَنی أَحْمَدُ بْنُ إِسْحاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلَفِ؛ فقُلْتُ لَهُ: یا أَباعَمْرٍو! إِنّی أُریدُ أَنْ أَسأَلَکَ عَنْ شَیْ ءٍ وَ مَا أَنَا بِشاکٍّ فیما أُریدُ أَنْ أَسْأَلَکَ عَنْهُ، فَإِنَّ اعْتِقادِی وَ دینی أَنَّ الأَرْضَ لاتَخْلُو مِنْ حُجَّهٍ إِلاّ إِذَا کانَ قَبْلَ یَوم القِیامَهِ بِأَربَعینَ یَوْمًا، فَإِذا کانَ ذلِکَ رُفِعَتِ الحُجَّهُ وَ أُغْلِقَ بابُ التَّوْبَهِ، فَلَمْ یَکُ «یَنْفَعُ نَفْسًا إِیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فی إِیمانِها خَیْرًا»، فَأُولئِکَ أَشْرارٌ مِنْ خَلْقِ اللّهِ ــ عَزَّ وَ جَلَّ ــ وَ هُمُ الَّذینَ تَقُومُ عَلَیْهِمُ القِیامَهُ وَ لکِنّی أَحْبَبْتُ أَنْ أَزْدادَ یَقینًا

وَ إنَّ إبراهيمَ ـ عَلَيْهِ السَّلام ـ سَأَلَ رَبَّهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ أَنْ يُرِيَهُ كَيْفَ يُحيِي الْمَوْتَى «قالَ: أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قالَ: بَلى وَ لكِنَّ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبى» وَ قَدْ أَخْبَرَنى أَبوعَلىٍّ أَحْمَدُ بْنُ إسْحاقَ عَنْ أَبِى الْحَسَنِ ـ عَلَيْهِ السَّلام ـ قَالَ: سَأَلْتُهُ وَقُلْتُ: مَنْ أُعامِلُ أَوْ عَمَّنْ آخُذُ وَ قَوْلَ مَنْ أَقْبَلُ؟ فَقالَ لَهُ: العَمْرِىُّ ثِقَتى، فَما أَدَّى إلَيْكَ عَنّى فَعَنّى يُؤَدّى و ما قالَ لَكَ عَنّى فَعَنّى يَقُولُ، فَاسْمَعْ لَهُ وَ أَطِعْ فَإنَّهُ الثِّقَهُ الْمَأْمُونُ. وَ أَخْبَرَنى أَبُوعَلىٍّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَامُحَمَّدٍ ـ عَلَيْهِ السَّلام ـ عَنْ مِثْلِ ذلِكَ، فقالَ لَهُ: الْعَمْرِىُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتانِ، فَما

أَدَّيا إلَيْكَ عَنّى فَعَنّى يُؤَدِّيانِ وَ ما قالاَ لَكَ فَعَنّى يَقُولانِ، فَاسْمَعْ لَهُما وَ أَطِعْهُما فَإنَّهُما الثِّقَتانِ المَأْمُونانِ، فَهذا قَوْلُ إمامَيْنِ قَدْ مَضَيا فيكَ.

قالَ: فَخَرَّ أَبُوعَمْرٍو ساجِدًا وَ بَكى ثُمَّ قالَ: سَلْ حاجَتَكَ.

فَقُلْتُ: أَنْتَ رَأَيْتَ الْخَلَفَ مِنْ بَعْدِ أَبى مُحَمَّدٍ ـ عَلَيْهِ السَّلام ـ ؟

فقالَ: إى وَاللَّهِ وَ رَقَبَتُهُ مِثْلُ ذا ـ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: فَبَقِيَتْ واحِدَهٌ.

فَقالَ لى: هاتِ.

قُلْتَ: فَالاِْسْمُ؟

قالَ: مُحَرَّمٌ عَلَيْكُم أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذلِكَ، وَ لاَ أَقُولُ هذا مِنْ عِنْدِى، فَلَيْسَ لى أَنْ أُحَلِّلَ وَ لاَ أُحَرِّمَ، و لكِنْ عَنْهُ ـ عَلَيْهِ السّلام ـ ، فإنَّ الاْءَمْرَ عِنْدَ السُّلْطانِ أَنَّ أَبَامُحَمَّدٍ مَضَى وَ لَمْ يُخَلِّفْ وَلَدًا وَ قَسَّمَ ميراثَهُ وَ أَخَذَهُ مَن لاَ حَقَّ لَهُ فيهِ و هُوَ ذا عِيالُهُ يَجُولُون، لَيْسَ أَحَدٌ يَجْسُرُ أَن يَتَعَرَّفَ إلَيْهِمْ أَوْ يُنيلَهُمْ شَيْئًا، وَ إذا وَقَعَ الاِْسْمُ وَقَعَ

الطَّلَبُ، فاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَمْسِكَوا عَنْ ذلِکَ.»

(یعنی:

از عبداللّه بن جعفرِ حِمْیَری(۱۵) منقول است که گفت: من و شیخ أبوعَمْرو(۱۶) ـ که خدایش رحمت کُناد ـ را نزدِ أحمد بن إسحاق(۱۷) ملاقات افتاد، أحمد بن إسحاق به من إشارت نمود که از او درباره جانشین [= جانشینِ إمام یازدهم ـ علیهما السّلام ـ] بپرسم. به او گفتم: ای أبوعَمْرو! می خواهم چیزی از تو بپرسم و البتّه در آنچه می خواهم از تو بپرسم شکّی ندارم؛ چه باور و دینِ من آن است که زمین از حجّت تهی نمی مانَد مگر آنکه تنها چهل روز به رستاخیز مانده باشد، و چون آن زمان برسد، حجّت برداشته شود و درِ توبه بسته گردد «پس آنکس را که پیش از آن إیمان نیاورده یا در عینِ إیمان نیکیی نیندوخته، إیمان آوردَنَش سودی» نبخشد [س ۶ ی ۱۵۸] ؛ اینان گروهی از آفریدگانِ بدکارِ خدایْ ـ عزّ و جلّ ـ اند و رستاخیز بر این جماعت بر پا می شود(۱۸). لیک دوست دارم یقینم افزون شود و إبراهیم علیه السّلام نیز از پروردگارش ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ درخواست تا به او نشان دهد

چگونه مردگان را زنده می کند «[خداوند [گفت: مگر إیمان نیاورده ای؟ گفت: چرا، ولی تا دلم بیارامَد» [س ۲ ی ۲۶۰]. و أبوعلی أحمد بن إسحاق مرا خبر داد و گفت که از أبوالحسن [یعنی: إمامِ هادی] علیه السّلام پُرسیده و گفته: [در أُمورِ دینی [با که بده بستان کُنَم یا(۱۹) از که بیاموزم و سخنِ که را بپذیرم؟ به او فرمود: عَمْری موردِ اعتمادِ من است؛ آنچه از جانبِ من به تو برسانَد، براستی از جانبِ من می رسانَد، و آنچه از جانبِ من به تو بگویَد، براستی از جانبِ من می گویَد؛ سخنش را بشنو و إطاعت کن، که موردِ اعتماد و اطمینان است. و هم أبوعلی مرا خبر داد که از أبومحمّد [یعنی: إمام حَسَنِ عسکری [علیه السّلام نیز مانندِ همین سؤال را پُرسیده و آن حضرت به أبوعلی گفته است: عَمْری و پسرش(۲۰) موردِ اعتمادند؛

آنچه از جانبِ من به تو رسانند، براستی از جانبِ من می رسانند، و آنچه به تو بگویند، براستی از جانبِ من می گویند. سخنشان را بشنو و ایشان را إطاعت کن، که هردو موردِ اعتماد و اطمینان اند. این سخنِ دو إمامِ درگذشته درباره توست.

حِمْیَری گفت:

أبوعَمْرو به سَجده افتاد(۲۱) و گریست. سپس گفت: خواسته ات را بپرس. گفتم: تو جانشینِ أبومحمّد [یعنی: جانشینِ إمامِ عسکری] علیه السّلام را دیده ای؟ گفت: آری به خدا و گردنِ او چنین بود ــ و بادستش إشاره کرد.(۲۲)

گفتم: اکنون یک پُرسش مانده. گفت: بپُرس. گفتم: نامش چیست؟ گفت: بر شما حرام است که در این باره سؤال کنید و این را از پیشِ خود نمی گویم ــ که مرا نَرَسَد حلال کنم و حرام کنم ــ، بلکه این نظرِ خودِ آن حضرت علیه السّلام است؛ چه سُلطان(۲۳) چُنین می پندارد که أبومحمّد [یعنی: إمامِ عسکری علیه السّلام] درگذشته و فرزندی بر جایْ ننهاده و میراثِ او را تقسیم کرده است و کسی که حقّی در آن نداشته آن را برگرفته(۲۴) و اینک خانواده اش آواره اند؛ کسی نیست که جرأت داشته باشد خود را به ایشان بشناساند یا چیزی به آنها برسانَد؛ و چون نام در میان آید، جستجو نیز آغاز می شود [و در پیِ یافتن و آزاردنِ إمام برخواهند آمد] ؛ پس از خدا پروا کنید و از این کار دست بدارید.).

شیخِ کُلینی ــ که خدایش رحمت کُناد ــ گفته است: شیخی از أصحابِ ما که نامش از یادم رفته برایم روایت کرد که أبوعَمْرو مثلِ این را از أحمد بن إسحاق پُرسید و او همینگونه پاسخ داد.(۲۵)

علّامه مجلسی در مِرآةُ العُقول در ذیلِ این حدیث گفته است: «حدیثِ نخست صحیح است و سندِ بعدیِ آن (یعنی آن که در آخرِ حدیث یاد شده) مُرسَل است»(۲۶)

ص: ۲۸۳

پینوشتها

(۱) الکافی ۱/۳۲۹.

(۲) کمال الدّین و تمام النّعمه /۴۳۴

(۳) الغیبه /۱۵۲.

(۴) بحار الأنوار ۱۳/۱۰۴ و ۱۴۳ طبعِ أمین الضّرب؛ و: ۵۲/۱ _ ۷۷، طبعِ حروفیِ ایران.

(۵) نجم الثّاقب /۱۵۲ ط. ۱۳۴۶ ه .

(۶) العبقریّ الحسان ۲/۵۷.

(۷) منتخب الأثر /۴۱۲.

(۸) صاحبِ الذّریعه آن را در کتابش (۳/۳۲۶) یاد کرده است <و متنِ آن نیز به سالِ ۱۴۱۱ ه . ق. در شهرِ مقدّسِ قم از سویِ «مؤسّسه المعارف الإسلامیّه» تحقیق و نشر شده.>.

(۹) الذّریعه ۳/۱۶۰

(۱۰) الذّریعه ۳/۶.

(۱۱) این رساله در آخرِ مجلّدِ سیزدهمِ بحارالأنوار طبع گردیده و در الذّریعه ۵/۱۵۹ یاد شده است.

(۱۲) الذّریعه ۳/۱۳۳.

(۱۳) الذّریعه ۲۵/۲۷۲.

<می افزایم:

از دیگر کسانی که أخبارِ مربوط به رؤیتِ سَروَرمان، حضرتِ حجّه بن الحسن _ روحی و أرواح العالمین له الفداء _، را ضبط کرده اند، شیخِ مفید _ قَدَّسَ اللّهُ روحَه العزیز _ است که

یکی از أبوابِ الإرشادش را «بابُ ذِکْرِ مَنْ رَأَی الإمامَ الثّانی عَشَر علیه السّلام و طَرفٍ مِن دَلائِلِه و بَیِّناتِه» قرار داده (تحقیق مؤسّسه آل البیت ـ علیهم السّلام ـ ، ۲/۳۵۲ ـ ۳۵۴).>.

(۱۴) <این حدیث به نقل از کافی، در تبصره الولیّ (تحقیق مؤسّسه معارف إسلامی، صص ۵۲ ـ ۵۴) و إعلام الوری (تحقیق غفّاری، ص ۳۹۶ و ۳۹۷) و حلیه الأبرار (ط. قم، المطبعه العلمیّه، ۱۳۵۶ ه . ش. ، ۲/۶۸۷ و ۶۸۸) آمده است.>.

(۱۵) <عبداللّه بن جعفر بن حسن بن مالک بن جامعِ حِمْیَریِّ قُمّی، از بزرگانِ إمامیّه قم است که به سالِ دویست و نود و اند به کوفه آمده، و أهلِ کوفه از او حدیث شنیده اند. کتابهایِ بسیاری تألیف کرده بوده و «ثقه» است. از مؤلّفاتِ اوست: کتاب الغیبه و الحیره.

نگر: تبصره الولیّ، ص ۲۹ و ۳۰، هامش، و: الموسوعه الرّجالیّه المیسّره، ۱/۵۰۰ و ۴۹۹، و: معالم العلماء، ص ۷۳؛ و: رجال النّجاشی، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.>.

(۱۶) <أبوعَمْرو عثمان بن سعید عَمْریِ زیّات ـ که «سَمّان» هم خوانده می شده است ـ ثقه و بس جلیل القدر است ـ چنان که جَلالتِ قَدرش از همین روایتِ چهل حدیث نیز هویدا می گردد. او نخستین نائبِ خاصِّ إمامِ دوازدهم ـ عَجَّلَ اللّهُ تعالی فَرَجَه ـ بوده.

نگر: الموسوعه الرجالیّه المیسّره، ۱/۵۵۹؛ و: تبصره الولیّ، ص ۵۳، هامش؛ و: خورشیدِ مغرب، ص ۴۵.>.

(۱۷) <أبوعلی أحمد بن إسحاق بن عبداللّه بن سعد بن مالک بن أحوصِ أشعریِ قمی، بس گرانقدر است و ثقه و از عالمانِ صاحبِ تألیف. او را از خواصِّ إمامِ عسکری ـ علیه السّلام ـ

شمرده اند و گفته اند به شرفِ زیارتِ صاحب الزّمان علیه السّلام نائل گردیده است.

نگر: معالم العلماء، ص ۱۴؛ و: الموسوعه الرّجالیّه المیسّره، ۱/۴۸؛ و: تبصره الولیّ، ص ۲۹، هامش؛ و: رجال النّجاشی، ص ۹۱.>.

(۱۸) <علاّمه مجلسی ـ قُدِّسَ سِرُّه ـ فرموده: یعنی پس از مرگِ ایشان با دمیده شدن در صور، قیامت بر پا می شود. نگر: مرآه العقول، ۴/۶.>.

(۱۹) <علاّمه مجلسی ـ قُدِّسَ سِرُّه ـ تردید را از راوی می داند. نگر: همانجا.>.

(۲۰) <یعنی محمّد بن عثمان ـ که دومین نفر از نائبانِ چهارگانه است. نگر: مرآه العقول، ۴/۷.>.

(۲۱) <قاعدتًا: سَجده شکر. نیز نگر: مرآه العقول، ۴/۷.>.

(۲۲) <این عبارت و عَمَلِ عَمْری را به گونه هایِ مختلف فهمیده و شرح کرده اند.

علّامه محمّدباقرِ مجلسی ـ أعلَی اللّهُ مَقامَه ـ ذیلِ حدیثی دیگر، از میانِ چند وجه، ظاهرًا این معنا را پسندیده که یعنی: او میانِ دو دستش را فاصله داد و در هر دست دو انگشتِ إبهام

ص: ۲۸۶

و سبّابه را گشود تـا ــ چُنان که میانِ عرب و عجم معمول است ــ به درشتی و اسـتواریِ گردنِ آن حضـرت إشاره کنـد. نگر: مرآه العقول، ۴/۲ و ۳.

وجوهِ مختلف در مرآه العقول (۴/۲ و ۳) و ترجَمه هایِ کمال الدّین و کافی و... دیده شود).>.

(۲۳) <مُراد، خلیفه عبّاسـی، معتمد (محمّد بن متوکّل)، است که در روزِ پنجشنبه دوازدهم رجبِ سال دویست و پنجاه و شش خلیفه شد. نگر: مرآه العقول، ۴/۷.

نیز نگر: کمـال الـدّین، ط. جامعه مدّرسـین، ۱۴۰۵ ه . ق.، ص ۴۷۶؛ و: الخَرائـج و الجَرائـح ط. مؤسّسه الإمام المهـدی (علیه السّلام) ۳/۱۱۰۳.>.

(۲۴) <مُراد، جعفرِ کذّاب است (نگر: مرآه العقول، ۴/۷).

همچُنین نگر: کمال الـدّین، ط. جامعه مدّرسـین، ۱۴۰۵ ه . ق.، ص ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۷۶؛ و: پهلـوان، ۲/۱۷۲ و ۱۷۳ و ۲۲۴ ــ ۲۲۶.>.

(۲۵) <این تَرجمه بنا بر آن است که عبارتِ کافیِ مطبوع و به تَبَعِ آن الأربعون حدیثایِ آقایِ نجفی را درست بدانیم؛ یعنی:

قال الکلینیّ رَحِمَهُ اللّه: وحَدَّثَنی شَیخٌ مِن أَصحابِنا ــ ذَهَبَ عَنّی اسمُه ــ أَنَّ أباعمرٍو سَأَلَ عن

أحمد بن إسحاق عَن مِثلِ هذا، فأجابَ بِمِثلِ هذا.

ولی این عبارت درست بـه نظر نمی رسـد، و گویا عبارتِ متـنِ مـطبوعِ تبصـره الولیّ صـحیح است که بجایِ «سأل عن»، «سأل عنه» دارد. در این صورت پُرسشگر أحمد بن إسحاق است و پاسخ دهنده أبوعمرو؛ و همین درست باید باشد .>.

(۲۶) مرآه العقول ۴/۵.

حدیثِ سی اُم: شَمائلِ حضرتِ قائِم (عج)

اشاره

«عَن جابِر الجُعْفیّ قالَ: سَمِعْتُ أباجعفرٍ ــ عَلَیه السَّلام ــ یقولُ:

سَأَلَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ أَمیرَالمؤْمِنینَ ــ عَلَیه السَّلام ــ فَقالَ: أَخْبِرنی عَنِ الْمَهدیِّ مَا اسْمُه؟

فقالَ ــ عَلَیه السَّلام ــ : أَمّا اسْمُه فَإِنَّ حَبیبی عَهِدَ إِلیَّ أَن لا أُحَدِّثَ بِهِ حَتّی یَبْعَثَهُ اللّهُ.

فقالَ: أَخْبِرْنی عَن صِفَتِه؟

قال علیه السّلام : هُوَ شابٌّ مَربُوعٌ، حَسَنُ الوَجْهِ، حَسَنُ الشَّعْرِ، یَسیلُ شَعْرُهُ عَلَی مِنْکَبَیْهِ، وَ یَعْلُو نُورُ وَجْهِهِ سَوادَ شَعْرِ لِحْیَتِهِ وَ رَأْسِهِ، بِأَبی ابْنَ خِیَرَهِ الْاءِماءِ»(۱).

(یعنی:

از جابرِ جُعْفی(۲) منقول است که گفت: از أبوجعفر [یعنی: إمامِ باقر]

ص: ۲۸۹

علیه السّلام شنیدیم که فرمود:

عُمَر بنِ خَطّاب از أمیرِمؤمنان علیه السّلام پرسید و گفت: مرا در بابِ مَهدی آگهی دِه که نامِ او چیست؟

أمیرِمؤمنان علیه السّلام فرمود: أمّا نامش؛ حبیبم <یعنی: رسولِ خدا _ صلّی

اللّه علیه و آله _> به من سفارش فرمود که نامِ او را بر زبان نرانَم تا آنگاه که خداوند او را برانگیزَد.

گفت: مرا از صفتِ او خَبَر دِه؟

أمیرِمؤمنان علیه السّلام فرمود: او جوانی است میانه بالا، نیکورویْ، نیکومویْ، مویِ سرش بر شانه ها ریخته، و فروغِ رویش بر سیاهیِ مویِ مَحاسن و سر فائق آمده؛ پدرم به فدایِ فرزندِ بهترینِ کنیزان!)

ص: ۲۹۰

پینوشتها

(۱) الإرشاد /۳۳۲ <؛ طبعِ مؤسسه آل البیت علیهم السّلام ـ با تفاوتِ جُزئی ـ : ۲/۳۸۲؛ و نگر: الغیبهِ طوسی، ط. مؤسّسه المعارف الإسلامیّه، ص ۴۷۰؛ و: إعلام الوری، تحقیق: علی أکبر الغفّاریّ، ص ۴۳۴ (با تفاوتِ اندک)؛ و: کشف الغمّه، تحقیق السّیّدهاشم الرّسولیّ، ط. مکتبه بنی هاشمی، ۲/۴۶۴؛ و: روضه الواعظین، ط. مجیدی و فَرَجی، ۲/۲۳؛ و: الخرائج و الجرائحِ راوندی، ط. مؤسّسه الإمام المهدی (علیه السّلام)، ۳/۱۱۵۲. نیز سنج: پهلوان: ۲/۵۵۲ و ۵۵۳>.

(۲) <أبوعبداللّه (به قولی: أبومحمّد) جابرِ بن یزیدِ جُعْفی، از خواصِّ أصحابِ إمامِ صادق علیه السّلام و از ثِقات بشمارست.

نگر: الموسوعه الرّجالیّه المیسّره ۱/۱۶۲؛ و: مناقب آلِ أبی طالب (علیهم السّلام)، ابنِ شهرآشوب، ط. انتشاراتِ علاّمه، ۴/۲۸۱>.

ص: ۲۹۱

حدیثِ سی و یکم: طولِ عمرِ حضرتِ قائِم (عج)

اشاره

«عَن سَعیدِ بْنِ جُبَیْرٍ قالَ: سَمِعْتُ سَیِّدَ الْعابِدینَ عَلیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ ــ عَلَیْهِما السَّلام ــ یَقولُ:

فِی القائِمِ سُنَّهٌ مِنْ نُوحٍ وَ هُوَ طُولُ الْعُمرِ.»(۱).

(یعنی:

از سَعید بن جُبَیْر(۲) منقول است که گفت: شنیدم سرورِ عبادتگران، علیّ بن الحسین ــ علیهما السّلام ــ ، می فرمود:

در قائِم سُنَّتی از نوح است، که درازایِ زندگانی باشد).

می گویم: شیعیان در نگارشهاشان به «یادکردِ مُعَمَّران» پرداخته اند تا مردمان <از أخبارِ معمّران آگاه باشند و> طولِ عمرِ حضرتِ قائِم (عج) را بعید نینگارنَد. از این شمارست، صدوقِ أُمَّت در کتابش، کمال الدّین و تمام النّعمه(۳)، و نیز معلّمِ أُمَّت، شیخِ مفید، در الفُصُولُ الْعَشرَه فِی الغَیبه(۴)، و نیز شریفِ مُرتضی عَلَمُ الهُدی در أمالیاش(۵)، و

ص: ۲۹۳

نیز علاّمه مجلسی در بحارالأنوار...(۶).

شیخ محمّد بن علیّ کَراجَکی (درگذشته به سالِ ۴۴۹ ه . ق.) ــ که از شاگردانِ شریفِ مرتضی بوده است ــ نیز کتابِ البُرهان عَلی صحّهِ طولِ عمرِ الإمام صاحبِ الزّمان <علیه

الصّلاه و السّلام> را پرداخته و در کنزالفوائدش درج نموده.(۷) شیخِ طوسی هم در الغَیبه(۸) فصلی را به بیانِ عمرِ آن حضرت علیه السّلام اختصاص داده است که شایانِ مراجعه می باشد. همو در مسائلِ کلامیّهاش چُنین گفته: «در درازنایِ زندگانیِ قائِم علیه السّلام استبعادی نیست؛ زیرا جُز وی کسانی از پیشینیان ــ مانندِ شُعَیْبِ پیامبر و لقمان علیهما السّلام ــ سه هزار سال زیسته اند، و همچُنین این أمری ممکن است و خدای تعالی را قدرتِ آن هست»(۹).

فیلسوفِ زبَردست، کمال الدّین میثم بن علیّ بن میثمِ بَحْرانی (درگذشته به سالِ ۶۶۹ ه . ق.)، گفته است:

«و أمّا درباره طولِ عُمرِ آن حضرت، نهایتِ واکنشی که خصم می توانَد نشان دهد آن است که این طولِ عُمر را بعید بشمارَد؛ که آن هم، از چند رویْ، مردود است:

نخست آن که هرکه در أَخبار و سرگذشتهایِ مُعَمَّران بنگَرَد درمی یابد که میزانِ عُمرِ آن حضرت و بیش از آن هم عادی است. چه، درباره لقمان که پرورنده کَرکَس ها بود(۱۱)، نقل شده که هفت هزار سال بزیست، و روایت کرده اند که عمرو بن حممه الدوسی چهارصد سال بزیست، و دیگر مُعَمَّران نیز از همین دست هستند.

دوم آن که خدای تعالی درباره نوح علیه السّلام خبر می دهد و می فرماید: «فَلَبِثَ فیهم أَلْفَ سَنَهٍ إِلاّ خَمْسِینَ عامًا»(۱۲).

سوم آن که ما و خصم دربابِ زنده بودنِ خضر و إلیاس ــ علیهماالسّلام ــ از أنبیاء، و سامری و دجّال از أشقیاء، همداستانیم و چون این دربابِ این دو طرفِ متقابل روا

باشد، چرا در بابِ گروهِ میانین ــ یعنی طبقه أولیاء ــ روا نباشد؟!»(۱۳)

علّامه بزرگ، محمّدحسین آل کاشف الغطاء، گفته است: «... کسانی که بقاءِ آن حضرت را در طولِ این مدّتِ متجاوز از هزار سال بعید می شمارَند، گویا از ماجَرایِ عُمرِ حضرتِ نوح <علیه السّلام <غفلت یا تَغافُل می کنند که به نصِّ قرآن پنجاه سال کمتر از هزار <یعنی: نهصد و پنجاه سال> میانِ قومِ خویش درنگ فرمود(۱۴) و کمترین سِنّی که از برای او گفته شده هزار و ششصد سال است و بیش از آن هم، تا

سه هزار سال، گفته اند(۱۵).

حدیثْ شناسانِ أَهلِ سنّت، جُز درباره حضرتِ نوح هم، روایت کرده اند که أفرادی بیش از این زیسته اند. نَوَوی که از مُحَدِّثانِ بزرگِ ایشان است، در تهذیب الأسماء چُنین گفته است:

دربابِ حیات و نُبُوَّتِ خِضْر اختلاف کرده اند؛ بیشترینه عالمان گفته اند که او زنده است و در میانِ ماست؛ صوفیان و أهلِ صلاح و معرفت بر این معنا همداستان اند و حکایاتشان درباره دیدار و ملاقاتِ او و استفاده از وی و پرسش و پاسخ با او و حُضورش در جایگاههایِ شریف و موطنهایِ نیکو، بیشتر از آن است که به شمار درآید و مشهورتر از آنکه یادکردش به گفتار بیایَد. شیخ أبوعمرو بن صلاح در فَتاویاش گفته است: عالمان و صالحان معتقدند که او زنده است و عامّه نیز با ایشان همسخن هستند و تنها بعضِ مُحَدِّثان با إنکارِ وی تَکْرَوی کرده(۱۶) (پایانِ سخن).

به خاطرم می آید که وی درجایِ دیگر، و زَمَخْشَری در ربیع الأبرار، گفته اند که مسلمانان بر زنده بودنِ چهار تَن از پیامبران همداستان اند؛ دوتَن از ایشان، یعنی إدریس و عیسی، در آسمان اند، و دوتَن، یعنی إلیاس و خضر، در زمین اند، و ولادتِ خضر در زمانِ إبراهیم، پدرِ پیامبران(۱۷)، بوده است(۱۸).

ص: ۲۹۵

مُعَمَّرانی که از عمرِ طبیعی درگذشته و تا صدها سال زیسته اند، بسیارند. سیّدِ مرتضی در أمالیاش(۱۹) گروهی از ایشان را یاد کرده و کسانِ دیگر هم، مانندِ صدوق در إکمال الدّین(۲۰)، شماری را بیش از آنچه شریفِ مرتضی یاد کرده است، خاطرنشان کرده اند. در این روزگاران هم، چه بسیار کسان را دیده ایم که عمرشان به صد و بیست سال و قریب به آن یا بیش از آن رسیده است. از اینها گذشته، در دیده تحقیق، حق آن است که هرکس بتواند زندگانی را در یک روز حفظ کُنَد، هزاران سال هم می تواند آن را حفظ کُنَد. تنها این نکته می مانَد که این عمل عادتْ شکنی است، ولی آیا عادتْ شکنی و خروج از قوانینِ طبیعی در موردِ أنبیاء و أولیاء، چیزی شگفت یا أمری نادر است؟!

در این باره به مُجَلَّداتِ پیشینِ المُقْتَطَف(۲۱) مراجعه فرمائید و در آن گفتارهایِ فراوان و براهینِ آشکارِ عقلیِ أکابرِ فلاسفه غرب را در إثباتِ إمکانِ جاودانگیِ إنسان در دنیا ببینید. یکی از دانشمندانِ بزرگِ اروپا گفته است: اگر شمشیرِ ابنِ مُلجَم در میان نبود، علیّ بن أبی طالب از کسانی می بود که جاودانه در دنیا می زیستند؛ زیرا جمیعِ صفاتِ کمال و اعتدال را یکجا در خود داشت؛ و ما را در این مقام تحقیق و کاوِشی فراخ دامنه است که مجالِ بیانش نیست.»(۲۲).

علّامه شیخ محمّدرضا مُظَفَّر (ره) در این باره گفته است: «طولانی تر شدنِ زندگانی از عُمرِ طبیعی ــ یا آنچه پنداشته می شود که عُمرِ طبیعی است ــ ، در نظرِ دانشِ پزشکی، نه مردود است و نه مُحال. پزشکی فقط هنوز نتوانسته به چیزی دست یابَد که با آن بتوانَد زندگانیِ آدمی را از آنچه معمولاً هست درازتر کُنَد. باری، اگرچه پزشکی توانائیِ چُنین کاری را ندارد، خدایِ متعال بر هر کاری تواناست و در عَمَل هم طولانی ساختنِ عُمرِ حضرتِ نوح و بَقایِ حضرتِ عیسی ــ علیهما السّلام ــ تحقّق یافته و قرآنِ کریم نیز از این دو أمر خبر داده است... لیک اگر کسی که شک

دارد، در آنچه قرآن هم از آن خبر داده باشـد شک کُنَد، دیگر فاتحه إسـلام خوانده است!(۲۳) شگفت آن است که مسلمانی درباره إمکانِ این أمر می پُرسَد که مدّعیِ ایمان به قرآنِ مجید است.»(۲۴).

از عامّه هم حافظ أبوعبـدالله محمّد بن یوسفِ گنجیِ شافعی (کشـته شده به سالِ ۶۵۸ ه . ق.) در کتـابِ خود، البیان فی أخبار صاحب الزّمان علیه السّـلام، گفته است: «بقایِ آن حضـرت ناممکن نیست، چرا که عیسی و إلیاس و خِضْر هم از أولیایِ خدایِ متعال، و دجّالِ گجسـته و إبلیسِ ملعون هم از أعدایِ خدایِ متعال، بقا یافته اند. بقایِ اینان از طریقِ کتاب و سـنّت ثابت شده و <حتّی مُنکِرانِ بقایِ مَهدی علیه السّـلام نیز< درباره آن همداستان اند، آنگاه إمکانِ بقاءِ مَهدی <علیه السّلام> را منکر شده انـد! اینک من بقایِ هر یک از ایشان را تبیین می کُنَم تا از این پس خردمنـدان به إنکارِ إمکانِ بقایِ مَهدی علیه السّـلام گوش فرا ندهند...»(۲۵).

ص: ۲۹۷

پینوشتها

(۱) کمال الدّین و تمام النّعمه /۳۲۲ ح ۴ و ۵ <؛ پهلوان: ۱/۵۹۱، و کمره ای: ۱/۴۳۹>.

(۲) <أبومحمّد سَعید بن جُبَیْر (۴۵ _ ۹۵ ه . ق.)، عالمِ بزرگ و فقیه و مُفَسِّرِ قرآنِ کریم و از تابعان بود که از إمامِ سجّاد علیه السّلام روایت کرده است. حَجّاج بن یوسفِ ثَقَفی _ که از قضا خود نیز در همان سال به دَرَک واصل شد و به قولِ ابنِ عِماد: «فیها أراحَ اللّهُ العبادَ و البلادَ بموتِ الحَجّاج بن یوسُف بن أبی عقیل الثَّقَفی الطّائفی فی لیلهٍ مُبارَکهٍ عَلَی الأُمَّه» _ سَعید را به شهادت رسانید. قبرِ او در «واسط» است.

نگر: الموسوعُ الرّجالیّه المیسّره، ۱/۳۸۶؛ و: شَذَرات الذَّهَب، دارالکتب العلمیّه، ۱/۱۰۸ _ ۱۱۰.>.

(۳) کمال الدّین و تمام النّعمه /۵۳۶ _ ۵۷۵.

(۴) الفصول العشره /۲۲ _ ۲۷.

(۵) أمالی السّیّد المرتضی ۱/۱۶۵ _ ۱۹۵.

(۶) بحار الأنوار ۱۳/۵۹ _ ۷۷ طبعِ أمین الضّرب؛ و: ۵۱/۲۲۵ _ ۲۹۳ طبعِ حروفیِ ایران.

(۷) کنزالفوائد ۲/۱۱۴.

(۸) الغیبه /۲۵۸.

(۹) الرَّسائل العشر /۹۹.

(۱۰) <ظاهرًا باید تاریخِ درگذشتِ ابنِ میثم _ قُدِّسَ سِرُّه _ را محصور بینِ سالهایِ ۶۷۹ و ۶۹۹ ه . ق. بدانیم. نگر: پِژوهش و حوزه، ش ۷، ص ۱۰۸ و ۱۰۹ (از مقاله نقدِ حالِ شیخ کمال الدّین میثمِ بَحرانی به ترجَمه همین مترجم).>.

ص: ۲۹۹

(۱۱) <مراد لُقمان بن عاد است که بنا بر پاره ای گَزارشهایِ کهن به اندازه عمرِ هفت کَرکَس که یکی پس از دیگری پرورش داد، بزیست، و واپسین کَرکَسِ او از این هفت کَرکَس، «لُبَد» نام داشت.

(نگر: کتاب الغَیْبَه، الطّوسی، ط. مکتبه نَینَوی الحَدیثه، ص ۷۹؛ و: کمال الدّین و تمام النّعمه، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه . ق.، ص ۵۵۹؛ و: لسان العرب، ذیلِ «لبد»؛ و:...).

گویند که این لقمان بن عادِ مُعَمَّرِ کَرکَسْ پَروَر، همانا، جُز لُقمانِ حکیمِ مذکور در قرآنِ کریم است.

(نگر: اللّوامع الإلهیّه، ط. ۲، صص ۴۴۸ _ ۴۹۰).>.

(۱۲) سوره عنکبوت: ۱۴ <؛ یعنی: پس در میانِ آنان هزارسال مِنهایِ پنجاه سال (= نهصد و پنجاه سال) به سر بُرد>.

(۱۳) قواعد المرام فی علم الکلام /۱۹۱.

(۱۴) <إشارتِ مرحوم کاشف الغطاء به آیتِ ۱۴ از سوره عنکبوت است: وَلَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحًا إِلى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فیهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلّا خَمسِینَ عامًا...>.

(۱۵) <طابعِ أصل الشّیعه، آقایِ علاء آلِ جعفر، به این مصادر و منابع توجّه داده است:

تفسیر الکشّافِ زَمَخشَری ۳/۲۰۰ (ط. دارالمعرفه یِ بیروت)؛ و: تفسیر القرآن العظیمِ ابنِ کثیر ۳/۴۱۸ (ط. دارالمعرفه یِ بیروت)؛ و: زادالمسیرِ ابنِ جوزی ۶/۲۶۱ (نشرالمکتب الإسلامی / بیروت).>.

(۱۶) <طابعِ أصل الشّیعه إرجاع داده است به: تهذیب الأسماء و اللّغات، ۱/۱۷۶ (ط. دارالکتب العلمیّه یِ بیروت)>.

(۱۷) <می دانیم که شماری از پیامبرانِ إلآهی از زاد و رودِ حضرتِ إبراهیم علیه السّلام اند.

از أبوالنّضر محمّد بن سائبِ کلبیِ کوفی (درگذشته به ۱۴۶ ه . ق.) منقول است که غیر از إدریس و نوح و لوط و هود و صالح، دیگر پیامبرانِ مذکور در قرآن، _ سَلامُ اللّهِ عَلَیهِم أَجْمَعین _ ، همه از زاد و رودِ إبراهیم اند و گویا در این سخن ازآن رویْ آدم را استثناء نکرده که

او پدرِ جمیعِ بشریّت محسوب می شود و خود بخود مُستثناست (نگر: شَذَرات الذَّهَب، ابن العماد، ط. دارالکتب العلمیّه، ص ۲۱۸).>.

(۱۸) <طابعِ پیشگفته إرجاع داده به: تهذیب الأسماء و اللّغات ۱/۱۷۷ (ط. پیشگفته)؛ و: ربیع الأبرارِ زَمَخشَری ۱/۳۹۷ (ط. وزارتِ أوقافِ عراق / بغداد).>.

(۱۹) <طابعِ پیشگفته إرجاع داده است به: أمالی المُرتضی ۱/۲۳۲ _ ۲۷۲ (ط. دارإحیاءالکتب العربیّه / بیروت).>.

(۲۰) <چنان که پیشتر هم بیامد در این که نامِ کتابِ صدوق ـ قُدِّسَ سِرُّه ـ ، کمال الدّین است یا إکمال الدّین، اختلاف است.

به هر رویِ بهره موردِ إشارتِ مرحومِ کاشف الغطاء را نگر در: کمال الدّین و تمام النّعمه، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه . ق.، صص ۵۲۳ ـ ۶۴۳؛ و: پهلوان ۲/۳۰۷ ـ ۵۳۷؛ و: کمره ای ۲/۲۰۲ ـ ۳۵۲.>.

(۲۱) <المُقْتَطَف ماهنامه ای علمی و تاریخی و أَدَبی به زبانِ عربی بود که به اهتمامِ صَرّوف (دکتر یعقوب ابن نَقولا، ۱۸۵۲ ـ ۱۹۲۷م.) و همکاری فارس نِمْر (۱۸۵۶ ـ ۱۹۵۱ م.) و شاهین مَکاریوس (۱۸۵۳ ـ ۱۹۱۰ م.) در ۱۸۷۶ م. در بیروت تأسیس شد. در ۱۸۸۶ م. آن را به مصر انتقال دادند؛ تا ۱۹۵۲ م. در مصر منتشر شد و در این سال تعطیل گردید. (نگر: دائره المعارفِ فارسی).>.

(۲۲) أصل الشّیعه و أصولها <ط. قاهره> /۱۳۸ <و: تحقیقِ علاء آل جعفر، صص ۲۲۵ ـ ۲۲۷.

چون این طبعِ أصل الشّیعه مُحَقَّق بود، گُفتاوردِ منقول در متن را بر أساسِ آن إصلاح و تکمیل کردیم.>.

(۲۳) <مُراد این است که مسلمان، بطَبْع، در صحّت و راستیِ قرآن تردید ندارد، و اگر تردید داشته باشد باید ـ از راهِ دلیل و بُرهان ـ به بازآموزیِ أُصولِ عقائد بپردازد، زیرا ایمانِ استوار با تردید در بنیادهایِ عقیدتی جمعْ شُدَنی نیست.>.

(۲۴) عقائد الإمامیّه /۷۹.

(۲۵) البیان فی أخبار صاحب الزّمان <علیه السّلام> /۱۴۸.

حدیثِ سی و دوم: علاماتِ ظهورِ حضرتِ قائِم (عج)

اشاره

«عَنْ مُحَمَّد بْنِ حُمْران قالَ: قالَ الصّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ـ عَلَیْهِمَا السَّلام ـ :

إنَّ الْقـائِمَ مِنّا ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ مَنْصورٌ بِالرُّعْبِ، مُؤَیَّدٌ بِالنَّصْرِ، تُطوَی لَهُ الاْءَرْضُ وَ تَظْهَرُ لَهُ الْکُنُوزُ کُلُّها وَ یُظْهِرُ اللّهُ ـ تَعَالی ـ بِهِ دینَهُ عَلَی الـدّینِ کُلِّه وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ وَ یَبْلُغُ سُلْطانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ، فَلایَبْقَی فِی الأَرضِ خَرابٌ إلّا عمّر و یَنْزِلُ رُوحُ اللّهِ عِیسَی بنُ مَرْیَم ـ عَلَیْهِمَا السَّلامُ ـ فَیُصَلّی خَلْفَهُ.

قالَ ابنُ حُمْران: قیلَ لَهُ: یَابْنَ رَسُولِ اللّه! مَتَی یَخْرُجُ قائِمُکُم؟

قـالَ: إذَا تَشَبَّهَ الرِّجـالُ بِالنِّسـاءِ وَالنِّسـاءُ بِالرِّجـالِ وَاکْتَفَی الرِّجـالُ بِالرِّجـالِ وَ النِّسـاءُ بِالنِّساءِ وَ رَکِبَ ذاتُ الفُروجِ السُّروجَ وَ قُبِلَتِ الشَّهادَةُ الزُّورِ وَ رُدَّتْ شَهادَةُ الْعُدولِ وَ اسْتَخَفَّ النّاسُ بِالدِّماءِ وَ ارْتِکابِ الزِّناءِ وَ أَکْلِ الرِّباءِ وَ الرّشاءِ وَ استِیلاء

ص: ۳۰۳

الأشـرارِ عَلَى الاْـءَبرارِ وَ خُروجِ السُّفيـانيّ مِن الشّـام وَ اليَمانيّ مِنَ الْيَمَن وَ خَسْف بِالبَيْـداءِ و قتل غُلام مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ــ صلّى اللّه عليه و آله ــ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ المَقـامِ اسـمُهُ مُحَمَّد بْنُ مُحَمَّد و لَقَبُهُ النَّفْسُ الزَّكيّ، وَ جـائَتْ صَيْحَةٌ مِنَ السَّمـاءِ بِأنَّ الحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ وَ شيعَتِه، فَعِنْدَ ذلكَ خُروجُ قائِمِنا.

فإِذا خَرَجَ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ و اجْتَمَعَ ثَلاثُمِائَه وَ ثَلاثَه عَشَر رَجُلًا وَ أَوَّلُ ما

يَنْطِقُ بِهِ هـذِهِ الاْيهُ: «بَقِيَّهُ اللّهِ خَيْرٌ لَكُم إنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنين»(۱). ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا بَقيّهُ اللّهِ وَ حُجَّتُهُ وَ خَليفَتُهُ عَلَيْكُم. فَلا يُسَـلِّمُ عَلَيْهِ مُسَـلِّمٌ إلاّـ قـالَ: السَّلامُ عَلَيْـكَ يـا بَقِيَهَ اللّهِ فى أَرْضِه، فإذَا اجْتَمَعَ لَهُ الْعقـد و هُوَ عَشَـرَهُ آلاف رَجُلٍ خَرَجَ مِن مَكَّه فَلايَبقَى فِي الاْءَرْضِ مَعْبُودٌ دُونَ اللّهِ ــ عَزَّ وَ جَلَّ ــ مِنْ صَنَمٍ وَ وَثَنٍ وَ غَيْرِهِ إلاّ فيه نارٌ فَاحْتَرَقَ وَ ذلِكَ بَعْدَ غَيْبَهٍ طَوِيلَهٍ(۲).».

(يعنى:

از محمّد بن حُمْران(۳) منقول است كه گفت: جعفر بن محمّد الصّادق ــ عَلَيْهِمَا السَّلام ــ فرمود:

قائم ما عليه السّلام با هراس يارى گرديده(۴)، و با نُصرَت نيرو بخشيده شده است(۵)؛ زمين از برايش درنورديده مى آيد(۶)، و گنجينه ها از براىِ وى آشـكار مى گردد، و خداونـد ــ هرچند مشـركان خوش نَدارَنْد ــ با او دينِ خود را بر همه دينها چيره مى سازد. اقتـدارِ او مشـرق و مغرب را فرا مى گيرد و همه ويرانه هاىِ زمين آباد مى شود و روح اللّه، عيسـى بن مريم ــ عليهما السّلام ــ ، فرود مى آيد و پشتِ سرِ او نماز مى گُزارَد.

ابنِ حُمْران گفته است: آن حضرت را گفتند: اى پسرِ رسولِ خدا! كِىْ قائِمِ شما

خُروج می کُنَد؟

فرمود: هنگامیِ که مردان خود را به زنانماننـده سازنـد و زنان خود را به مردان ماننـده کُنَند، و مردان به مردان و زنان به زنان بسـنده نمایند، و مادینه صاحبِ عورتها بر زینها نشیند، و گواهیِ دروغ پذیرفته آید، و گواهیِ عادلان پذیرفته نگردد، و مردمان خونریزی و ارتکابِ زنا و خوردنِ ربا و رشوت را سـهل شـمارَنْد، و چیرگی أشـرار بر أبرار و خروجِ سُـفیانی از شام و یمانی از یَمَن و فرورفتنِ زمین در بیداء و کشـته شدنِ جوانی از آلِ محمّد ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ میانِ رُکْن و مَقام ــ که نامِ او محمّد بن محمّـد و لقَبَش «نفسِ زکی» است ــ صورت بندد، و بانگی از آسـمان آید که حق با علی و شـیعیانِ اوست، در این هنگام، قائِم ما خُروج می کُنَد.

پس چون خُروج کُنَد، پُشتش را به کعبه تکیه دهد، و سیصد و سیزده مَرد <بَرِ

وی <گرد آیند و نخستین چیزی که بر زبان رانَد این آیت است: «بَقِیَّهُ اللّهِ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِین»(۷).

آنگاه گوید: من بقیّه اللّه (/ اندوخته خداوند) و حُجَّتِ او و خلیفه او بر شـما هسـتم. پس هرکه بر او سـلام کُنَد، گویَد: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا بَقِیَّهَ اللّهِ فی أَرضِه»(۸) (یعنی: سـلام بر تو ای انـدوخته خداونـد در زمین). پس چون یـک «عقـد» ــ که ده هزار مرد باشـد ــ برایِ وی گِرْد آیند، از مکّه خُروج کُنَد، و جُز خداوند ــ عَزَّ وَ جَلَّ ــ هر معبودی در زمین باشد، أعم از بُتهایِ بی جُثّه باصورَت و باجُثّه بی صورَت(۹) و جُز آن، آتش در آن گرفته باشد و بسوزَد، و این پس از غَیبتی طولانی است).

ص: ۳۰۵

پینوشتها

(۱) سوره هود <۱۱>، ۸۶.

(۲) کشف الحق <به اهتمامِ سیّد داودِ میرصابری> /۱۸۲ <و نگر: ط. قدیمِ اصفهان، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

در هامشِ ط. میرصابری آمده: «این حدیث را [شیخ حُرِّ عامِلی] در إثبات الهداه ج ۷ ص ۱۴۰ ح ۶۸۶ بطور مختصر از ابنِ شاذان نقل کرده است.».

می نویسم:

قریب به این حدیث ــ با پاره ای تفاوتها ــ از إمامِ باقر علیه السّلام روایت شده در: کمال الدّین و تمام النّعمه، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه . ق.، ص ۳۳۰ و ۳۳۱.>.

(۳) <أبوجعفر محمّد بن حُمرانِ نَهْدیّ، راویِ «ثقه»یِ کوفیّ الأصل و باشنده جَرجَرایا بوده که از إمامِ صادق علیه السّلام روایت کرده است. او را کتابی است.

نگر: رجال النّجاشی، ط. جامعه مدرّسین، ص ۳۵۹.>.

(۴) <«یعنی حضرت اللّه تعالی او را نصر می نماید بر این وجه که ترس و بیم از او در دلهای دشمنان می اندازد» کشف الحق، ط. میرصابری، ص ۱۸۳.>.

(۵) <«یعنی حضرت عزّت او را تأیید می نماید به نصرت نمودن و ظفردادن بر أعداء» کشف الحق، ط. میرصابری، ص ۱۸۳.>.

(۶) <«تا در اندک زمانی مسافات بعیده را عساکر ظَفَرمآثرش قطع نمایند.» کشف الحق، ط.

میرصابری، ص ۱۸۳.>.

(۷) <س ۱۱، ی ۸۶؛ یعنی: اندوخته خداوند، از برایِ شما بهتر است، اگر مؤمن باشید.>.

ص: ۳۰۷

(۸) <این نحوه سلام بر آن حضرت، شایسته تَأَمُّل و تَعَلَّم است.

نیز نگر: أصولِ کافی، با ترجَمه شادروان مصطفوی، دفترِ نشرِ فرهنگِ أهلِ بیت علیهم السّلام، ۲/۲۷۵؛ و: مرآه العقول ۴/۳۶۹ و ۳۷۰.>.

(۹) <پیشینیان درباره تفاوتِ «صَنَم» و «وَثَن» _ که به ترتیب به «أَصنام» و «أَوثان» جمع بسته می شوند _ ، سخن گفته اند. نمونه را، نگر: غریب الحدیث فی بحارالأنوار، و مجمع البحرین، و دستور الإخوان، و... . در اینجا مَجالِ طرحِ معناها و رایْ هایِ مختلفِ ایشان نیست. مُستَنَدِ ما در گزینشِ معنا، لسان التّنزیل (ص ۱۰۶) بوده است.>.

ص: ۳۰۸

حدیثِ سی و سوم: دَجّال

اشاره

«عَنِ النَزّالِ بْنِ سَبْرَهَ قالَ: خَطَبَنا أَميرُالْمُؤمِنينَ عَليُّ بْنُ أَبى طالِبٍ ـ عَلَيْهِ السَّلام ـ ، فَحَمِدَ اللّهَ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ وَ أَثْنى عَلَيْهِ وَ صَلّى عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، ثُمَّ قال:

سَلُونى أَيُّهَا النَّاسِ! قَبْلَ أَن تَفْقِدُونى ـ ثَلاثًا ـ فَقامَ إِلَيْهِ صَعْصَعَهُ بْنُ صَوْحانَ فَقالَ: يا أَميرَالْمؤْمِنين! مَتى يَخْرُجُ الدَّجّالُ؟

فَقالَ لَهُ عَليٌّ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ : اقْعُدْ فَقَدْ سَمِعَ اللّهُ كَلامَكَ وَ عَلِمَ ما أَرَدْتَ؛ وَاللّهِ مَا الْمَسْؤُولُ عَنْهُ بِأَعْلَمَ مِنَ السّائِلِ، وَ لكِنْ لِذلِكَ عَلاماتٌ وَ هَيئاتٌ(۱) يَتْبَعُ بَعْضُها بَعْضًا كَحَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ إِنْ شِئْتَ أَنْبَأْتُكَ بِها.

قالَ: نَعَم، يا أَميرَالْمُؤْمِنين!

فقالَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ : احْفَظْ، فَإِنَّ عَلامَهَ ذلِكَ: إِذا أَماتَ النّاسُ الصَّلاهَ، وَ

أَضاعُوا الْاَمانَه، وَ اسْتَحَلُّوا الکِذْبَ، وَ أَكَلُوا الرِّبا، وَ أَخَذُوا الرُّشا، وَ شَيَّدُوا الْبُنْيانَ، وَ باعُوا الدّينَ بِالدُّنْيا، وَ اسْتَعْمَلُوا السُّفَهاءَ، وَ شاوَرُوا النِّساءَ، وَ قَطَعُوا الْاَرحامَ، وَ اتَّبَعُوا الْاَهْواءَ، وَ اسْتَخَفُّوا بِالدِّماءِ، وَ كانَ الْحِلْمُ ضَعْفًا، وَ الظُّلْمُ فَخْرًا، وَ كانَتِ الْاُمَراءُ فَجَرَةً، وَ الْوُزَراءُ ظَلَمَةً، وَ الْعُرَفاءُ خَوَنَةً(۲)، وَ الْقُرّاءُ فَسَقَةً، وَ ظَهَرَتْ شَهادةُ الزُّورِ(۳)، وَ اسْتَعْلَنَ الْفُجُورُ، وَ قَوْلُ الْبُهتانِ، وَ الإِثْمُ وَ الطُّغْيانُ، وَ حُلِّيَتِ الْمَصاحِفُ،

وَ زُخْرِفَتِ الْمَساجِدُ، و طُوِّلَتِ الْمَناراتُ، و أُكْرِمَتِ الْاَشْرارُ، وَ ازْدَحَمَتِ الصُّفُوفُ، وَاخْتُلِفَتِ الْقُلُوبُ، وَ نُقِضَتِ الْعُهُودُ، وَ اقْتَرَبَ الْمَوْعُودُ، وَ شارَكَ النِّساءُ أَزْواجَهُنَّ فِي التِّجارَهِ حِرْصًا عَلَى الدُّنيا، وَ عَلَتْ أَصْواتُ الْفُسّاقِ وَاسْتُمِعَ مِنْهُمْ، وَ كانَ زَعيمُ الْقَوْمِ أَرْذَلَهُمْ، وَاتُّقِيَ الفاجِرُ مَخافَةَ شَرِّهِ، وَ صُدِّقَ الكاذِبُ، وَائْتُمِنَ الخائِنُ، وَ اتُّخِذَتِ القِيانُ وَ الْمَعازِفُ(۴)، وَلَعَنَ آخِرُ هذِهِ الْاُمَّه أَوَّلَها، وَ رَكِبَ ذَواتُ الْفُرُوجِ السُّروجَ، وَ تَشَبَّهَ النِّساءُ بِالرِّجالِ، وَ الرِّجالُ بِالنِّساءِ، وَ شَهِدَ الشّاهِدُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُسْتَشْهَدَ، وَ شَهِدَ الاخَرُ قَضاءً لِذِمامٍ بِغَيْرِ حَقٍّ عَرَفَهُ، وَ تَفَقَّهَ لِغَيْرِ الدِّينِ، وَ آثَرُوا عَمَلَ الدُّنيا عَلَى الْاخِرَهِ، وَ لَبِسُوا جُلُودَ الضَّأْنِ عَلى قُلُوبِ الذِّئابِ، وَ قُلُوبُهُمْ أَنْتَنُ مِنَ الْجِيَفِ وَ أَمَرُّ مِنَ الصَّبِرِ. فَعِنْدَ ذلِكَ الْوَحا الْوَحا(۵)! ثُمَّ الْعَجَلُ الْعَجَلُ! خَيْرُ الْمَساكِنِ يَوْمَئِذٍ بَيْتُ الْمَقْدِسِ، وَ لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النّاسِ زَمانٌ يَتَمَنَّى أَحَدُهُمْ(۶) أَنَّهُ مِنْ سُكّانِهِ.

فَقامَ إِلَيْهِ الْاَصْبَغُ بْنَ نُباتَه فَقالَ: يا أَميرَالْمُؤمِنينَ! مَن الدَّجّالُ؟

فَقالَ: أَلا إِنَّ الدَّجّالَ صائدُ بْنُ الصَّيْدِ(۷)، فَالشَّقيُّ مَنْ صَدَّقَهُ، وَالسَّعِيدُ مَنْ كَذَّبَهُ،

يَخْرُجُ مِنْ بَلْدَةٍ يُقالُ لَها اصْفَهانُ، مِنْ قَرْيَةٍ تُعْرَفُ بِالْيَهُودِيَّةِ، عَيْنُهُ الْيُمْنى مَمْسُوحَةٌ، وَ الْعَيْنُ الْاُخْرى فى جَبْهَتِهِ تُضىءُ كَأَنَّها كَوْكَبُ الصُّبْحِ، فيها عَلَقَةٌ كَأَنَّها مَمْزُوجَةٌ بِالدَّم، بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ: «كافر»، يَقْرَؤُهُ كُلُّ كاتِبٍ وَ أُمِّيٍّ، يَخُوضُ الْبِحارَ وَ تَسيرُ مَعَهُ الشَّمْسُ، بَيْنَ يَدَيْهِ جَبَلٌ مِنْ دُخانٍ، وَ خَلْفَهُ جَبَلٌ أَبْيَضُ يَرَى النّاسُ أَنَّهُ طَعامٌ، يَخْرُجُ حِينَ يَخْرُجُ فى قَحْطٍ شَديدٍ تَحْتَهُ حِمارٌ أَقْمَرُ، خُطْوَةُ حِمارِهِ ميلٌ، تُطْوَى لَهُ الْاَرضُ مَنْهَلًا مَنْهَلًا، لايَمُرُّ بِماءٍ إلّا غارَ إلى يَوْمِ الْقِيامَةِ، يُنادِي بِأَعْلى صَوْتِهِ يَسْمَعُ ما بَيْنَ الْخافِقَيْنِ مِنَ الْجِنِّ و الْاِنْسِ وَ الشَّياطِينَ، يَقُولُ: «إلَيَّ أَوْلِيائى، أَنَا الَّذِى خَلَقَ فَسَوّى وَ قَدَّرَ فَهَدى، أَنا رَبُّكُمُ الْاَعْلى». وَ كَذَبَ عَدُوُّ اللّهِ، إنَّهُ أَعْوَرُ يَطْعَمُ الطَّعامَ، وَ يَمْشِى فِي الْاَسْواقِ، وَ إنَّ رَبَّكُمْ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ لَيْسَ بِأَعْوَرَ، وَلا يَطْعَمُ وَ لا يَمْشِى و لايَزُولُ. تَعالَى اللّهُ عَنْ ذلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

أَلاوَ إنَّ أَكْثَرَ أَتْباعِهِ يَوْمَئِذٍ أَوْلادُ الزِّنا، وَ أَصْحابُ الطَّيالِسَهِ الْخُضْرِ، يَقْتُلُهُ اللّهُ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ بِالشّام على عَقَبَةٍ تُعْرَفُ بِعَقَبَهِ أَفيق لِثَلاثِ ساعاتٍ مَضَتْ مِنْ يَوْمِ

الْجُمُعَهِ عَلى يَدِ مَنْ يُصَلِّى الْمَسيحُ عيسى بن مَرْيَمَ ـ عَلَيْهِمَا السَّلام ـ خَلْفَهُ، أَلا إنَّ بَعْدَ ذلِكَ الطّامَّهَ الْكُبْرى.

قُلْنا: وَ ما ذلِكَ؟ يا أَميرَالْمُؤْمِنينَ!

قالَ: خُروجُ دابَّهٍ [مِنَ] الْاَرْضِ مِنْ عِنْدِ الصَّفا، مَعَها خاتَمُ سُلَيْمانَ بْنِ داوُدَ، وَ عَصى مُوسى ـ عَلَيْهِمُ السَّلام ـ ، يَضَعُ الْخاتَمَ عَلى وَجْهِ كُلِّ مُؤْمِنٍ فَيَنْطَبِعُ فيه: هذا مُؤْمِنٌ حَقًّا، وَ يَضَعُهُ عَلى وَجْهِ كُلِّ كافِرٍ فَيَنْكَتِبُ: هذا كافِرٌ حَقًّا، حَتَّى أَنَّ الْمُؤْمِنَ

لَيُنادِی: الْوَیْلُ لَکَ یا کافِرُ، وَ إِنَّ الْکافِرَ یُنادِی: طُوبی لَکَ یا مُؤْمِنُ! وَدِدْتُ أَنِّی الْیَوْمَ کُنْتُ مِثْلَکَ فَأَفُوز فَوْزًا عَظِیمًا.

ثُمَّ تَرْفَعُ الدّابَّهُ رَأْسَها فَیَراها مَنْ بَیْنَ الْخافِقَیْنِ بِإِذْنِ اللّهِ ــ جَلَّ جَلالُه ــ وَ ذلِکَ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ مِن مَغْرِبِها، فَعِنْدَ ذلِکَ تُرْفَعُ التَّوْبَهُ، فَلا تَوْبَهٌ تُقْبَلُ وَ لا عَمَلٌ یُرْفَعُ وَ «لا یَنْفَعُ نَفْسًا إِیمانُها لَمْ تَکُنْ امَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فی إِیمانِها خَیْرًا».(۸).

ثُمَّ قالَ علیه السّلام : لاتَسْأَ لُونی عَمّا یَکُونُ بَعْدَ هذا فَإِنَّهُ عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَیَّ حَبِیبی، رَسولُ اللّه ــ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه ــ ، أَن لا أُخْبِرَ بِهِ غَیْرَ عِتْرَتی.

قالَ النَّزّالُ بْنُ سَبْرَهَ: فَقُلْتُ لِصَعْصَعَهَ بْنِ صَوْحانَ: یا صَعْصَعَهُ! ما عَنی أَمیرُالْمُؤْمِنینَ ــ عَلَیْهِ السَّلام ــ بِهذا؟

فَقالَ صَعْصَعَهُ: یَا ابْنَ سَبْرَهَ! إِنَّ الَّذِی یُصَلِّی خَلْفَهُ عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ ــ عَلَیْهِ السَّلام ــ ، هُوَ الثّانی عَشَرَ مِنَ الْعِتْرَه، التّاسِعُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلیٍّ ــ عَلَیْهِمَاالسَّلام ــ ، وَ هُوَ الشَّمْسُ الطّالِعَهُ مِن مَغْرِبِها یَظْهَرُ عِنْدَ الرُّکْنِ وَ الْمَقامِ فَیُطَهِّرُ الْأَرْضَ وَ یَضَعُ میزانَ الْعَدْلِ فَلایَظْلِمُ أَحَدٌ أَحَدًا.

فَأَخْبَرَ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ ــ عَلَیْهِ السَّلام ــ أَنَّ حَبِیبَهُ رَسُولَ اللّهِ ــ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه ــ عَهِدَ إِلَیْهِ أَنْ لا یُخْبِرَ بِما یَکُونُ بَعْدَ ذلِکَ غَیْرَ عِتْرَتِهِ الْأَئِمَّهِ ــ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِم أَجْمَعین.»(۹).

(یعنی:

از نَزّال بن سَبْرَه(۱۰) منقول است که گفت: أمیرِ مؤمنان، علیّ بن أبی طالب ــ عَلَیْهِ السَّلام ــ ، برایِ ما سخن رانْد؛ خدایْ ــ عَزَّ و جَلّ ــ را سپاس و ستایش و ثنا

ص: ۳۱۲

گفت و بر محمّد و خاندانِ وی درود فرستاد. آنگاه فرمود:

ای مردمان پیش از آنکه مرا از دست بدهید از من بپرسید (سه بار این سخن را فرمود).

صَعْصَعَه بن صَوْحان(۱۱) روی به آن حضرت برخاست و گفت: ای أميرِمؤمنان! دَجّال کِیْ خُروج می کُنَد؟

علی علیه السّلام او را گفت: بنشین که خداوند سخنت را شُنود و آنچه را خواستی بدانست؛ و به خدا قَسَم آنکه از او پرسیده شده [در این باب] از پُرسنده داناتر نیست، ولی این أمر را نشانه ها و حالاتی است که چون گامهایِ پیاپی از پسِ یکدیگر آیند و اگر بخواهی تو را از آنها می آگاهانم.

گفت: آری، ای أميرِمؤمِنان!

پس آن حضرت ـ عَلَيْهِ السَّلام ـ فرمود: به یاد بسپار که نشانه اش، هنگامی است که مردمان نماز را بمیرانند، و أمانت را تباه کنند، و دروغ را حلال شمارند، و ربا بخورند، و رشوت بستانند، و ساختمان را [تجمّل آمیز] برافرازَند، و دین را به دنیا بفروشند، و سفیهان را کارگُزاری دهَنْد، و با زنان رای زَنَند(۱۲)، و خویشی ها را بُگْسَلَنْد، و از هواها پیروی کنند، و خون ریختن را سَهل شمارَند، و بُردباری سستی باشد و ستم افتخار، و أميران فاجِر باشند و وزیران ظالم، و مُباشران(۱۳) خائن، و قاریان(۱۴) فاسق، و گواهیِ دروغ پیدا شود، و فُجور و بُهتانْ گوئی(۱۵) و گناه و سرکشی هویدا گردد و مُصْحَفْها را بیارایَنْد، و مساجد را زینت کُنَند، و مَناره ها را بلند سازَنْد، و أشرار را گرامی دارَنْد، و صفوف مُزْدَحِم شود و دلها پراکنده و مخالف، و عهدها را بشکنند، و آنچه وعده داده شده نزدیک گردد، و زنان از سرِ آزمندی به دنیا در بازارگانی با همسرانشان هَنباز شوند، و آوایِ فاسقان بلند شود و سخنشان را گوش فرا دهند، و سَرکَرده مردمان فرومایه ترینشان باشد، و از بیمِ شرِّ فاجر از او

بپرهیزند، و دروغگو را تصدیق کُنَند، و خائن را أَمین شـمُرَنْد، و زنانِ رامشگر و ساز فراهم آرَند و به کار دارَند، و واپسینِ این أُمَّت نخستینِ آن را نفرین کُنَد، و مادینگانِ عورتْ دار بر زینها نشینند، و زنان خود را چون مردان سازَند و مردان خود را چون

زنان سازَنـد، و گواه بی آنکه از وی گواهی خواهند گواهی دهد، و دیگری برایِ گُزاردِ ذِمّه ای گواهی دهد بی آنکه حقیقت را بشـناسد و به انگیزه غیر دینی دانشِ دین بیاموزَد،(۱۶) و کارِ دنیا را بر آخرت ترجیـح دهنـد، و پوستِ میش را بر دلِ گرگ بپوشـند، و دلهاشان از لاشه هایِ مردار گَنْده تر و از صَبر(۱۷) تلخ تر باشد. در آن هنگام زود باشـید، زود باشید؛ وانگاه شتاب کنیـد، شـتاب کنید. در آن روز بهترینِ سـکونتگاهها بیت المقدّس است و مردمان را زمانی فراز آید که هر یک بآرزو خواهند که از باشندگانِ آن باشند.

پس أَصبَغ بن نُباته(۱۸) رویْ به أمیرِمؤمنان علیه السّلام برخاسته گفت: ای أمیرِمؤمنان! دَجّال کیست؟

فرمود: بدانید که دَجّال صائد پسرِ صید(۱۹) است؛ پس نِگونْ بَخْت کسـی است که او را تصـدیق کُنَـد و نِکوبَخْت کسـی که تکـذیبش نماید. از شـهری بیرون آید که «اصـفهان»اش خوانند. از قریه ای که به نامِ «یهودیّه» شـناخته می شود. چشمِ راسـتش زدائیـده شده و چشمِ دیگرش در پیشانیِ اوست و چون اخترِ بامدادی تابان است. در آن زالوئی هست آمیخته به خون. میانِ دو چشمش نوشته شده: «کافر»، و هر نویسا و نانویسا آن را می خوانَد.

در دریاها فرو می روَد و خورشـید با او روان می شود. پیشاپیشِ او، کوهی است از دود، و پسِ پشتِ او، کوهی است سپیـد که مردمان آن را طَعام می پندارند. در قحطیِ سـختی خروج می کند و سوار بر درازگوشـی سپید است. هر گامِ درازگوشش یک میل است. زمین، آبشخور به آبشخور، از برایِ او درنوردیده می شود. بر هر آبی گُذَر کند

تـا روزِ رسـتخیز فرو می روَد [و برنمی آیَـد]. بـا بلنـدترین آوایش، چُنان که همه جِنّیان و آدمیان و شَـیاطینِ میانِ خاور و باختر بشنوند، می گوید: «ای دوستانم! به سویِ من بیائید. من آنم که بیافرید و سامان بخشید و اندازه نهاد و راه نمُود، پروردگارِ برترِ شمـا منـم». حـال آنکـه دشـمنِ خـدا دروغ می گویـد. او یـکْ چشـمی اسـت کـه غـذا می خورَد و در بازارهـا راه می روَد؛ و پروردگـارِ شـما ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ یکْ چشم نیست و غـذا نمی خورَد و راه نمی روَد و نابود نمی شود. خداونـد بسـی از این برتر است.

بدانیـد که در آن روز بیشترینه پیروانِ او زنازادگـان و صاحبانِ طیلسان هایِ سبزنـد. خداونـد او را، در شام، بر گردنه ای که به نامِ گردنه أفیق خوانده می شود، سه ساعت گذشـته از روزِ آدینه، به دستِ کسـی که مسـیح بن مریم ـ علیهما السّلام ـ پشتِ سرش نماز می گُزارَد، به قتل می آورَد. بدانید که پس از آن هنگامه مِهین است.

گفتیم: ای أمیرِمؤمنان! آن دیگر چیست؟

فرمود: بیرون آمـدنِ جنبنده ای از زمین از محلِّ صَـفا، که خاتَمِ سـلیمان بن داود و عصایِ موسـی ـ علیهم السّلام ـ با اوست. خـاتَم را بر چهره هر مـؤمن می نهـد و بر آن نقش می بنـدد: «ایـن براسـتی مـؤمن اسـت»، و بر چهره هر کـافر می نهـد و بر آن نگاشـته می شود: «این براستی کافر است»؛ تا آنجا که مؤمن آواز می دهَـد: وای بر تو ای کافر!، و کافر آواز می دهد: خوشا به حالِ تو ای مؤمن! دوست داشتم که امروز مانندِ تو بودم و به کامیابیِ بزرگی دست می یافتم.

آنگاه آن جنبنده سـر بَر می آورَد و همه کسانی که میانِ خاور و باختر اند، به إذنِ خدایْ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ ، او را می بینند؛ و آن پس از برآمـدنِ خورشـید است از غُروبگاهش. آنگاه دیگر درِ توبه بسـته می شود؛ نه توبه ای پـذیرفته می آید و نه عَمَلی فراز بُرده می شود و «آنکس را که پیش از آن إیمـان نیـاورده یـا در عینِ إیمـان نیکیی نینـدوخته، إیمان آوردَنَش سودی نَبَخشَـد». (۲۰)

سپس آن حضرت علیه السّلام فرمود: مرا از این که پس از آن چه می شود مپُرسید که حَبیبم، رسولِ خدا ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ ، به من سفارش فرمود تا آن را جُز به عِتْرتم خَبَر ندهم.

نَزّال بن سَبْرَه گفته است: به صَعْصَعَه بن صَوحان گفتم: ای صَعْصَعَه! مُرادِ أمیرِمؤمنان علیه السّلام از این چه بود؟

صَعْصَعه گفت: ای پسرِ سَبْرَه! آنکس که عیسی بن مریم ـ عَلَیْهِمَا السَّلام ـ پُشتِ سرِ او نماز می گُزارَد، همانا دوازدهمین [إمام] از عترت است و نهمین [نسل] از فرزندانِ حُسَیْن بن علی ـ علیهما السّلام. او خورشیدی است که از غُروبگاهش برمی آید؛ نزدِ رُکْن و مَقام پدیدار می گردد؛ زمین را پاک می کُنَد؛ ترازویِ داد می نهد؛ و هیچکس بر کسی ستم روا نمی دارد.

أمیرِمؤمنان علیه السّلام ما را آگهی داد که حَبیبش، رسولِ خدا ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ ، به او سفارش فرمود که جُز عِتْرتش، أئمّه ـ صَلَواتُ اللّهِ علیهم أجمعین ـ ، کسی را از آنچه پس از آن خواهد شد، خَبَر نَدِهَد.).

ص: ۳۱۶

پینوشتها

(۱) <در مختصر البصائرِ شیخ حَسَن بن سُلَیمانِ حِلّی (ره) به جایِ «علامات و هیئات»، «علامات و امارات و هنات» آمده است (تحقیقِ مشتاق المظفّر، ص ۱۲۷)؛ فتأمَّل.>

(۲) المُراد بالعُرَفاءِ هُنا جمعُ عریف و هوالعالم بالشّی ءِ و الّذی یعرف أصحابه و القیّم بأمر القوم و النَّقیب.

(۳) در بعضِ نُسَخ: «شهادات الزّور».

(۴) جمع «قنیه»؛ الاماء المغنّیات.

(۵) «الوحا الوحا» یعنی: السّرعه السّرعه، البدار البدار.

(۶) در بعضِ نُسَخ: «یود احدهم».

(۷) در بعضِ نسخ: «سائد بن الصید»؛ در سُنَنِ تِرمِذی: «ابن صیاد».

(۸) <س ۶ ی ۱۵۸؛ بخشی از آیه است.>

(۹) کمال الدّین و تمام النّعمه /۵۲۵ _ ۵۲۸ <و نگر: پهلوان، ۲/۳۱۱ _ ۳۱۶؛ و: کمره ای، ۲/۲۰۵ _ ۲۰۸؛ و: الخرائج و الجرائح، ط. مؤسّسه الإمام المهدی علیه السّلام، ۳/۱۱۳۳ _ ۱۱۳۴؛ مختصر البَصائرِ حَسَن بن سُلَیمانِ حِلّی، تحقیق مشتاق المظفّر، ص ۱۲۰ _ ۱۳۰؛ و: بحارالأنوار، ط. مؤسّسه الوفاء (۱۱۰ جلدی)، ۵۲/۱۹۲ _ ۱۹۵؛ و: مستدرک الوسائل، ط. مؤسّسه آل البیت علیهم السّلام لإحیاءالتّراث، ۱۲/۳۲۶ و ۳۲۷؛ و: طبعِ جدیدِ منتخب الأثر (سه جلدی) ۳/۲۲ _ ۲۵.>

(۱۰) <«نَزّال بن سَبْرَه» یِ هلالیِ عامریِ کوفی از کِبارِ تابعان، و به قولی از صحابه است.

نگر: مختصرالبصائر، تحقیق المظفّر، ص ۱۲۵ و ۱۲۶؛ و: أضبط المقال، ص ۱۸۵.>

ص: ۳۱۷

(۱۱) <أبوطَلحه صَعْصَعَه بن صَوْحانِ عبدی، از خَواصّ و کِبارِ أَصحابِ أميرمؤمنان على عليه السّلام و مردی خطيب و ثقه است که دو برادرش، زيد و سيحان، در پيکارِ جَمَل به شهادت رسيدند و خودِ او در روزگارِ فرمانروائیِ معاويه به رحمتِ خدا رفت. صَعْصَعَه مردی فصيح و سخنور و دلير و دينْ ورزِ و خردمند بود. کَشّی در مدح و جلالتِ وی رواياتی آورده است.

نگر: مختصر البصائر، تحقيق المظفّر، ص ۱۲۶؛ و: الموسوعه الرّجاليّه الميسّره، ۱/۴۳۵؛ و: مهدیِ موعود [عليه السّلام]، علیِ دوانی، ص ۸۷۵؛ و: مجمع الرّجال ۳/۲۱۲ _ ۲۱۴.>.

(۱۲) <آيا رایْ زدن و مُشاوَرَت با زنان، به خودیِ خود نکوهيده است؟... آيه اللّهِ استادی _ که در بابِ مشورت در کتاب و سنّت، تحقيقات و تأمّلاتی دارند _ معتقدند رواياتی که از معصومان عليهم السّلام درباره مشورت به ما رسيده، «تعبّدی» نيست؛ بلکه «إرشادی» است و در واقع آن بزرگواران بر هنجارهایِ عُقَلائی در اين باب تأکيد فرموده اند.

رواياتی هم که از مشورت با زنان نهی می کند، تعبّدی نيست. ای بسا زمانها و أوضاعِ گوناگون تفاوت داشته باشند.

از أميرِمؤمنان عليه السّلام منقول است که: «إيّاک و مُشاوره النّساء إلاّ من جرّبت بکمال عقل». در اين حديث از مُشاوَرَت با زنانی که کمالِ عقلِ آنها دانسته نشده، نهی گرديده است. پس مواردِ مختلف فرق می کنند و خصوصيّتی در مذکّر يا مؤنّث بودن نيست.

بنا بر اين حديث، و نيز بنا بر هنجارِ عُقَلائی، در هر زمانی که زنان مانندِ مردان از تحصيل و دانش برخوردار هستند و به محدوديّتهایِ معرفتی متّصف نمی باشند، ديگر چُنين زنانی مصداقِ نهی از مُشاوَرَت و رایْزنی نيستند.

بنا بر اين، آن رای زدن با زنان که نکوهيده است، رای زدن با زنانی است که از کمالِ عقل برخوردار نبوده باشند و أهواء و أغراضِ نَفْسانی را مبنایِ گفتار و کردار قرار دهند. نگر: بيست مجلس پيرامونِ عهدنامه مالکِ اَشتَر، ص ۲۲۹ و ۲۳۰.> .

(۱۳) <«مُباشر» را در ترجَمه «العَريف» برگُزيدم.

«عَريف» کسی است که نزدِ کارفرمائی کار کُنَد و کارگزار و مُباشرِ او باشد؛ مثلاً سرکارگر (نگر: فرهنگِ جامعِ کاربردی، پرويزِ أتابکی). به تعبيرِ ديگر کسی است که سرپرستِ أمورِ قبيله يا جماعتی باشد و أمير و فرمانروا از طريقِ وی از حالِ آن گروه آگاه شود (نگر: نُزهه النّظر، ص ۵۵۱).

به پندارِ من، «مُباشر» در مُصطَلَحِ فارسیِ امروز، تا حدودِ زيادیِ معنایِ «العَريف» را می رسانَد؛ واللّهُ أَعلَم.>.

ص: ۳۱۸

(۱۴) <شاید لزوم و درستیِ «القُرّاء» را به «قاریان» و «قرآنْ خوانان» ترجَمه کردن، در نگاهِ نخست، قریب به بداهت باشد؛ أمّا این را هم باید دانست که «قُرّاء» معنایِ دیگری نیز دارد؛ أهلِ فقه و فتوا از صحابه را ـ بنا بر قولِ ابنِ خلدون ـ «قُرّاء» می گفته اند؛ ظاهرًا در حدیثِ نَبَوِیِ شریفِ «صِنفانِ مِن أُمّتی إذا صلحا صلحت أمّتی، و إذا فسدوا فسدت أمّتی: الأمراء و القُرّاء» هم به همین کاربُرد باز می خوریم. نگر: موسوعه طبقات الفقهاء، آیه اللّه سبحانی و...، قسمِ ۲ از مقدّمه، ص ۲۴.>.

(۱۵) <«بُهتان» دروغی است که شخص را متحیّر و مبهوت می سازد. نگر: غریب الحدیث فی بحارالأنوار، ۱/۱۵۶؛ و: قاموسِ قرآنِ قُرَشی؛ و: مجمع البحرینِ طُرَیحی، إعدادِ محمود عادل، ۱/۲۵۶.>.

(۱۶) <مابإزاءِ این بهره واپسینِ عبارت را در متنِ عَرَبی یکسان نخوانده و یکسان ترجَمه نکرده اند.

در کمال الدّینِ ویراسته استاد غفّاری (ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه . ق.، ص ۵۲۶) «تُفقّه» (به ضمِّ حرفِ یکم) چاپ شده است.

مرحومِ آقا میرمحمّدصادقِ خاتون آبادی (ره) در کشف الحق در ترجَمه عبارت نوشته: «عالم شوند از برای غیر دین» (ط. سیّدداود میرصابری، ص ۱۹۵)؛ که از قرائتی مُشابهِ قرائتِ استاد غفّاری حکایت می کُنَد. شاید این که مرحومِ کمره ای هم در ترجَمه خود نوشته: «برای دنیا فقه آموزند» (کمره ای، ۲/۲۰۶) و آقایِ دوانی هم ترجَمه کرده اند: «احکام دین را برای غیر دین بیاموزند» (مهدیِ موعود [علیه السّلام]، ص ۹۶۴)، از چُنین خوانِشی نشأت گرفته باشد. در متنِ کمال الدّینِ مَشکول و مُعْرَبِ دارالحدیث، «تَفَقُّهٍ» آمده، و ترجَمه کرده اند: «بی آنکه... تفقّه در دین داشته باشد» (نگر: پهلوان، ۲/۳۱۳).

ترجَمه ما، موافق با قرائت و نظرِ أستاذنا العلاّمه و شیخنا فی الإِجازه، آیه اللّه سیّدمحمّدرضا حُسَینیِ جلالی ـ أَدامَ اللّهُ إجلالَهُ ـ ، است. ایشان «تفقّه للدّین» را نقطه مقابلِ «تفقّه لغیرِالدّین» و به عبارتِ دیگر «تفقّه للدّینا» قَلَم می دهند و عبارت را اینگونه می خوانند.

واللّه أعلم و علمه أتمّ و أحکم.>.

(۱۷) <«صَبِر» ـ که (در زبانِ عربی کمتر و در فارسی بیشتر) به سکونِ باء هم تلفّظ می شود ـ افشره گیاهی است که خاصّیّتِ داروئی دارد ولی بغایت تلخ است. در عربی و فارسی آنچه را در اوجِ تلخی و ناگواری باشد، به «صَبر» مَثَل زنند.

نگر: نُزهَهُ النَّظَر، البدری، ص ۴۶۹؛ و: نفثه المصدور، تصحیحِ یزدگردی، ص ۴۷۶ و ۴۷۷.>.

(۱۸) <أبوالقاسم أَصْبَغ بن نُباته یِ تمیمیِ سلمیِ حنظلیِ مُجاشِعی، مردی ناسک و عابد از

خواصِّ یارانِ أمیرمؤمنان علیه السّلام است. وی از «شُرطَهُ الخَمیس» به شمار می رود که گروهی خاص از یارانِ أمیرِمؤمنان علیه السّلام بوده اند و تشکیلاتِ ویژه داشته و وظائفِ مهمّی را بر عهده می گرفته اند. تشکیلاتِ «شُرطَهُ الخَمیس» در مدّتِ حکومتِ إمامِ مجتبی علیه السّلام نیز برقرار بوده است.

عضویّت در «شُرطَهُ الخمیس» افتخاری بزرگ و از منظرِ رجال شناسی مدح و تعظیمی مُعتَنابِهْ است. أَصبَغ بن نُباته از نامدارانِ «شُرطَهُ الخَمیس» قلمداد شده.

درباره أَصبَغ بن نُباته، نگر: مختصرالبصائر، تحقیق المظفّر، ص ۱۲۸؛ و: الموسوعه الرّجالیّه المیسّره، ۱/۱۳۴.

درباره «شُرطَهُ الخَمیس» نگر: سماء المقال، ط. قزوینی، ۲/۲۴۵ _ ۲۴۷؛ و: دایره المعارفِ تشیّع، ۹/۵۶۰ و ۵۶۱؛ و: معجم مصطلحات الرّجال و الدّرایه، ص ۸۲.>.

(۱۹) <درباره ضبطِ این سخن در هامشِ طبعِ ۱۱۰ جلدیِ بحار (۵۲/۱۹۳ و ۱۹۴) إظهارِ نظر شده است.>.

(۲۰) <همچُنین نگر: مهدیِ موعود [علیه السّلام]، علیِ دوانی، ص ۲۵۸؛ و: کتاب الصّافی فی تفسیر القرآن، تحقیق: الحسینیّ الأمینیّ، ۳/۱۲۹ و ۱۳۰ _ که در فهمِ عبارتِ قرآنی بس سودمند و

روشنگر است.>.

ص: ۳۲۰

حدیثِ سی و چهارم: زمینه چینی برای حضرتِ قائِم (عج)

اشاره

«قالَ رَسُولُ اللّه ـ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه ـ :

یَخْرُجُ ناسٌ مِنَ المَشْرِقِ فَیُوَطِّئُونَ لِلْمَهدِیِّ سُلْطانَه»(۱).

(یعنی:

رسولِ خدا ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ فرمود:

مردمانی از مشرق بیرون آیند [/ قیام کنند] که زمینه حکومتِ مَهدی را فراهم سازند.).

علاّمه گنجیِ شافعی (کشته شده به سالِ ۶۵۸) پس از نقلِ این حدیث گفته است:

«این حدیثی است «حَسَن» و «صحیح» که راویانش ثقه و در نقل موردِاعتماد هستند»(۲).

ص: ۳۲۱

پینوشتها

(۱) البیان فی أخبار صاحب الزّمان <علیه السّلام> گنجیِ شافعی /۹۹ و منتخب الأثر ۳۰۴ به نقل از صحیح ابن ماجه ۲/۲۷۰؛ و نیز کنزالعمّال ح ۳۸۶۵۷ و مجمع الزّوائد ۷/۳۱۸.

(۲) البیان فی أخبار صاحب الزّمان <علیه السّلام> /۱۰۰.

<این مضمون در روایاتِ شیعه هم هست؛ چُنان که در الغیبهیِ نُعمانی از أمیرِمؤمنان علیه السّلام نقل شده است که: شروعِ کارِ مهدی از طرفِ مشرق است.

باری، مراد از این مشرق، مشرقِ کشورهایِ اسلامی در مقیاسِ قرنهایِ أوّلیّه إسلام است که سرزمینِ خراسان و بخشهایِ شرقی را ــ ظاهرًا ــ تا نواحیِ مرکزیِ ایرانِ کنونی در بر می گرفته است.

نگر: خورشیدِ مغرب، ص ۳۲۰.>.

ص: ۳۲۳

حدیثِ سی و پنجم: قُم پیش از ظهورِ حضرتِ قائِم (عج)

اشاره

«عَنِ الصّادِقِ ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ أَنَّهُ ذَکَرَ کُوفَه(۱) و قالَ: سَتَخْلُو کُوفَه(۲) مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ یَأرِزُ(۳) عَنْهَا الْعِلْمُ کَما تَأرِزُ(۴) الحَیَّهُ فی جُحْرِها، ثُمَّ یَظْهَرُ العِلْمُ بِبَلدَهٍ یُقالُ لَها: قُم، وَ تَصیرُ مَعْدِنًا لِلْعِلْم وَ الْفَضْلِ حَتّی لایَبْقَی فِی الْاَرْضِ مُسْتَضْعَفٌ فِی الدّینِ حَتَّی المُخَدَّراتِ فِی الْحِجالِ، وَ ذلِکَ عِنْدَ قُرْبِ ظُهُورِ قائِمِنا، فَیَجْعَلُ اللّهُ قُم وَ أَهْلَهُ قائِمِینَ مَقامَ الْحُجَّهِ وَ لَوْلا ذلِکَ لَساخَتِ الْاَرْضُ بِأَهْلِها وَ لَمْ یَبْقَ فِی الْاَرْضِ حُجَّهٌ، فَیَفِیضُ العِلْمُ مِنْهُ إِلی سائِرِ الْبِلادِ فِی الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، فَیَتِمّ حُجَّهُ اللّهِ عَلَی الْخَلْقِ حَتّی لایَبْقَی أَحَدٌ عَلَی الْاَرْضِ لَمْ یَبْلُغْ إِلَیْهِ الدِّینُ وَ الْعِلْمُ، ثُمَّ یَظْهَرُ الْقائِمُ وَ یَسیرُ (یصیر ظ.) سَبَبًا لِنِقْمَهِ اللّهِ وَ لِسَخَطِهِ عَلَی الْعِبادِ لِاَنَّ اللّهَ لایَنْتَقِمُ مِنَ الْعِبادِ إِلاّ بَعْدَ إِنْکارِهِمْ حُجَّه.»(۵).

ص: ۳۲۵

(یعنی:

از إمـامِ صادق ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ منقول است که کوفه را یاد کرد و فرمود: زودا که کوفه از مؤمنان تهی شود و همانسان که مار در سوراخِ خود می خَزَد و چَنبره می زَنَد، دانش از کوفه دامن بکَشَد و بروَد؛ آنگاه دانش در شهری پدیدار آید که آن را «قُم» خوانند، و معدِنِ دانش و فَضل گردد تا آنجا که هیچ کس نمانَد که در زمینه دین زبون داشته شده باشد، حتّی پردگیانِ خَرگاهْ نشـین. این حال نزدیک به ظهورِ قائِم ما است و خداونـد قم و أهلِ آن را قائم مقامِ حجّت قرار می دهـد و اگر آن نباشـد زمین باشـندگانِ خود را به کام اندرمی کَشَد و در زمین حجّتی نمی مانَد. پس دانش از قم به دیگر بلادِ مشـرق و مغرب سـرازیر می گردد، و حجّتِ خداونـد بر خلق تمام می شود تا جائی که أَحَدی بر زمین نمی مانَد که دین و دانش به او نرسـیده باشد. آنگاه قـائِم ظهور می کنـد و مـایه انتقـام خداونـد و خشمِ او بر بنـدگان می شود، زیرا خداونـد تنها پس از این که بنـدگان حجّتی را إنکار کُنَند، از ایشان انتقام می گیرد.).

ص: ۳۲۶

پینوشتها

(۱) و (۲) <هم در متنِ عربیِ چهل حدیث و هم در طبعِ یکجلدیِ منتخب الأثر، «کوفه» ـ بدونِ «ال» ـ آمده است.

این ضبط، علی الظّاهر ناشی از سهو و إهمالِ کاتب است و باید در أصل «الکوفه» بوده باشد.>

(۳) <هم در طبعِ یکجلدیِ منتخب الأثر و هم در متنِ عربیِ چهل حدیث «یأزر» ـ به تقدّمِ زاء بر راء ـ آمده است؛ ولی علی الظّاهر راء باید بر زاء مقدّم باشد. فعلهایِ برشکافته از مصدرِ «أرْز» و «أُرُوز»، در زبانِ سنّت، آشنا و دارای کاربُرد هستند. تفصیل را نگر: الفائق فی غریب الحدیثِ زَمَخشَری، ۱/۳۳؛ و: غریب الحدیث فی بحارالأنوار، ۱/۵۲؛ و: مجمع البَحْرَیْن، إعداد: محمود عادل، ۱/۶۳ و ۶۴؛ و: نُزْهَةُ النَّظَرِ البدری، ص ۲۷ و ۲۸؛ و: مفردات نهج البلاغهِ قُرَشی، ۱/۳۸.

همین مادّه و تشبیه، باز هم در أحادیثِ بحثِ غَیبت به چشم می خورَد؛ نگر: کمال الدّین و تمام النّعمه، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه . ق.، ص ۳۴۹؛ و: پهلوان ۲/۲۶؛ و: کمره ای ۲/۱۸؛ و: الغیبهِ نُعمانی، ط. فارِس حسّون کریم، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.>

(۴) <هم در طبعِ یکجلدیِ منتخب الأثر و هم در متنِ عربیِ چهل حدیث، «تأزر» ـ به تقدّمِ زاء بر راء ـ آمده است.>

(۵) منتخب الأثر /۴۴۳ به نقل از بحارالأنوار و آن به نقل از تاریخ قم.

<نیز نگر: طبعِ جدیدِ منتخب الأثر (سه جلدی)، ۳/۶۱ و ۶۲.

در کتابِ عصرِ ظهورِ استاد علیِ کورانی (ترجمه عبّاسِ جلالی، صص ۲۳۷ ـ ۲۴۶) مباحثی درباره «قم (در آستانه ظهور)» مطرح گردیده که اگرچه خواندنی است، باید توجّه داشت که سخت با تطبیق و تفسیرِ عصریِ مؤلّف درآمیخته.>

حدیثِ سی و ششم: حضرتِ قائِم (عج) زمین را از قِسط و عَدل پُر می کند

اشاره

«عَنْ عَبْدِاللّهِ بْنِ عُمَرَ قالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ـ عليهما السّلام ـ يَقولُ:

لَوْ لَمْ يَبْقَ مِن الـدُّنْيا إلاّ يَوْمٌ واحِـدٌ لَطَوَّلَ اللّهُ ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ ذلِكَ الْيَوْمَ حَتّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدى فَيَمْلَاءُها عَدْلاً وَ قِسْـطًا كَما مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا؛ و كَذلِكَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّه ـ صلّى اللّه عليه و آله ـ يَقُول.»(۱).

(یعنی:

از عبداللّه بن عُمَر منقول است که گفت: از حُسَین بن علی ـ علیهما السّلام ـ شنیدم که می گفت:

اگر از دنیا جُز یک روز نمانَد، خداونـد ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ آن روز را چندان دراز کُنَد که مردی از فرزندانِ من قیام نماید و زمین را همانگونه که از جَوْر و سـتم پُر شده است، از دادگری و قِسط پُر سازد؛ و من از رسولِ خدا ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ شنیدم که چُنین می فرمود.).

ص: ۳۲۹

پینوشتها

(۱) کمال الدّین و تمام النّعمه /۳۱۸ <؛ پهلوان ــ با تفاوتِ اندک ــ : ۱/۵۸۴، و کمره ای ــ با تفاوتِ جُزئی ــ : ۱/۴۳۴ و ۴۳۵>.

مضمونِ روایت را أحمد در مُسنَدش (۱/۹۹) آورده (به نقل از: أحادیث المهدی <علیه السّلام> من مُسنَد أحمد بن حنبل /۶۲).

از براىِ منابعِ این حدیث در کتابهاىِ عامّه، به «مَنْ هُوَ المَهدیّ <علیه السّلام>؟» (۷۰ ــ ۸۳) مراجعه بفرمائید.

ص: ۳۳۱

حدیثِ سی و هفتم: حضرتِ قائِم (عج) پیشنمازِ حضرتِ عیسی بن مریم <ع> می شود

اشاره

«عَنْ رَسُولِ اللّهِ ـ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه ـ أَنَّهُ أَخْبَرَ الْاءَئِمَّهَ بِخُروجِ الْمَهْدِیِّ، خاتم الأَئِمَّهِ الَّذِی یَمْلَاءُ الْاءَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلاً کَما مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا وَ أَنَّ عِیسی ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ یَنْزِلُ عَلَیْهِ وَقْتَ خُرُوجِهِ وَ ظُهُورِهِ وَ یُصَلِّی خَلْفَهُ»(۱).

(یعنی:

از رسولِ خدا ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ منقول است که آن حضرت، إمامان را از خروجِ مَهدی، خاتمِ إمامان، که زمین را ـ همانگونه که از ظلم و جور پُر شده است ـ از قِسط و عدل پُر می سازَد، و از این که عیسی علیه السّلام به هنگامِ خُروج و ظُهورِ وی، نزدِ وی فرود می آید و پشتِ سرِ وی نماز می گُزارَد، خبر داده است.).

صاحبِ عُیون المُعجِزات گفته: «این خبری است که به واسطه شهرتِ آن، شیعیان و دانشوران و غیرِ دانشوران و سُنّیان و خَواصّ و عَوامّ و پیران و کودکان، همه بر آن

همداستانند»(۲).

در حاشیه الفتح المبین، نویسنده گفته است: «در روایتی آمده است که <عیسی علیه السّلام> پس از شروعِ مَهدی علیه السّلام به نماز، فرود می آیـد و مَهدی پَس پَس می آید تا عیسـی علیه السّـلام پیش افتد، لیک عیسـی دستِ خود را میانِ کتفهایِ آن حضـرت می نهد و او را می گوید: پیش باش. پیش از نقلِ این روایت هم آورده است که: فرود آمدنِ او به هنگامِ نمازِ بامداد است و پشتِ سرِ مَهدی علیه السّلام نماز می گُزارَد.» (إلی آخره)(۳).

ص: ۳۳۴

پینوشتها

(۱) و (۲) و (۳) منتخب الأـثر /۳۱۷؛ و نیز رجوع کنیـد به: فضائـل الخمسه ۳/۴۰۱ و ۴۰۲، و: البیـان فی أخبـار صاحب الزّمان <علیه السّلام> / (۱۰۸ _ ۱۱۳)، و: مَن هُوَ الْمَهدیّ علیه السّلام؟ / ۱۰۰.

<نیز نگر: حلیه الأبرار، ط. مؤسّسه المعارف الإسلامیّه، ۵/۴۷۴ و ۴۸۶ و ۴۸۷>.

ص: ۳۳۵

حدیث سی و هشتم: رَجعَتِ مؤمنان(۱) در ظهورِ حضرتِ قائِم (عج)

اشاره

«عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَر، قالَ: ذَکَرْنا الْقائمَ ــ عَلَیْهِ السَّلام ــ وَ منْ ماتَ مِنْ أَصْحابِنا یَنْتَظِرُهُ(۲)؛ فَقالَ لَنا أَبُوعَبْدِاللّهِ ــ عَلَیْهِ السَّلام ــ :

إِذا قامَ أُتِیَ الْمُؤْمِنُ فی قَبْرِهِ فَیُقالُ لَهُ: یا هـذا! إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ صاحِبُکَ فَإِنْ تَشَأْ(۳) أَنْ تَلْحَقَ بِهِ فَالْحَقْ وَ إِنْ تَشَأْ(۳) أَنْ تُقیمَ فی کَرامَهِ رَبِّکَ فَأَقِمْ.»(۴).

(یعنی:

از مُفَضَّل بن عُمَر منقول است که گفت: از قائِم علیه السّلام و از کسانی از دوستانمان [/ هَمْکیشانمان] که درگذشتند و او را انتظار می بُردند، یاد کردیم. حضرتِ أبوعبداللّه [یعنی: إمامِ صادق] علیه السّلام به ما فرمود:

هنگـامی که او قیـام کُنَـد، به سـراغِ مؤمن آینـد در گورش و او را گوینـد: ای فُلان! صاحبِ تو ظهور کرده است؛ پس اگر می خواهی که به او مُلْحَق شوی، مُلْحَق شو، و اگر می خواهی [همچُنان در گور] در کَرامتِ پروردگارت مُقیم باشی، مُقیم باش).

پینوشتها

(۱) <«رَجْعَت» از مُعْتَقَداتِ مهمِّ ما شیعیان و از مُسَلَّماتِ مذهبِ ماست که أحادیثِ متعدّد درباره آن داریم.

از برایِ أحادیثِ رَجْعَت، نمونه را، نگر: بحارالأنوار (ط. ۱۱۰ جلدی)، ۵۳/۳۹ _ ۱۴۴؛ و: مختصرالبصائر، تحقیق مشتاق المُظَفَّر، ۸۷ _ ۱۷۰ و ۴۲۹ _ ۴۹۸ (بیش از ۱۴۰ حدیث)؛ و: موسوعه أحادیث أهل البیت علیهم السّلام، هادی النّجفی، ۴/۱۳۶.>.

(۲) <در الغیبهِ چاپی «تنتظره» است و همچُنین در متنِ مطبوعِ چهل حدیثِ عربی.>.

(۳) <در متنِ مطبوعِ چهل حدیثِ عربی «تشاء» بود؛ موافقِ بحارالأنوارِ (ط. دُریابِ نجفی) و بعضِ منابعِ دیگر إصلاح کردیم.>.

(۴) الغیبهِ شیخ /۲۷۶.

<نیز نگر: حقّ الیقین، مجلسی، ط. کانونِ پژوهش، ص ۳۶۳؛ و: مرآه العقول، ۳/۲۰۳؛ و: بحارالأنوار، ط. دُریابِ نجفی، ۲۱/۵۹۷، ح ۹۸؛ و: ط. ۱۱۰ جلدی، ۵۳/۹۲؛ و: الإیقاظ من الهجعه، تحقیق مشتاق المظفّر، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

و نیز نگر: نجم الثّاقب، ط. مسجد جمکران، ص ۱۵۸؛ و: حلیه الأبرار، ۵/۳۵۲ و ۳۰۱؛ و: کشف الحقّ، خاتون آبادی، ط. میرصابری، ص ۱۸۹.>.

ص: ۳۳۹

حدیثِ سی و نهم: بیعت با حضرتِ قائِم (عج)

اشاره

«رَوَی الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ الْجُعْفیّ قَالَ: سَمِعْتُ أَباعَبْدِاللّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ــ عَلَیْهِ السَّلام ــ یَقُول:

إِذَا أَذِنَ اللَّهُ تَعَالی لِلقائِمِ فِی الْخُروجِ صَعِدَ المِنبَرَ، فَدَعَا النّاسَ إِلی نَفْسِه، وَ ناشَدَهُم بِاللّهِ، و دَعاهُمْ إِلَی حَقِّه، وَ أَنْ یَسیرَ فیهِم بِسُنَّهِ رَسُولِ اللّهِ ــ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ــ وَ یَعْمَلَ فیهم بِعَمَلِه، فَیَبْعَثُ اللّهُ ــ جَلَّ جَلالُه ــ جِبْرَئیلَ حَتَّی یَأْتِیَهُ، فَیَنْزِلُ عَلَی الْحَطیم یَقُولُ: <إلی>(۱) أَیّ شَیْ ءٍ تَدْعُو؟ فَیُخْبِرُهُ الْقائِمُ (عج) فَیَقُولُ جِبْرَئیلُ: أَنَا أَوَّلُ مَن یُبایِعُکَ(۲) ابْسُطْ یَدَکَ!، فَیَمْسَحُ یَدَه، وَ قَد وافاهُ ثَلاثُ مِئَهٍ وَ بَضْعَهَ عَشَرَ رَجُلاً فَیُبایِعُونَه، وَ یُقیمُ بِمَکَّهَ حَتَّی یَتِمَّ أَصْحابُهُ عَشَرَهَ آلافِ(۳) نَفْسٍ، ثُمَّ یَسیرُ مِنْها إِلَی الْمَدینَه.»(۴).

ص: ۳۴۱

(یعنی:

مُفَضَّل بن عُمَر جُعْفیّ روایت کرد و گفت: از أَبوعبدِاللّه جعفر بن محمّد علیه السّلام شنیدم که می گفت:

هنگامی که خدای متعال قائِم را إذنِ بیرون شدن دهد، بر مِنْبَر رَوَد، و مردمان را به سویِ خویش فراخوانَد، و به خداوند سوگندشان دهد، و ایشان را به سویِ حقِّ خود و به این که در میانِ آنان به سنّتِ رسولِ خدا _ صلّی اللّه علیه و آله _ رفتار کند و به کردارِ آن حضرت عمل کُنَد، دعوت نماید. آنگاه خداوند _ جَلَّ جَلالُه(۵) _ جِبرئیل را برانگیزَد تا به سراغِ وی آید و بر حَطیم فرود آید و بگوید: به چه چیز فرا می خوانی؟؛ قائِم (عج) او را بیاگاهانَد و آنگاه جِبرئیل بگوید: من نخستین کسی هستم که با تو بیعت می کند، دست بگشا! پس دست بر دستِ او کشد و سیصد و ده و اَند مرد نزدِ او آمده باشند و با او بیعت کنند، و او به مکّه إقامت کُنَد تا یارانش ده هزار تَن شوند؛ آنگاه از مکّه به مدینه رَهْسِپار گردد.).

ص: ۳۴۲

پینوشتها

(۱) <«إلی» را از چاپهایِ مؤسّسه آل البیت علیهم السّلام و رسولیِ محلّاتی از الإرشادِ مُفید (ره) افزودیم.>.

(۲) <در متنِ چاپیِ الأربعون حدیثا، «یبایعیک» است.>.

(۳) <در متنِ چاپیِ الأربعون حدیثا، «ألف» است.>.

(۴) الإرشاد /۳۳۲ <؛ طبعِ مؤسّسه آل البیت علیهم السّلام ـ با اندکی تفاوت ـ : ۲/۳۸۲ و ۳۸۳؛ طبعِ رسولیِ محلاّتی ـ با اندکی تفاوت ـ: ۲/۵۲۳ و ۵۲۴؛ إعلام الوری، تحقیق: علی أکبر الغفّاری، ص ۴۳۱ (با تفاوتهائی چند).>.

(۵) <یعنی: بزرگ است شکوهمندیِ او.>.

ص: ۳۴۳

حدیثِ چهلم: حضرتِ مَهدی (عج) در نهج البلاغه

اشاره

<أمیرِمؤمنان علی علیه السّلام ، در خطبه ای که در آن از رخدادها و پیشآمدهایِ آینده یاد می کُنَد، می فرماید:>

«یَعْطِفُ الْهَوَی عَلَی الْهُدَی، إِذَا عَطَفُوا الْهُدَی عَلَی الْهَوَی، وَ یَعْطِفُ الرَّأْیَ عَلَی الْقُرآنِ، إِذَا عَطَفُوا الْقُرآنَ عَلَی الرَّأْیِ».

(یعنی:

خواهشِ نَفْسانی را به راهِ هدایت می آوَرَد، در هنگامی که هدایت را پیروِ خواهشِ نَفْس ساخته اند، و رایْ را پیروِ قرآن می سازَد، در هنگامی که قرآن را به راهِ رایِ خود بُرده اند(۱)).

و از همان خطبه است:

«حَتَّی تَقُومَ الْحَرْبُ بِکُمْ عَلَی سَاقٍ بَادِیًا نَوَاجِذُها، مَمْلُوءَةً أَخْلَافُهَا، حُلْوًا

رَضَاعُهَا عَلْقَمًا عَاقِبَتُهَا. أَلاَ ـ وَ فی غَدٍ ـ وَ سَيَأْتی غَدٌ بِمَا لاَ تَعْرِفُونَ ـ يَأْخُذُ الوَالی مِنْ غَيْرِهَا عُمّالَهَا عَلَی مَسَاوِی ءِ أَعْمَالِهَا، وَ تُخْرِجُ لَهُ الْاَءَرْضُ أَفَالِيذَ كَبِدِهَا، وَ تُلْقِی إِلَيْهِ سِلْمًا مَقَالِيدَهَا؛ فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السِّيرَهِ، وَ يُحْيِی مَيِّتَ الْكِتَابِ و السُّنَّهِ»(۲).

(یعنی:

تا آن که به جنگی سخت گرفتار آئید؛ که [چون شیرِ دَرَّنده [دندان نمایَد؛ [و چون ماده شتری بیقرار به میدان آید] پستانها پُر شیر؛ نوشیدنش گوارا و شیرین است، و پایانِ آن، تلخ چون حَنْظَل.

هان! فردا ـ فردائی که آبستنِ رخدادهائی است که نمی دانید ـ فرمانروائی که از جُز آنان(۳) باشد، کارگزارانشان را از برایِ کردارهایِ زشتشان کیفر دهد. زمین از برایِ او پاره هایِ جگرش را برون افکَنَد(۴) و کلیدهایش را از راهِ آشتی به او دهد. پس او شیوه دادگرانه را به شما بنمایانَد و مُرده کتاب و سنّت را زنده گردانَد.)

در هامشِ دستنوشتی از نهج البلاغه که به خطِّ حسین بن حسن بن حسینِ مؤدّب، از أعلامِ نزدیک به روزگارِ شریفِ رضی جامعِ نهج البلاغه، است، چنین نوشته شده: «الوالی هو المَهدیّ علیه السّلام»(۵) (یعنی آن فرمانروا [که در متنِ خطبه مذکورست] همان مَهدی علیه السّلام است).

ابنِ أبی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته: «این اشارت است به إمامی که خداوند او را در آخِرالزّمان می آفریند و او همان کسی است که در أخبار و آثار وعده [یِ آمدن] اش داده شده...»(۶).

<علاّمه شیخ محمّدتقیِ شوشتری ـ طابَ ثَراه ـ در بهج الصّباغه این سخنِ ابنِ أبی الحدید را تصحیح کرده، می نویسد:... بل که خداوند آن حضرت را در آخِرالزّمان ظاهر می فرماید، و این که آن إمام، دهمین نسل از فرزندانِ أمیرِمؤمنان علیه السّلام و دوازدهمین تن از أئمّه دوازده گانه است، از ضروریّاتِ مذهبِ

إمـاميّه می باشـد؛ و چگونه نباشـد؟! حـال آن که نزدِ خـاصّه و عـامّه از أميرِمؤمنـان عليه السّـلام به تَواتُر رسـيده است كه ـ در سخنی بلند ـ به كُميْل فرمود:

اللّهُمَّ بَلَی، لاَتَخْلُو الْاءَرْضُ مِنْ قائِمٍ لِلّهِ بِحُجَّهٍ إِمَّا ظاهِرًا مَشْهورًا، أَوْ خائِفًا مَغمورًا، لِئلاَّ تَبطُلَ حُجَجُ اللّهِ وَ بَیِّـناتِهِ.(۷)

و اين جُز بر مذهبِ ما راست نمی آيد و ابنِ أبی الحديد نيز در گزارشِ اين سخنِ أميرِمؤمنان عليه السّلام بدان اعتراف كرده... (۸)>.

ص: ۳۴۷

پینوشتها

(۱) <منظور از قرآن را به راهِ رایِ خود بُردن، تأویـلِ قرآن و حمـلِ آن بر مقتضـایِ آراء و أهواءِ خویشـتن است... نگر: شـرح نهج البلاغه، کمال الدّین میثم البحرانی، ۳/۱۶۹.>.

(۲) خطبه ۱۳۸.

(۳) <در ترجَمه «من غیرها» نوشتم: «از جُز آنان»؛ زیرا ـ چُنان که ابنِ میثمِ بحرانی هم گفته است ـ گویا پیش از این (احتمالاً در بخشی از خطبه که در نهج البلاغه نیامده)، أمیرِمؤمنان علیه السّلام از گروهی از صاحبانِ فرمانروائی و إمارت یاد کرده بوده و اینک خاطرنشان می فرماید که فرمانروایِ موردِ نظرش از «آنان» نیست.

نگر: شرح نهج البلاغه، کمال الدّین میثم البحرانی، ۳/۱۷۰ ـ ۱۷۱.

برخی از شارحان درباره این که گروهِ موردِ إشارتِ أمیرِمؤمنان علیه السّلام کدام گروه بوده است، گمانه زنی کرده اند.

علاّمه شـیخ محمّـدتقی شوشتری، احتمال می دهـد صورتِ کلامِ مسـطور در نهـج البلاغه، مُصَحَّف باشد. باری، برایِ صورتِ پیشنهادیِ وی و تفسیرِ آن، نگر: بهج الصّباغه، ۶/۱۹۲ ـ ۱۹۳.>.

(۴) <مراد از برون آمـدنِ پـاره هایِ جگرِ زمین، خروجِ خزائن و گنجینه هایِ آن است. نگر: شـرح نهـج البلاغه، کمال الـدّین میثم البحرانی، ۳/۱۷۱.>.

(۵) شرح نهج البلاغه، مصوّره من نسخه مخطوطه من القرن الخامس محفوظه فی مکتبه آیه اللّه المرعشی /۱۱۴.

(۶) شرح نهج البلاغه، ۲/۶۰۹ ط. دارالفکر، بیروت؛ و: ۹/۴۰ ط. مصر.

ص: ۳۴۹

(۷) <در شرح نهج البلاغه، ضمنِ حکمتِ ۱۴۷ آمده است.

یعنی: آری، زمین از کسی که از برای خداوند حجّت به پا دارَد، تهی نمانَد؛ خواه پدیدار و شناسا باشد و خواه بیمناک و پنهان. تا حجّتها و نشانه هایِ آشکارِ خداوند از میان نروَد.

(نیز نگر: الغیبهِ نُعمانی، ط. فارِس حَسّون کریم، ص ۱۳۶؛ خصوصًا از حیثِ مَدلول هائی که نُعمانی ـ رضوانُ اللّه علیه ـ به آنها توجّه می دهد؛ و: همچُنین: موسوعه المصطفی و العتره (علیه و علیهم السّلام)، الشّاکریّ ۱۶/۲۶۱ ـ ۲۶۹)؛ و: گُفتمانِ مَهدویّت: سخنرانیهایِ گُفتمانِ سوم، ص ۵۷ و ۵۸ و صص ۸۷ ـ ۸۹.>.

(۸) <نگر: بهج الصّباغه، ۶/۱۸۸.>.

ص: ۳۵۰

نیایش

اللّهُمَّ إِنَّکَ أَیَّدْتَ دینَکَ فی کُلِّ أَوانٍ بِإِمامٍ أَقَمْتَهُ عَلَمًا لِعِبادِکَ، وَ مَنارًا فی بِلادِکَ، بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِکَ، وَ جَعَلْتَهُ الذَّریعَهَ إِلَی رِضْوانِکَ، وَ افْتَرَضْتَ طاعَتَهُ، وَ حَذَّرْتَ مَعصِیَتَهُ، وَ أَمَرْتَ بِامْتِثالِ أَوامِرِه، وَ الْاِنْتِهآءِ عِنْدَ نَهْیِهِ، وَ أَلَّا یَتَقَدَّمَهُ مُتَقَدِّمٌ، وَ لاَ یَتَأَخَّرَ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ، فَهُوَ عِصْمَهُ اللاّئِذینَ، وَ کَهْفُ الْمُؤْمِنینَ، وَ عُرْوَهُ الْمُتَمَسِّکینَ، وَ بَهاءُ الْعالَمینَ.

اللّهُمَّ فَأَوْزِعْ لِوَلِیِّکَ شُکْرَ ما أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَیْهِ، وَ أَوْزِعْنا مِثْلَهُ فیه، وَ آتِهِ مِن لَدُنْکَ سُلْطانًا نَصیرًا، وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحًا یَسیرًا، وَ أَعِنْهُ بِرُکْنِکَ الْأَعَزِّ، وَ اشْدُدْ أَزْرَهُ، وَ قَوِّ عَضُدَهُ، وَ راعِهِ بِعَیْنِکَ، وَ احْمِهِ بِحِفْظِکَ، وَ انْصُرْهُ بِمَلائِکَتِکَ، وَ امْدُدْهُ بِجُنْدِکَ الْأَغْلَبِ، وَ أَقِمْ بِهِ کِتابَکَ وَ حُدُودَکَ وَ شَرائِعَکَ وَ سُنَنَ رَسُولِکَ _ صَلَواتُکَ اللّهُمَّ عَلَیْهِ وَ آلِه _ ، وَ أَحْیِ بِهِ ما أَماتَهُ الظّالِمُونَ مِن مَعالِمِ دینِکَ، وَ اجْلُ بِهِ صَداءَ الْجَوْرِ

ص: ۳۵۱

عَنْ طَريقَتِکَ، وَ أَبِنْ بِهِ الضَّرّاءَ مِنْ سَبيلِکَ، وَ أَزِلْ بِهِ النّاكِبينَ عَنْ صِراطِكَ، وَ امْحَقْ بِهِ بُغاةَ قَصْدِکَ عِوَجًا، وَ أَلِنْ جانِبَهُ لِأَوْلِيائِکَ، وَ ابْسُطْ يَدَهُ عَلی أَعْدائِکَ، وَ هَبْ لَنا رَأْفَتَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَ تَعَطُّفَهُ وَ تَحَنُّنَهُ، وَ اجْعَلْنا لَهُ سامِعينَ مُطيعينَ، وَ فی رِضاهُ ساعينَ، وَ إِلَی نُصْرَتِهِ وَ الْمُدافَعَهِ عَنْهُ مُكْنِفينَ، وَ إِلَيْکَ وَ إِلَی رَسُولِکَ ـ صَلَواتُکَ اللّهُمَّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ بِذلِکَ مُتَقَرِّبينَ.».

[صحیفه سجّادیّه <ع> / نیایشِ روزِ عرفه /۴۷]

(ترجَمه نیایش:

خدایا! تو در هر زمان دینت را با پیشوائی نیرو بخشیده ای؛ پس از آن که ریسمانِ او را به ریسمانِ خود پیوستی و او را دستآویزِ خُشنودی ات ساختی و طاعتش را واجب گردانیدی و از نافرمانی اش برحَذَر داشتی و فرمان دادی که به فرمانهایش گردن نهاده شود و چون نهی کُنَد دست بازداشته آید و پیش رونده ای بر او پیشی نگیرَد و دیرآینده ای از وی بازپس نمانَد، آنگاه او را نشانه سان از برایِ بندگانت و چونان بلندائی فروغْمَنْد در سرزمینهایت برافراشته ای؛ که او نگاهدارِ پناهندگان و پناهْجایِ مؤمنان و دستاویزِ متمسِّکان و روشنایِ جهانیان است.

خدایا! ولیِّ خود(۱) را شُکرِ نواختی که بر او روا داشته ای در دل انداز، و ما را نیز چُنان شُکری در بابِ او در دل افکن، و او را از نزدِ خود چیرگیی کارآمد دِهْ، و از برایَش گُشایشی آسان فراهم آر، و به استوارترین پشتیبانی ات یاری اش فرما، و پُشتَش را استوار دار، و بازویش را نیروبخش، و او را تحتِ نظرِ خود بدار، و به پاسداریِ خود حمایتش کن، و با فرشتگانت یاری اش نما، و به سپاهِ پیروزمندت مَدَدش رسان. کتابت و حدود و شرایعت و سُنَّتهایِ پیامبرت را ـ که خدایا درودهایِ تو بر او و خاندانش باد! ـ بدو برپایْ دار.

آن نشانه هایِ دینت را که ستمگران میرانیده اند، بدو زنده دار، و زنگارِ انحراف را به واسطه او از طریقتِ خویش بزُدای، و تنگنا و سختی را با او از راهِ خود دور ساز، و آنان را که از راهِ تو گشته اند به وسیله او از میان بردار، و آنان را که راهِ راستِ تو را کژ می خواهند ریشه کن فرما. او را با دوستانت نَرمْخوی دار، و دستش را بر دشمنانت بگشایْ، و رأفت و رحمت و عُطوفَت و مهربانی اش را بهره ما کُن، و ما را چُنان کُن که شنوا و فرمانبُردارش باشیم، و در خُشنودی اش بکوشیم، و به یاری و پاسداری از او دست یازیم(۲)، و به تو و به پیامبرت ـ که خدایا درودهایِ تو بر او و خاندانش باد! ـ تقرّب جوئیم.).

*

این رساله شریفه بر دستِ نویسنده و مصنّفِ آن، بنده گنهکار، هادیِ نجفی، به

روزِ دوشنبه دهم ذی الحِجّه، عیدِ أضحایِ سالِ ۱۴۰۸ ه . ق. ، در شهرِ اصفهان فرجام یافت.

<و ترجَمه آن نیز به دستِ کمترین خادمِ کتاب و سنّت، جویا جهانبخش ـ عُفِیَ عَنْه و عَنْ والِدَیْه ـ ، به روزِ خجسته ۱۸ ذی الحِجّه ۱۴۲۳ ه . ق.، عیدِ مبارکِ غدیر، به فرجام رسید.>

و الحَمدُ للّهِ أَوَّلاً و آخِرًا و ظاهِرًا و باطِنًا و صَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ لاسِیَّما المَهدِیّ المُنتَظَر الإمام الثّانی عَشَر.

پینوشتها

(۱) <برخی گفته انـد: کنایه از حضـرتِ مَهدی علیه السّـلام است؛ و بـرخی گفته اند: وقتی «ولیّ» به طورِ مطلق به کار روَد مُراد آن حضرت می باشد. تفصیل را، نگر: طبعِ جدیدِ مُنْتَخَبُ الأَثَر (سه جلدی)، ۳/۲۰۳ (هامش).>.

(۲) <شایـد در ترجَمه این عبـارت انـدکی از تطـابق و أمانت دور افتاده باشـیم؛ شایـد هم ترجَمه ما درست تر از برخی ترجَمه هایِ متـداول باشد. به هر روی، شارحِ واژه شـناس و أدبْ دانی چون سـیّدعلیخان ـ قُدِّسَ سِرُّه ـ نیز در فهمِ مقصود بی تردید نبوده است. نگر: ریاض السّالکین، تحقیق: السّیّدمُحسن الحُسَینیّ الأمینیّ، ۶/۴۱۱.>.

ص: ۳۵۵

مهمترین منابعِ تألیف

* إثبات الهداه، الشّیخ محمّد بن الحسن الحُرّ العاملی.

* أحادیث المهدیّ علیه السّلام من مُسنَدِ أحمد بن حنبل، السّیّدمحمّدجواد الحُسَینیّ الجلالیّ، جماعه المدرّسین بقم، ۱۴۰۹ ه . ق.

* الاحتجاج، أبومنصور الطّبرسی، تعلیقات و ملاحظات: السّیّد محمّدباقر الموسویّ الخِرسان، الأعلمیّ، بیروت، ط: ۲،۱۴۰۳ ه . ق.

* الاختصاص، الشّیخ المفید، صحّحه و علّق علیه: علی أکبر الغفّاری، جماعه المدرّسین بقم.

* الإرشاد، الشّیخ المفید، دارالکتب الإسلامی، اصفهان، ۱۳۶۴ ه . ق.

* إرشاد القُلوب، الشیخ حسن الدّیلمی، منشورات الشّریف الرّضی، قم.

* أسمی المناقب فی تهذیب أسنی المطالب، محمّد الجزری الدّمشقی الشّافعی (ف_ : ۸۳۳ ه . ق.)، هَذَّبَه و عَلَّقَ علیه: الشّیخ محمّدباقر المحمودی، بیروت، ۱۴۰۳ ه . ق.

* أصلُ الشّیعه و أصولُها، الشّیخ محمّد الحسین آل کاشف الغطاء، ط: ۱۰، قاهره، ۱۳۷۷ ه . ق.

* الاعتقادات، الشّیخ الصّدوق، ط. سنگی (با: شرح باب حادی عشر).

ص: ۳۵۷

* أعيان الشّيعه، السّيّد محسن الأمين، ط: ۲، بيروت.

* الأمالی، السّيّد المرتضی، مكتبه آيه اللّه المرعشی، ۱۴۰۳ ه . ق.

* بحارالأنوار، العلاّمه المجلسی، ط. <معروف به> كُمپانی و <چاپِ <حروفیِ ايران.

* بهجه الامال فی شرح زُبده المقال، ملاّعلی العلياری التّبريزی، بنيادِ فرهنگِ إسلامیِ كوشانپور، ۱۴۰۹ ه . ق.

* البيان فی أخبار صاحب الزّمان، الكنجی الشّافعی، جماعه المدرّسين، قم، ۱۴۰۹ ه . ق.

<* تاج المواليد áمجموعه نفيسه>.

<* تاريخ الأئمّه عليهم السّلام áمجموعه نفيسه>.

* تاريخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرنِ أخير، سيّد مصلح الدّين مهدوی، نشرالهدايه، ۱۳۶۷ ه . ش.

* تقريب المعارف، الشيخ تقی الدّين أبوالصّلاح الحَلَبی، تحقيق: رضا الأستادی، ۱۴۰۴ ه . ق.

* تخليص الشّافی، الشّيخ الطّوسی، تحقيق: السّيّد حسين بحرالعلوم، دارالكتب الإسلاميّه، قم، ۱۳۹۴ ه . ق.

* الدّليل إلی موضوعات الصّحيفه السّجاديّه، الشّيخ محمّدحسين المظفّر، جماعه المدرّسين، ۱۴۰۳ ه . ق.

* الذّريعه إلی تصانيف الشّيعه، الشّيخ آغابزرگ الطّهرانی.

* رسائل الشّريف المرتضی، إعداد: السّيّد أحمد الحسينیّ و السّيّد مهدیّ الرّجائی، ط. دارالقرآن الكريم، قم، ۱۴۰۵ ه . ق.

* شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحديد، ط. دارالفكر، بيروت، ۱۳۷۳ ه . ق؛ و: ط. مصر.

* الطّرائف فی معرفه مذاهب الطّوائف، علیّ بن موسی بن طاوس، مطبعه الخيّام، ۱۴۰۰ ه . ق.

ص: ۳۵۸

* العبقریّ الحسان، الشّیخ علی أکبر النّهاوندی.

* عقائد الإمامیّه، الشّیخ محمّدرضا المظفّر، المکتبه الإسلامیّه الکبری.

* علم الیقین، الفیض الکاشانیّ، منشورات بیدار، قم.

* العمده، ابن البطریق، جماعه المدرّسین، ۱۴۰۷ ه . ق.

* عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، الشّیخ الصّدوق، تحقیق السّیّد مهدی اللّاجوردی، ۱۳۶۳ ه . ق.

* الغیبه، الشّیخ الطّوسی، مکتبه نینوی الحدیثه، ۱۳۹۸ ه . ق.

* الغیبه، النّعمانی.

* فِرَق الشّیعه، أبومحمّد حسن بن موسی النّوبختی، صحّحه و علّق علیه: محمّدصادق آل بحرالعلوم، المطبعه الحیدریّه، النّجف، ۱۳۵۵ ه . ق.

* الفصول العشره فی الغیبه، الشّیخ المفید، منشورات دارالکتاب، قم.

* فضائل الخمسه، السّیّد مرتضی الحسینیّ الفیروزآبادی، الأعلمیّ، بیروت، ط: ۴، ۱۴۰۲ ه . ق.

* فهرس البحار، الشّیخ جواد الاصفهانیّ الدّهسرخیّ، ۱۴۰۳ ه . ق.

* قواعد المرام فی علم الکلام، میثم بن علیّ البحرانیّ، تحقیق: السّیّد أحمد الحُسَینیّ، مکتبه آیه اللّه المرعشیّ، ۱۴۰۶ ه . ق.

* الکافی، ثقه الإسلام الکُلینی، دارالکتب الإسلامیّه، ۱۳۷۵ ه . ق.

* کشف الحق (أربعین)، میرمحمّدصادقِ خاتون آبادی، <پخش از: <بنیادِ بعثت، ۱۳۶۱ ه . ش.

* کمال الدّین و تمام النّعمه، الشّیخ الصّدوق، صحّحه و علّق علیه: علی أکبر الغفّاری، جماعه المدرّسین، قم، ۱۴۰۵ ه . ق.

* کنزالفوائد، الشّیخ محمّد بن علیّ الکَراجَکیّ، حقّقه و علّق علیه: الشّیخ عبداللّه النّعمه، دارالذّخائر، ۱۴۱۰ ه . ق.

ص: ۳۵۹

* مجموعه نفیسه مِن آثار القدماء من علمائنا الإمامیّه، مکتبه آیه اللّه المرعشیّ، ۱۴۰۶ ه . ق.

* المحجّه فیما نزل فی القائم الحجّه <علیه السّلام>، السّیّد هاشم البحرانی، تحقیق: محمّد منیر المیلانی، مؤسّسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ه . ق.

* مرآه العقول، العلاّمه المجلسی، تصحیح: السّیّد هاشم الرّسولی، دارالکتب الإسلامیّه.

* المقالات و الفِرَق، سعد بن عبداللّه الأشعریّ القمی، صحّحه و قدّم له و علّق علیه:

محمّد جواد المشکور، منشورات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ه . ش.

* مقدّمه ابن خلدون، عبدالرّحمن ابن خلدون المغربیّ، المطبعه الأزهریّه، مصر، ۱۳۴۸ ه . ق.

* منتخب الأَثَر فی الإمام الثّانی عَشَر <علیه السّلام>، الشّیخ لطف اللّه الصّافی، ط: ۷.

* مَن هُوَ المَهدی <علیه السّلام>؟، الشّیخ أبوطالب التّجلیل التّبریزی، جماعه المدرّسین، قم، ۱۴۰۹ ه . ق.

* المَهدیّ <علیه السّلام>، السّیّد صدرالدّین الصّدر، مطبعه عالی، طهران.

* میزان الِاعتدال فی نقدِ الرّجال، الذَّهَبی، ط: ۱، مصر، ۱۳۲۵ ه . ق.

* نجم الثّاقب، میرزا حسین نوری، ط: شیراز، ۱۳۴۶.

* نهج البلاغه، ط: الدّکتور صبحی الصّالح، بیروت، ۱۳۸۷ ه . ق.

* نهج البلاغه (مصوّره من نسخه من القرن الخامس)، مکتبه آیه اللّه المرعشیّ، ۱۴۰۶ ه . ق.

* وصول الأخیار إلی أصول الأخبار، الشّیخ حسین <بن عبدالصَّمَد <العاملی، تحقیق: السّیّد عبداللّطیف الکوهکمری، مجمع الذّخائر الإسلامیّه، ۱۴۰۱ ه . ق.

* یأتی علی النّاس زمان من سئل عاش و من سکت مات، السّیّد محمود الدّهسُرخیّ الاصفهانیّ، قم: ۱۴۰۸ ه . ق.

ص: ۳۶۰

فهرستِ پاره ای از مآخذِ ترجَمه

* اتّفاق در مَهدیِ موعود علیه السّلام، سیّد علی أکبرِ قُرَشی، چ: ۵، قم: انتشاراتِ إسلامی وابسته به جامعه مدرّسینِ حوزه علمیّه قم، ۱۳۸۰ ه . ش.

* أحادیث و قصصِ مثنوی (تلفیقی از دو کتابِ أحادیثِ مثنوی و مآخذِ قصص و تمثیلاتِ مثنوی)، بدیع الزّمانِ فروزانفر، ترجَمه کامل و تنظیمِ مُجَدَّد: دکتر حُسَینِ داودی، تهران: امیرکبیر، چ۲: ۱۳۸۱ ه . ش.

* أَصل الشّیعه و أُصولها، الشّیخ محمّدحسین آل کاشِف الغطاء، تحقیق علاءآل جعفر، ط: ۱، قم: مؤسّسه الإمام علی (علیه السّلام)، ۱۴۱۵ ه . ق. / ۱۳۷۳ ه . ش.

* أصول الحدیث، الدّکتور عبدالهادی الفضلی، بیروت: دارالمؤرّخ العربی، ط: ۱، ۱۴۱۴ ه . ق. / ۱۹۹۳ م.

* الاِحتجاج، أبومنصور أحمدبن علیّ بن أبی طالب الطَّبْرسی، تحقیق الشّیخ إبراهیم البهادری و الشّیخ محمّد هادی بِهْ، ط: ۱، انتشاراتِ أسوه، ۱۴۱۳ ه . ق.

* الإرشاد فی معرفه حُجَج اللّه علی العباد، الشّیخ المفید، تحقیق و نشر: مؤسّسه آل البیت علیهم السّلام لإحیاء التّراث، ط: ۱، بیروت، ۱۴۱۶ ه . ق.

* إعلام الوَرى بِأعلامِ الهُدى، أمين الإسلام أبوالفضل بن الحسن الطَّبْرِسيّ، صَحَّحَه و عَلَّقَ عليه: على أكبر الغَفّاريّ، بيروت: دارالمعرفه، ۱۳۹۹ ه . ق.

* إلزام النّاصِب فى إثباتِ الحُجَّهِ الغائِب (عَجَّلَ اللّهُ فَرَجَه)، الشّيخ علىّ اليزدىّ الحائرى، ۲ ج، ط: ۲ قم: مكتبه الرّضىّ، ۱۴۰۴ ه . ق. / ۱۳۶۲ ه . ش.

* إمامت و غيبت از ديدگاهِ علمِ كلام (ترجمه المقنع)، سيّدِ مرتضى عَلَم الهُدى، ترجَمه و نشر: انتشاراتِ مسجدِ مقدّسِ جمكران، چ: ۲، قم: ۱۳۷۸ ه . ش.

* إمامت و مَهدويّت، آيه اللّه صافىِ گلپايگانى، ۲ ج، چ: ۵، دفترِ انتشاراتِ إسلامى، بهارِ ۱۳۸۰ ه . ش.

* انديشه هاىِ كلامىِ شيخِ مُفيد، مارتين مَكْدِرموت، ترجَمه أحمدِ آرام، تهران: انتشاراتِ دانشگاهِ تهران، ۱۳۷۲ ه . ش.

* أنيس الموحّدين (آموزشِ أصولِ دين)، ملاّ محمّدمهدىِ نراقى (ره)، با تعليقه مرحومِ آيه اللّه قاضىِ طباطبائى، تصحيح و تدوين: نشرِ پيامِ مهدى (عج)، چ: ۱، قم: ۱۳۸۱ ه . ش.

* الإيقاظ من الهَجْعَه بالبُرهان عَلَى الرّجعه، الشّيخ محمّد بن الحَسَن الحُرّ العاملى، تحقيق مُشتاق المُظَفَّر، قم: دليلِ ما، ط: ۱، ۱۳۸۰ ه . ش. / ۱۴۲۲ ه . ق.

* البُرهان فى علامات مَهدىِّ آخِرالزّمان [عليه السّلام]، علاءالدّين علىّ بن حسام الدّين الشّهير بالمتّقى الهندىّ، حقّقه و علّق عليه: على أكبر الغفّارى، منشورات شركه الرّضوانى، طهران، ۱۳۹۹ ه . ق.

* بيست مجلس پيرامونِ عهدنامه مالكِ اَشتَر، رضا استادى، چ: ۱، تهران: دارالكتب الإسلاميّه، ۱۳۷۹ ه . ش.

* بيست و پنج رساله فارسى، علاّمه مَوليمحمّدباقرِ مجلسى، تحقيق سيّد مَهدىِ رجائى، زيرِ نظرِ سيّد محمودِ مرعشى، ط: ۱، قم: كتابخانه عمومىِ حضرتِ آيه اللّه العظمى مَرعَشى (قُدِّسَ سِرُّه)، ۱۴۱۲ ه . ق.

* پژوهش و حوزه (فصلنامه اطّلاعْ رسانی ـ پژوهشی)، سالِ دوم، شماره ۷، پائیزِ ۱۳۸۰ ه . ش.

* پژوهشی در علم الحدیث، دکتر نادعلیِ عاشوریِ تلوکی، چ: ۱، انتشاراتِ گویا، ۱۳۷۷ ه . ش.

* تاریخِ حدیث، کاظمِ مدیرشانه چی، چ: ۱، تهران: سازمانِ مطالعه و تدوینِ کتبِ علومِ إنسانیِ دانشگاهها (سمت)، ۱۳۷۷ ه . ش.

* تبصرةُ الولیّ فیمَن رَأَی القائِمَ المَهدیّ علیه السّلام، العلاّمه السّیّد هاشم البحرانی، تحقیق و نشر: مؤسّسه المعارف الإسلامیّه، ط: ۱، قم، ۱۴۱۱ ه . ق.

* تحقیقاتِ إسلامی (مجلّه علمی ـ ترویجی)، سالِ سیزدهم، شماره ۱ و ۲.

* تُراثُنا، السَّنَه الثّامنه، العددان الثّالث و الرّابع (۳۲ و ۳۳)، رجب ـ ذوالحجّه ۱۴۱۳ ه . ق.

* تَرجُمانِ وحی (نشریّه تخصّصیِ مرکز ترجَمه قرآنِ مجید به زبانهایِ خارجی)، سالِ ۵، ش ۱ (پیاپی: ۹)، شهریورماهِ ۱۳۸۰ ه . ش.

* تفسیر نورالثّقلین، الحویزی، قم.

* تنزیه الأنبیاء و الأئمّه علیهم السّلام، الشّریف المُرتضی عَلَم الهُدی، تحقیق: فارِس حَسّون کریم، ط: ۱، قم: بوستانِ کتابِ قم، ۱۴۲۲ ه . ق. / ۱۳۸۰ ه . ش.

* جابِر بن عبداللّه الأنصاریّ: حَیاتُه و مُسنَدُه، حُسَین الواثقی، قم: مرکزِ انتشاراتِ دفترِ تبلیغاتِ إسلامیِ حوزه علمیّه قم، ط: ۱، ۱۴۲۰ ه . ق. / ۱۳۷۸ ه . ش.

* جامع الأخبار أو معارج الیقین فی أصول الدّین، الشّیخ محمّد بن محمّد السَّبْزَواری، تحقیق: علاء آل جعفر، مؤسّسه آل البیت علیهم السّلام لإحیاءِ التُّراث، قم، ط: ۱، ۱۴۱۴ ه . ق.

* جوامع الجامع، أبوعلیّ الفضل بن الحَسَن الطَّبْرِسیّ، تحقیق أبوالقاسم گُرجی، تهران: دانشگاهِ تهران و «سمت»، ۱۳۷۷ ه . ش.

* الجواهر السَّنیَّه فی الأحادیث القُدسیّه، محمّد بن الحَسَن بن علیّ بن الحُسَیْن الحُرّ العامِلی، ط: ۱، ۱۴۰۲ ه . ق. / ۱۹۸۲ م. (افستِ نشرِ یس).

* جهاد الإمام السّجّاد علیه السّلام، السّیّدمحمّدرضا الحُسَینیّ الجَلالیّ، قم: دارالحدیث، ۱۴۱۸ ه . ق.

* حقیقه الجَفْر عند الشّیعه، أکرم برکات العاملی، ط: ۲، بیروت: دارالصّفوه، ۱۴۲۰ ه . ق. / ۱۹۹۹ م.

* حلیه الأبرار فی أحوال محمّدٍ و آلِهِ الأطهار علیهم السّلام، السّیّد هاشم البحرانیّ، ج۵، تحقیق غلام رضا مولانا البروجردی، مؤسّسه المعارف الإسلامیّه، ط: ۱، ۱۴۱۵ ه . ق.

* حیاتِ فکری و سیاسیِ إمامانِ شیعه علیهم السّلام، رسولِ جعفریان، چ: ۴، قم: انتشاراتِ أنصاریان، ۱۳۸۰ ه . ق.

* خاندانِ وحی [علیهم السّلام] ، سیّدعلی أکبرِ قُرَشی، چ: ۵، تهران: دارالکتب الإِسلامیّه، زمستانِ ۱۳۸۰ ه . ش.

* الخرائج و الجرائح، قطب الدّین الرّاوندی، ۳ ج، تحقیق و نشر مؤسّسه الإمام المَهدیّ (علیه السّلام)، بإشراف السّیّدمحمّدباقر الأبطحیّ الاصفهانیّ، ط: ۱، قم، ۱۴۰۹ ه . ق.

* خضر و موسی (ع) در فرهنگِ إسلامی، قدرت اللّهِ مرادی، چ: ۱، تهران: أمیرکبیر، ۱۳۸۰ ه . ش.

* الخصال، أبوجعفر محمّد بن علیّ بن الحسین بن بابویه القمیّ، مقدّمه و ترجَمه و تصحیح: سیّد أحمدِ فهریِ زنجانی، انتشاراتِ علمیّه إسلامیّه، بی تا.

* خورشیدِ مغرب، محمّدرضا حکیمی، دفترِ نشرِ فرهنگِ إسلامی، چ: ۲۲، تهران، ۱۳۸۰ ه . ش.

* دائره المعارفِ تشیّع، زیرِ نظرِ أحمدِ صدرِ حاج سیّدجوادی و ... ، ۹ ج، تهران: نشرِ شهید سعیدِ محبّی.

* دائره المعارفِ فارسی، به سرپرستیِ غُلامحسینِ مُصاحب، ۳ ج، تهران: امیرکبیر (کتابهایِ جیبی)، ۱۳۸۰ ه . ش.

* در انتظارِ ققنوس (کاوشی در قلمروِ موعودشناسی و مهدی باوری)، سیّد ثامر هاشم العمیدی، ترجَمه و تحقیق: مهدیِ علیزاده، چ: ۱، قم: مؤسّسه آموزشی و پژوهشیِ إمام خمینی (قدّس سرّه)، ۱۳۷۹ ه . ش.

* درایه فارسی (هدیّه المحصِّلین)، حاج شیخ علی أکبرِ مُرَوِّج الإسلام، ۱۳۳۸ ه . ش.

* رجال النّجاشی، الشّیخ أبوالعبّاس أحمد بن علیّ النّجاشی، تحقیق: الحجّه السّیّد موسی الشُّبَیْریّ الزّنجانیّ، مؤسّسه النّشر الإسلامیّ، ط: ۶، قم، ۱۴۱۸ ه . ق.

* رسائل و مسائل، ملاّ أحمدِ نراقی (ره)، به کوششِ رضا استادی، ج۲، چ: ۱، قم: کنگره بزرگداشتِ ملاّ مهدی و ملاّ أحمدِ نراقی، ۱۳۸۰ ه . ش.

* رَوْضُ الجِنان و رَوْحُ الجَنان فی تفسیر القرآن، حُسَیْن بن علیّ بن محمّد بن أحمد الخُزاعیّ النّیشابوریّ (مشهور به: أبوالفتوحِ رازی)، به کوشش و تصحیح: دکتر محمّدجعفرِ یاحقّی (و) دکتر محمّدمهدیِ ناصح، مشهد: بنیادِ پژوهشهایِ إسلامیِ آستانِ قدسِ رضوی(ع)، ۲۰ ج، چ: ۲، ۱۳۷۸ ه . ش.

* سفینه البحار، الشّیخ عبّاس القُمی، دارالأسوه، ط: ۱، ۱۴۱۴ ه . ق.

* سَماءُ المَقال فی عِلمِ الرّجال، أبوالهُدی الکلباسی، تحقیق السّیّد محمّد الحُسَینیّ القزوینیّ، قم: مؤسّسه ولیّ العصر علیه السّلام للدّراسات الإسلامیّه، ۲ ج، ط: ۱، ۱۴۱۹ ه . ق.

* شرحِ حدیثِ عرضِ دینِ حضرتِ عبدالعظیمِ حَسَنی (علیه السّلام)، آیه اللّه حاج شیخ لطف اللّهِ صافیِ گلپایگانی، قم: مؤسّسه انتشاراتِ حضرتِ معصومه (علیهاالسّلام)، چ: ۱، خردادِ ۱۳۷۶ ه . ش.

* شَرح و ترجَمه احتجاجِ طبرسی، نظام الدّین أحمدِ غفّاریِ مازندرانی، تصحیح: پاکتچی، تهران: کتابفروشیِ مُرتَضَوی.

* شناختِ إمام، راهِ رهائی از مرگِ جاهلی، مهدیِ فقیه إیمانی، چ: ۱ (ویراستِ دوم)، عطرِ عترت، ۱۳۸۱ ه . ش.

* الطّلیعه من شعراءِ الشّیعه، الشّیخ محمّد السّماویّ، تحقیق کامل سلمان الجبوری، ۲ ج، بیروت: دارالمؤرّخ العربیّ، ط: ۱، ۱۴۲۲ ه . ق.

* عصرِ ظهور، علیِ کورانی، ترجَمه عبّاسِ جلالی، تهران: شرکتِ چاپ و نشرِ بین المللِ سازمانِ تبلیغاتِ إسلامی، چ: ۴، بهارِ ۱۳۸۰ ه . ش.

* عِقْدُ الدُّرَر فی أخبارِ المُنتَظَر [علیه السّلام]، یوسف بن یحیی بن علیّ بن عبدالعزیز المَقْدِسیّ الشّافعیّ السّلَمی، تحقیق: الدّکتور عبدالفتّاح محمّد الحلو، ط: ۱، مکتبه عالم الفکره، قاهره، ۱۳۹۹ ه . ق.

* علاقه التّجرید، محمّدأشرف عَلَویِ عامِلی، تصحیح و تحقیق: حامدِ ناجیِ اصفهانی، ۲ ج، چ: ۱، تهران: انجمنِ آثار و مفاخرِ فرهنگی، ۱۳۸۱ه . ش.

* علمِ حدیث و نقشِ آن در شناخت و تهذیبِ حدیث، زین العابدینِ قُربانی، چ: ۲، قم: انتشاراتِ أنصاریان، ۱۳۷۶ ه . ش.

* عمده القاری (شرح صحیح البخاری)، بدرالدّین أبومحمّد محمود بن أحمد العینی، بیروت: دارإحیاء التّراث العربیّ و مؤسّسه التّاریخ العربیّ (افست از رویِ چاپِ إداره الطّباعه المنیریّه).

* عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، محمّدبن علیّ بن بابویه (شیخِ صَدوق)، ترجَمه حمیدرضا مُستفید و علی أکبرِ غفّاری، ۲ ج، چ: ۱، تهران: دارالکتب الإسلامیّه، ۱۳۸۰ ه . ش.

* الغیبه، الشّیخ أبوعبداللّه محمّد بن إبراهیم بن جعفر الکاتب المعروف بابنِ أبی زینب النُّعمانی، تحقیق: فارِس حَسُّون کریم، ط: ۱، قم: أنوار الهُدی، ۱۴۲۲ ه . ق.

* الغیبه، شیخ الطّائفه أبوجعفر محمّد بن الحسن الطّوسی، تحقیق: الشّیخ عباداللّه الطّهرانیّ و الشّیخ علی أحمد ناصح، ط: ۱، قم المقدّسه: مؤسّسه المعارف الإسلامیّه، ۱۴۱۱ ه . ق.

* الفائق فی غریب الحدیث، جاراللّه محمود الزَّمَخْشَریّ، تحقیق: علی محمّد البجاوی (و) محمّد أبوالفضل إبراهیم، ۴ ج، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ ه . ق. / ۱۹۹۳ م.

* فرهنگِ ألبسه مسلمانان، ر. پ. آ. دُزی، ترجَمه حسینعلیِ هروی، چ: ۱، تهران: بنگاهِ ترجَمه و نشرِ کتاب، ۱۳۵۹ ه . ش.

* فرهنگِ علمِ کلام، أحمدِ خاتمی، چ: ۱، تهران: انتشاراتِ صبا، ۱۳۷۰ ه . ش.

* فضائل الخَمسه مِن الصِّحاح السِّتّه، العلاّمه السّیّد مُرتَضی الحُسَینیّ الفیروزآبادی، بیروت: مؤسّسه الأعلمی للمطبوعات، ط: ۴، ۱۴۰۲ ه . ق. / ۱۹۸۲ م.

* کشف الخفاء و مزیل الإلباس، إسماعیل بن محمّد العجلونیّ الجَراحیّ، ۲ ج، بیروت: دارإحیاءالتّراثِ العَرَبیّ.

* کشفُ المُراد فی شرحِ تجریدِ الِاعتقاد، العلاّمه الحلّی، صحّحه و قدّم له و علّق علیه: الشّیخ حَسَن حَسَن زاده الآملی، ط: ۹، قم: مؤسّسه النّشر الإسلامیّ التّابعه لجماعه المدرّسین بقُم المشرّفه، ۱۴۲۲ ه . ق.

* کفایه الأَثَر فی النصِّ عَلَی الأئمّه الاِثنی عَشَر علیهم السّلام، أبوالقاسم علیّ بن محمّد بن علیّ الخزّاز القمّی الرّازی، حقّقه: السّیّد عبداللّطیف الحُسَیْنیّ الکوه کَمَری الخوئی، قم: انتشاراتِ بیدار، ۱۴۰۱ ه . ق.

* کمال الدّین و تمام النّعمه، شیخِ صَدوق، ترجَمه منصورِ پهلوان، ۲ ج، چ: ۱، قم: سازمانِ چاپ و نشرِ دارالحدیث، ۱۳۸۰ ه . ش.

(از این منبع معمولاً به اختصار و به عنوانِ پهلوان یاد کرده ایم).

* کمال الدّین و تمام النّعمه، شیخِ صَدوق، ترجَمه آیه اللّه شیخ محمّدباقرِ کمره ای، ۲ج،

چ: ۳، تهران: انتشاراتِ إسلامیّه، پائیزِ ۱۳۷۷ ه . ش.

(از این منبع غالبًا به اختصار و به عنوانِ کمره ای یاد کرده ایم).

* گُزیده کفایه المهتدی، سیّدمحمّدِ میرلوحیِ اصفهانی، تصحیح و گُزینش: گروهِ إحیاءِ تراثِ فرهنگی، چ: ۱، تهران: سازمانِ چاپ و انتشاراتِ وزارتِ فرهنگ و إرشادِ إسلامی، ۱۳۷۳ ه . ش.

* لسان التّنزیل، به اهتمامِ مهدیِ محقّق، چ: ۲، تهران: مرکزِ انتشاراتِ علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ ه . ش.

* اللّوامع الإلهیّه فی المباحث الکلامیّه، جمال الدّین مِقداد بن عبداللّه الأسدیّ السّیوریّ الحِلّی، تحقیق آیه اللّه الشّهید السّیّدمحمّدعلی القاضی الطّباطبائیّ، ط: ۲، قم: مرکزِ انتشاراتِ دفترِ تبلیغاتِ إسلامیِ حوزه علمیّه قم، ۱۴۲۲ ه . ق. / ۱۳۸۰ ه . ش.

* مُتَشابِه القُرآن و مُخْتَلفه، محمّد بن علیّ بن شهرآشوب المازندرانیّ، تحقیق حسن المصطفوی، ط: ۳، قم: انتشاراتِ بیدار، ۱۴۱۰ ه . ق.

* مثنوی، جلال الدّین محمّدِ بلخی، به کوششِ دکتر محمّدِ استعلامی، ج۵، چ: ۱، تهران: انتشاراتِ زوّار، ۱۳۷۰ ه . ش.

* مثنویِ طاقدیس، ملّا أحمدِ نراقی، به اهتمامِ حسنِ نراقی، چ: ۳، تهران: مؤسّسه انتشاراتِ أمیرکبیر، ۱۳۸۲ ه . ش.

* المَجازات النَّبویَّه، محمّد بن حُسَینِ الشَّریفِ الرَّضی، تصحیح مهدی هوشمند، ط: ۱، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۲ ه . ق. / ۱۳۸۰ ه . ش.

* المختار من کلمات الإمام المهدیّ عَجَّلَ اللّهُ تعالَی فَرَجَه الشّریف، الشّیخ محمّد الغَرَویّ، قم: ۱۴۱۴ ه . ق.

* مختصرالبصائر، الشّیخ عزّالدّین الحَسَن بن سُلَیمان الحِلّی، تحقیق مُشتاق المُظَفَّر، ط:

۱، قم: مؤسّسه النَّشر الإسلامیّ التّابعه لجماعه المدرِّسین، ۱۴۲۱ ه . ق.

* مرزبانِ وحی و خِرَد: یادنامه مرحوم علّامه سیّدمحمّدحُسَینِ طباطبائی قُدِّسَ سِرُّه، تهیّه و نشر: مؤسّسه بوستانِ کتابِ قم، چ: ۱، ۱۳۸۱ ه . ش.

* مستدرک الوسائل، الحاج میرزا حسین النّوری، تحقیق مؤسّسه آل البیت علیهم السّلام لإحیاء التّراث، قم.

* مُسنَدُ فاطِمَه الزَّهراء سلام اللّه علیها، السّیّدحُسَین شیخ الإسلامیّ، قم: مرکزِ انتشاراتِ دفترِ تبلیغاتِ إسلامیِ حوزه علمیّه قم، ط: ۱، ۱۴۱۹ ه . ق. / ۱۳۷۷ ه . ش.

* مَشارِق أنوارِ الیقین فی حقائقِ أسرارِ أمیرالمؤمنین (علیه السّلام)، الحافظ رَجَب بن محمّد بن رَجَب البُرسیّ الحِلّی، تحقیق السّیّد جمال السّیّد عبدالغفّار أَشرف المازندرانیّ، قم: انتشارات الشّریف الرّضیّ، ط: ۱، ۱۳۸۰ ه . ش. / ۱۴۲۲ ه . ق.

* المُصطَلَحات الإسلامیّه، العلّامه السّیّد مُرتَضَی العَسکَریّ، جمع و تنظیم: السّیّد سلیم الحسنی، ط: ۱، کلّیّه أصول الدّین، ۱۴۱۸ ه . ق. / ۱۹۹۸ م.

* معالم العلماء، الحافظ محمّدبن علیّ بن شهرآشوب المازندرانیّ، المطبعه الحَیدریَّه، نجف، ۱۳۸۰ ه . ق.

* معجم التّراثِ الکلامی، اللّجنه العلمیّه فی مؤسّسه الإمام الصّادق (علیه السّلام)، إشراف: جعفر السّبحانی، قم: مؤسّسه الإمام الصّادق (علیه السّلام)، ۱۴۲۲ ه . ق. / ۱۳۸۰ ه . ق.

* مفرداتِ نهج البلاغه، سیّد علی أکبرِ قُرَشی، ۲ ج، نشرِ قبله، تهران.

* مُنْتَخَبُ الْأَثَر فی الإمام الثّانی عَشَر علیه السّلام، لطف اللّه الصّافی الگلپایگانی، ۳ ج، ط: ۱، ۱۴۲۲ ه . ق.

* موسوعه الإمام المَهدیّ (علیه السّلام)، رَتَّبَها و قَدَّمَ لها: مهدی الفقیه إیمانی، ج۱، ط: ۱، اصفهان: مکتبه الإمام أمیرالمؤمنین علی (علیه السّلام)، ۱۴۰۱ ه . ق.

ص: ۳۶۹

* الموسوعه الرّجاليّه الميسّره، مؤسّسه الإمام الصّادق (عليه السّلام)، ۲ ج، ط: ۱، قم، ۱۴۱۹ ه . ق.

* موسوعه المُصْطَفی و العِتْره (علیه و علیهم السّلام)، حسین الشّاکریّ، ج ۱۶ و ۱۷، ط: ۱، قم: نشر الهادی، ۱۴۲۰ و ۱۴۲۱ ه . ق.

* موسوعه کلمات الإمام الجواد علیه السّلام، لجنه الحدیث فی معهد باقرالعلوم (علیه السّلام)، قم: سازمانِ تبلیغاتِ إسلامی، انتشاراتِ نورالسّجاد، ط: ۱، ۱۳۸۰ ه . ش. / ۱۴۲۲ ه . ق.

* مَهدیِّ مُنْتَظَر [علیه السّلام] در اندیشه إسلامی، سیّد ثامر هاشم العمیدی، ترجَمه محمّدباقر محبوب القلوب، چ: ۱، قم: انتشاراتِ مسجدِ مقدّسِ جمکران، ۱۳۸۰ ه . ش.

* مَهدیِ موعود [علیه السّلام] (ترجمه جلدِ سیزدهم بحارالأنوار)، علاّمه مجلسی، ترجمه علیِ دوانی، چ۲۸، تهران: دارالکتب الإسلامیّه، ۱۳۷۸ه . ش.

* نامه دانشورانِ ناصری (در شرحِ حالِ ششصدتن از دانشمندانِ نامی)، نوشته جمعی از فضلاء و دانشمندانِ دوره قاجار، چ: ۲، قم: مؤسّسه مطبوعاتیِ دارالفکر.

* نَجات بخشی در أدیان، محمّدتقیِ راشِد مُحَصِّل، چ: ۲، تهران: پژوهشگاهِ علومِ إنسانی و مطالعاتِ فرهنگی، ۱۳۸۱ ه . ش.

* نجم الثّاقب، حاج میرزا حُسَینِ نوری (ره)، چ: ۴، قم: انتشاراتِ مسجدِ مقدّسِ جمکران، بهارِ ۱۳۸۰ ه . ش.

* نُزْهَهُ النَّظَر فی غَریبِ النَّهْجِ و الأَثَر، عادل عبدالرّحمن البدری، ط: ۱، قم: مؤسّسه المعارف الإسلامیّه، ۱۴۲۰ ه . ق. / ۱۳۷۸ ه . ش.

* نظرات فی تراثِ الشّیخ المفید، السّیّد محمّدرضا الحُسَینیِّ الجَلالیّ، ط: ۱، قم: المؤتمر العالَمی لألفیّه الشّیخ المفید، ۱۴۱۳ ه . ق. / ۱۳۷۲ ه . ش.

ص: ۳۷۰

* نَفثَهُ المَصْدور، شهاب الدّين محمّدِ خُرَنْدِزیِ زَیْدَریِ نَسَوی، تصحیح و توضیح دکتر أمیرحسنِ یزدگردی، چ: ۳، تهران: توس، ۱۳۸۱ ه . ش.

* النَّوادر، السّیّد الإمام ضیاءالدّین أبوالرّضا فضل اللّه بن علیّ الحَسَنیّ الرّاوندیّ، تحقیق سعیدرضا علی عسکری، ط: ۱، قم: دارالحدیث، ۱۳۷۷ ه . ش.

* نهج البلاغه، با ترجمه دکتر سیّدجعفرِ شهیدی، چ: ۳، انتشارات و آموزشِ انقلابِ إسلامی، تهران، ۱۳۷۱ ه . ش.

* وسائل الشّیعه، الشّیخ محمّدبن الحسن الحُرّ العاملیّ، تحقیق مؤسّسه آل البیت علیهم السّلام لإحیاء التّراث، قم.

* یکصد پُرسش و پاسخ پیرامونِ إمامِ زمان (عج)، علیرضا رجالیِ تهران، چ: ۸، قم: انتشاراتِ نبوغ، ۱۳۸۰ ه . ش.

* یَنابیعُ المَوَدَّه لِذَوِی الْقُربی، سلیمان بن إبراهیم القُندوزیّ الحَنَفیّ، تحقیق سیّد علی جمال اَشرَف الحُسَینی، ط: ۲، قم: دارالأسوه، ۴ج، ۱۴۱۶ه . ق. / ۱۳۷۵ ه . ش.

سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ،

وَ سَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلینَ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّالعَالَمین.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹